

72

72

Account - 6175

Le
str
st 2001

Acc no. 6175

تاریخ اعلیٰ واقعات کشمیری
از
محمد اعظم دیدری کشمیری

JASHMIR UNIVERSITY
Library
Acc: 6175
Date:





Handwritten Arabic script, likely a date or reference number, located in the top left corner.

Handwritten Arabic script, likely a date or reference number, located in the top right corner.

Handwritten Arabic script in the bottom left corner, including the word "الكتاب" (the book) and the number "No. 46" with a diagonal line through it.

Faint handwritten Arabic script in the bottom right corner, possibly a signature or additional notes.

فهرست این کتاب

مقدمه و احوال	قسم اول ابتدائی	راجہ اوکند	راجہ دمورد	جمونی	راجہ لولو
۱	۲	۳	۴	۵	۶
راجہ کشن	راجہ گلکند	راجہ سندر	راجہ گوہر	راجہ برن	راجہ جنگ
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
راجہ شیخ بزبان	راجہ استوگ	راجہ جگول	راجہ دمورد دوم	راجہ اشک	راجہ ادرکن
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
راجہ بھیل	راجہ اندر جیت	راجہ براوان	راجہ بھگن دوم	راجہ اندراس	راجہ بڑ
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
راجہ سیدہ	راجہ اوت پٹاس	راجہ برن گل	راجہ بھگل	راجہ مہر گل	راجہ زنگ
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
راجہ اشکست	راجہ کاسند	راجہ دوس سند	راجہ بر دوم	راجہ کوماسند	راجہ گوگرن
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
راجہ براسد	راجہ جگر خوف	راجہ براسات	راجہ جگول	راجہ سنج	راجہ شیخ گل
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
راجہ بکندر	راجہ ازی لالی	راجہ جواہرین	راجہ برسیس	راجہ برن	راجہ بر دور
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
راجہ جین	راجہ کیراوت	راجہ جیت	کون سد	راجہ سکر سند	راجہ اشک برن
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
راجہ ایدہ سند	راجہ گوگول ریا	راجہ گلکند	راجہ مارن	راجہ کوردا	راجہ جگول
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
راجہ سکر دورا	راجہ برن دیو	وامت دیو	راجہ اینس	راجہ برین	بلکہ راجہ
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
راجہ راجور	سنگر کراچ	پہی برانج	راجہ اشنت	گلکشی	راجہ سکر سند
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
راجہ برنک	راجہ باجل	راجہ اسک	راجہ بریم دیو	راجہ لوم دیو	راجہ دیو
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
رازہ دیو	سنگر بھجند	راجہ رام دیو	سپہ دیو	واخوا دیو	قسم دوم
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
مظہر بابا بلبل	شاہ نوبت اللہ	رحمی از امیر بل	سلطان بہار	دولت آباد	حضرت سید سکر
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۱

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
6175
29.1.58
Srinagar

ALLAMA IQBAL LIBRARY
88
MESS NO
UNIVERSITY OF KASHMIR

25
21.5

بسم ربی مع الله اله سلطان قوی - در دیار قسم فاند ز صاحب فرمان
توئی - قالب بی روح ما را در عالم جان قوی - سینه بجموح ما را با ابرویان قوی
مطالع دینا چه دلجم و الرحمان قوی - در کستان و حی مرغ خوش لبان قوی
مخزن ابر کرخ علم القرآن قوی - هر چه نبود لکنیم که در دم را دوست
صلوات الله و سلامه علیه علی اهل الطیبین اهل صبر و اهل بیت و معتزله و صحابه
اجمعیان تخصیص بر آن جا رکن رکن دین یعنی حضرات خلفاء راشدین که
کمال الهی در عین یکدیگر بودند و اینست غیرت عین غیرت را دور نمودند
اتفاقات همدگر این دعوی که هر چهار خلیفه بر حق کجیم کونین اند
عین با زیر کلام اصلی حضرت صدیق اکبر عبد الله است و از جناب سرور عالم
تحقیق آن رفیق شفیق صحابه علیین است و عینیت معادوی حضرت است
محتاج بدان نیست - اینها جارتان نایب و نند - بین جارتان صاحب
همین جارتی و ملکین - بین جارتان خلق را بر بند - شده از چشم غیا کور
کریج - بر زمین یکدیگر نند اگر عیاداً بالله برین معنی که صدقش ظاهر است که باطنی
نزد دعا مید فاروق با فرقان سنده مسیبا لانبیاست برین دعوی است ای بیک
تورا فتح خدا آفتاب - وی بدو را عی اسلام با صفتی - کرده فرقان ترا

فان کون

عشمان بخون دل خنصا - در صف کردشان تیغ علی المک تقاب
ملک دین ایم زمین نو دارا خناب - تا فیاحت بهر نور دیده اتی که
آنچه بر آل تو رفت ای خواهر علیجی - که زمین آسوان از دیده تو نهاده روا
صلوة و سلام نعم بر کاتما لاله یوم الننا دارا با لور این مجموعه است در
اقوال عجوبه صنایع خالق قدیر زیبا ترین نقوش نگارستان تقدیر یعنی بده
کشمیر حننت نظیر که با اتفاق عالم اهل مسیحیت و کلفه اصحاب درایت
در زهرت صفوا و امینت علمای - اما اگر کثر بلاد عالم نماز بگذری
انبار است بعضی حالات امر در زمان بقی مورخان بنود قرنا بعد قرن بعلم
می آوردند و بر آن خدمت از کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
آنها نوموسم براره نزلت است چون سید کمال احوال سلاطین کشمیر
آنها موقوف شده دست از تخریر آن باز دارند و بعضی مسلمین قدری از
تواریخ آنها بر زبان فارس بلور ترجمه نگاشته و تا زمان خود تا حالا
و واقعات را اجمالاً بضمبطه آورده اند از آنجمله خدمت ماسین قادی
علیه الرحمه نابلی با جهال است و بعد آن حیدر ملک جادوره تجر بر احوال کشمیر
پرداخت اما کثر با بیکر با و اجداد خود کوس خود ستانی را نوانچه و ترو

وقایع ورود ادهارا از قلم انداخته و دو سقرن دیگر گذشته بعضی ایام
کمال کتب منظوره را در نظر داشته و قاعده خود ضمیمه رساله درین باب
قرار داده قریب سیاهان عهد مندومی هم بکمال اجمال اختصار نسخ نوشته
چون این همه شرح حاوی احوال حضرات اهل کمال شرو و ما بود درین قریبها
حوادث و قایع عجیبه روی نمود بخاطر اختراجه محمد اعظم ولد تبریز از زمان
رسیده که در قی چند و ما احوال این بلده دل بسند مشتمل بر وقایع کلید در هر
ظهور کرده اجمال بنسبید رساند و در ضمن این وقایع مذکور آسانی حضرت
صوفیه و علما و عرفای هر عهد بصغیر تحریر کرده اند و امور کلید درین قرون
درین بلده مناسج شده است ایجا را مرقوم سازد و نیز مذکور است اخبار
سخنی را در قرون اخیر که در هیچ نسخه مضبوط نبود حتی المقدور بر نگارده ای
مقتبعان حالات یاد کاری با و ارباب عبرت را تذکره ای بود چون شرح
این رساله در سال کبیرا در یکصد و هفتاد و هشت روی داد تا در کتب با نام
واقعات کشمیر اتفاق افتاد من المبدأ و الیه المعاد و غیره در بعضی
براست کشمیر تا دور جهان با وثبات کشمیر شد حال شروع و ادرات کشمیر
با نام کتاب واقعات کشمیر اتفاق این رساله واقع شد در زمان سعادت انقیران

باز در کتب

پادشاه سکنه جاوه دارای مملکت آرای خورشید کلاه فرازنده گوی صاحب
فرزنده جرج کشورستان بجهه برادر شهر عدل احسان طراوت بخش کلشن و
اشنان مرجع دیهای سلطانین هفت که شورا فاقان جوان بخت روشن اختر
سپهر دارسی و چاره سازی بحرحبیط فیض بخشی و عابتر نوازی ابو الفتح
ناصر الدین محبت پادشاه غازی خلد الله ملک و سلطان و افاض علی العالم
بره و عدله و احسان و عهد ادعاء لایرد فانه صلاح لاصناف البریه شامل
این رساله بدین مخط **مقدمه و دو قسم** و **خاتمه** مقدمه در بیان اجمال احوال
صفات این **قسم اول** در حالات ارباب حکومت که پیش از دور در نظام
درین ملک کشمیری کردند مشتمل بر **قسم دوم** در حالات سلطانین که بعد
سطوع فروع اسلام سلطنت رسیدند و از کشمیر **قسم سوم** در دور سلطان
دو دمان علیه جغتایه تیمور که متصرف این شهر شدند **قسم چهارم** در بیان بعض
عجایب و غرایب که فاضلین شهرت حره بالمدن عن التواهب **مقدمه**
در احوال و صفات کشمیر بطریق اجمال مخفی مانده که کشمیر ولایت است و طایق
وسط اطمین چهارم واقع شده بعد از آن اطمین جائی است که عرضش سه دره
درجه است و بجا و چهار دقیقه و عرضش خط استوائی و پنج درجه است و طول

از جزایر خاکی است صد و پنج و در میان جهت آنرا داخل بلاد خراسانی میمانند
غرض آن ولایت طلافی افتاده از جمیع جوانی است بروایح شمال که در
شمال کوپستان جنوبی او جان بنام ملی و زمین شمالی بطرف خراسان و صومعه
خراسان و جانب غربیش بصوب مواضعی است که مشهور است به کل و الحاق
اقامت اقوام انما غنم است و طرف شرقی آن منتهی می شود بمحاذات اراضی
و ساحل محل آن ولایت آنجا می آید از طرف شرقی تا جانب غربی تریه جبل
فرس است و عرض آن از جانب جنوبی تا شمالی است فاصه در آن است
همو اگر در ریای که چهار رواق شده از آنان هزار قریه معتبر است که کشتیهای
خوشگوار و آرد سبزه و لاله از دربانان مردم عام جهان است که در تمام آن ولایت
سواهی کوپستان نامون درازند سابقه چند هزار قریه محل اقامت است در آن
و حدودش و نوازگ بجای خود مرقوم خواهد گشت میانه آنرا از انقضای
و همی این دیار است که حسن نظر و لطف شایان جوانان بنیاد است بخواران
قدیم فرس منشد و در گره و در شش انواع و اقسام درختان میوه دارد و گند
بار است و انبارش بغایت خوب و پاکتر از بعضی از کارا اما چون بواسطه میکان
دارد و بر قهای عظیمی دارد و میوه های که هرگز در دیگر است نفل میکنند و در

آن نامون

آن نامون بر یک فرسخ از طرف شرقی در غربی تا بلوکه شهری در زمان طلوع
سابقه جبل عمارت و آبادی داشت و نقش شهر مشهور است بخدا و نهی غنی عظیم
جاری است که مقدار آبش زیاده تر از جبل بند او میکند در آنجا آب
قوی است از آنکه چشمه بر میخیزد و منبع اصلی آن ویرناک است که در لغات
و کلماتی آن ضرب المثل اولوالالباب است طالب کلیم گفته است
انتخابی کرده ام از گرم و سرد و روزگار است که چشمه خویش و آب چشمه روزگار را
و بعد آن از نیل جمع مقیده و باریده و امکان قریه و عبیده و جویمبارا که از آن
و درشت می آید جدا شده با آن شهری میوند و گویند در زمان سابق بر آن
شهر قریه سی جزایر است که تریه کوه بسته است بودند در راه کشت ده بنت شهر
در سری نگر امرکز و لایت و محل حکام در قدیم الایام لوزة تا انقضای
کشمیر در آن است و این آب بعد از آنکه از چشمه میگذرد و از راهی میگذرد
پیش و از بالای مغان میگذرد و بدیاری می رسد متصل می شود و دریا می
بسنده می شوند و هم در آب سبز میگویند و از زمین تهنه بدیاری محیط
و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنایع حکم و القینا فیها راوست محاسن
تخلع و محکم و حصون قصبه از راستی جبل بران چون آن عرصه فرج الحمال کشیده

ایالی آن مرزین بان حصون از مشین لغرض ایادی همیشه مامون بودند
بی آنکه مردم انجا موافق و منفق باشند کسی از یگانه مارا با خود کثرت افواج
شدت اقتدار تقریف این ملکه راه نیست معظم راههای آن و گاهی
سه طریق است یک بصیرت مسان و آن راهی است بنایت دشواری از بکر که میماند
براه مگفت بروند و بجز این راه میسند دوم راه دارد و که صعب تر و
قریب تر است نقل احوال و انقال از آن طریق برست و آب سیر نمی شود و
مرزوم انجا که باین کار میسر شده اند از آب و شکر فیه بخند روز بجای می
که بر چهار پای با رتوان و راهی که بصورت است و نشان دارد بر زمین بحوال
بلکه از آن سخت تر بوده قدری در زمان سلطان کشمیر واکثرین بقر
باد نشان چغنائی میورید صاف چوار شده و طریقی که بصورت واقع
شده از آن دور راه آسان تر است و راه بخت خورد خالی از صعوبت
چند روزه راه علف که بسیار است که طبیعت نه در دارد و موادان را
عبور از آن دشوار است که چهار پایان تلف می شوند این بر دور راه
بکاشغور ختن و لاسه میروند و از انجا بچین و ما چین میگردند
نوران و حدود بکله میگردند از ما چین جنوب مشرق طرف دکن هم
راهی

نقل علی

نقل میکند اما معمول بکده معلوم نیست درین محدوده مذکور تمام اراضی
مسطوره اش بر چهار قسمی شود زراعت آبیست یا لالی یا باغ گلزار یا
یا میوه زار یا میدا نهایی هموار است بر که در حوض با نترن و لاله و
ریا چین و نقشه و اخراج کلهسا در کنار رودخانه کوه مانت و درین
مقدار زمین از جهت رطوبت زراعت نمی شود با این سبب بصورت
گلزار غنچه نگاه اهل روزگار مانده است و آن خود یکی از لطایف اوست
سزارت هوای کشمیر در تابستان در کمان لطافت است چغنائی
مرز در اکثر اوقات نمی شود و بر بسیل دوام نسبی می خورد که نسیم
آن فخر روح بمن ماسکمان آرد و از نسیم لطافت نسیم آن عطا است
بکثرت صبا چون دم روح الهه صصیت میخاند و در دربار و خزان
اوراق از باران بریزان و دستان بر میان بلابل و عناد دل نریزان
من یحیی العظام فی بسم خوانان یادگی از دوی جهان می آید بر کعب
فرمود جان می آید عماره که از شعرا می قدیم و ملازم سلطان بنی در این
درست نمده همی بود و بتقریب گفته است چنان برف اگر چند گاه سپید
زرد مانده بگرفت خالی قوده نسیم نکار خانه کشمیر بان بوقت صبح را

سباغ کرده و سفید خورشید تسلیم ملاحظه کنی که شعری که متاخرین است در کتب
همی آید حسب حال گفته است **بیت** هر سوخته جلای که بکشته در آید
کرمی که کاست که با بال بر آید یکی از مسلمانان گفته **بیت** کشته کور ز خاک
بری خانه چین است **بیت** القصه بهیستی آنکه بر روی بیت آن و شعری عالم
فنی که نظم و نثر در تعریف آن بهر دو است تا نهایت آنرا معلوم نیست
که عن غنیر آن در حق غیر آن بلده بجز زبان آورده باشد و هوای رستنا
او در نهایت معتمدانی حضرت اختلاف چنانکه با وجود کثرت بر سر
پوستنین محتاج نمی سازد بلکه در وقت آن حرارت خیزی و مزاج طبیعی
در جلوه می آرد چون تا مشعل خود خورشید عالم است نباشد سکنه آن برده
صنایع از حرارت هوای آتش با نمیکند **بیت** کرد و غبار دارد
طبع منوش است امر و روز زاده و در خانه آتش **بیت** در کتب پیشین روزی
گاه می شود مولا تا شرف الین علی بزودی با وصف آنکه بکشته شد
و استانی در تاریخ تو دور او صاحب کشته که از مردم شنیده بصفتی بخیر
بر کشته در خدمت میرزا حیدر که چندین متصرف این ملک کرده و خود
دیده با انتخاب در کتاب تو هم رسیده در شیخ از آن درین حد کتاب

فانوار

می شود این است از هوای مجار و فضای سفید **بیت** من روحی ظاهر و از
شبه جان فرایش آیت سخن الحی من المینت با هر سینه صحای او با **بیت**
از جرم جنت برده و از با دشتی را وطنان ارم بزم مرده و آنها بجاده
او در صحای معجزات یا و از تجری من سخت الانهار داده و کلای می
علا و طبع بر آن سخن خلیل زده **بیت** بطرف باغ قدش قامت طویل کشید
~~بیت~~ که باغ خلیل کشید **بیت** موس باغی هزار زبان کلای کوهی را
بخورد و طی طعن زده و طاعنی خوانده و کوس کوهی سر زبان طعن کشاده
میگوید **بیت** درین جرم جز فی طعن ام بخورد و می **بیت** چنانکه بر روشم میزند
میزوم کلای را که از باران رحمت سیراب و ز زمین مارفتی بی اسباب
سر زده و در نظر او لاله است گفته او را چه نیست یا کل باغبان **بیت**
بیت خود رسته و گریه و بر بنده در کل کل سوری دامن عصمت از خار
اغیار را که ساخته از وی چه اعتبار است بهر یک کله صد فضای خاری باید
چون بل خاری خلد ناچار میباید کشید هر که بخشم اعتبار بر کس خود **بیت**
بناید که در کوه چشم بی درد ان از اشک غاری با قیاح خالی در نظر او
در آید بگفت خود ازین مجالست سر بالا نتوان کرد معذ کلای باغی بخون

جگر دم پرودگش یافته برده عصمت باورم دریده و از غیر خودت
از دست بر ما اهل بدست بر نامحرم دستگردان شده و اوراق نوزاد
یا از بی برگ و نواشی دوست و پای خلائق ریخته **نظم** یک لاله از چشمی
افزاید نیست در هر دو و فاجه که میناید نیست در باغ زمانه کل بس
بسته ولی آن گل از بوی وفا آید نیست و قلهای جبال اوارس
سر سبزی بر افکانه افراشته و دامن کوههای او از غایت تراست پای
طراوت را از جنس حدائق در دامن لطافت کشیده و لطافت آبها که
از جبال فروریزد غلغله در عالم انداخته **نظم** آتش جو کلاب بر طوق است
روان خاکش ز زمین جنت آورده آن گلخانه را بشیر بودنا کلیم
بادش بمثال نفوس روح روان حاصل الفحو انکه در نزار هستند و سر سبز
باغ و صحاری و جبال در لطافت مفعول راجع در کمال اعتدال چون میسر
جاشی دیده نشد بلا شنیده نگشته **بیت** در جنت و جوی چون تو طی کرده
عالی تر از من تو کس ندیده فی الزمانی شنیده در شهر و اعمال آن عمارت
عالیه بسیار از جو بسنج را که آنرا آن اقلان آید شنیده و بر شنیده
مشتمل بر موت و حیات و ایوانها و عرفات و محرابها و مطبخ و باغ

باغ و دریا

هر چه در زبان آن سعی نموده آید میفرشود غلبه اش آن از برون بجای است
هر کس را که در نظر آید اول انکشت تخم بدندان تعب کجی و در غراب است همان
اما درون آن مقدار بر دوش همرا سواق و کوههای شهر تمام فرستد کس ندیده
کرده اند و اهل خرقه هر کس در کوشه خانه خود کار میکند و جمعیت شهر آن
سهرهای کلان بر ابری میکند و از فواکه بغیر ناشیاتی و مشت توت که کیلاس
آلوا با تمام فواکه می با اما سحر خیز نمی شود و فواکه دیگر انقدر که از دست کسی
توان کرد می با از جوی سیله حال یکی آن است که در کس توت که سیله
جهت ترک و که ابریشم میکند اما خوردن او رسم نیست بلکه عیب است
مموده در قمش بجای بسیاری می شود که رسم خرید و فروخت نیست از باغ دار
و غیر باغ دار بر بردن باغات و دیدار عینها و از کرفتن فواکه کسی را معین
رسم نیست مخفی نماید که تا با حکما هم میرزا حمید است منبجی که در آن وقت بود
میوه ما که در وقت ایشان نبود در سلطنت سلطین تیموریه بسی حکما خصص
عقوفان میباش رسیده و بخدی و افزونند که بهایم و دو ابله میباش
جای انسان و ابله هم مستعمل از توت را نوشته اند الحال است **نظم** حکما و
شنده و آن توت که با صفت میوه بود بسبب فراقت توت دیگر شهر را

نیز بر هم خورده و عمارت قدیم بطریقی که خدمت میرزا نوشندانه تصحیح
 سلاطین سبکیست سابقه مانده و صورت بازسازی بقالیه و عطاریه در آن
 و نیز از آن که در وقت ایشان کمتر بود و صباغ که باز از کزیران و صباغ
 که باز از کزیران آه مرتب و مستقر نبود و بعد آن هم در هر دو طرح جدید کردند
 و این چهار بنا را بر ظهور نور اسلام و غلبه دین اسخ الاحکام نام و ثانی
 مکرر بوضع ماوتند و یکدیگر جای دیگر علامتی چند و بران برای عزت
 اهل حیرت تا حال موجود است همه عجایب و غریب این شهر با تفصیل
 بگویند و در خاتمه این کتاب مرقوم میشود ان شاء الله تعالی بالجملة اختصار
 کثیر و لطافت آب و هوا و نزهت و صفا از جمیع بلاد معموره عالم محتاج
 با نبات نیست امری آرام از دانی غلات هم همین درجه بود از پنجاه
 بسبب کفران نعمت مردم خودش رو بنگیند و فدا کرده امین و ایام
 ارزانی رخت ازین شهر بدر برده گویا مصادیق این آیه که می شنیده
 ضرب الله مثلا قریه كانت امنة مطمينة ياتها رزقها رغدا
 من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذا قها الله كباس الجمع والنوف
 بما كانوا يصنعون کرده است اما از فضل جنبل خالصی عبدیل جوادانی

کما فی کتاب
 کما فی کتاب

کما فی کتاب متوطنان این شهر بجز و رحمت کردگار مقرون کرد و در
 ابوالفقر حضرت بلای نصیب که احوال ایشان پنجین شهرند اول سال
 منقبت حقا و اربعه تقریبی رابعی در احوال این بلاه و ساکنان شیخ
 فرموده اند و از اسنوب نجاب حضرت شیخ الفیض شیخ محمد علی
 و الیومین شهر و دی قدس سره نمودند ان شاء الله مترون بصفتی
 بود آن رابعی این است **کما فی کتاب** کان الکثیر و ساکنها جنات عدن
 علی المنزین **کما فی کتاب** التذلل با بهما ساکنها کان من الامینین و
 اهل این دیار از فضل برورد کار و نفس آن بر نبرد کار طرف امیدوارند
 چون رشتی از احوال محل کثیر مرقوم کلک بیان سند وقت آن است که
 شروع با جمال مبادی حالات سلاطین انجا بطریق ایجاز درود و احوال
 را بوی می نمودند بسبب ابتداء قرون و بعد و بود و عدم تربت نایده
 در رعایت اجمال نوشته شد بود آنکه نوبت ظهور اسلام رسید تحریر
 حالات را که مستحکم و قانع غریب است ضرور خصوص احوال حضرات
 سادات و شیخ بود شیخ اسلام بظهور آمدند علت غایبه عجز
 این کتاب است **کما فی کتاب** اول در ابتدای بنای این مودقه سلطنت بعض

کما فی کتاب

راجهای که درین شهر حکمرانی کردند مورخان بنمود و نگارندگان کاغذ
بدست و بود در قضا نیف خود چنین آوردند که شیرین لاله عمارت
ستنی سز نام داشت سنی نام زنی است و سر و حوض کلان را گویند که بیاعالم
آب بود جای بر آمدن نداشت و در میان آب جلایه بنام دیوئی نام
خوازگوست و زریده علم تسلط و غلبت می افزاشت اطراف جوانب
آنها سیر کرده بر جای چیزی نمی یافته و خورد و ویران کرده می آمد
مدتی برین توال گذشت اتفاقا کشف نام عابدی سمرنا را بچ بوفی
اکثر می نمود پذیره بر هاست و قتی بخیرات معابد میرفت کوی سیمز نام سده
آن ولایت را خرابی یافت و در تحقیق و تفحص آن شناخت مردم
اطراف گفتند که جلایه بنام دیوئی است در میان تنی که از اینجا آمده
مردم را می کشد باز آب می رود و کشف بدان حال مردم بدرد آمد
و هزار سال در موضع نوبدن که مکانی مشهور نزد یک سبیل و پور است
و همدایو با صطلح می نمود برورد کار را گویند اگر کثرت عبادت و
ریاضت او بر جم آمد و مدعای او را بر سید او استغای وضع منفر
صلایه هر که در همدایو پیش و بر همدایو با عقدا می نمود از کارگزاران باقتدار

همادونه

مهدا دیو بند فوغش فرستاد و برین صال باطله هر کس که در نبار شد
آب و کثرت سبیل ب دست بر و نیا ^{وقت} اثر ال امر حیدر انگیزه در لواجی با موله
لختی از کوه بالنت کن کشنده بدر و آب بهر نژاد زمین سطح شد و آن دیو
ب دست آورده بجان کشت سر کرده را گویند یعنی کوه کشف میر نام زن
در کثرت و اول از من و ابسته بند اول بلطف کشیدند بعد از آن پیش فرورد
برین نژاد اطراف جوانب سبند و رستا آورده در آن مقام هر رات
عمارت است و طرح آبادی از فرستم است الهی را عقیده آن است که این
بعد طوفان لوح پیغمبر واقع شده علی بنیبا و علیه الصلوة والسلام و ارا
وقت با نشتیر عمارت یافتند با لجد این مردم بر همین قبایل اولاد ذریه
بهر ساینده ارباب جمعیت شده اند و همواره مشغول عبادت ریاضات
خالق البرات بر طبق الین خود بودند منی بدینا فانی می نمودند شاعری
مدعای آنهاست گفته است سرشنگان کوی بتان را توئی مراد مقصد
یکی است که در وان خود اگر قصد بیون ذریات و اعتقاد آنها بود رسیده
و کار کثرت خلقت کشیده بحکم لول السلطان لاکل بعضه بعضا متحج
سرداری را حکام قضا یای آنها باشد کرد و دیدند که نکش بسیار و تبیل

قتال پیشما بر راجه جو بنا بر اتصال رجوع آوردند راجه بر بزرگترین تعیین
 نمود و حکام متقل گردانید و بنجاه و پنج کس از میان اطنال و اطنال
 کرده اند زمان حکومت بنجاه و پنج کس تا پنج فرسوان نمودند و بر مقتضای
 نوزده سال می نویسند اما تفصیل آسامی آنها را اصل در راه ترک کسی
 از مورخان و مؤرخان نیست پس حکومت یکوران و باندوان که
 از ساکنان ایر شهر بودند رسید و ایام سلطنت بقول همان احوال نویسان
 در هزار و سیصد سال بود در زمان باندوان آبادی شیرین یافت رسید
 و کسی از یکاگان غالب بر باندوان گردید و اقتدار و وسعت قوت
 آنها هنوز از سینه خاص عام در آیت کارهای عجیب که از آنها بظهور آمد
 از حیض طاقت نبری برون آید چون در حکومت آنها گذشت باز تو
 حکمرانی بر اجمالی دیگر انتقال یافت کسی از ارباب تاج در میان این زمین
 ضبط آسامی را که هر که در جای گوران و باندوان که در هیچ تاریخی
 نام آنها مرقوم و مذکور نیست مگر در بعضی تواریخ هندوگری باجمالی نظر
 آمد القصه چون از میان راجه های مسطور حکومت بر اجرا و گند رسید
 از آن باز ضبط آسامی آنها نمودند ابتدای تخریر حالات آنها از راجه
 او نماندند

اکتبر

او کتب بطور مژده و دوا و ساکن و فتح کاف فارسی و لغوی موضح بر نون تانی ده
 و دال موقوف نزد بعضی مشهور بیکه ایهای حیوان و بعضی ارباب تاریخ او را
 از راجه های متهرا میدانند و متهرا قریه مشهور است متصل کبر آباد چون بعد از
 انقضای دوران باندوان در کشمیر ملوک و طوایف شدند و او از سکن خود
 بر آورده بچکومت نشاندند بسیار مردان بود مقتدر سال حکمرانی نمود چون
 برای مدد راجه کشن کار فرمای متهرا که در این وقت خطی تحت مهند بود
 گردید او کسند روزی چند تک و دو نموده بعد محاربات بسیار از دست
 راجه کشن کشته شد **راجه دوم** بر راجه او کشته با اتفاق این کشمیر میجد
 فوت شد حکومت یافت مدتی بچکومت برداشت و هر جانب لوی سکنی از
 اکثر راجهها از تسلط و غلبه و متروک شده به تخریب عمومی راجه قندهار از دست
 جادوان با شاره راجه کشن قبیل رسید چون سببی شایسته شد بعد از
 مردن دمو درانی جسونی نام زن دمو درامری راجه کشن بچکومت
جسونی بیخ بزرگین زده و او مفتوح و تا اکتوبره بریازده مراجه نام
 ملک لاری نموده و در انهرام امور مملکت کارهای مردان فرموده چون حامل
 از راجه دوم در بدو از انقضای مدت معهود دیگری آورد و یال کس نام

مشوره ارکان دولت بعد بلوغ حکومت رسید چندی به سیکانی و نظم و نسق
گذرانید آخرهای دور او اصحاب را عید از بهر حاجت سر کشی کردند و وقتند
بطول اینجا میدتا آنکه در دست قومی از قبیل باندان که درین شهر موجود بودند
گفته شد پس از آنقضای عهد سلطنت آن طبقه باز ملک یکام طایفه باندان
که درین شهر باقی مانده بودند شد و مدتی ندید کسی و بیعت نخواستند ماند و
بنزبت لوای حکومت برافراختند اما تجزیر احوال اینان موزین میردا
تا آنکه نوبت بر ارج لو نام شخصی از طبقه را چهار رسید **راجه** لوای بر حکمرانی
ایام ظلم کوتاه نموده قلعه لولورا آبادان فرموده لولو بنم لام لوزاده و
فتح لام نامی بزرگه مشهور در کابلج کردان وقت شهرت داشت و معموره
مدتی در حکومت رعیت بروری و عدالت گستر می بر برده و در گذشت می گویند
در عهد او لولونبشت که هشتاد هزار خانه بوده **راجه** کوشن نام
بیشتر بعد فوت او حاکم شده و در آنکه مدتی و در حکومت چید و در
راجه حکمت بر سر حکومت نشست کلنگ را بکاف عربی و لام زده
و کاف دوم فارسی و لون زده و دال مفتوح و رای زده کاکا بوکر کوه
را معمور است و بای تخت نمود این نام بر دو مکان از دماست شهره کرده

دوران که در آن

و در آنکه زمانی ایام حیاتش کوتاه شد **راجه** سفید بر سرش با و بسین
مضموم و لون زده و دال مفتوح و رای زده بر سلطنت نشست و
حکومت دو موضع آبادان که در یکی موضع سوند و هم منور و نام وقت
مخاجان است بخیر از یک در خزا ولادی شد و این در خزا نقل و حسن و
واقسام شهره آفاق بود و آوازه او را بش تبرقیب سوداگری که توان
فروختن بود با ایران و توران رسیده بهمین سفند یا که در آن وقت در
ایران در مار بود تجوا سنگاری او حکیم جاماست را امسال نمود را بریندر
بود استرضای دختر با نفایس معتبره او را بهرام حکیم جاماست ارسال با ایران
بهین سفند یا چند سال طبل عیش و عشرت با سنگی مظهره نمود آخر الامر
بنابر غداری و تغلب لولونام شیراز در آن مملکت خود را در دست بعد
چند سال لولو هم سزار رسید چون بر رسته حیات را بریندر که فرزندی
نداشت منقطع گشت حکومت بجای دیگر منتقل شد **راجه** کوه در تاج و تخت
حکومت را فی یافت نسب او را کسی از ارباب تاریخ نوشت موضع اصل
دو موضع کوا هر پوره سهولت رو آبا و کرده او است و این بر دو موضع نقل
بخشد در گذشت **راجه** سون نام بر سرش را بجای یافت جوی سراندرده است

و پرکنه آدون ازان آب آبادان شده است آنرا نیکینامی و رعیت پروری
او تامت مدید یاد کار بود و ایام سلطنت بسیار بی ثمر و نوکران را نیز در
کمال نیکینامی با جمل موعود در گذشت **راه جنگ** پیش بره حکومت
توزده بدستور پدر ایام بد نیکینامی بر سر دره در پرکنه کامراج دو موضع
آباد کرد هر سال نو نام نهاد و در گذشت جنگ بیخ و بن و خون و گناه
زده بزبان قدیم بدر را گویند در نزل عطایی نظیر بود **راه نخی زراعی**
پیش بر سر بید از وقایع مقام شد و در پرکنه کوه را موضع شواکس نام کردند
و بی آبادان گشت و در ایام حکومت بقصد و تسبیح برداشت با جمل معهود
پدر و عالم فانی نمود **راه استوخ** نام برادر زاده او که بر سنگ و گداز
تصرف سلک کرد و موضع یکلب و توت را آباد کرده قلعه سیر تغییر کرده
او دست شهسوار گشتش لک خانه در زمان او انجا معمور بود و چون
فرزند می شد و طوایف محمود مذاهب مختلفه شایع کرده هر جا تغلب
می نمودند اکثر ولایات کشیر و بران گشت راجه ندگو را از دست تغلبان
عاجز شده در قلعه لار از نو اختیار نمود و عبادت مشغول شد
کافر و ترک جهود و کفر و منجمله از دوسوی آن سلطان الف **راه کوهک** بهر

الاول

راجه استوخ جنگگاه جلوس کوده رفیع ظلم نمود و از سر نو آباد کرد
صورت پذیر شد فن کیمیاگری و دیگر علوم نادره میرداشت حتی که
در ساختن جنبدین مواضع را طلی نموده بجهت عبادت اصنام تابان
میرسید و ایام حکومت با استقلال تمام بسر برده پاره از هندوستان
بیرستخج نموده ازان سرزمین مردم اهل حرفه بولایت کشیر رسانید تا
زمان او در کشیر بند و بست کارخانهجات ملکی نمود ابتدای تعیین
خدمات از مختراعات اوست یکی را بجهت داد و ستد امور ملکی مقوم
که عبارت از دیوانی است دوم برای ضبط بیت المال که متعارف
بجان سامانی است سیوم بجهت محافظت اسلحه که دازوغه قورخانه
چهارم از برای سرداری سپاهیان که کجی است پنجم برای استخواب
یعنی وزارت ششم برای تقسیم خیرات که الحال او را صدر گویند
هفتم برای نزاوی سپاهان که لقب است این راجه در درستی و آتی
عدل و احسان و رعیت پروری مثل بود حکایت عورتی که از خیرا
خواسته او مجبور نموده آن زن بصورت دیوی ظاهر شده تکلیف
کوشت آدم کرد راجه بعل کسی را ضعیف شده خود را تسلیم او کرد و او بعد

استمان صدق او دست یازد نسته بارش زاد مشهور است از آن زمان
و بیخانه با کمال زینت و تکلف و دیگر امکنه زیارتگاه همنو بنا کرده
او است **زادش دودور** از اولاد راجا سونو که فرمان فرمای ملک شده
عبادت و زهد مشهور بود میگوید در بر من با او دو جا نشاندازی
طلب چیزی نمودند را جگفت تا از برتختل کرده نیایم دست بکاری هم
گفتند آید بهشت را با ما بخامد کنیم در ساعت چنین کرده اند می بیند
دریای بهشت در پیش لاجه قبول نا کرده روان شد و گفت سزاست
بهشت بسیار است شما سزی کردید گفتند اگر بر میگردی ترا دعای بکنیم تا بقوت
ناری تو می نشاند از راه هم جان را ضعیف بر همان گفتند ما را بخفتیم
بر میگردد مگر آنکه کسی با ک تمام فلان کتاب که در بیان خواص اشیا و اوجده
یکه در در پیش ما بخواند و شمارا بشنود باز آدمی شود و الا مار شده
کسی هم نرسید که آن کتاب که تمام یک روز در پیش راجه خواند
راجا مانده ماند خود را او در نام کریمه مشهور است در جای بست و
در نزدیکی شهر واقع است آباد کرده او است گویند که آن مادر را سجا
که لاهی مردم آن می بندند و العبد مطهراوی والد اعلم بن او شده بر او

بزرگوار

بشکست حکومت رانده اند **راجا تنگ** بر کشته کرده بنا کرده او است سال کجا
بود بعضی با بجای شکرده دیگر و مشهور است در کندن لاله و دیگر ستم نوشته اند
دوم راجا تنگ که زیم بود نزد یک پون آباد کرده او است هم در آنجا
می بود سیم راجا تنگ کانس پور کسکان و دست الحال از شهرت بر آمده
شده و معروف است و چون نبوت بعدم آبا داشته اند **راجا کین**
تصرف ملک قیتا اید بلن هم گویند تصدیه بود در کندن یا نکل آباد کرده
او است در عهدی چند نام بر هم می که صاحب تصنیف بود از سنده بر همان
بجحت و بر همان مغلوب ساخت از اکثر عبادات مثل بت پرستی و غیره مانع
شده و در این طبقه بعد فوت راجا کین متعقی شد **راجا کین** نام شخصی
قبیل دیگر مملکت گرفت نافع خلق الله بود مدت سی و چهار سال تصرف
و لایست که میردا بحسن نیت او خلاق کمال رفاه میگذرانید و در میان
و یکسختی او چندین کس از نسل او بر اجلی رسیدند چنانچه در بیان خواهد آمد
اول راجه پیکس که پنجاه و سه سال و شش ماه جاهل پرورد و دادگر
مروت و احسان بود بعد آن بر پیش **راجا اندر حیت** نام داشت سی و شش
بدا گستره کرد از بنید پس از او **راجا جیوان** نام بر پیش مدت سی سال

ولایت کشمیر و اطراف سیند بود چون دست از حکومت بیفتند **ندرام**
پنکس پسرش تاج حکومت یافت با مرگ وی صاحب سخن بود و در ^{سعی} **کرام**
 دستگیر تمام شد و با صنایف علوم مخصوصاً شعر و سخن اشتغال می نمودند
 حکومت اوس پنج سال بود با جل طبعی در گذشت **راجا اده پسرش** نام
 مقام نشد و بنایت پیدا کرد در عهد راجا ساجی طلسمی است و راجا اده
 که او هم را خیدید و او را کسی نمیدید ازین راه در خانه های مردم در می آمد و زنا
 کرد میرفت چون این خبر برادرش رسید بجز خود تا تمام عهد های مهنود
 و بر این است و آن ناپاک بی باک را از پادشاه حکومت برانند **راجا سبزر**
 پسر کهن بعد عزل برادرش حکومت نشست بزینم با او سکون رای زده
 مشغول با بادی ملکش و در قصد جنگ که داخل مرآت آ می بود آن قصد
 آباد ساختن است و قصد لوشاک برهن که از جنگ راجا سبزر ^{بهر}
 زبون گردید باعث خرابی تمام ملکش و قتل پسر پاد و ظلم و فساد بود
 آمد در عهد او بود مدت حکومت اوس و نه سال و نه ماه ^آ اجمال آن
 قضیه در احوال حضرت این تالیف الرحمان بتقریب کور زبون ^{است}
 نوشته شود **راجا سده** در وقت جاوید پادشاه ^{موضع} بود و در

بجایگاه رسیده

بجایگاه رسیده و از آن حادثه بختی ظمانده بعد از جاوید مردم جمع شده
 او را آوردند و بجزیره حکومت رسانیدند بر خلاف پیدر پست از مرز ^{است}
 رعیت پروری نمود و خود را برانند خاصه عام نیک نام است ^{بهر} **راجا**
 شخصیت سال از میان خلق غایب شد رفت **راجا اده پسر** ^{بهر} **راجا**
 بجای نشست و قدم پیدر نهاد و داد و ستاد و رعیت پروری ^{بهر}
 کمال داد و پرین پورا با کرده اوست حال از بر نزل مشهور است که یکی از
 مواضع معتبر است سی سال و هفت ماه حکومت کرد و در گذشت
راجا هرین کل پسر اده بجای پدر نشست و تا مدت ^{بهر} **راجا**
 حکومت کند **راجا سبزر** پسر هرین کل ^{بهر} **راجا**
 بر تعمیر و آبادی ننگ داشت **راجا هرین کل** پسر هرین کل تاج حکومت ^{بهر}
 لیکن خونریز و سفاک بود انواع جور و ستم واقفان محن از دست او
 بمرد و زن رسیده در حین گذن جوی کسار کول سکی بر آمد و هیچ جا
 بر خاست مردی معتبر گفت اگر زن معصوم دست بران ننگ ^{بهر}
 بجای کرد هر قدر که زنان دست بران ننگ رسانند نجاتند ^{بهر}
 بسیار خونریزی کرد مردم را به همت عدم عهده بسیار رنجانید و بقتل

رخسار بجز زمان در شمار مقبولان او را نپذیرد ای نوشتند القعه بعد
 قتل و قویتری زن کوزه کوی دست خود بان سنگ ساینده بجا کرد و
 آب و وان است اقام ظلم آن سفاک نیز تبه است که بقید تخریب یک
 تخریر از آن یاد آفرمای تخریر آمده بتقریبی که در تواریخ مشهور است
 تا بکمال دینت رسیده و انواع باد و آسمان و لایا را استخراج نموده
 وقت مراجعت از انظار در کوهستان از بالای بلندی باری فیلی لغزید
 و در حین افتادن فیلی آواز کشیده که مطبعتش خوش آمد لغزید تا
 صد فیل از آن بلندی نوبت بویست بریزند که با آواز آنها خوش می
 هنوز هستی و بخ مشهور است مخفی نماید که حکایت رفتن را بکل تفرقه
 دیدن را بکمال دو بیت و آواز بجا کشی نسبت و تفرقه بجا کرد
 را بجا بخار بقتل آوردن کسی نمودن هندی بقیامیا ورده واقع که
 از بیالغزالی نیست عاقبت کار که تلاش بکمال رسیده بود مردمی صعب
 در گرفت که علاج احدی مغیبه نیامده از راه لاعلاجی آتش از خود
 و خود را در آن به وقت مدت حکومتش هم مقدار سال بود فوج جعل لعنت
 علی القوم الظالمین بیت آتش سوزان بکنند آنچه کن دو در در رسد

راهنما

راجه زنگ نام پیش جای بدر گرفت در خلاف پدر داد عدل
 احسان داد و در تکی داد دستری بکنند و مرا تبه عینت پروری عقود
 و در عهدا و جوی زنی کونی نام که در سن جواد و ساسانی نظیر بودیم
 و با انواع ریاضت مشغول گردید با نوحای ارباب عباد و سحر و جاد و مال
 را ببردوزن و فرزندش را بجان گشت غیر از یک زنی که حامل بود
 نگذاشت شخصت سه سال ایام حکومت را ندی نویسد **راجه**
استگنت نام سبزی از زن را بجزنگه حامل بود و مولد شد حکومت این
 ولایت بنام او تقرر یافته با تفاق ارکان دولت جریان امور سلطنت
 با دوش می بود شش و سه سال با دوشی کرد **راجه گماند** بمر را به بعد او
 به سلطنت رسید تا مدتی حکومت را داشت **راجه** پیش بپوشید
 حکومت استقرار یافت مردی دانای و دانا نامان را بغایت اکرام و اعزاز
 می نمود در فنون علوم و زبان سکنرت هوشی داشت بجهاد و در سال
 حکومت کرد و بگذشت **راجه** پیش نام پیش قائم مقام شد و سلطنت
 با او انتقال یافت و مدت شخصت سال بر عینت پروزی حکومت کرد و
 کربن **راجه گماند** بمر را بجه تاج بدر بر مخرج ده و مهربان و معابد

بنیادهای بسیار است از انجمله و همه مشهوره مالای کوهی که آن آن است
سلیمان گویند علی بن دینا و علیه الصلوٰة والسلام بنا کرده اوست
از زبان بعضی اسلاف مسیح است که یکبار به تخت حضرت سلیمان برین کوه
می نشست ایند تخت سلیمان موسوم شد و در بعضی کتب مرقوم است
که تخت ~~سلیمان~~ علیه السلام اکثر اوقات در جبال خراسان می بود و کثیر
داخل خراسان است و العالم غنای را در سلطنتش سال و شصت روز
داد حکومت داد و در گذشت **راجه کوکرن** پسرش حاکم شد و تا مدت
پنجاد هفت سال سلطنت کرد و گذشت **راجه مروند** این کوکرن بجای
پدرش مدت سی و شش سال بجا مانده و جهان باقی گذرانید **راجه**
جد معروف برانده پسر از نژاد حاکم شد چون کوکرن بود او را
بزرگان حمده انده میگفتند معبد از راه کوراطی را قتل و تعدی و فسق
و خور بسیار نموده و جمعی چشم در ظاهرش نمود چون ظلم و تعدی از
گذرانید مردم اطراف بقصد این ولایت قدم بردهند و ارکان دولتش
با مردم سپاه اتفاق نموده قصد حاکمی دیگر کردند آن کوکرن چون این را
باجد کس مغرب روی دهند و دست آورد و **راجه** آنجا اورا شناخته بند

دینا کوه کورن

و بنامجا و در گذشت جهل رحمت سال حکومت کرده بود از راه کوه
تا راه جانده پیست به یک اجنه تا مدت یک هزار و چارده سال در ماه باد
بودند تا مدت این کوکرن تمام ظاهر و باطن سلطنت از نسل آنها رفت
اهل کشمیر اتفاق نموده یکی از اجده را **راجه** بجایست از ملک مالوه
بزرگ بارت نام آورده حکم این ولایت نشانیدند **راجه برتابان**
تا مدت سی و دو سال باوشاهی نمود و با عشق باوی و رعیت بروری شد
و ظلمات و ستمکاری را **راجه** انده را بنور عدل و داد برسی مبدل ساخت
عام و خاص را با احسان بخواست چون صلح نمود **راجه** حاکم نام پسر
بر تخت نشست و عدل و احسان بهتر از پدر نمود پس از مدت بیست و دو
سال **راجه** باو اداری بحال گذرانید رحلت کرد **راجه** پسرش حکومت
یافت با اتفاق زشتی که او کشان نام داشت رعیت بروری بوعی نمود
ماتوق آن تصور نمود نگاه در میان بچین نبر و غارت گشت برف
در غیر موسم چنان شد که محمولات ناخچه زدی بودم نهاد و قحط عظیم
در شهر روی داد مضمون اکل البعوض بعضی بظهور رسیدن خرمن خرمن
انده انبارانها را غم اهل شهر بخورد گرفته و هزاران افتد جنس بسوز

خواهر که دست بختا جان صدقه داد باوصف آن اصلاح تخط شد
که تو در بسوز زارش مانع آمد بینی با اتفاق آن زن پاکدامن بد ما و از
نوعی ملتجی و متضرع شده که تیر دعا بهر فلج حاجت رسید دعای کاظم
بجدیست نوی صلا الله علیه و سلم مستجاب است هر صبح در پیش هر کس که
حاضر شد و هر نوعی که بخواهند دفع جوع خودی نمودند وقت بخان طه
با برکت شدن مع العسر و العسر را ردی نمود و از اسناد اجابت بود دیگر امری
نقل کردند که در موضع آب و در تران نشانیده فی الحال سیر شده باورشند
و الحمد لله الرات مدت سی سال حکومت اندامه از کزیرش بر پیش آمد چون
از نسلش کسی نماید **راجحی مل** را بجلوگت برد او از اکا بر زاد
شهر و از نسل راهبهای عمده بود و غیر از نسل راهبند که راجحی مل نامند
هفت سال حکومت کرد **راجحیدر** نام پسرش جای نشین شد و زیزود
سدت نام را بسید تقصیری برنگرد از احوال او مورخان عجیب گای تو
چون خللا از جالذ و غرایب است تجزیری آید و زیزود بر عهد مسکفیت که
شخصه یقین است **راجبار** به سعایت مردم دباره بگورای که
مع شتی زاید با و میرسانند همان کسینه بعد ضبط خاتمان زیزو را بر کشته

ملی برادر

ملی برادر بود بر ستمی بر آمده در جبین و در بر در آکرشیده نگاه کرد و تو
بودند که پادشاه تو ایزد تعجب بر بر ستمی روی داد که الحال چه صورت
پادشاهی است بعد چندی بر همان آمده اعضای او را جمع نموده کلان تر
آنجا دعا کرد زنده شد و رفت رفته سلطنت رسید بعضی تاریخ نویس
ايراد این قصه را تکذیب نموده نوشتند که بگفته شدن وزیر مزبور در
راجحی سطور را مضمی بهم رسیده همان در گذشت چون فرزند شد اینجا
دولت کی از اولاد و وزیر مزبور را سلطنت برد **راجاری** نام
داشت بسیار عدالت و احسان سلوک با مردمان کرد و انظار مهمات
بخشند میر و راستی نمود پس از مدتی مل و تبرک پادشاهی شده پوست
ایسوی پوشیده بدر رفت تمام این قصه در اصل تاریخ مذکور است و از اعقاب
عقل دور بالجد مدت حکومت راجحیدر سی هفت سال بود از زمان
راجحی نامت تا این راجحی شش فرزند بود بعد به پنجه را زیزو نونه جد
حکومت رسید کوبال دیرت نام داشت مشهور نمیکه و آهین **راجحی کوه**
نور خان ستمیز را احوال او عجیب نمود غریبه بقلم آورند از راجحی این که
درا و ایل خال داره داشت او باره و احتمال بود بحال غریبه و محال گرت

در ملک خوارزمی در آن وقت راجه زادهای عالم برای توشه نیکوای قمر
را به خطا که شهره حسن جمال بود و حضور وی داشتند هر یکی تاجی مرغ برهنه پاره
میگواهند و در صف نعال برهنه حال نگرانی داشت در همان ایستادگان
بود تو تمام تقاطع نمود و همه را از زمین سبب ترودی رسیدند ناکاه در غایت
از میان آنجا حوازی محض بر سر راجه میگوایند ساریه کشنده و عوجیه
تغییر حاضران گردیده و ختر راجه خطا چون این حال دید از میان آنهمه
زاده نامیکوایند را پسندید بسیج با تمام کارکنان بدش گویا و در آنجا
کشیدند و فرار گردید در عهد خود منع کشیدن جانور کرد و صید و انقضایان
و ظلیف مقرر نمود تا طبع در کشیدن جانوران نکنند گویا عمل با این شعر کرد
ترک حیوانان حیوانان بخشدند آخویش را محروم میدادی ازین دولت
میگویند که راجه قصد تنبیه نمود و ستان نمود تا بسوزند و مقرفند اینجا
در کشیدند هاشمیت قصد جزای کرد تا مدت سی چهار سال بعد از احسان
را ند و عجز این عجز را بیسار بظهور آورده در گذشت روزان در احوال
ملک گیری در کبریا و با آنها نیکو کند که قابل تحریک با اعدا و نیست
و العهده عظیم برهنه راجه برهنه بخت داشت و تادمتی سال

را اند و تمام مملکت بدو خود را محیط ضعیف را آورد و برفت و این امر را
دو پسر ماند یکی برهنه را بدو دیگر پوربان **راجه برهنه** حکومت داشت و
پوربان وزارت اختیار کرد و در میان اینها چیزی نامی عجز و عجز کشیدند
راجه برهنه بیست و سه سال از دوماه حکومت کرد و در گذشت چون نسل راجه
برهنه کسی نماند اهل کشمیر رجوع راجه بکر با جیت که با پادشاه او جین و مالوه بود
آوردند و او کسان خود فرستاده کشمیر را در ضابطه خود در آورد و بعد از مدتی
مدید بر جا برگشت نام از کشمیر بجزرت راجه بکر با جیت رفت و متخاصمات
نموده راجه بعد جندی بر برهنه و انفا ناسخه فرمان حکومت کشمیر برگزیدند
تغییر نمود و رخصت کرد بر برهنه معوم و او بر وطن رسید بدست و قاصدان
فرمان با اهل شهر رسانید چون معضولش مطلع شدند بخت بر برهنه توجع نمودند
و سر حکومت وی تسلیم شدند رعیت بر روی و ملک را بی بسیار کرد تا ایام
بکر با جیت سالم بود چون خبر فوت راجه رسید بر برهنه رفت و بنای اس کشیدند
راجه برور برهنه پسر راجه بکر با جیت بعد از خورشید و ملک بوی گذشت
قبول خاطرش نیفتاد و رفت مدتی حکومتش چهار سال و نهمه بود **راجه**
پرو و کسین بن پوربان بر سر سلطنت نشست بخت کرا و جین بای

را چه بگرما جیت را تصرف نماید باین قصد برآمده بود که تصرفات را چه رسیده
بعد از آن ولایت دیگر گرفته و پنجاب را تصرف فرموده در آورده در کمر برآمده
و در سه سال لشکر خود را معمور و بدینا قصد تخریب هندوستان کرد و بر اچما
بسیار تسلط نمود و در او چین و مالوه رفته خیال حکومت بگرما جیت خاطر
آورد و در هفتاد خلیف از کبریا با دساقه پنجان در دنیا ظلم کرد چون پیش
سیلابت نام را مغلوب محمول نهاد و بدینالمان نیز تکرش نمائی کرده را
جلاهن ساخته بر سر بر تخت بزرگش اند توفیق شهر اوی کرد و با اهر اجبت
نمود و کما قصد بنای بلای بی دست مورخان نمود نوشته که با شاره غیبی در
لواجی کوه ماران خطی کشیده دیدیم با آنها کرده بود فرود که معما از آن عالم
و آبادانی در آنجا رساند گویند می شناسی لک فاعلمی خود سوی چهارات
انرا و در زوایا سایر مردم که از جریطه شاربزون بود جنس او زود چون کمر در
آبادی و کثرت خانهها هیچ جا نشان نمیدادند نامش سری گویند و بسبب
مثنو اثره و آفات جنگاثره جنس و اوقه زود بود که محل خود فرقه ملک حیرت
سکنت میکرد اکثر اطراف بوبرانی آورد و آن همه معموره کوچکی بالکل جسم
خورد و دست عمارت ملک مال جهان نتوانی که در آنجا بدینا انالفس شهر می

نویسندگان

بهری نگردد در تعمیر مجدد آبادمان جهان شهر است که ایوم معموره و شهر است
و حاکم نشین و آب بهت در میان دارد اگر چه اطرافش منهدم شده است
لیکن اصل شهر بحال است القصه را چه نیز بجهت طغیان آب بهت که اطراف
سری نگر خراب است و سدنا و دیوره که ویرانه بود بر پاکرو و بین غلطی بنا نمودند
و بدین سلطنت را چه نعت سال بود چون ایام حیاتش با خبر رسید پیش
را چه جید کبر بر سر سلطنت سی و سه سال و سه ماه حکومت کرده دست از
حیات تویش بچنانند **را چه پنجمین** در پیشین حکومت و مانند سی سال
تصرف ولایت کشید بود چون از میان رفت حکومت برادرش را چه زیادت
ولایت جاری بود او را که تحسیر میقتد لغایت صلح و با وجود خیر است
فر تو خرم از او چونان بر سر تکران کرد از او را چه خوردر که حید صرف
در دریا عرش بسیمید سال رسیده بود محقق نمائند که ظهور و نور انوار
سیدالاولین و الاخرین علیها الصلوٰه والسلام در زمان او بود و در حیرت
نبوی صلی الله علیه و سلم که سدا و تاریخ عربی است بعد و صد و پنجاه است
حکومت را چه زیادت واقع شده چون عرش با خبر رسید را چه باز آن خود ما
لشکر در غاری درآمده که دیگر کسی اثری از این بنیاد نداشت و دولت خود عابد
و را چه

بود **شعر** هندو که از عشق بیت برستند هر صبح دعوات میخوانند **بهرش را**
بکرماند بر سر بر سلطنت نشینست و در محنت بدر شوق التمام بر باد
از خدا نخواست که در عهد او کسی نبرد چنین بوقوع آمده هنوز در اقصی این است و آن
بر دو حکم بسوختن خود کرد بعد از سوختن بکلکافوستند اندک کاف اعصابی سوخته
وی گرفت و بجا آورد فرشتا حال **پوست** و العلم عند الله و العبدة على الراوی
هر چند قلزم عشق بر یک پوست دلم در هر جبهانی از شوق او کای است **اورت**
او چهل دو سال بود بعد از آن برادرش را به بالادت نام جیبانند نیز گویند
گشت **آفر** با نفون و دانش بهره مند شد با هم بنام داشتند و در اند
مدت تمام دلایبش پیرا گرفته با مصفاقتش و لایبش منده نمود چون
براه هند در آمد نمود و نه هزار هنر صد و دود و نه که هندی یکم که گنید
لفظی داد و تقریباً داده **تجیر** خطا و غفلت نکردید و دوستی که سوار
جایزه گرفت و بیست و پنج هزار اسپ گنل بود بنا بر همین غرضین مذکور
نمود در کایمراج تا بر نام قرینه گنیده و بنای تخت خود ساخت بود همزی
بود الا آن دوی شهوات در دست راه باره مولای میگویند در عهد
سوداگری آمده بود در ابراهیم نیافت با و کرد گفت از دو چراغ و شمع در

افزین

گرفت پس آن سوداگر ضیافت را بگرد بجای شمع لعل فربخ در
مجلس آورد تمام مجلس روشن گشت **بوغورا** بسیار سرور و عیب طرح
در آن بزم انداختند **موز** زود وقت تماشای آن بزمگاه در آن خوش ترکان گنید
نگاه رخ می کشان غیرت از ازار کف ساقیان بر تو نشید بار
را چه از آن نمود اگر بصد خلق گزینگی گرفته از بطون او چهار اسپ آورد مدت
حکومتش پنجاه سال بود در عهد وی عجایب و غریب بوقوع آمد چون **مغ**
گوشته بخور را نژاد رین سال از ناریست مردی بود رعیت بر ورواحسان
بوصفت او بهر کارش را **چند** را فاک شده لغایت سخن می بود **سج**
را واکارش کرد در عدل رانی و رعیت پروری بوقوع آورد در کتبت
اصل را زه ترکان محکوم است چون آنکه حکایات آقا قاعده عقل بود
سخن بر از غیر از طول کلام فایده نگیرد تا مدت حشت سال و هشت ماه
حکومت کرد و در آن گشت **را** **سج** نام برادرش بود از آن جای که
و بسیار سحر و خالم پیشه بود لا محرم بر منی سوخت گرفتار آید و رفت
بشارت و مظلومان که ظالم چون **چهار** **تیر** قوی چون گشت **اف** **تشی**
از خوشتر بجانش **اف** **تشی** نام برادرش بر حسب شست بنیاد

رحمت پروری مستحکم نمودند و بزرگداری وقت ولایتی بود ای تخت
ساخته و بسیار آباد نمود و خراب کرده برادر خود را تعمیر آورده و بنام
و بنیاد کرد چهار برج بمقابلش می شد مغلوب محکوم شد بولایت برگشت
میکویند که چهار کلان و بنادر سورت و بنادر کس و بنکار و سراندین
مشغول نموده بعد از آن بولایت رفته با والی بخارا جنگ کرده و غالب شد
و بظواهر خان رفته از راه تربت گنجه آمد و عمارات عالی ساخت و موضع بر بزر
ساخته اوست در اینجا یک تنون از یک تخت سنگ بنیاد و چهار ترفیخ نمود
پاره از آن تنون تا حال نمود آن از ولایت تحفه و دید بسیار آورده بود که
را آتش شده با تمام او طایفه است و خرج عمارات و لوازم سلطنت میکرد و
را کم از کم طوطی طاهر می خرید چون را به بنگال را عهد کشی کرده بنگال آورده
گشت کسان را به بنگال طایفه ای قهری آمده در شهر سری کرا قمار نمودند
بس از مدتی دست تصرف را به کشمیر رسانگشت شهر را آتش کشیدند و ده بی
بسیاری را ویران نموده اند از خرابی عمرالدات با جمعی کثیر از شمال گشته
گرفته از اینجا بیغام فرستاد و کوبا بفعل سن خوانان سلطنت و حکمرانی می نمود
یکی از پسران را اسکی اختیار کردند **کوس** نیز بر گورانش حکومت اختیار کردند

مدت حکومت

مدت حکومت اوست اوستی و شش سال هفت ماه بود و کیفیت مدتی که
مردم را از اختلاف استراحتی میگویند که از بحال انفعال خود را زنده سوخت
بشرف خزانین بدر را که بطلب جمع نموده بود و بخارنای بد صرف کرده و اوزده سال
حکومت کرده در گذشت **راجا سکر سندی** را بنامند بجای او بر تخت نشست
هفت سال حاکم بود و از آن انتقال او را چه بر سر دست بنامند تا ج و تخت یافت
دوازده سال حاکم بود بعد از آن را چه جیسانند سلطنت یافت چهار سال
راجا سکر سکان سکرانند سه سال بود پس **راجا اسد اسد** سلطنت کرد
او آخرین از جهانی کار کوفی است مدت حکومت او دو سال بود مجموع ایام حکومت
کار کوفیان هفت نفر بود و انداز اول تا آخر دویست سال پنج ماه و نیم است
بود سنده و حدود پست و نه شهری بعد از آن بخاران انتقال یافت اول
آنجا را چه آدیت در میان که هتوه اسغی وزیر خود سود را بر تخت نشست
مخالفان از بهای در انداخت و رعایت قواعد حرب معنی داشت و خزان حکام مانی و
ظروف طلا و نقره و چینی و ظروف سس ریزه کرده صرف مخمجان نموده
تورن در آن با سینهها مکرده میداد مدت حکومتش بیست و هفت سال و نه ماه
و سه روز بود چون در گذشت **راجا سود را** بر سر کار مانی نشست بعد از تغییر

ممالک جمعیت بهم رسیده عرض لشکر دیدند بر ارسوزان و نه لیک پیاده و سینه
 قبل داشت آرزاه و متور حرکت کرده از کرجان تا دکن تصرف کرده و با کشتی
 آتده تعمیر عمارت مشغول شد آخر خیزدای بدکاری شهرت یافتند و جنگ های
 تیری بر پیش رسد کارش را تمام است **خود** هر که می کرد و میداشت او بعد
 توارش که فزار مدت حکومتش کرده سال هفت ماه و نوزده روز بود **راج**
کوبال در ما بین بود در ما بجا این نشست بر بارک دیو نام وزیر می طلبم دست
 تمام خزاین اجرا در مانده بود که با کرده او بود فرستاد و لکوز نام خویش
 شود که گناه را ح خطا داده بود عالم آن تعصب کردید شاه را بکارش
 و قاپو یافته بد در مانده است بلاکش است و راجه به بهاری صفر اول نشست
 مدت حکومتش ده سال بود **راج کیت** که از نژاد بلخ عرفی او بود در
 برادرش نیست بر تخت نشست و سگی ده روز حکومت نمود پس در
 سنگ ناما در راجه کوبال بسطنت رسید چون نظر کرد ورت مزاج ^{شاه} نیمه
 خود را مخلق ساخته **راج پارس** بر حسب نیره کوما بگوش نشست
 پانزده سال و دو ماه بود پس بر حسب در ما پندار نه راجه حاکم شد و بیست
 حکومت کرد و در گذشت **راج بکر در** ما بین بر حسب در ما بوسیت نیر
 سلطنت

باغ در میان

یافتند و در میان این دو برادر جنگها شده و مدتی حکومتش دو ماه بود
 بعد از آن راجه شور در حکومت رسید چون بر عمل بود مخلق شد که کوش
 جگر در ما بین بر حسب حکومت منصوب شد و سبب نیک سنگرم و دیگر را که
 سلطنتش بود بی تغییر گشت طاغی و دیگران جمع شده بقتل آوردند
 بر قشهای مور باهستگ خرام بود بیخیزیل مست کافانست در ^{حکومت} حکومت
 از اول تا آخره و سال و دو ماه و جگر در ما بین سال بود **راج بکر در**
 بعد از آن حکومت نشست مدت حکومت او سه سال بود پس اید الهت بن
 راجه بازن حکومت نمود در بی باک مسفاک بود بواسطه تحقیق تبریح
 در این شکم روزی بسیاری دید و برای استخوان صدمت سر خود مردم
 میگشت و اقسام ظلم حکایت میکرد مدت حکومتش دو سال و یک ماه بود
 بعد او سودر ما یار دیگر حکومت نشست در نوبت بگاد تا که بود
 ملوک خاندان حمار است مدت حکومت این طایفه که یازده نفر بودند
 سال و چهار ماه بود بعد از این سلطنت بجا نماند دیگر انتقال یافت
راج پارس کرد نام قریب از فرمان راجه شور در ما بین بر ما کرد بود
 تخت و تاج با تفاق بر خندان بر تخت نشست صاحب فرست و عدالت بود

راه دزدی در عهد وی بمرتبه بند شد که مردم با زرادگانها شبانه دواي
 گذارند و مسافران با مال و قباچه و انواع و معایر مانوان بودند و در
 تنقیح مقدمات و فیصله معاملات عجمی و غیر اینها دوی مغول است حکومتش
 نسال بود چون بنا بر بنا با بیداری دینی هذا ترک حکومت کرد **راج**
واند **دوبین** دام دیورا و لیبعد حش بد عزال و از سلطنت راجه
 مستکرم دیوبین حسن دیوبین تخت شد و مدت حکومت او شش ماه بود
راج **ابین** بجای پدر تخت و انسر یافت پای تخت وی لند بود که در آن
 وقت عمارت شهر شد بود و اختیار حکومت بدست مادرش دوانی
 نام بود چون سرداری از شهر بر سپهسالار کران برانی آمد با مر او را
 با جمعیت افواج و خزانه حاضر شد و فتح نمایان نمود مدت حکومتش چهار
 سال بود آخر رانی از راه شانت نفس سپهسالار نورانی گشت که کسی
 ندانست **مصرع** هوای فرزندی کرینان حشم باشد مادرش پسر راجه
 نند که میت برکش بجای پدر نشست بدین حادثه بدروانی دانش
 گشته بر آبادی آخرت مشغول شد حکومت او یکسال و یکماه و نه روز بود
 بعد از آن بر همون زاد ریش بر تخت مکرانی نشست بعد از مدتی از ^{دوانی}

دوم گزین

او هم گشته شد **خرد** ای برادر دارد در هر خورد خوشتر منج چون تراوی
 برادر و بچو شیر مادر است مدت حکومت او دو سال بود راجه **پهمن** بری
 از من حکومت بر سپیدها ارسال شده ماه حاکم بود و رانی بعد از آن حکومت
 نشست وزیر مدار المهام او نرسنگ رام جو باقی تربیت یافت او بود
بکره راجه نام برادر زاده رانی بود امر او وزیر بر تخت نشاندند
 وزیر راجه را نهانی هلاک گشت و باز تصرف **راج** **دور** رانی باقی
 شده رانی با ماد او اعانت نرسنگ بر راجه اجری غالب آمده بعد
 از آن **سنگرام** بن ادی راج سلطنت رسید و مکرانک را هم و بر وجود
 و درین اثنا همیزام ترکی آمده با نرسنگ حکمید و خصل درو لایه با طاعت
 و راجه بر مرض بد همی در گذشت حکومتش نیست چهار سال و دو ماه بود
 پس **پسر راج** بن سنگرام بجای پدر نشست و از همزاینهای او مرگم
 شدند و بیست و دو سال حکومت کرد و ممالک خود و اهرهای اطراف
 در حیطه خود نگه داشت پس **راج** **اننت** بن راج تخت برادر رسید و در
 که راجه بلوهر گشت رسیده بود عجمی بکره راج غالب بود بلوهر گشت قهر
 شد راجه با عانت دار آتش بهمت اعدا کشیده یکک ضا ارض شد چون

فتح کرد و شکر آن شمش کور و در کفر شمیری مردم اندام داد حکومت او بجا بود
سیه سال بود آخر با بیاد و نت شغل بنده تخت حکومت توه بر سر خود **کلیس**
نام داد او بر دی مخلص بود و خزان بل سیا سفیدی را تصرف نم کرد و سیاه گلو
و نسل را که گرفته بود در عهد او آب هفت بر تنه شرح بنید که لشکر آن یک گشت
هفت حکومت او بیست و شش سال بود **راجا سنگرس** کلش بجای پدر
پای تخت محمد تاشون را از راجا داجی مل از ولایت آید تا سنون راجا بود که از
داشت خود را با پاک نمود مدت حکومت او هکلی بیست و دو روز بود **راجا**
سرس بن کلش بعد از آن حکومت گشت و از هر طرف حریفی را بجز
تا و بخت بود که مظلوم در سنه سیرس زند و تود بد و مظلومان بر در دیوان
کاشن بر اثر شعل و فالوس میسب و سیرفند و شصت زن داشت و هر سب
با یکی صحبت میداد بسبب طهارت و سفاقت میسب که در طبعش بود مردم
ماز حدمات ابلز فیه را و ناموده او را مخلص شنند و از ده سال
حکومت کرد و در گذشت **راجا باجل** باست سوار و انکریان
نشست و رعیت بر روی بسیار نمود در این شغلی قرار داد و او در
برای طلیان در میا میداد در مجامع عید و غیره بفرمایش جنگ ساری رضای

میشت ده سال و در روز حکومت کرد بعد از آن راجا دوین که نویسنده
راجا باجل بود نورارت رسیده بر و در تهور بر تخت نشستن امرای راجا
باجل را بقتل رسانیدند که چنانکه یکی از امرای راجا باجل از راجا باجل آید او را
مغلوب ساخته دفع نمود حکومت او بر و یک سب بود **سراج** سلطنت گه
یک روز بود معتقد **راجا اسیس** بن کل مل برادر خود را که از اجداد
بود سببی که جنب بر تخت نشست از غرایب انگر یا سبانه روزی را قطع
سلطنت نمودند راجا باجل در آن که هر دو بقتل رسیدند و راجا اسیس
رسید چون مردم را ترودا و بود در او در حقیقی راجا باجل را از لوهر کوت آوردند
اسیس را بر تخت نمودند نزدیک ساره عوله محار بر طیفین روی داد و سب
و مغلوب یکدیگر کرده فرقه حکومت بنام راجا کهماجرین راجا هر کس افتاد
اسیس با او هم ساز عنت نمود و بعد از آن راجا توی با حکومت یافته راجا
کهماجرین در راجا راجا را غلبه و راجا اسیس گشت درین بین کهماجرین
تیری رسید و در گذشت و سلطنت کشمیر را چونک منتقل کرد و او
موشه و بر سر هم دیو که در کفر تواریج فرس از برای حکام کشمیر نام او کردند
راجا کهماجرین راجا اسیس بر راجا بن گشت و مضمی نام که کلش بنده نام بر مضمی

تاریخ راجهای کشمیر را بزبان هندی نوشت و راز ترک نهاده اند از
آز راجه گفته کرده تا راجه جیکه ایوال راجهای کشمیر که در مدت سه هزار
باقصد و نود و شش سال گذشته تا تاریخ باصفوی و پنج بومی نوی مصدق
علیه وسلم نوشت بعد از انقضای این قرون در ولایت مکرکوت راجه و شهر جدید
نام در رعیت پروری و غریب نوازی و مسکین دوستی و سپاه شناسی بی
بدل بود چون ازین عالم فانی ایام سلطنت فرسید بهر خود طین نام را بهر بر
سلطنت نشانی رسیده رفقا و اهل ترس و نظر بر بی برداشتی و سفاهت و التیجا
بیاد شاه هند و دلی برده انوخ محن بر سر او آورده اند نظرفین محاربات
بکار بردند و آخر طینید باقی قرار بر فرار رخ داده التیجا بوالی کشمیر زیسهم دیو فرود
بیچیکه که سابقه راه را مستعد در میان بود آورده با باصفی و اراج اهل و حال
بمازمت زیسهم دیو رسید ولایت لار راجه مضائقا بجا گروی داد و
سپهسالاری بگرفت چون مردم مغفل بچیکه سپه دیو از ولایت آمدند
با اتفاق طینت متوجه جنگ و جدال شد طینت بی تمایل لباس نموده بچیکه
مغفل را اندر سرداران این رسیده و بر بالین وی مطلق گذاشته مضمون خط
انگرای عاقل آسایش طلب بچیکه سپهسالار زیسهم دیو صلح بر سر تو رسیده بنابر

تازه پایانی

توره سپاه باری بر حال تورم نموده که تر از نده گذاشته رکشت ملکه بگری
چگونه بگیری اگر این نصیحت بشوی بهتره والا ستمت واسمه آتش غضب
بسر داران شمالی تردد همیشه سردار خندان خبردار شده صلح ابدی
رفت و نامت بست و شش سال و یازده ماه و شش روز که در
بچیکه با و صفی قند انظر بر حقوق راجه غایت اطاعت معین بود حکومت با او
مسلم است **راجه زیسهم دیو** در سال باصفی و پنجاه و هشت وفات یافت
هر چند بچیکه بر غایت حقوق راجه زیسهم دیو را است مملکت تمام بهر شش
بری مات بر افراشت و استقلال پادشاهی بوی داده اما چون خبر
راجه باطراف شایع شد مردم بهر کجلی و کشتن توره و بدت و جمور مخالفت
بر آوردند و پای اطاعت از دامن انقیاد و فرمان برین بیرون بردند
ایچنین اختلاف طبایع را منقضی میشد بنا راجه باصفی و شصت و سه
بلین ازین در استقامت قدم بیرون کشید و راجه بری مات در سفاهت بیامی
خود مانند سال و ششماه و ده روز با دناش گری کرد و در تاریخ باصفی
شصت و شش **وسته دیو** حکومت شش ایام در شش سال و
دو روز با بی بخش موضع و نسی بود و در انجا تعمیر دیوار نمود و بنوار

ویرانی آثار و علامت آنها موجود است و از آنجا پانصد و هفتاد و هفت
ازین عالم حرکت گیرند برینس **و در دو ماه** حکومت و ایالت رسید بطرف
سال چند حکومت کرد بر خلاف مرضی خلیفه که از آنها هفتاد و هفتاد بود
بودند تا مدت سه سال و چهار ماه و پنجاه روز حکومت کردند که از آنجا
سرفیاض او چنین می آید که روزی سیصد تن برآمده بود عکس روی در
پدید شده کرد از آن طرف بیست و هفتاد قاعده العکاس ظاهر کرد و بر روی
عکس طیاره زد و انگشتی از دستش برداشت و در آب افکند چون
خوبیش با رنگت مغزانش سفید نمودند نقلی که در زبان آورد
گفت من در اینجا خطی بر آب کشیدم تا انگشتی از آنجا طلب نمایند
و آنس عطا داد ز تاریخ پانصد و هفتاد و هشت دست از حیات
افتادند برینس **زیر دو ماه** و هشت و نیم روز فصد سلطه داشت
مردم چون که حساب الواس بودند از اعانت او نمودند از تعویذ و زجر مخصوص
مانند و چون بهینان را عایت نمود و حساب اقتدار است آنها عادت یافتند
طیبه سخت و تاج نمودند مردم چون متفق شده غلبه کرده بر میانان را مایل
دندانند که اصل آنها که ای بود زیر جوهر شده سال و سیصد و هفتاد

کرد و در تاریخ منتهی شده چهار یک اعلیش در سینه را جگر بکند و بجز
بر سر هر سلطنت مقرر شد عامه رعایا از خلق قوی را ترضی و نسا کرد و بود و بعضی
سایه مردم آذار ارامت حاصل است امر او سرداران لشکر بطبع فاسد است
از شهر بر آوردند بعد چندی با شماره و سعی وزیر خود تا آخر اجعت نمود
بجمله ای بر مخالفان غالب آمد و همه را هر میت داده بدست خود
مملکت حکومت یافت و در داد و دهش شهره آفاق بود و بکس بقدر
بدم نام حکمی که در آن عهد شهر بود از راه حرام عملی فایز یافته بود
را جرا بکشت بدت ایالتش چهار سال و دو ماه بود و در تاریخ
منتهی شده هر چه عمر وی باخر رسید و رختنجا بکشید و بر وی
رازه دو جانبین شدند و زمان وی از نسل چندان گذرید و گذرید
سیصد سال را بود در رازه بزرگ که اصحاب دولت و ایالت کشید بود و در
سال چند بقیاعت گذارنده اند با جمالی آورده مورخ لایق بجز اینها
ندید که چند بار رخ سیصد و هشتاد و هفتاد و در گذشت و بر وی مانده
جانشین بد لیکن رازه بر او از بیم بدم در قلع سلطنت رفتند و مخصی
و بدم محاصره نمود و از طرفین تا مدتی در حرکت بیدار بودند و در تاریخ

با پیش منقش هدیه آورده بتماشای او مشغول بود بناگاه بپاده از
سرازم او جدا گشت بدم راه دو رخ گرفته را چه مستقل شده اکثر کز و کسان
مطیع و متقاد و تذکره جناح سرداران قوم و امانت آنها در عهد او
زراعت گیتی با بر برداری می نمودند زمینها بلا حد و این کجند که
راجر ملکوت بود از دست خندان بسته آمده بنابه بوالی گشته آورده
لار و غیره در وجه اخراجش مغر شدند بلا چند روز بر سر تسلط یافته
و با بر بنیاد از دست راجه تمام بردند ساخته با بجز راجه بیست و سه
سال و چهار ماه حکومت کرد و در سال ششم و چهارم و یکم بقتضای خود
در گذشت و مقام در پرگنه دیوه بر بنا کرده ایکی را جو ردوم را قبول
بیک مدت حکومتش بیست و سه سال و سه ماه و بیست و هفت روز
پیش سکرام بود بر سر سلطنت گشت در ایام ایالت و بلاد چند
صاحب لغت دار بسته شد و سواران نام برادر سکرام او را خواندند
در قفسه راجه سکرام برادر خود افتاده راجه بجز نزد بسیار برادر
نود را گرفتار کرده بعدا بگشت بلدی که محل مشهور است و موضع سکرام
بنام کرده اوست بلا چند در سنه ششم و پنجاه بقضای خود در

سکرام

سکرام پیش سرداری یافت بر کلین نام یکی از توپان لشکر گیتی
کرده و شهر او بر این ساخته راجه غالب آمد راجه برادر او کرد و سزید
لمتجی شد و بجایست او خود را بر اس غل^{۶۰} است مدت حکومت اوست نود سال
وده روز بود بنارنج ششصد و پنجاه و هفت با داخل دید **راج**
رام بوسای بدار گشت و مخالفان بدر را بقتل رساند و بر بنی راجه
نام یکی از نریان خود را وزیر گشت موضع نامبر و کنایه بید ساخته
اوست چون فرزندی نداشت بچین نام بر بنی سری را بفرزندی برد
و او را ولیعهد خویش ساخت و در گذشت مدت حکومتش بیست
کسال و یکماه و دو و نوزده روز بود در نارنج ششصد و پنجاه و هفت
اجلس در رسید و بچین مذکور زایم مقام شد چون سب فطرت
که اطیع بلند بر او بود او بر سلطنت را سراج تمام توانست و از کل
نام ساحری طلسم دان شهر در آمده اقامت طسمات بر نموده تمام هر
را پیش خود در آرون خلل در با و شای او انداخت **سرم** بیج
سودی کند تربیت ناقابل بجز بر تر بنی از خلق جهان مقدار است
سبز و خرم شود از زم باران بگردد خارش گیتی گشت بیدوار گشت مدت

حکومت او سیزده سال و بیست ماه و دو روز بود و در عهد او چهار پادشاهی بود که
سنگرام چند ولد بلا حد و سرخیل و سردار شک بود و در زمان او بیست و نه تن
عساکر بود و در ایام چند فام مقام و جانشین خود داشت و در زمان او بیست و نه تن
و یک طبعی دیوانه در ایام او رفت و بیرونی سید دیو که سردار بر سر
دخترین پاره بود بگلو میشت که گوید سنگرام چند از بکر که در بار با بلغار آمده
در سری که بگلو میشت وی استناد او را بقبل رسیده بود و از آن جا که آمده
و کجیل ساحر را از شهر خارج نمود در عهد وی کبکاه و حتر فاحشه بند را بر اس
نمود چرا که سبک رفتند روزی را به از طریق او آنگاه نام تراشیدنی شدند و
خوبتر شده و خود هر چه توانی بطلبی رفع این بدعت خود انداختند از آن
بدعت باز ماند آخر تا بحال بدعت است و مدت حکومتش چهارده سال
بیجا و بیست و نه روز بود و در زمان او بیست و نه تن حتر فاحشه بند و بر سر
سبزه دیو بجای این بدعت گرفت ایام سلطنت او نوزده سال و بیست ماه و
نیم روز بود و سی سال را در ایام چند بود در عهد او پادشاهی او بیست و نه
نام مردی که از اولاد دشت لاطین بود و او که بود و اکنون مشهور است بسلطان
مشش الدین اولاد این کش میر آمده و باعث آمدنش این بود که جدا و جدا

نام مردی

نام مردی صاحب کرامت و خوارق عادت بود و مرجع مردم روزی گفت که
الهام آریه الجلیل بین در رسید که از فرزند تو بهی می شود نهیم نام ما پاره
ولا بیت شیر با و از نسل او جنت کس بر سخت تو اینند نشست نهیم بد که
این ابو قتیبه بنیاد بر کربکرامات جد تو از اعناد نموده از وطن مخترک شده در
باره بوله با ایل و خیال خود سکونت کرد چون خبر سکونت او را جبر بر سید حکم
نمود که بفرید در راه و بر سکونت کند و حاصل آنرا در وجه کفاف خود حضرت
عده نمود و سبب آنی که خدا خواهد جدا لاطین اسلام کرد که سبب بر پادشاهی
کردند او است که نبوت بر تفصیل قوم میشود و نیز در عهد او است که جنگ که
جبر بجان آن از ولایت اردو با ایل و اعمال آمده در کشمیر سکونت کرد در
او عجب حکما یافته است که عقل آنرا با اعناد مقرون نمیدارد و الهام عند الله
از جمله واقعات عظیمه که در عهد او ظهور آمده اعلان ریختن که از تنب آید
در ملک کشمیر قرار گرفت اعدای بد رکنش بجای وطن نموده بودند درین سال
آمده التماس برام چند سبب سال را در آنجا نمود و درام چند جای بودن او گفتند که
بر کنتار اقلین فرموده دقتی در غزلت فغانعت می آسود و بعد آن رسیدگی
که فرقوم میشود دیگر مشکل ترین حاد تا که بر کنتار اقل شده آمدن از و بچوست

واقعه اولی معرب بن القدر خان مرد کم شمیر چون کفران بسیار کرد
 و از عباد و حیوان آدمیت دم بیرون نهادند بلای گمانی بقتضای آسمان
 روی نمود و زو و لجن نام ترکی از ولایت ترکستان از راه باره براه بخارا
 سوار شدند و در سفر گامی و تو خیزی دادی باکی پیدا و نظایر از فرقه
 بنسویان هلاک بود **مورد** رفتارشان چو آتش و کفارشان چو تپک
 دیدارشان عقوبت و ادوارشان ذقیر در باره موله فرو دادند نیز ملک
 و نه روی ترجم داشت سکند این ولایت صغیر و کبیر و زن و مرد دست و پای
 بگ کرده و راجه با و زرا در فکر و تدبیر در مانده اند چون جاره **لله**
 راه که بر پیش رفتند و اکثری کشواره و تبت رفتند زو لجنی مرد و مرد
 آمدن فرود کردی ملاحظه همه را بقل نشا و زنها و اطفال را را سیر نماید
 و غل را بسوزند و عمارت را ویران و منهدم سازند و تمام شهر را آتش
 کشند **مورد** ز او از اسباب و کوسبها نه خورشید باشد روشن نه ماه
 بچینش در آمد زمان و زمان تو گفتی بخواب برید آسمان آه و افعان
 از بغم آسمان در گذشت یا آنکه نام و نشان توخ یعنی آدم ازین شهر برود
 و هیچ و بن نباتات انبهار بکنند آستند شهر که از قرون طاول آباد و

در دیه

بود و بیانی غیر ایدان از امن و امان و زگرید **مورد** حصولت صحبت طالب
 ملک ستمیان را گرفت . خردت سلطان تهر شیخ سیاست کشید و کرمی
 قهر و غضب از نایام برود و سرهای این شهر که بدت هست ماه باشند
 چون شد آدمی موم زرت شیخ مردم ترک که لباسی رفیع فرود نماید و خوردگی
 موجب اختطاط نفس با نیافتند و در فکر مراجعت افتادند و از مردم آسیر
 کیفیت لاه روشش کشمیر بجانستند و سنا برسیدند و اینها از راه با کل
 که بدین بوج میرسد دلالت نمودن در برای کوه رسیدند چک با اصحاب کمین
 مصیبت چها کسبت لیدیکیم و لغزان و القوا فتند الایه آسمان در کوه
 و باد موسم مکافات شدت زید و برشت که البته تشریف بار یک عام سنگرز
 پرفز بلا کشید و همه را بچاک کسان نمود **مورد** بهتر ناری می کشید
 چهران بر سر و ران شباهه بهر نیم جو قهره کان فتاد . بسی خرمن کشت
 شد باد مردم شهر بعبود حصول اطلاع از صلوات آن شیخا طین اتباع با نیک
 که از قبایل و اندکی از رعایات و عمارات شاید بحال مانده یا از اطراف
 و جوانب آمدند تمام مردم را خراب کردند بوی از آبادی کشیدند بعد
 از مدتی جا بجا احدی از اولوت آمده و در شهر قرار گرفت پس از مدت های بد

فی الجبل شهر رو با بادی آورد تا نیل سلطنت سلطان زین العابدین گزری
معمومند و تا هر کام عهد یوسف شاه عبور نکرد دید لیکن بحال اصل نرسید
با جمل در حد نذر و بلو خلقی که کز خسته بودند از آنجا رنجور آمد چند و کدو کجا
کشور را اختیار فرما نموده اند بعد ما اجعت لیخو و دیگر مردم خال خال جا کجا
تعلیم خستیا متصرف اند و یکی بدیگری اطاعت ندارد قصه ملک گری نمودن
جمعیت را همچو که در قلعه ولایت لار با قوم و تبار خاص بود پشتر و سباز
از برده نتوانست برآمد حیل کرده درزی جل فرشان در آمده جهلمدار
کال تبتی بدرون قلع میرنشا و در میان آن آلات حرکتی از روی با جمعی
از سیاه خا بویافته را همچو را گشت و روان چند کشتی را مع ابلع عیال
و دستگیر نمود و متصرف ولایت گشت و رسال مبعوضه و بنیست و بیخ
جلوس نمود چون بگماند این شهر بود و دارا و ملائمت را اندازند و خرد
تو اهر روان چند را بعد کتکاج خود را آورد و در روان چند را احسام
نموده با خود متفق گشت و برکنه لار مع تبت در جا گیر و مقرر نموده مردار
سگ خوش داشت و او را از دگویی و خیال بدگوشی بر داشت سهر و دیو که
در هیچ و هیچ ز لوجو حاکم توار فرما نموده بود با سلطنت موردی

باز معادون

باز معادون نمود چون رنگ تغییر بر خلاف بی عادی با طاعت کج
ادنای او بود بر نواختن فرود آورد و طاقت نفاومت هم نداشت
از راه لا علی جی فرما نموده بار کشتوار رفت و رنجو با استقلال برکت
تا زمان رنجو که مدت چهار هزار سال و سیصد و کسری از آبادی گشته
احوال با جمال در مقام آمد بجهت آنکه را قلم این مکان است و تقی فیض حال است
که همه و رکف بودند و رسوم قدیم بر خلاف شعاع شمع و اسلام شیوع داشت
و اکثر حکایا بمبا لغزبی اندازه مذکور بود و چندان فایده عقیده منظور نبود
ولهذا الکفار بر محمد مدت حکومت کرد اما نمود اکنون امر سلطنت بود
رنجو شاه زینت با و باعث و مهذبا اسلام درین شهر عهد او است
عنان تلمیح بر حالات سلاطین و بزرگان دین از علما و استادان شیخ
متفقین کج درین شهر ظهور آمدند کجا بن شیخ و بسط مهندی بر خلاف
توانیج دیگر مایل کرد و از امر اقا و طیفه تاریخ نویسی بعید نیست
در احوال سلاطین اسلام که درین شهر زینت مقام زیاده برده و در
بیجا سال باعث افلام شدند مخفی نماند که در عهد رنجو شاه اگر چه تمام سلطنت
گفرا نهند اما نند و اختلا مشا و تنوع کفر مذاهب بار بود هر یکی را

عقیده دیگری می نمود و پرتو خورشید در این امر متولد شده هر چند تا مل فرمودند
فلاست ای و تراست تدبیر صوابی هیچ دینی از ادیان این ولایت
قبول خاطرش نیفتاد و چند آنکه مردم هر طایفه میبویست کل حزب بالهیم
فزون اول ملت و مذمت خود را بحسب نماز و ایلات موافق کمان
مرا عذبت لفضیلت فراوان در معرض بیان می آوردند اما بلندست
عالیش یعنی افتادست و روز در تحقیق و تفحص ادیان و مطلق در کلمه
ازین عجم نمی آسود دست دعا بادل بی ریا بخالی ابرایا بدست و دست
صدق طوسین را بر جود دین قوم و اصول آیین مستقیم بجا داشتند
شبه بسوز و کله از و عجز و سنا زهر و زرسنا ناگاه بکجا سعادت از دل در
رختند که هر که صبح بگاه اول در زعفران در آید این طالع صاف حقیران
دین او کوکرید آن شب عجب جالبی بود که در شب کمال شوق و غرام گویند
آین کلام بود قطر بار بار بسندت بخوابد روزی یا کرم غیبی ملک از لیب سوز
می بسوزم امشب می سودای عشق من ندارم طاقت غوغای عشق صبح اینجا
که بر نظر خود نشسته و کمال جان کسی دل بر فضل غایت الهی بسند نظر او نشسته
بر سمت قبله جان بی ریا افتاده می بیند که بزرگ عالم قدری فرشته دیداری

اصول کلامی

بزم صلی سکنین کمال تکلیف با ای شریک غایبند لب بر فغان درین سینه
مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة والسلام ادای نماز کمال نیاز میکند این طایفه
برگزیده را و بسیار بسید و مجازت آن بزرگوار سابق و توانا که گردید
تا مل به ریافت نزدش تن تعجیل و دیده بیدادای لوازم ادب خدمت از
دین آیین برسد آنجناب بیان ملک مصطفوی علیه الصلوٰة والسلام فرمود
بعد توضیح مینافی شرح و ایجاب از مقدمات اصل و فروع تلقین دین اسلام نمود
باز معجزات حضرت سید البریات سحر الکاتب را علیه افضل الصلوٰة برای بزرگوار
شاه مذکور بیان فرمود تا بعضی بسید و پاک اعتقاد بسعد اسلام شمر
شد و همان لحظه ایل بیت خود را هم با این سعادت رسانید سحر از اقی بکرم
صبح سعادت و عید دولت اسلام را وقت جا بسید و روز دیگر در آن
وسرادران سلطنت و عامه خلق فوج فوج بدست حق پرستی آتی قدوه
کرام بسرف اسلام شریف کرامت یافتند اسم مبارک آنجناب قدوة الواصلین
امام العارفين مروج الاسلام کاسر الاصلنام حق آگاه مؤید الیقین حضرت
بلبل شاه قدس الله سره الاقدس کرام مشرب بزرگوار خود بیرون متواتره
مشهوره بطلی مکان از وطن برآمده همان وقت در اینجا حاضر شدند و بعضی

حضرت بلبل شاه

کتب دیده شد که بام مرشد بجهت استماع اسلام پیش ازین بام در زمان
 سده دیو گنیمه نظر از این امر خطیر آید هر تقدیر در قیومین شد آنچه از اختلاف است
 اکثری از ارباب تواریخ آنجا را منسب بحیات شیخ اشرف شهاب الحق و ولد
 والدین السهروردی قدس سره میکنند بلکه مبنای آن حضرت میدانند جمعی از
 متوسلان و فرزندان معنوی **شاه نعمت الله** ولی که از منسوبان و محققان
 حضرت شیخ اشرف آئی نویسنده اما استخوان محمد اعظم را قلم این حرف میگردانند
 و آن حضرت شیخ اشرف در سال ششم سی و دو موقوف علییه آذربایجان حضرت
 بابا بلبل شاه در سال هفتصد و بیست و پنج در کیمبر اتفاق افتاد بود که
 هفت سال در میان فاصلات برین تقدیر بر تو سال ایشان بلا واسطه
 با آنجا بظاهر بعینه مینماید و العلم عند الله تعالی بود قبل اسلام ریخوشا
 و تبعاً و حکم پیر بزرگوار خانقاهی بر کنار دریا بنامها ده که در کیمبر یافت
 و تعیین مواضع چند برای مطبخ و اخراجات دیگر مقرر نمود تا با دشمنانی
 بر پا بود فخر او محتاجان بسیار بهره ور در آنجا بودند ازین جهت محلین
 بدلیل نگرانگی و دیکر برای جمیع و جماعت خود مسجد جامع بنا نموده حاضری
 خود در جایی که حال آنقره مبارک **مسجد امامت حضرت میرزا کاظمی** بود

قریباً بلبل

حویلی پس ملیند و مکلف است و سنگها که از او بوزه کشی گویند در آنجا
 و خانقاه شرح رفته بود که الحال هم آن سنگها از تر خاک برمی آید خانقاه
 حال ظاهر انبانی دو ماست بعد از آن آن مسجد جامع منور بسوخت بجای
 آن مسجدی خورد بر بنا نمودند که سنگهای آن مسجد در آن نمایان است مشهور
 بمسجد ریخوشا که الان هم آباد است و پنج وقت نماز مردم در آن بقعه
 میخوانند مدت حکومت ریخوشا دو و نیم سال و بعضی بود در زمان هفتصد
 و بیست و هفت غررت کل نفس ذایقه الموت چشیده از در اقلی
 بدار البقا اصلت کزین زری زیست زری رحلت که موجب حسن
 سنه حسنه ثواب ایی همراه برده و بنیاد سنت اسلام درین شهر
 مستحکم نموده بخدای خویش پیوست قبرش بطرف جنوب خانقاه صدف
 نماز حضرت بابا **اشرفی از توالت شرح** آن کسراج الاسلام مرقوم می
 تضحی نماید که جناب حضرت بابا را بعضی تا بناه بلبل بنام نمودند و بعضی
 شاه بلال میگویند عالم بودند بعنوان علوم صورت و معنی و بسیار
 کرده و بظاهر و باطن تقدیر و مجرب در آن میگویند **سید محمد** **الدین** **اصلی**
 لیکن است محل عرفای وقت بودند و در تجرید و تقیید و توکل نادره در کار

منتهی است که میفرمودند که حقیقتاً ما قدرتی داده است که بی توفیق استجاب
تعبیث بگذاریم و بهین بدن بی انقطاع روح بدار البقا بروم بهین بدن
توانم تا ابداً با دم محافظت کرد اما هر سه امر چون موافقت سنت نبوی
مکتب میباشیم اطاعت و اقامت نزد من بهتر از هر ذکر امت و عبادت
خلاف سنت است در احتیاط ماکولات و معامات اوقات کمال بالعزیم
در سال بنفقت و بیست و هفت بدار الجمان رحلت نمود و از کمال تصبیح
عقب فرقی نمود **احمد علی** **قدس** جای دفن مقرر نمود و وقت
تحریر این اتوال حضرت بابا تاریخ وصال آنجناب در خاطر این است که
از بروردن ای این است ریختن خاص آن چون کسی تا حال تاریخ آنحضرت
بقلم میآورد بهجت سعادت و شجرت و شفا بقلم آورده **تاریخ** سال
و صل حضرت شاه بلبل قدس گفت خاص از بعضی اعدای علی کمال ارضا
و جزاه عنایه بخیرا و قبر حضرت بابا بلبل طرف در زبای هفت صاحب شرف
برتر است سنگین دراز است و قبر مولانا بشین روی آن و قبور اصحاب و بعض
معتقدان امر او غیره بالای قرار است **ملفوظات حضرت علی** از ملفوظات
آنجناب است سالیک تا دل خاص و زبان سالم بدو توفیق خواندین او را

بیک منزل نگذارند

بیک منزل نگذارند که برسد ایضا فرموده اند که از حرام جهان دور باید بود که
از مادر که بار او از شد بسیار بدید که سخت چنانکه از مردار بار از اطلال قدری باید
تمام کرد که در مخصوص از مردار منقی تا از بعضی حلال بریزند که از شه و حرام
اجتناب نتواند گرفت حضرت شیخ مظهر کرامات و کجکالات بود میل باطنهار
کثر است حقوق آن بهر آفتاب غیر تمام کشیم تر ثابت و لازم است که ادای شه
از آن بدعا و فاتحه کنند و در پنجشنبه که با عنایه اسلام فرموده ایم است بکرامت
برسم باد آوری بغنا و خیرات یاد آرد الله العالیون العالیون اولیک
المقربون در بعضی تاریخ دیده که این پنجشنبه از جناب حضرت بابا علی
بسلطان صدر الدین شد مخفی ناماند بر پنجشنبه حلیه او در خراجه که
کو تدرین نام داشت برادر سهر دلو او دین دیوار که در فترات زو لخواه
نموده بود از سواد که طلبیده بعد کج او در آمده ملک رانی در وقت
میگرد و دو سه سال از سر خود را استخف و مغرور است یکی شهریه ذکر شدن مال
رفت دیگر سیست کا کابوری که از مرداران آن عهد بود جید رضا
بهر ری تربیت و رضا عبت شهریه و بر کوه رین که از دست او دین
تربیت و رضا عبت از سیست مذکور یافته درین نشان ترکی با جا و حشم

او زین نام از راه هیره بولبول است که میبرد آمده خلال در حکام اینده و الا
انداخت درین عهد در ولایت کشمیر در بر کنجا هر کس فرصتی یافت باقیات
حکومتی داشتند که تیرین از راه ایک اندیش و پیش بینی مردم متطلب
پرنجات ناجات نوشت که در صورت بی اتفاقی هم نیریت و در شکر گنج
و هم باعث عیال و اطفال و بی نامی بنام چندین نزدیک از دست نر و بلو
گذشت آنچه گذشت بعد ازین باید که با اتفاق یکدیگر قوم مخالف را بصد
چنگ ازین ملک بر آیم دیگر به صورتی که ایام هم سپردند مسلم است و الا همه
در رفتن او یخچن و خود را کشتن و آبروی خود ریختن کار مردان نیست
همه مردم تسلط اطراف از او باش و اشرف بود اصغای این کنگاش
اتفاق نموده بچنگ و عدال ترکس طور ازیر کرده بصلح ازین شهر بر سر کردند
و کو تیرین و دین دیورا که زاده جسمی بی غری می گنجینه بود از تربت باز
آورد لیکن آن عزت و تملک نینا که قبل ازین داشت و اکثر امور مملکت
باستقواستع بر این نام میتی مخصوصا در انراج ترک که کو تیرین
بعنوان بی بی شهر میر عجایب تدبیر نظر او آورد و در نه هر زن است
نه هر مرد و خدا بی آنکست بکنان نگردد درین شان در تاریخ مفصلا

در بحری از کردش کردن جام جهان با و دین یو و ابلو کون شد
سکه بمنزلهش با نرود سال و دو ماه بود بعد از آن که نیرین بطرف لند رگوت
رفته با اتفاق هر دو بر او رند کرد و با و پاشی میکرد در میان حالش را
حرف حد تو با آمده و قصد شتر ملک نمود بگو تیرین تکلیف تو بود
وی نظر بر گولگی و رضاعت او از قبول آن ابانمود شهرت تیرین که گنجی
شده و مردم کاری را با خود منفی ساخته کو تیرین در آمد کت بند کرد
بر او درین زمان چند بقضای خود و گذشت و بجهت کاکا پوری را که تا
جاه و چشم بود اطاعت میکرد بجان کشت و سپهر آمد چون ازین صلواتش
مردم رضاند بود ندنی تر و طبع و خفا و شدند که تیرین با قلی از
مردم در اندر کت میبند و شهر او را با کرده تمام راضی میگاج خود نمود
در راه بزرگی که موجب عبرت و غیرت است موت کو تیرین بوقوع پیوست
و نزد اکثری شهرت که عند العجز خود را بخرجه کشت شهر از انظار
عجیبی که تیرین ازین نماند از آن هزار در داد و دینش شهرت کرد
مجلس عروسی بسیار بزرگ و زیارت آراسته بودند در کاد و بر سر کیم خود
لو ذنا بر آورده پیشروی شهر میبندند و کف قبولیت میبندند و همان است

تاریخ از کردی

جان کن تسلیم نمود و العلم عند الله الملك المعبود در آن وقت کویا
بزرگان حال خطاب شده مخاطب باین بیعت مناسبت کرد و تقدیر باین
که تا از سر جان بر نشیم چون بفرمانه ای بنده نواز آمده بهرگز بدیهه جان کس
نهمیم حکم خالق قیومی نرزد و دستور در تاریخ بهفصل و جهل و رسوم سلطنت
نشست و خود را بسلطان سید الدین ملقب ساخته مدت سه سال بخواه
حکومت کرد و بعد سلطان شیر که زیاده از دو صد سال با تمام و استعلاک
و کار فرما بودند و بنده است سلطنت و ترویج دین نمودند اوست
و در سنه بهفصل و جهل و هفت سابق اجتناب جام نتراب حضرت چنانند و نفس
نقیند او ندای الرحمن را الیک خواند ارشاد خود را تو با نده عقب و رو بر
مانند یکی سلطان جمشید دوم سلطان علی شیره شهر سلطان علاء الدین
جمشید بعد واقعه بدر جلوس بر تخت سلطنت نمود کسال دو ماه حکومت
راند بعد از آن برادرش علی شیره خروج کرد و محاربات و داد آفران
سلطان جمشید در قریه زینه پوره که محاربه در میان بود از دست برادر خود
کشید و در سنه بهفصل و جهل و بیست در عهد سلطنت او خلاص من و
بلاس من و یاسمن سه برادر بودند که در روز ظهور اسلام اعلام خطا

سلطان سید الدین

۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰

امروز این روز است

برسم ریشیان فرار شدند و بحال بیاضت و عبادت خود را از سایر
ممتاز ساخته از سنه کلان و کامل که خلاص من بود که بر سبب یافت
و هرگز براه حرص هم او نشناخت و یک موی ریش او سفید نشد بعد بلا سن
که عمرش قریب بقره اندک موسفید کرد و دستور را در تقسیم الحاکم کرد
بیده یاسمن هم موراسفید کرده هم عمرش کمتر از موافق قصه شهور که از دست
تندی نام لوی فریب خورد نظم این بار غم عشق که برداشته ایم چنانکه
اگر گوه بود اگر گرفتند آخر الامر بازنایند و تندی را بهم جذب کرده بر آفت
آورد سلطان علاء الدین علی شیره نام داشت بعد کشتن برادر در سال زبور
بر سر سلطنت و کامکاری نشست علاء الدین پور را بر کرده اوست
چون زیاده بر بدر فرصت یافت بر راه امور اصلاح بنیاد و قدری تعمیر آبادی
شهر کرد که از عهد زبور بود و برانی داشت در سنه بهفصل و پنجاه و بیست چهار
در گذشت و هم قبرش در علاء الدین پوره است و روضه و مسجدی است بافضل
در زیر عمارت مردم آمده حرص علاء الدین و قبری چند معدود نمایند و بیاضت
چنان شمشیر که کلین حمام و مسجدی است عام حله است جای حسرت و محل عبرت
و مدت حکومتش دو و نوزده سال و بیست ماه بوده است کل نفس ذائقه الموت

کراوات

شنبه بلکه اصلی رفت **تکرم سلطان شهبان** **الدین** پسر سلطان **علی** بود
بعد فوت پدر بزرگوار مشهوره انرا نامدار بخت شست مشهور است
که پیش از جلوس در زمان پدر عالیقدر طرف جنگی تقویت کلاه بود
از مجذوبه کامله دو بیارک شیر خورده و بنارت سلطنت یافت بود گویند که
آن مجذوبه بلبله عازمه است و در فراق همراه او است یکی چند روز دوم او است
راول آن مجذوبه این بر دو کس با بدستور حدیث و بنارت وزارت
داده فرمود که علامت صحت این اخبار آن است که اخته حی سلطان که بر او
سینه نیافت بود پیش از رسیدن بجان نواهد مرد با بچل چون بند واقع بهار
عالی قدر بر سر سلطنت و تخت شاهی نشست و عهد و وزارت را
بر ذمه هر دو فریق بست او و شیر را دل در تن بر ملکی پیش قدم بود اکثر
امور رسوم سلطنت و مقدمات باج و خراج او فکر کرده است که تا دور
سلطان چغتایه باقی بود محقق نماوند که سلطان شهبان الدین نوعی ملک رانی
منزله و ضبط در لبط فتح قلعه و شیر بقیع فرمود که مورخان ماضی و حال
بنابر خوف و همت بمالند نویسی و اغراق گوئی دست از تحریر آن
باز داشتند و قلم را از لغفیل آن بکا بداشتند بواسطه ظهور امور بدینجه

صدور حالت

صدور حالات غریبه عهد او از عجایب و غرایب روزگار بوده است
مدت نوزده سال حکومت کرد هر گنجات را که اقبال پذیرفته بود اصلاح
کلی نمود هرگز آن اقبال آرزو ه این تاریخ نوشتند که بعد از این از ضبط
کشیر از راه باره مولد با بجا هزار سوار و بیج لک پیاده بر آمد و بیکی و
دستور و سوا و کبر را گرفت و لغمان و کابل را نیز در تصرف آورده و بعد
راست خیز نمود و از آنجا به نیت که در دست باوشاه کاشغر بفرز رفت
پس از جنگهای عظیمه که مردم کاری بجار آمدند نیت را بکنند تصرف خود
در آورد و بعد از آن شهنواز فکر کوهت گرفته توجه سپند فرزند شاه در آن
پادشاه و بیلی بود سکه کش کرده با سلطان محاربا و جنگهای عظیم نمود
در شجاعت و دلادری تعظیم کرد و نیک بردگی می غالب شد از حضرت سهند
تا کشیم سلطان شهبان الدین و آنطرف از آن فرزند شاه مقدر شد برین
صلح مراجعت کشید نمود این حکایات اکثر اهل تاریخ تعلم آورده اند الا
صاحب تاریخ و بیلی که در حالات فرزند شاه است اصلا التفات باین قصه
کنند و نیت بهر صورت بعد مراجعت در شهبان الدین پوره بای تخت
خود قرار داد و آنجا مسجدی مکان جامع بنا کرده هنوز بنای مسجد مذکور کمال

اما آثار بای سخت بر خود نیست سلطان به تمام تختی نهایی بسپارید
و بخانه بجایه که کلان کرد و دین و بر آن است تدلیل لغز و کفره و زود در
سایح هم مقصد و مستند و لشکر ابل شهر نشان و بود سلطان روی آورد
در محله بلوچ بر کنار روی بهت خوابگاه یافت نامی الحال نزار سلطان
زین العابدین در توران بنیافته و بر شهر شهاب الدین کشیدی مرتفع
برداشتند که الان جمع اطراف نزار بر عمارت مردم آمده جز خرابی کشید
نمانده و یکطرف کشید افتاده است **و کوه عمارت در بلوچ شهر**
زمان سلطان علاء الدین بود او ابل که قزاق قبیله شخصی شده و بنیابیل
و خانه داری در افتاده در همان اثناء او را چند ایلی زود داده و دل
یا انقطاع و انزوای خواجه چندی بسترو و نفا میگذرانید کسی از تو پیش
و بیوندی بحالت باطنی آن میزد و بدرد منعی بود اتفاقا دوری کشیدی
جز آب بر سر نهاده بود بخانه می آوردند هر که کاهی بر خاکش اعرافی
داشت آن سورا بخوبی شکست و آب بر سر آن میزد و به خانه خراب
معلق مانده و از همان آب همه کوزه های خانه را پر کرده و باقی را بصحرای
انداخت و تا ابی عظیم است که هنوز موجود و بلبل تا لب شهر و در آن

الکر

حرکت شهری یافت تا روی از خانه داری بر نشانی مبرج مردم شده
اذن تنگداری بر بعضی ای حیوان آرد و عثمان و کربان بر فضا بر آن بخورد
و خوابت دل بی تاب چشم بر آب سیر پاران میگرد **نظری** بی بدرقه
الطف چنین توان رفت زیرا که درین بادیه با خطی **چند** و در آن
سلطان شهاب الدین از عالم در گذشت کیفیت رحلت آن میخواند
صحب و مختلف است مسلمین هم نمودند باینکه کوراست بسیار در آن شهر
که در بای که الحال کس مسجد جامع بخار است وقت انتقالش رسیده
در انقطاع نفس بدن عسفری مثل روح پاستمان بریده و نزار **سجده**
گره او را و چیزی بقضای فرغانه نیامد و غیر این هم مذکور است که کوزه
سفالین طلعبیده و گفت نام الحال سوزنی تویم و آن دو کوزه را بر
بالای هم نهاده خود در میان آن آمده چون کوزه را بر بردند او را اجازت
نیافتند و قعد حضور او در ایام نزول رایات ارشاد حضرت **صلی الله علیه و آله**
ربانی علی نانی رضی الله عنه نزد ارباب تحقیق ثابت نشده و از جمله
فیوضات و برکات است که در زمان سلطان شهاب الدین کشید را منصرف
مقتضی است این است که جناب مغرب در گاه ربانی عارف **سجده**

عین

سید حسن صاحبزاده کوران دیگوار سلطان کرام دیکر که قرابت تمام
با جناب سید محمد باقر حضرت علی نانی بجهت تحقیق راجه و احوال سیرت
سلطنت شاه بکثیر تشریف آوردند کیفیت این مذکور در صفحات آینده خواهد
مرقوم می شود **سلطان علی** برادر سلطان شهریار الدین در سنه
هفتصد و هشتاد و هجری بر سر سلطنت نشست و ابواب بسته و بنیاد
بالکل بر روی خلق بست در محله که مشهور است بقطب الدین بزرگه آبی
قرار داد و دست نهای لطف و احسان بر سر خلق بوقوع بخداد با وجود
شغل ملکی بحال آن علی بسیار بود و آن شهر بکفایت از اسعار اوست
نظم ای بجز شیخ روینت عالمی پروانه و زلب سیرین تو شوروی آورده
مرج چندین آشنای میخورد خون حکم آت ما را حال اینست و ای بر کجاست
قطب کسین گرنای می کند عیدش مکن عجیب بود گرنای میسکند پروانه
تا مدت شانزده سال بادشاهی کرد در سنه هفتصد و نود و شش چون صل
طبعی در گذشت تو ابکا همش رجوار مسجد جامع کلان شرف بجوی مار
که الان آنرا با جبرین گویند و بمنار شاه قطب الدین بر منتهی نور اتفاق
افتاد در میان صفا از طرف قبیله فون است احاطه سنگین است الحال

اکثر از باب دیگر

اکثر از باب دیگر از زمان شاه الاغیر شاه که بر طبق واقع است از نکات و
خواسته الهی که در زمان سمیت اقترا ان او قافل کثیر شد قدوم سعادت
نروم جناب تقدس الکفایت موت است سیادت مرتبت تقابل بود
مجبور یاری **حضرت سید علی** **هدان** نورالدین فرقه که در شهر سینه
به مقصد درشتاد و یک نزل در شهر جزنت نظیر فرموده بودند بنا به
مقدم تشریف او مقدم تشریف او سر تن جناب جناب حضرت سید محمد
خاوری که ذکرش درین اوراق می آید این ایام شیرین تر از نبات
در باب قدوم آنحضرت سیدالسادات گفته اند **نظم** میر سید علی شه
هدان سیر اقلیم سبعة کرده گویند شرفش مقدس کشمشیر
اهل آن شهر از بهر ایت جو سال تاریخ مقدم او را بیانی از مقدم
تشریف او تحقیق بپورت که از رفقا و سادات قرین بقصد کس
همراه آنجناب بودند و خاص و عام این ولایت را بارشاد و بهر
راهنمایی نمودند فرقی که جناب آنحضرت در محل غلام الدین بورد در
که اینجا بودند و برای تحسین لا اوقات بطلب یاری بهر جهت بعضی
که الحال خانقاه طیف بنا است اگر استه بودند و اینجا نماز میخواندند و سلطان

۱۳۸

با خاص دست بخت خدام عالیتر تمام میرسد و از این ازا در
محببت بجای آورد نفع و نفعی از اینجانب شنیده بکار سپرد چنانچه
عقد و تواریک بنا بر جهالت معا بکلیج آورده بود بر هم زبون علم
شریعت محمدی علیه الصلوٰه و السلام و شریعت بنو زنجویی شایع نشد
بود سلطان هم لباس قوم کفره می پوشید آنرا هم با مروی حضرت سید
ترک داده و او امر آنحضرت را بدل و جان بجای آورد چنانچه حضرت
سیادت و سنگاه قطب الاولیا حضرت امیر کبیر شاه عظیم الخیرین
از راه کمال لطف و کرم کلاه مبارک را عطا فرمودند سلطان آداب قبل
آن بجای آورده در تاج خود تعظیماً و تکرماً نهاد و این سب و
برکت تا آخر سلطنت فتح شاه در اولاد این بن بود فتح شاه از
در کفن خود بچسبیده و بر در خدمت مولانا آتی کرد عهد فتح شاه علامه
عارف روزگار بود گفت که برکت و سلطنت را بر زمین برد بعد آن
با دشمنی اولاد قطب الدین خلل پذیرفت تا رفته رفته بجای رسید
که انتقال بقوم حجاب نمود چنانچه این مذکور است تقریب مشرق و مجمل
خود میشود در تاریخ قدیمه قدیم مبارک آنحضرت را در مقدمه نوشتند

بکرم ابرار

لیک مراد حضرت زین العابدین و شش نوشته اند اما کسی قایل نیست باینکه
آنجناب پنج شش سال در کربلا توقف کرده باشد پس عقل حکم میکند
قدوم چنانچه مشهور است که در این باره از ازمقدم مبارک حضرت
کردید سیرت بار پنج مسکون آنحضرت بود این معنی است و قاضی
ابراهیم ولد حمید الدین که قریب بان عهد بود در تاریخ خود این معنی را
نوشته اند علی ای حال بالای صف در جای که این وقت حجره نماز است
اکثر اوقات سکونت میفرمودند و سکونند بخلی ذاتی در آن ایام
بودند چون قصد رطبت ازین شهر فرمودند بالتماس قطب الدین
پیر محمد قاری را که همراه بودند حکم اقامت فرمودند چون بر او که رسیدند
یا ایتهما النفس المطمئنه الرجی الی ربک بکوش بریده مزه روح
ولایت بخش اینان بسایه عرش العبد برد از نموده انا لله وانا
الیه راجعون سینه هفتصد و هشتاد و شش ششم دی حجره نصف
چهارشنبه چون وقت القطار نفس بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان
سارک انده بودند و همین تاریخ شد شیخ محمد سراسر بسایه اهل
دبلیغی وقت بود چنین گفت تاریخ میفرماید عارفان شده همدان

کردش باغ معرفت شکفت : مطهر نورش کرد روشن بود : عاقبت از
بهامیان لغز نهفت : عقل تاریخ سال رحلت او : سینه باغی نای گفت
دو زبان کبوتر که همراه رکاب بودند و اهل طایقان و اهل هر ملک که سلطان
محبیجت در حق نزاع شده هر طایفه بجانب تو میخواست بود غسل و بخاره
شیخ قوام الدین چرخشی که از محمان حاضر ملازمان با اخیر حاضر بود
گفت از هر قوم کسی که ناموت مبارک را تواند برد تا آنطرف بر نهد
که ام سعی کرده بود ندانسی نتوانست بردا مگر شیخ قوام الدین که تنها
متحمل شد بنا بر آن ملازمان نفس مبارک را از راه سواد کبر و کوهستان
چرا بخندان بردند و نجیب شهر حمادی الشافی نمودند و اینجا
زیارتگاه عالم و عالمان خشنود و علی که از شیخ محمد اذکانی شرف یافت
اجازت یافته بودند و چند بار در رحیم همراه حضرت امام رسیده و در
وقت سفر لوی ماکری بر راه علمداری فرودده بودند چون آنوقت ماکری
آنحضرت شد ملک لوی ماکری سعی کرده با اتفاق لوی ماکری علم را
بکثیر آوردند و بر صفت که الحال حجه خاص است که آشنند و سلطان
قطب الدین و اکثر اعیان برای زیارت بر آن صفی آمدند و در عرف

لوی ماکری

راه کتله خانه باز ماند و آنحضرت برای مولانا احمد بالتماس سلطان فرستاده
ذکر کلمات ظاهری و باطنی حضرت امیر از کلمات شهرت و اقله این
جراست است کیفیت بنای خانقاه معلی را در ثمرات شرح و بسط داده
کتاب حسام در مرقع خود مرقوم میشود از آن باز عباد و نگاه حسن المواقف
آنجا شد معمور و زیارتگاه خاص عام است و بنا بحال مگر تجدید بنا
و تعمیر یافته از نوادرا مکنه این شهر است سفر بر زمین که نشان کف بیانی
تویب : سالمه سجد صاحب نظران خواهد بود سب حضرت امیر که در سب
جناب امیر که بر این شهر شهاب الدین ابن میر سید محمد ابن سید علی ابن سید
یوسف ابن سید شرف الدین ابن سید محمد البدان سید محمد تاقی
ابن سید جعفر ابن سید عبد البدان سید محمد اول ابن سید علی حسن
ابن سید حسین ابن سید جعفر الحجج ابن سید عبد البدان ابن سید حسین
ابن امام همام زین العابدین بن علی الحسین السعید الشهمید
رضی الله تعالی عنهم چون مقصد اصلی از تسوید این رساله ذکر حضرت
سادات عظام و مشایخ کرام است فنا سب این است که حتی المقدور در
اینان زینت بخش این سطور صدق دستور کرد سب آن جمع که

شاه نشان **بخجواره** خم خورنده درویشان **خو** است که کمال
 قدر ایشان دانی **در** باب رجال خلفای ایشان **حضرات عظامت**
 عالیقدر است که در زمان سلطان دگر کشمیر زینت بخش مسند هدایت بودند
 اجمالاً مرقوم می شود مقرب بارگاه ربانی **حضرت میر سید حسین سید**
 و بعضی با سمنانی میگویند که شهری است در ایران هر وی الاصل بوده از
 فتنه و در مسند افتاده می تواند بود که در سامانه که تصب است از نواحی دلی
 جا گرفته با از بخت ملقب با ما فی شده چنانچه سادات سامانه مشهورند
 لیکن روایت سمنانی معتبر تر است چنانچه سید حسین منطور و سید الدج
 از فرزندان سید محمد برادرزاده حضرت میر شهاب الدین والد صاحب
 حضرت سید علی همدانی اند ما حضرت علی نانی بجهت تحقیق راه و
 کشمیر و تعلقات آن در زمان سلطان شهاب الدین توجه کشمیر شده
 بودند و حضرت امیر کبیر خود در غوری میماندند چون جناب سید حسین
 در کشمیر وارد شده با اهل و عیال و متعلقان بسیار درین دیار
 رسید سکونت اختیار فرمودند مشهور است که بر سر کوه پیر جمال است
 او مانده چون محل فرود آمدن و منزل مسافتی در اینجا بود بر سنگی با

باب اول از کتب

پیره بل مشهور است سوار شده آن سنگ را چون اسب بر هوا رسد و ایند
 و بد اینجا را حال آن سنگ فضا است طی منزل کرده رسید بخوف اشتهار
 آن سنگ را در اینجا گذاشته فرود آمد و پیر این دریای وینو دردی که
 بکوه کام مشهور است رسید چون فضای روح افزا و صحرای دلگشا بوده
 به اینجا سکونت اختیار فرمود فرزندان چندش حضرت سید حسن و سید حمید
 برادرزاده اش را نیز حضرت امیر عقب فرستاده بودند چون کشمیر را از نظر
 امیر تیمور خالی یا فتنه صورت احوال بجزرت امیر نوشتند و بطریق آن اینجا
 سیادت نشان نیز فرمودند با بجا حضرت میر سید حسین در موضع
 کور کام سکونت کردند و عالی را از فرزندانش ظاهر و باطن مستفیض کرده
 آب آتش در ظرف دستگیر آنحضرت بود و کرامات بعبابا ظهور می نمود شیخ
 المرتضی بن حضرت شیخ نور الدین از موضع کیموه بجهت تحقیق نزاع ملک
 باطنی و کسب فوائد معنوی اکثر بجا آن قطب الاحباب میرفتند روزی
 بجهت استراحت حضرت سید ملاقات میرفتند نظر خود بر خوابگاه آنجا
 رسانیدند و جواب یافته رفتند **میر سید حمید** نیز منظر کرامات عظمی
 بروردگار بودند هر روز بر کور در موضع کول کام آسودند **سید و در این**

سید جمال الدین عظامی از سادات عالم در تاج بود و در ظاهر صدمات
که مانند همراه حضرت علی نمانی کشید را فرین فرمودند و بسبب تا به بعد
رحلت یافت حضرت در همین شهر سکونت نمودند و چند کس از سادات اهل
ارادت و اهل بیت همراه داشتند و موضوع چهارم که ما در آنجا
بازه موله قریب بموضع که چهار مدفون شدند و سادات بسیار در آن شهر
فایض انوار مدفون اند بجان فیض و محل نور است اکثر ارباب باطن میوه
بسیار در آن موطون یافتند **قدومه اسماعیل** **عزت سید عالم** عالیشان بودند
در ریافت حضرت امیر که شریف آوردند صاحب کشف کرامات و قوی الحالت
با رسیدن سادات بجهت تسلیم احکام شریعت و تربیت سلطان قطب الدین
و کشمیر توقف فرمودند و در محله قطب الدین بوره آموخته **اسوه اوزان**
ابوالفضل **عزت سید عالم** نیز از همان حضرت امیر بودند بجهت تامل درین شهر
سکونت نمودند و در موضع نایبکی مدفون اند درگاه ایشان عجیب است
و فیضی دارد قطب ارباب یقین **حضرت سید جمال الدین** محدث از زلفا
و تربیت یافتگان حضرت امیر و علامه روزگار و برگزیده پروردگار بود
بالتاس سلطان قطب الدین بجهت تعلیم آداب دین درین شهر بهشت امین از

امیر بکونست

امیر بکونست مرخص شده تا ایام حیات فیض بخش کاینات بود و بعد رحلت
در محل اربوت قریب بلب بهشت **سودا** و **اکابر** دیگر هم در اینجا مدفون اند
محل فیض حضرت سید نور موعود **سید جمال الدین** از زلفای علانی بود
با حضرت امیر ساکن کشیدند بسیار بزرگ عالم مقام است و موضوع چهارم
برکت و آو بر لب شرب بهشت ابتدای زعفران را رجا گرفت هم اینجا مدفون
شدند و بر تبرک منظر مفاخر و جمیع مکارم **سید محمد کاظم** از زلفای حضرت
امیر بودند چون حضرت امیر در تصدیه بانور کتاب فتوحات طلبیده اند و آن
در طالقان مانده بود سید مذکور طی مکان در همان آن حاضر گرد چون
بتحانه لبتی بود که در آن وقت شهرت داشت و ایران کرد با حضرت امیر
بجهت تعلم و غیره که بسیار سکونت فرموده و مدفون شد بزبان عام
مشهور رسید تا فاجی است **حضرت سید محمد الدین** **عزت سید محمد** و برادر صاحب
تجربید و توفید و جامع علوم ظاهر و باطن با مراد کسر و در موضع آون بوره
برگند او را سکونت کردند و هما اینجا مدفون اند قطب **امجد سید محمد زین**
از زلفای حضرت امیر بسیار بزرگ صاحب طالت علیه با حضرت امیر بخانه
بجایه را که بسیار ازین مکلف بود و بسیار خطیر مرد آن شده و برمان کردند

شخصت بکمان و خورد آنرا بسکند و در اینجا سحر جامع کمان خسته شده
مخصل سید مقبره این است و میر سید عزیز الله و سید محمد مراد از زلفی کمان
نیز در او ایستادند بر کات مقبره و سید زبیر الله صفا نوشته است **محمد سید**
احمد قرظی مراد زاده سید احمد قرظی است بسیار عالی همت و ظاهر قدرت
بود در موضع لنگر بکنده شاوره مد فون است پیش از تحریر این رساله میزاده سال
راقم حروف در موضع بکمانه زیارت حضرت سید محمد کرده بود در مسجد جامع
کاشان آنجا بنیاد است سکونی داشت و عازم داشت موضع لنگر بنا بر تعلیق خود
بوده از جناب روحانیت حضرت سید محمد انسانی بلکه اخباری شمه علقه
بر اداری این شمس چون متر شرف بر میازند است مانند آنکه از سکنه اینجا بر سید
گفته برادر حقیقی سید محمد است بعد چند سال دیگر در ترمینز بویه باز و الله شده
بمانجا جز مشور که موجب خلل کلی بوده شنیده شود و مخاطب بهم رسانیده و برای
رضعت عزم شهردار است مانند حضرت سید زاده اندکی شسته از راه غایت
عنایت تشییع تام از آن تردد فرمودند بر خلاف کمان سحر که گشت و اصلا
ترددی نتواند سید با وجود آنکه کمال شهر بکطرف بود قدرت انحراف از میان
علا ذلک **مولانا میر محمد قاسم** المعروف به پیر حاجی محمد صاحب قدس الله تعالی
سره

عاطف علی

خافه کلام الله به هفت قرأت ماهر و جامع علوم باطن و ظاهر بود حسیب الامر
امیر کبیر برای تعلیم سلطان قطب الدین و اهل شهر سکونت در کشمیر و زنده
در مقبره سلطان قطب الدین در محل لنگر ته مد فون و قبرش با نوار فیوض
مشون منظر ایقان **شیخ سلیمان** از اکابر طایفه هندو کشمیر بود و شکر گشت
نام داشت بر بنامونی جذبه ازلی و در مدرسه اهل اسلام آمده قران را یاد گرفت
و به هم قوم خود که اطلاق میابند از شهر فرار نموده سبب فرست رفت بهره و از
شده معاودت بگشتمیر نمود و بسبب عداوت بی اعام با راضی حال نمود
بکولاب رفت و شرف ملازمت امیر کبیر حاصل نمود از وطن و کوش
بر رسیدند کشمیر ایلان سلیمان نامیده عرض احوال کرد و از جناب آن
قطب الاقطاب سمس **شیخ سلیمان** شده و بر سرش شیخ احمد که همراه
بود مورد الطاف شده تعلیم و تربیت فایض کردید و در توار مسجد جامع
ز بروی فرار رسید محمد لورستانی مد فون است **شیخ احمد خوشحال**
ولد شیخ سلیمان همراه والد کشمیر الا یقین در صغر سن سعادت ملاز
امیر عالی بنان رسیده بنزدیت ظاهر و باطن فایز گردید و در زمان
مسعود انحضرت کشمیر حلی منظور نظر عنایت و اکرام آن امام الانام

بود وقت مراجعت آنجناب بکولاب بجای رفتن از فرازی یا تربیت
 بدرین شیخ سلیمان که ریش سفید بود حواله او شد چون ازین باب
 معروض آن سیادت است که در فرمود که ریش سفیدی موجب خلافت
 نمیشود کار بعینایت حق **بالحمد بعد طاعت آنحضرت شیخ احمد** سوره
 ارشاد و جاوه سدا استقامت و از باده و عالمی را بغیض خود بر
 نمود چون تلاوت قرآن بحسن الحان میکرد مشهور بود بچنان شدت تعلیل
 مزار سید محمد نور است با پدر بزرگوار آسوده است و در میان این دو فرزند
 راه عالم است درین وقت مزار حضرت سید شریع ظاهر و نمایان و مقبره
 شیخ درون دیوار پوشیده است اکثر حضرت عالی درجا خراب ظهور فرستاد
 آن مزار بیدادند اما از آمدورفت عوام الناس مستور است **حضرت سید باادله**
 در موضع مذکور کنه کرده است حضرت سید محمد سراج برادر سید محمد
 خضاری در محل مثنوی واری که الحمال ببنده بپوره مشهور است آسوده است
 در آن وقت جزیره بود **حضرت سید محمد کرمی** صاحب کمال بود در محل
 سکندر بپوره که الحمال مشهور بحسین شاه آنکون است یعنی صحیح است در آن
 مقبره اش محل فیوضات قریب دریای ماکر درین عهد مشرب ثواب است

آنست داد

شهرت دارد و سادات دیگر هم در آن مزار مدفون است محل ظهور انوار **فیوض**
 نبوی نهایت است **حضرت سید محمد عینی** قدیم بعضی آئین پوشش گویند در محله کل
 آسوده است بسیار بزرگ بود اما من با شتهار زناده حضرت سید **سید باادله**
 در موضع دیدار کند که در آن آسوده است سید حق آگاه **سید محمد** الله از
 رفقای حضرت امیر بوده در تقنین بنور آسوده است مقبره ایشان بالانز
 از مقبره ولایت دستگاه تواجبه مستور است **ساحی الایام** و **سلطان**
 سکندر رب تلک خلف الصدق سلطان قطب الدین بود فوت پدر بر بر
 سلطنت نشست و تقویت دین مبین نمود و مروج اسلام شد و باج
 جلوس و از جانب گفته اند **عظیم شاه** عادل سکندر ثانی که از وی است
 سراجی تاج **ملک** روشن نور سراج از دست کرد بپوده ز کفر
 چون شب دلج **بهر تاریخ** سال سلطنتش **عقل** کفایتش داده
 رواج **سنه** هفتصد و نود و شش چون در آن عهد تقیه کفار و ستمها
 بسیار بود سلطان زمان اکثر ستمها ویران نمود و جسم غفیری را
 باسلام آورد هر که شرف اسلام قبول نکرد بدل جزیه ادا گرفتار شد و اهل
 اسلام را بکرم و احسان نمود و علما و فضلا و سادات بسیار را عهد او **سید باادله**

و تواضعها و خدمتهاى نسبت بهر محب آورد و رعایت سیادت
فضیلت بسیار نمود چنانچه اسم اکثری که درین شهر متعارف است و متعارف
ایشان شور است درین رساله می آید باعث آمدن این سادات مشاط
امیر تیمور بود چون امیر تیمور بعد از تخریب ایران و توران متوجه بلخ رسید
شاه سلطان سکندر از راه کمال حرم و تاشید عقلی عریضه با تحف و
هدایای کثیر بر دست پیر رسید خودش بی خان معروف ترین العابدین
ببارگاه امیر فرستاد و استدعای قبول سک و خطبه این شهر و تعیین
مکان ملازمت نمود امیر تیمور این حرکت را بسیار پسندید و شهر کثیر
بشطان سکندر بحال گذاشت و خیل و خلعت فرستاد و در اکثر توابع
چنین نوزنه لیکن بعضی توابع خصوصاً طغ نام که احوال امیر تیمور
مقوم آید دیده شد که شاهى خان پسر سلطان سکندر که مشهورترین العابدین
برای ملازمت امیر تیمور رفته بود او را بمرقتند برده و شهر بند کرده بود
وفات امیر تیمور خلاصی یافته و العلم عند الله بالجلالیت سلطان
پشت و پنج سال و نهم ماه و شش روز بوده است آخر زندای یا اینها
النفس المصلیة اربعی ششیده با سبزه عرض فرستاد و در ازای که حال

رام العابدین

بزرگ العابدین منسوب است هر قدا یافت بکلیه سادات آن هزار را هم باعث اصلی
قبر سلطان سطور بود و در تاریخ هشتصد و بیست و هشت نمود و خاص و
عام اهل شهر تا تم گرفتند و شعرا و نصی بهر شیوات و توابع داد و دعا گوئی
دادند از آنجا درین صفتی که قطع از مرمره مولانا احمد اکتفا میرود
و آن این است **باز** که کجا است شاه سکندر که گمانت میدانش در انتظار
بلا که اندک گوی و بگویش **عجب** که دیده نمود کل گفته دیگر از **عجب** که یک
خرامد باز در کهسار **عجب** که باغ بخند و جو مردم عاقل **عجب** که فراغ
بگیرد بر آن امر **عجب** که باب دیده بشوید ای مسلمانان زمین رو چو
ش را برای استظهار **درین** هزار خواهد هر چه خواهد با عقدا در
درون بی انکار **خدا شناس** و پیر صفت سکندر شاه **بکر** آفرین خدا بر
روانش با هزار **ز** هر شاه دل بر که هست بر خون **بجز** در و یکا
دیده **چگون** آ **خداى** دانند و جهان روح **کرم** که حالت دل
در ویش **میخوا** چون **ز** دست دیده و دل خون **میخورم** لیکن **میان**
دیده و دل **نیز** دعوی خون **کسی** که از غم و اندوه شاه **عکلی** نیست
بجز و عقل من آن بی ثبات **چون** است **کوا** حال من است **سرخ** و **چهره**

زمین بر سر که در دست غم دلت چون آید اگر جو غنچه مراعت خنده بر لب
 درون دل همه چون است و هیچ پروت با لجمه سادات عالی درجات که
 در عهد سلطان سکندر کشمیر نزول فرمودند بدین تفصیل اندزیده
دو کما سیات مغربانی بر محمد کورند از عهد حضرت امیر کبیر است
 و از ده سال گذشته وارد بودند و رفیع بدعات و ترویج اسلام نمودند
 سلطان اقسام خدمت و اطاعت نسبت با آنجناب بظهور آوردند و
 صالح و غایبده بی بی تاج خاتون صبیحه صفیه سید حسن بهادر را با این
 نسبت کرده پنج سال آن سیده را به درجه حضرت می بردند بعد آن
 رحلت نمود و در نزد یکی فتحعل خان بالاترا از امر ملک مسعودها کور مد فون است
 و سلطان در اینجا مقبره برای او بنا کرده است و هزاره مقبره موجود است و بعد از
 فوت آن باره دختر ملک سهرست که بعد اسلام ما لقب ملک سیدالارسلین شد
 شرف محرمین حضرت سید مرتضی بعد یکسال او هم فضا کرد و در موضع کونتر
 در جامی که حضرت میر باغی کردند فون شد شهر بودیدی ماچی است با لجمه
 حضرت میر سید محمد مهدی در سن بیست و دو سالگی با ششصد کی از اقطاع
 و خدمه قدم مہمنت از دم بولاست کشمیر آورده بودند سلطان بی تراجی و تزد

درست اوقات

دست ارادت بذیل از شد آنجناب رسانید و ملک سهرست مذکور کرد و از
 وسیله الامار سلطان بود با جمعی از خاص عام بخت با ایشان آمد با اسلام
 مشرف شد و حضرت سید رسال و در علم تقوی برای سلطان نوشته بودند
 مفید این آن آمد چون در مجلس سلطان بنابر سید محمد جرجساری در کثرت
 علی محارضا بحضرت سید کر و ندرت بنام حضرت امیر کبیر قدرت یافته
 شرح شیخ مصطفی را بنام سلطان تصنیف فرمودند القصد همین قدم حضرت
 سید سلطان نوعی در رفع ظلمات و بدعت وضع فرمایند و سایر شایسته ترویج
 سنن نبوی علیه الصلوٰۃ و السلام کوشید که کما الحال اسلام در ولایت کشمیر
 آمد سلطان مذکور برای حضرت سید خان قاضی امر کشمیر بیون بنا کرده و
 موضع پاتن برای اخراجات آن خان قاضی و خادما حضرت سید تقریر نموده
 بود و نوعی صحیح سید با صفا و پر کل و باب و کتاب سید کشمیر از مبلغ
 از میمید اذنا عهد محمد شاه پیش از قوم چک موجود بود و حمدان طراوت ندا
 امانا عهد اکبر شاه باغ و خانقاه بحال بود چون پادشاهان ملحق عمارات
 انداختند بنای مسجد در محل عمارت آمده و مسجد را بکنار حوض بردند و دیگر
 در شهر بالای صفا که حضرت میر کلان قدس سره که برای خمس الاوقات

برکنار در بای بهت آراسته بودند و خانقاه عالی بنا کردند **عمر شاه**
 در سنه هفتصد و نود و هشت بود و او تمام آن در نود و نه جناب سید محمد
 یک لعل بدشتی همراه داشتند تا بجا سلطان داد در جل آن سنه قریب از
 سنه برکنه بجهت مصارف خدنه دو از م خانقاه گرفتند یکی وحی از برکنه
 شاوره دوم تونه و فی از برکنه مارتند سیوم ترال از برکنه و لر و خد
 تو لیت آن بنام مولانا سعید زعفرانی و دنات بطور فادمان گذاشته و
 برای مطبخ و غیره مصارف دیگر تعیین مواضع نمودند و حضرت سید علی نام
 خانقاه فیض بنابه بقصد ادای مناسک حج ازین شهر حرکت نمودند سلطان
 تخریب میابد کفار بسیار نموده و عالمی از کفار باسلام آورده مشهور است که
 ست فروار رسته های زنا که مسلمان شدند سوخته هر جا تاختا نموده آنرا
 بزخم زده و در سال هشتصد و یک بعد انهدام تاختا سکندر پوره در اینجا
 توفیق بنای مسجد جامع یافتند و در بنای آن بسیار بود و این تمام کار برده
دو کربانی مسجد جامع سید و مقتاد و دوستوان از آنجا
 سنی و دوستون در چهارطاق اول نصب نموده اتقاع جهل کنه سنی و ش
 کوفت حضرت نوشتند جناب خواجیه صدر الدین خراسانی و سید محمد نورستانی

مردی

برود روزگار در میان

برود روزگار در معماری دستی و مهارتی تمام داشتند بکار کنی معماران
 در عرض سه سال با تمام آراسته نمودند و مسجد جامع بجا آیه نرسا سلطان است
 و سلطان با مخرقت میر محمد مدانی و سادات دیگر رف از بدعا خصوص
 هزار و سوزن کارنا از پنجر نموده در آن عهد بغیر از خانه سلطان در بای بی می
 چه جای آلات دیگر با کلک ممنوعه بود سید تارا ویرنان مرگ تا سیمت کینه
 بهما که ساخته سلطنتی که اولی آنها از کتب را جدا نمودند که مثل مساله
 جمع شده بود برگردند و بالای آن خاک ریختند و سید سید محمد
 مرقوم بعد ادا حج بکولان بسته آنها بخار طلت نمودند و در جوار حضرت
 آسوده اند ساداتی که در زمان سلطانی میکنند را کثیر آمدند یا پیش از آن
 آید بودند و در زمان سلطان رحلت کردند بنام **مقر حضرت علی**
مقر سید محمد عمار و طین آنجا شد اما آن برود میل حج و ائح
 چون آبای کرام ایشان بجا آمده سکونت نمودند مشهور و معماری شدند
 قرابت قریب جناب حضرت امیر کبیر بزرگی با دقار عالی مقدار بود و
 کثیر از ابقا و م خود مزین نمود با التماس سلطان در محله سکندره بنیت متصل
 خانه سلطان سکونت اختیار فرموده و سلطان اکثر در وقت حاضر میشد

چون جناب حضرت حمزه شریف قدوم بکشمیر فرمودند سلطان تجرت
 ارادت اباعنجد بجا ساینان داشت اکثر عهده زنت بد را بخیاری
 افراشت نظیر بیست و هفت حضرت میر جناب حضرت سید محمد حساری را بفرقی
 ازین معنی بخاطر راه یافت در بعضی کتب دیده اند که چون حضرت سید درین باب
 بیاطن خود نمودند و دیده اند ترقیات معنوی حضرت میر محمد را معلوم کردند
 عنایت و توجه حضرت علی ثانی را در حق ایشان معلوم نمودند از راه انصاف
 خود در پیش حضرت میر محمد رفته و تسلی و تفدین نموده خطا را نشان داد
 خود هم بایشان دادند سید محمد حساری در وقت خود مصدر حالات
 بود روزی دیدند که تمام روز بهوش است و از امان است و شگفتی آب تر از آن
 در چویش هر چند استغفار حاصل کردند ظاهر نفوذ چون مبالغه و حماقت
 مردم در اسکناس این را از حد گذشتند و فرمودیکل از اهل اراکین
 حجاز میرفت و بطغیان دریا کشتی تباہی شد و التماس کردیم که در میان
 آن کشتی صرف کردم این آب از آن کشتی است چون آن میر آمد و بر رسیدند
 بتاریخ حکایت و تاریخ آن واقعه موافق بود حضرت میر سید حساری هرگز
 متماثل نشد و روزانه حرکت نمیکرد در محل فوینا آمده است **حضرت سید احمد**

در
 آستین پوشیدیش

سالک بود معلوم

سالکانی این سید کمال الدین ابن سید محمد از جمله رفقا و مشو بان حضرت
 میر محمد صاحب کلمات ظاهر و باطن بود رساله شرح تئوید در علم اربعین ایضا
 و تالیق در سپان تحقیق بسیار دارد نزدیک فتح کمال آمده است در جو از هزار
 حضرت سید محمد خاوری و مسادات یکم در زمره اینان بد فون اند **حضرت**
سید حسین قاضی شیراز قاضی شیراز بود نذران وقت شیراز است
 تیموریه و مردم اهل سنت جماعت بود و اهل تشیع نسل طند از اینان
 همراه حضرت میر سید شریف آوردند و سلطان اغراض بسیار نموده و در شهر
 احکام شرح شریف جاری است و صاحب تصانیف بود و رساله در جمع احادیث
 رتبه درست نموده در اینجا هستی سید که از نظر میر محمد گذرانیده و حرفی که
 علماء در حدیث رتبه دارند مشهور است لیکن بعضی شایخ آنرا بقبول
 نمودند مقبره حضرت سید حسین بر لب دریا بالا تر از فتح کمال در حایمی است اهل
 مقبره حضرت شاه قاسم خفانی بر پشت آن واقع است و حضرت سید حسین درین
 زمان زبان عوام بسید قاضی والی مشهور است **حضرت سید محمد خاوری**
 صاحب کلمات صوری و معنوی بود تصانیف بسیار دارد از جمله است
 شرح لمعات و خاوری طبع موزون هم داشت و شعر میگفت نزدیک فتح کمال

حضرت سید احمد
 کمال الدین ابن سید محمد
 علی

برابر مزار سید احمد سامانی مدفون است **سید علی** و **الدین** از اولاد طلب
عالیشان حضرت محمد و هماینان سید جمال الدین بخاری در عهد
سلطان اسکندر با اهل بیت کبکشمیر قدم آورده و در گوشه که مال آنها
بسکندر روزه اتروا فرمود چهار سهره اول گوشت سید فخر الدین و سید
ضیاء الدین که مشهور بسید زکریاست و سید نوح الدین و سید محمد سید
علاء الدین آخرهای عمر مبارک با التماس سلطان شجر آمده و در محل سکونت
گوشه اختیار فرمودند و هاجرا رحلت نمودند در مزار اهل آن آسوده اند
و بعضی فرزندان ایشان هم هاجرا اند **سید ضیاء الدین** در موضع
کلانده نام **سید فخر الدین** جوان بود که در وقت بدر بزرگوار رحلت نمود
سید نوح الدین چون متاهل بودند در هیچ جا سکونت نداشتند چنانکه در
در موضع اسکندر بوده برکنه پروه و در معیشت ایشان با سلطان اقر
یا فتنه بگوشه نشینی گذرانیده خود را از معیشت میفرمود و قوت اهل و عیال
مهرج سلاطین اکار بود و در مزارات سادات و حضرات شخصیه قریه
اسکندر روزه جسمه غفیری از سادات عالیشان و صحیح کبری از رفعا
ایشان آسوده اند که قبور اکثری غیر معلوم و مشهور است **سید علی** **الدین**

از رفعا

از رفعا حضرت میر محمد بود با جمعی از سادات و علما کبکشمیر تو به فرمود بسیار
بزرگ و صاحب کمال است بود در مزار سلطان مدفون است **خارف عالی** کوه
سید علی اکبر بزرگ عالیشان بود که کثرت و منج کمال طالب در محل
ناشوان مشنوب ماسیست نامی است که دوکان او درین محل بود
بنام صاحب دکان مشهور شد چنانچه محل شریست که بنام شریست
نامی موسوم است در آن وقت بعضی اکار بر جنین فرموده اند **بیت**
سید اکبر که در سلمانی نام او و روزیکو پیشش هفت سید دیگر از رفعا
و اقربای ایشان در اطراف مزارند که غیر مشهور اند سوای جمعی که درین
کتاب مذکور میشوند **حضرت میر سید الوالدین** همیشه زاده حضرت میر سید حسین
سامانی است از ارباب کیش بود و حل مشکلات در اندکان می نمود
مقبره ایشان طرف شرق متصل زیر کدک در بازار کاغذ مدفون است
خاقانی که مشهور بزرگ مسجد است واقع شده بسایر بزرگ است **حضرت**
سید شهاب الدین و سید حضور اند در مقبره سید نور الدین اند و قریه
هم داشتند حضرت سید حسین نزدیک بدان مقبره از راه دوز درون
کوچه آسوده اند حال قبر ایشان از تعمیر افتاده و مضمون انانند السدر

قبور هم او داده **حضرت سید محمد لورستان** از رفقای حضرت سید محمد عمادانی است
 مدتی در بروج کلکاری ستور بود چون سلطان سکنه رطبه الرحمة غزیه بنامی سجد
 جاج فرمود استنادان شهر و معماران هر طرح اساس ساختند در اینجا
 بنیاد بردار شدند جدا گنج شمالی را هر چند هر نه خود بر سرید بازمی نشست
 پس بر سید محمد عرض یوار برآمد بدست خود بندوبست چون وقت
 نمودند استیحا کام یافت بعد از آن مدتی درین کار مشغول بود بی فرد
 بی امره گوشش می نمود و باره از مال خالص خود هم از دم و دین بیعت
 رضای برورد کار صرف می نمود از چینهت مردم محال بردند که بی یافته
 الحلی که خزینة الهی است مسکنت که محتاجی شکایت کثرت عیال و صیقل
 اتوال در خدمت می نمود در آن وقت کار کل مشغول بود دست کل
 آلوده خود را تاب داده بدانش نشاند و گفت بخزانة خود خواهی
 و اگر چون بجانچه رسیده و معلوم نمود که ریزشهای کل ریزه های طلاست
 سیوم شهر رابع الثانی وصال یافته و بوطن اصلی رفته است مقبره مبارکش متصل
 مسجد جامع در محل جلد ساران مطاف خاص عام است و چندین از اقرباد
 رفقای این نام هم در آن مراد مدفون است **خواجگ سید محمد** از کاتبان

بود در بروج کلکاری

بود و در بروج کلکاری را سید چون در کار معماری دستی داشت اعانت بنامی سجد
 با اتفاق حضرت میر سید محمد بسیار نمود در محل زین کلال برابر از حضرت سید
 بدرالدین بر داد عام آسوده چهار دیواری و مسجد قدیم بود بالفعل مسجد
 بالکل بر هم خورده و از چهار دیواری نشانی مانده است **حضرت سید محمد**
 از رفقای حضرت میر محمد است باشاره آنجناب سینه نونه نواره را که در آن وقت
 جزیره بود و معبد نمود و بر آن مشاء درها بجا میزوی شدند و علم و عمل فیض
 نموده و تمام عمر بجزردنی تامل گذرانیده و سلطان سکنه تعلیم قواعد قرآن
 اکثر در خدمت این نام کرده چون رحلت فرمود در همان جزیره آسوده الحال
 محلا است و سیح کوی که از برادر این نام در آن محلا الواد مانده در محل
 خود مذکور خواهد شد **سید ابوالفتح** از رفقای سید محمد است
 از مشغولان حضرت میر سید محمد است آقا قدس سره بود در زینوال از زبان بعض
 نقات سمع می شد که آنجناب از اولاد حضرت غوث الاعظم و قطب العلم شیخ
 سمرات الراضین امام محی الدین شاه عبدالقادر چیلانی اندرین باب
 شیخیه است هم نظر آمد بعد مراجعت از حریمین یعنی با اتفاق الحی امیر تیمور
 در عهد سلطان سکنه که بنام آنکه چون کوشه خوبه دلنشین دید آقا سید

و لیکن برای ادای بعضی عهد و پیمانها بولایت ما در انهر فرمود و زود مراد
 نمود در محل دروغا واری سکونت کرد سلطان از احوال معرفت نوازش آنف
 واقف شد و زیارت رفت و بعد اطلاع کمال التماس بالمراجعه نمود بعد
 در چوار خود پیش راضی کرد و اینجا خانقاهای بنیاد در بین انشمارت فرمود
 و در حوالی نوشهره آسود شیخ العزنا شیخ بهاء الدین موحب بصیت خدمت
 تفصیل و تکلیف بجای آورد حضرت میر معراج خاص و عوام سلاطین حاکم بوده
 بعضی گویند در عهد سلطان زین العابدین او ابل در موضع مالومه برکت بجای
 توطن فرموده بود دانی الحالی بالتماس سلطان شهر آمده در نوشهره سکونت نمودند
 و هماغجا آسودا قریب بصدق روایت اخیرت مقبره شریفان محل است
 دعائید السننه تا عهد علی در خان زینا نگاه تمام بود و باجمود از حاکم میر
 بعد آن تکلیف شد و این حکایت درین شرحهای دیگر تو خواهد بدست
 در ضیافت سلطان بجزنت میر کرده بود و دیگر قسم ادم از قازیری هم بود حضرت
 میر در انشای مجلس طعام طبع را فرمود که قازیری را جدا گذارند بعد از
 عرض کردند که چه باید کرد گفت حواله قازدار باید نمود چون بسالده از قازدار
 تحقیق کردند گفت که قاز خود مرده آورده بخت بودم و خجلی شد و انری
 نوشهره

کوه نظر خان

که بقصد استحقاق این عمل از کسان سلطان سرزده بود و مراد رجب واقف
 وصال حضرت سید روداد که گویند که حضرت سید نهضت خود را سعی
 زیادی کرده در طول و عرض و آرمینت الله فیکر عالم است در سنه خود
 از پنجهت تجدد بنا بیکر انمودند تا مرتبه اخیر که است آمد **حضرت سید**
محمد کریم از سادات عالی درجات بود در زمان سلطان مکنده تشریف
 فرمود در محل تا سنون متصل اردو بازار مدقون است و در حوالی ان
 مقبره ان خود ملاناک واقع شده محل فیوض و برکات است **حضرت سید**
 بسیار بزرگ بود آخرتای عظیم مکنده نظار آمده است در موضع نوه برکت جزا
 مدقون است اولاد و مجای ان هم اکثری از اصحاب بکمال بودند **حضرت**
محمد زنده پور صاحب استغراق عالی بود در کتب ترا سلاطین مدقون است
 کوه بهر سید ضیاء الدین بزرگ است که در قریر کا ند نام مدقون است و او فرزند
 سید خلاد الدین است چنانچه ذکر اینجهان گذشت **حضرت سید** و غیره
 برادران سید جمال الدین نیز بود در محل اندر واری اندام انجا فقین
 مرشد التقلیدین **حضرت میر حسین المومنان** است از کابر سادات است پیش
 که در زمان سلطان مکنده کشمیر را بوجود مسعود مزین داشت نظر محال عالی بود

بخاری

و دو پسر عالی داشتند سید سیاحی و سید امین المعروف به بابا میروسی
که در این آن نوشته می آید قزنا با سید حسین در فرار سلطانین طرف قبلیه
و اوجنت چون لشکری بنشیند یا کتبخانه در زمان بابا آید ایشان تنهم
کردند که این جماعت خفیه با اینها محبت می ورزند چون این تحقیقت بیع
ایشان رسید در لشکر مخالف رفته او را و لشکر بیان او را نصیحت
فرمودند هرگاه قدر این ندانید علیه الرحمه حکام کشمیر را همراه گرفته بجان
بدان این عسکر متوجه شدند فی الفور نوران کردند چنان بر اینها علی کرده
که بطرف هند فرار غنیمت دانسته مهربان گشتند **حضرت سید محمد افضل**
صاحب جزیه قویه و محالات معنویه در محل نومه نزدیکه نماز است
محمد مدنی مدفون است و بعضی میگویند که در اینجا مکان ایشان است و قبرها
در آستانه شش بهار الدین بر سر مغیره است و تحقیق نیست **حضرت سید**
حیدر السید عزیزی بس بزرگ در محل نومه مدفون است بالتر از فرار
سید محمد مدنی باندک فاضله و مسجد ایشان تا مدت آباد بود هنوز
هم بحال است **حضرت سید حمید** صاحب خفایم بسیار بزرگ و عالی
نسب در فریه سدره بل مدفون است و مطاف و مرصع خلایق است **حضرت**

سید کاظم

سید علی اکبر صاحب قرب سبحانی بمیدان مایه سومه مدفون است سید
علی و سید محمد ولی و سید محمد نبی در محل باران در از توابع ناوه پوره
هر سه برادر آسوده اند و بسیار بزرگ اند میگویند که از زقای حضرت
سید محمد مدنی اند این همه سادات گرام که خامه عقیدت انظام تجریر
اسامی سامی اینان چه بره افزوز سعادت شد از شاه پیر نزرگان اند که
در زمان سلطان قطب الدین و سلطان کندر بر فاقه امر است که پاره
و سواهی بتجرب سیاحت و از نو وارد شدند و در کشمیر سکونت کردند
و مقابر این بزرگواران اکثری مشهور و مهور و محال عبور از ایران است
رفع الله درجاتهم و غیر این حضرات جمعی هستند که اسامی ایشان است
اتروداد ختفا و اندا پس نور محمد و شمس پور و نور راسنه مدینه کور
و تعداد ایشان لایعد و لایحسی است **مقبره** کشته در قرب اندکون
رضی الله تعالی عنهم و جمعی دیگرند بعد در این بزرگواران از تاج و
اجفاد ایشان در دروئی آمده ظهور کردند یا بعد آن باین طریقه
بهشت ایشان است امن و امان در و در خودند و در ایشان است **مقبره**
در همان عهد برای حفظ سیاق تاریخ نویسی مرقوم قلم نیاز رقم خواهد شد

انشاء الله تعالى سلطان علی فرزند ابراهیم سلطان سکندر بود فوت
پدر علی که هر با اتفاق ارباب حال و عقیده تاج سلطنت بر سر نهاده و تا
شدش سال و نهم ماه ملک را می فرمود چون بدرقه عنایت از بیرون
اوسته ترک سلطنت بنجام آورد و قصد ناسک حج نموده **ذکر سلطان**
زین العابدین مشهور به **پدوشاه** در زمان حج بهشت قصد دیدن و بهشت
بر ابرار زین العابدین تقویض امور سلطنت کرد و او از بیت التبت
قبل اهل التبت کردید سلطان زین العابدین از حضرت ائمه ائمه
ظاهرت فرزند دم سلطان سکندر است از عفو ان جوانی درند بر ملک
بقطانت رای ممتاز از اقران بود در ایام شاهزاده کی او را شایگان
میگفتند با هم بدر مبارزت امیر تیمور سوغات کشید و عرض داشت بدر گرفته
رفت بود امیر تیمور او را با خود گرفته سیرت کرده شهر بند کرده در همان
اشیا رحلت امیر تیمور اتفاق افتاد و شایگان خلاصی یافته چیزی
در سیرت نمائند و کسب بعض علوم و آداب کرده جمعی از ارباب
صنایع را مثل کاغذ و صحاف ذقالین باف و زین ساز و قابله
که وقت وضع حمل خدمت عورت میکنند با خود کشید آورد و در امور سلطنت

دعا

را عانت و عداقت پادشاه را که کوی بسفت از اقران بود و چون برادر
سلطنت با سلطان براد طاعت و عیادت او داشت بعد حرکت برادر مقابل
تمام برکت سلطنت جلوس نمود **مولانا در کشته** بعد مولانا کشمیری
افصح شعر بود در تاریخ خود نوشت که سلطان علی مجبور رسید چنانکه از کوه
و خرابه جم بود در اجا پنج بر ترک ملک طاعت نمود و مانع حج آمده محرک
لشکر کشی شد چنانچه سلطان علی بفرسنگ کافر دغا خواج از راه چکلی باراده
فاسد توجه کشید که دید سلطان زین العابدین ازین خبر وحشت از پنج جمعیت تمام
از راه باره موکه گذشت راه چکلی گرفت و در راه ملاقی طرفین اتفاق افتاد
و بعد محاربه و مقاتله سلطان زین العابدین طرفه و منسوبه سلطان علی را در
چکلی مجبورست و هماغجا وفات یافت چون طایفه کورسان که کوه کنای
سلطان بودند تسلط و غالب سوگی مدخلت امور ملکی مینمود سلطان
بحسن تدبیر بهشت رینه چند اول و ملک سعود تنها کور که سرداران این وقت
بودند بلطایف الجبل آنجا راه را گرفته در نو شهر بقتل رسانید **مصراع**
سز کشی با با دشمنان عاقبت محمود بنیست و هماغجا تصرف علی بنیست کرد و دارالاماره
ساخت و آنجا قهر از عجب بیست غلام داشت بود چنانکه مرزا سعید کاشغری آنرا بدید

و اوصاف اولاد تالیخ خود نوشت دلالت تمام بایستقلال نام چنانچه
غیری بسلطان زین العابدین نظر گرفت و سلطان حسن نیت و اهتمام
تمام اوقات خود را مصروف عمارت و آبادی این شهرست و بکل زمین
تعمیر و ترتیب شهر و پرکنند و ترویج ارباب شهر برداشت و صنایعی که در آن وقت
درین شهر نبود بکتاب دینی عربی و فارسی از ولایت ایران و توران
مضبوطا استخراج کرد بجهت ترویج و تکثیر بود بجهت و اهتمام فراوان طلبانین ارباب
حرفه را از مجله و مشر و کاغذ و غیره که از ولایت خود آورده بود و چند
معاشر داده بخرید خود مکرر داشت اگر چه در ترویج اسلام و تاملی نیست بومی
علیه الصلوٰه و السلام بمرتبه بذوق و توفیق نیافت لیکن در ترویج علوم و اعزاز
علمای فنی و بلغان و اهل حرفه در رعیت بروری با مبلغ و جوده کوشش نمود و بدو
تدارک ظلم و جور اراضی را در بیانی آورده بود حتی المقدور آباد نمود
و مدتی اطراف شهر و پرکنست را بسیر و تسیا کرده و اکثر اطراف را بنده تیر آورد
آخر با سنگ گشای میکرد و خود در شهر می بود در ایام او نمود و سلبین بکلی جمع ارباب
ترایعی با هم نداشتند و در مقام خود جا میداد بلکه از هر مقلی بجهت فیصل و
قتضای شخصی از زمان آئین تعیین میکرد ازین جهت او را بدو سیکلفند یعنی

محمدی پادشاه گلان

یعنی پادشاه گلان هر جا از طریق که صحیح میشد حافه میکشت که با وسوسه بی
داشت و صلح کل میخواست و در عهد قدیم جای تالاب و درختک شهر آباد بود
و راه که در اینجا سکونت داشت بسیار شرف و دو ظلم نمود ساکنان این شهر
آمدند و نفع مردم گلان نصیحتهای او با اهل آن زمان و عدم اطاعت آنها نمود
بنای سنگ تالاب اولاد مورخان بقلم آوردند اینجا بنیاد بندگی بود
که در وقت کمی آب و در زمستان تبایل می نمود سلطان زین العابدین کوشش
بطلح کجرات خشت خرق نمود و بر بالای آن سنگ خاک بچینه بردی زمین آورد
و عمارت مسجد کرد و سنگ نام نهاد و پیش از آبادی خواصان را بفرمود تا در راه
دو سرت زین را آوردند و حرف ضروریات سنگ کردند و بعد آتمام عمارت
سنگک حسن عظیم کرد و داد و دهش بسیار نمود شعرا تصایر و تواریخ گفته اند
بیت این قوه جوینا و فلک محکم باد شهر زین زمره عالمی یاد
شهر زین عباد را روشن کند برسته جوانی خودش خرم با از این تاریخ
تا حال بر سنگی نقش بود مدی از سوزنا سیر یعنی صفای پورید بای کرده
و سنگهای که از تخیان تا بر کنه تخیان بود آورده است حکایت آن بسازد و
کلام را برای بخت آن سر و نفع فرجوه در هر بر کنه ملکه در هر مواضع که توجرت

لشکار میرفت عمارتی بواسطه تزلزل بودی نمود و از جمله فتوحاتی که قاضی السلطنه
 زین العابدین آن این بود که بهت بیخبره اطراف سبته و هر دو وقت را که در عهد
 برادرش از دست رفته تجدید گرفته و در تصرف خود آورده لاجرم باستان
 کاشغور را بجای او فساد و لشکر عظیم تعیین نموده با جمعیت فراوان و کربک تاناز
 رستم خان متوجه بخبر کشته شدن سلطان هم بجز شهرت این خبر تهریه نکرد و از آن
 قتال استغفال در زمین را نمانی عرض لشکر بهت هزار سوار و یک لک پیاده
 آمد حصار ملک در تاج خود نوشت که سر فرج این لشکر او در تیره جاد و دره جدا
 و طرفین صوفی محاربه آراسته داد مردانگی دادند و چند روز معرکه کشیدند قون
 قایم بود **بیت** از فرخ شیخ سوزان شه بر ای محرمه و زلفه بیجا بگوش آمد
 زمین کارزار آفرین حکم کم من قسرت قلدیه غلبت فبشبهه کینه یاد آن لده
 سلطان غالب شد و پادشاه کاشغور را از **بیت** سلطان صفی صبیحه مصطفی بود
 و رعیت پروری بسیار نمود و تغییر لباس کرده سپه با بری آمد تا حسن و قبح عمل خود
 بشنود و محبت زین آباد کرده اوست زین کوهت و زین بلور و زین دت و زین کبر
 و زین کدل و زین لنگ و زین بازار آباد کرده اوست در دست زین کبر
 قهرای بلند و محاکمهای رفیع داشت و اقسام میوه و گلها بهمال کرده نهی آبادی

و طرادت

و طرادت است و اگر در مالک دیگر مثل آن نشان نمیدادند تا هر چه کان بهمال
 بود میرزا سعید در تاج خود اوصاف آن نوشته در زمان غازی حکم شایسته
 یکدیگر هم را بر هم زودند آتش کشیدند سلطان را بسبب حضرت و صحبت فقرا
 بلکه تعلیم از کار افکار از آنها یافته نسبتی باقی سیمان حاصل بود و صفای
 باطن داشت میگویند پیرمیرزا شایسته حکم اولاد و کم عدو الکتم قصد بد بخاطر
 آورده بود سلطان در مال بلور بود پس را فرمود که تسبیح در رخساره
 لنگ ماند و در مبار چون بخارت سلطان را بچشم میدید که با آنها نشسته
 مشغول **بیت** **بیت** سلطان معلوم کرده از خطر خود گذشته نماند
 و سلطان بنفخ نالاب دل که از راه براره نبل طمی بد ریای بهت شد
 بند بسته و سر برداشتی ماری را بچست آبادی این جفر نمود در غرض بنام
 دو دو سال حکومت کرد در تاج این هفتصد و هفتاد و هشت ازین عالم
 در گذشت و خوابگاه در فرار یک لیب بهت است طرف قبل بر پیش روی
 بد زیانفت **در حضرتان** **عابدین** که در زمان او بر روی کار آمد بود
 و ازین عالم رحلت نمودند تقدیم بذکر بعضی فضایل جهت قلمت که همین
 معلوم شده و بعد آن ذکر سادات و مشایخ آن عهد که طولانی است

بست است محال

مردم میگردد و مخفی نماند که در عهد سلطان زین العابدین فضلا و شعرا بسیار
در کشمیر بودند چه از مردم و ولایت چه از موزاران این شهر تمام لطافت
چون کسی ضبط نکرد حالات اینان ستورمان از جلال ارباب کمال در زمان
آن پادشاه و علیم المثال **ملا احمد** مردی فصیح و عالم و شاعر و طرفی
و ندیم و مصاحب سلطان بود شعله دستار بریش فی میل است سلطان که
طبع موزونی داشت روزی بزم شعری آراسته بودند بجانب مولانا گفت
بیت شاخ پیشانی ملا احمد کشمیر بسین **:** که کند بیستی تو در آفاق آسان **:**
مولانا که در درجوا بسطان بدیده گفت **بیت** شاخ پیشانی خدوا کرد
دشتم **:** تا بنیام در زمین ماده کاوان در تار **:** سلطان این سخن
در اکرام و انعام افزود و قتی مولانا را یک گناهی اخراج نمود بکلی
فرستادند مدتی در تبریزت سرگردان بود آخر امر از بکلی این قلم
فرستاد و سلطان خوشش شد مولانا را باز آورد و پیش از انعام و
منور قلمه این **بیت** بی به نجوم زبند اجتری **:** بی منطق زبیر و کل
اثری **:** برون این کرد و هر چه ارانند **:** احمد از غیر صرف خوانند **:** در کار
اصحاب و فضل و کمال **:** که استاد سلطان بود در صغر سن

ملا احمد

بهرات رفته تحصیل علوم نمود و بهای مجای بود سلطان تکلیف تمام او را
در جوار خانه خود داد و منصب شیخ الاسلامی یعنی صدر است که تا آن وقت
درین شهر شایع نمود بنام مولانا مقرر فرمود هاجما مدسه طیار کرد و تعیین
مواضع برای وظایف طالب علمان نموده مقبره مولانا در نفس نوشهر
مشهور و متبرکت **فاطمی القفا مولانا** حال که غزنی از هند وستان آید
و در خاقانه امیریه پادای وظایف میکند را بنید و بکلم آنکه **مصر** که عشق
منکراتوان نهفتن **:** رفته رفته خبر قصه و کمالات بلاغتش سلطان
و در صحبت خود مش طلبید و خدمت قضای با و تقویض فرمود و در فزون
علم آراسته بود و قبیل و احکام بدیانت می نمود و این مولانا جمال الدین
سوی مولانا جمال الدین سالکوی است **:** چه قبیله قاضیان که در کوش محل خود
می آید تا ماسادات و در دین که در زمان سلطان زین العابدین
در کشمیر بودند یاداران وقت رحلت فرمودند با از ولایت و عربیه
در کشمیر سکونت نمود جمعی که معلوم و مشهورند بدین تفصیل اند **حضرت**
سید حسین منطقی فرزند کلان حضرت سید حسن منطقی است که در کوش کشت
منظهر قیوم الهی و مصدر کمالات نامتناهی بود و عارف کمال با با دقایق

راه باطن جمع کرده زمین بخش مسند است سیادت و ولایت بود در عهد
 کسی بر او فوقیت نداشت علم ارشاد را در موضع و تنی بود که در آن وقت
 ولایتی معمور بود و از ارشاد و بهنگام مدفن شده مقبره شریفش که زیارتگاه
 مشهور است و برکات و جذبات و فیوض انجمنی بر آنست طالبان مملکت و حرم
 و اسنعت **شیخ بهادرالدین گنجینه کسب** که در سنه از تربیت یافتگان
 ربانی شاه اسمعیل ختلفی است و شاه خلیفه اول و اعلیٰ جناب خلیفه
 ربانی میر کبر علی ثانی است و مرجع همه خلفای طریقت و مقامات حقیقت
 خدمت شیخ بهاء الدین چون از طی منازل و قطع مراحل سلوک فرارغایا
 در باب به سطوات جذبات و غلبات حالات استقامتی در حجاب
 تحولت و عزلت و کنش می ستور بود چون محذورم عثمان معروف است بابا
 اچمی کنش می داعیه طلب همسر سبیده قصد طواف حرمین می کرد
 با بسیاری از اهل اند صحت داشت و هر جا تقصیر و تجسس می نمود تا کسی از
 مقتدایان و ولایت راه دانان است با و ملاقی می نمود بختی رسانند از
 تعلق خبر بر آنند یکی از ابدال ریافت می گویند که جناب شیخ ابو اسماعیل
 سهاری بود او ارشاد باین داد و احوال شیخ را مقصود است

بابان جوان جوان

بابا عثمان جوان بویان این شعر کویان بیت پس از این بیدیده
 خواهی که بطرف کویت آمد که کس بود تا بر او قدم بچسبست ز بهمان
 نام و نشان در کشیر سراج گرفته بر او ریافته موجباتش تمام شد
 مشهور است که در مشایخ بهاء الدین و ارادان سلوک راه حق بجهت
 صلاحی متردد بود و چاره غیر ازین ندانست که دانهای طعام که در راه افتاده
 میدید تمام روز میچسبید و آنرا شسته و پاک کرده قوت خود را از همان میساخت
 در زنده ساختن بهر ناوایی که خادمش بود او را شهسوار نمود کمال است که کرامات
 شیخ بسیار است و حکایات جذباتش بهناز شبی بدستور معهود بهت میسوزد
 از شهر متحرک شده بود در زمان دیر کین بودند بجان مال و متعلق شیخ عالم سلاطین
 شهید ساپاوند و وقت سلطان زین العابدین این معامله را در خواب معلوم
 کرد و تقصیر نمود چون شیخ پیش از آن میاراد و صحبت کرده بود که بود از وقوع
 امر ناگزیر ریاسی را در بامین کرده کسان کسان خواهند بر مردم مضطرب
 شدند بعد از تامل بسیار بنده بعضی عقلا در روزگار گاهواره آوردند و پیش
 جبار کشتن ارادان کلان است که گاهواره را بر سرمان کشیدند بمر ازنا یعنی لاناوار
 رسانیدند و اقصی شیخ در سال شصت و هفتاد هجری است معمور بود با جناب

سیدالساد حضرت سید محمد مدنی در شیخ اعراف حضرت شیخ نورالدین هم صحیح بود
خدمت بابا عثمان کنایسی نقل کرد که خدمت شیخ بهاء الدین بره قرآن توفیق
عزیز است فیوض و برکات شیخ هنوز از مقبره اش ظاهر است امروزه از راج او
بستون فرار تفتیح کلزار مغایر اوقات که با روش شیخ امر است که شخصی درین
رساله مذکور خواهد شد **حضرت سید نورالدین** زمین کدلی از امدان قدیم العبد است
در محل زمین کدلی جانب مغرب فوس است در طبقه علییه قادریه و حسن خانه
حد مداری را قم الحروف نفس مرار واقع شده است یا دو ارم که پیش ازین بعبی
قبضه یافته ظاهر بود بعد از آن بسبب حوادث و کت و کوب عالم ستور شده و
چندگاه بنا بر سعی بعضی ارباب باز ظاهر شدند و محل فیوض است **شیخ ابیرین**
شیخ ابیرین سید ابی فقیه **شیخ ابیرین** **شیخ ابیرین** **شیخ ابیرین** **شیخ ابیرین**
بود میگویند که بنکای که جناب بابا عثمان کنایسی در مکه معظمه از خدمت بابا بکت
شیخ اسمعیلی نامی او شده قطب السالکین حضرت شیخ بهاء الدین می شنیدند
خدمت حضرت سیدالساد هم بتقریب ادای نماسک حج در آن مکان فیضی
بنیان تشریف داشتند و با اتفاق بابا عثمان کنایسی توجیه فرمودند و مصدر آیات
پس است و مظهر حالات عالیات بودند و کابا برین دنیا از جناب آن قوه ا

در جمیع جهات

در جمیع جهات صورتی و معنوی استمدادی نمودند بود و اقامه آن جناب نیز مظهر
مرجع و ملاذ اکابر اولیا بود و محل مشکلات خاصان الهی از آن درگاه بود
چه جای اوسط و عوام که عقیده ایشان در حق آن عالمان برکت کبر است
جناب محمد و حضرت شیخ همزه قریب دوازده سال مداومت زیارت روضه
شریفه امش داشتند و اخذ فیوض و فواید کثیره نمودند چنانکه کتب خلفای ایشان
ازین مذکور است و مخبر در مشیر است که غیبت نسبت طریقت آن جناب به یقین
سلسله کما هو حقه بتجسس رسید بعضی از مسو بان شیخ اسمعیلی نظار می آید
و اکثری اظهار نسبت بخدمت شیخ بهاء الدین می نمایند را قم کثیر الجوام
در وقتی که با وصف عدم لیاقت منظر نظر عنایات مخصوص حضرت ایشان
خلیفه الرحمن قوس مرشد بعضی سپهسالار در روحانیت زیارت اکثر حضرت
اشغال یافت از آنجمله زمانی که شرف زیارت حضرت سیدالساد است
دید که اطراف درون روضه مبارک ایشان را بیدستور کتابه شجره علییه قدره
را بغایت تکلف و زبهرای نوشته اند و العلم عند الله بالجمله این درگاه
فیض بخش فخاص عام و مطایف طوایف انان است و تاریخ وصال کرامت
مسال به قلمت حجب در اسناد مردم مذکور قدس الله تعالی سوره حضرت سیدالساد

زین کدله ظاهر ابرار و زاده سید برادرین است از زبان قدما شنیده
که قهر و دم بهم هست و برود زور ستورنده بود و در یونان با شماره بعض
اهل کشف که مکرر منبیه شدند با ظواهر گشت و این رباعی برکنگ نیز بخط قدیم
نوشته یافته شده **نظر** حامی است عقل آفرین میزندش صد بوسه ز تونق
بر چین میزندش آن کوزه کرد بر چین جام لطیف میسازد و با بزین
میزندش هر دو قبر مبارک مصدر فیوض و برکات است و مسجد مختصر قدیم نیز
موجود است که الحاله مجدّد تعمیر یافته است **حضرت سید جبار ولی** صاحب
الابرار نام اصلی ایشان را سید محمد ز قاسمی نوشته و تخلص سید علی که تخلص
العهد این سادات است در تاریخ خود اسم مبارک ایشان را سید محمد اصفهانی
بقلم آورده مشهور میگردیوسف است جامع علوم ظاهری و باطنی و صاحب کلام است
تجدید گذران می نمود و ایل در شهر میگذرانید چون مردم در خاص و عوام
مخل اوقات غریب نشینند بجهت فراغت گوشه اختیار نمود و تو به باره
فرمود و در اینجا با ایل و عوامی توطن و ممکن شدند در راه تو حموره و معنی
با اینها زیاده است سلطان زمین العابدین چند قره را بجهت بیعت توابع ایشان
مقرر نمود و برای عطف سپان چراگاه جانا ز پوره که در آن وقت مجرای بود

باز از نو

بنا ز فرمود در باره مولای با توابع و لواحق مدفون است و مزار کثیره ال نوارش حاکم
عالیان از زبان سلف استماع شده که اطراف مقبره ایشان از قدم اهل
ولایت کمتر خالی نیست البتة یکی ازین طایفه وارد میشود در اقم حروف بهم
یک دو بار ظهور چنین امری بجان برده است **حضرت سید علی** مدراستان کمال
و صاحب علو حال است در مراتب سادات کثیر را بقصد نمود و زمین فرمود
و افتاده بخش صوری و معنوی بوده در نسبت باطنی انجمن را بقصد است
بعضی ایشان را کرده میدانند و عقیده اکثری این است که ایشان در طریق
حضرات خواجگان غالبان اند بلکه میگویند که بلا واسطه از جانب
خواجگ بزرگ هم او الحی و الدین شاه فقیه شد حکمات قدس سره اخذ فیض
کرده اند چون بزبان عوام بخواجگ مهال شهر زندی توان گفت که این لفظ
هم دلالت هر یک بقصد ندر ایشان دارد و از بزرگوار خود بهم استماع دادم
که چراگاه بر قبر مبارک ایشان توجی با شمس نسبت فقیهند غالبی آید احتمال
داند در او ایل فقیهندی بود چون بشیر رسیدند نسبت کبر و نیز از فقیه
حضرت سید محمد مهدی ایل یا خلفای علی نامی فاضل کرده با لجه نظیر فوض بود
در موضع سنبل برکنه سایر اوضاع پابین آورده اند حاجتندان از برکات ایشان

قرائت آن عجایب غایب نقل کنند بر تعلیم و صحبت جناب سیدالاستاد
 منبع البرکات سیدی و سندی حضرت بابا میر محمد امین اویسی این است
 در احوال آن جناب مرقوم می شود را قلم حروف کشتی در نوار فیض بار
 آنحضرت گذرانیده و نسبت قادریم بودیم در واقع معلوم کرده
 و الله اعلم **حضرت بابا حاجی ام** بعضی ادبی نوشته اند منو بجانندان
 سلطان ابراهیم ادهم از اکا بروقت و جامع علوم ظاهر و باطن بود از وطن
 حرکت شده ادای نماز کسب نمود و کشید را بقدم خود زمین فرمودند از محبت ^{داران}
 حضرت شیخ نهاد الدین و شیخ المشایخ شیخ نورالدین بود و از اقران اینان
 در مقام مرواری شسته بر نغز واری که لحال بیرون قطع با پشایی مدون
حضرت سید محمد اسحاق سلفی المعروف به میر بابا اوسی فرزند ارجمند
 نمره نخل بروند حضرت سیر حسن بهر تیغی بگزیده سادات و کار و محبتش
 محرومان این کار و زنده اصحاب طریقت و قدوه ارباب سبادت معروف
 الکرامات و مشهور الجذبات بود تربیت دافع الکفریت آنحضرت زینار نگاه
 خاص عامت صاحب علم ظاهر و باطنی بسیار بزرگ کرده است تا در متبرکه او
 بر فیض بابر کسب و مدح آنجناب را قدما گفته اند شروظم بسیار از آنجناب

تلمیح باب

تلمیح بابی میرا و بیس کنیم تا زبان ترا در دمان دارم پیشوای هست
 فرزند رسول و صف و پیچید پیمان دارم اولی از ره و بیس شده
 خنجر ز پیر و از جوان دارم بی زنجی و دل پر عیبی بود یاد از پیر باستان
 دارم فاضل وقت بود عارف دهر این سخن هم از ترجمان دارم
 از خوردی آثار بزرگی و ولایت از آن قدوه اهل راز روشن بود
 و در حدیث فهم و فراست و علو فطرات و فطانت می قرین عهد
 با کلام تکمیل لطف طبع و حسن خلق شیرین تر از شهد با وجود غلبه حال
 کمال دولت بی زوال گاهی باشت اشکر کر زبسته نکالت توحید می فرمود ^{داران}
 هم اظهار انکسار و نیناز سندی می نمود و چنانچه گفت **حیث** کناه مار
 کرسنی مدی بود وجود عفو تو در عالم عدم می بود سلطان ابراهیم
 علیه الرحمه نظر بطوار محموده و اوضاع مقبوله و اخلاق حسنه و شکر کرم
 آنجناب بوالد ماجد شل التماس نموده آنجناب را بفرزندی گرفته در صد
 تربیت آند بنا بر کمال عقل و کیم است آن مغز را با سبادت بخوابست تا
 بعضی امور مملکت را بوی بسیار حضرت میر نورشید صمدی قدس سره قبول
 آن نکرد و از اشتغال دنیا با کلیه اعراض نمود در شیب که ما را آن آنجا را

میرواری یعنی باغ میگویند و منسوب به جناب است منروی شد و تر افتاد
 مردم بالکل نمود در آن وقت درین باب ترجیح بندی آن فرموده بودی
 از آن با ترجیح این است **ترجیح منده عاشقان** منی که کردم ساز
 رخت بر لبتم از مقام نیاز **عارفان رحمتی ز راه کم** که اندام بجز شما بجز
 و اصلان جذبه زین رضا **تا سئوم با شما دمی و ساز** حاضران آقا سبک سبکی
 که رو بخت و نتر است دراز **راه صدق و صفا کرم پیش** میل مهر و وفا نمودم
 از مخالف همی گم آنک **تا سیم با نوا از راه جاز** با همی جمع دلدار
 میروم با هزار سوز و کله از **مرکم همیشه عشق و میل** همیم آه و ناله ساز
 باز پیرای با در در فراق **کار خون خوردیم زین فراق** خاکهای ستم ای دند
 چون که کردید با من این آغاز **شده میکنم به بندایش** از غنا خوشیست این از
 حالیا چون طریق در پیش است **کردم اطلاقه ای بیچار** چون که این تزلزل قامت
 کویا میکنم همین آواز **بعد ازین بریس ز گفت و گو** کج کوه و عبادت معبود
 شکر در اصل دلم غنقا **قد فانی شتم علما** این زمان با جمل خوش
 که باصلت مرجع اشیا **کج و قد و کار گاه من** زانکه کج است کج را ما
 آمده بر طریق همسانی **بجز وزی درین سنج سرا** میر با نان بهر را دیدم

بوده ام

با کفلب از راه

بر کبی خود بسان آرد رها **لفس بدیند غیر بس کس** بی سیم دل فدا طوا
 چون بدیدم مرا **کیمی** **بادل کفتم ای شیدا** کجا بکوی او کس نازم تو
 که عیرم برنج استنقا **کج مقصود کاینات منم** بر درت کز فدا هم چو کله
 با تو ام اتحاد و وحایا **چون بدیدم مرا خوشیست** خیر ماوی کفتم و ز شتم
 که کس بخت یاوری بخدا **کرده ام عهد و پست ام بهمان** که توفیق اینزد دانا
بعد ازین بریس ز گفت و گو کج کوه و عبادت معبود
 آنمودم جهان اهل جهان **آنچه هستند آنکار و نهان** همه در بند خویشین غول
 همه در کار خویشین حیران **نی زخم بحال مغز ده** فی تکلم بلطف با اسان
 جمله در قصد خون بکیر کند **او فدا و جو موس در انبان** کارشان نه بغیر کلامی
 یارشان فی خلق جویم بهمان **در میان این که گزیر** سر و مهر و اعظم دوران
 ننگد التفات بخوری **در دم صیوسی در دم نای** هر که از می ز سر سبند
 بر قد و سن کند ستر قران **که بود کا و سامری اورا** می ندانند موسی عمران
 کس گوید که این جهان تا کی **جان دهند از روی کلب نای** چون زمیند نشانی
بعد ازین بریس ز گفت و گو کج کوه و عبادت معبود

ننمودیم و عمر خود را کس نشنیده است کوان کس چو کس - نطیع اند و بخار و کوه
 نه خصومت هر کس را کس - نه امید ی رگس هوا تو ای - نه اهراسی که زین کس
 ز خیالی کار و بار جهان - نه خجالی گسختی عسوس - بوده فانغ بطعمه چو کاس
 ز بی لاشه مانده چون کس - هر زدی که آرد از در او - بنموده چشم چون حس
 بهر دراک معنی مصیبت - شده سایه هر طرف بوس - من گرفتار از خجالی عالی
 که امیدم بود غیر نفس - چون یقین شدم که خطی زان - بخجایم کنانده بچو پس
 کاه کاهی که آید در دل - که چه خوردم چه بردم آرز - منکد شهاب زهرم به آرز
 چند با هم در کرب بنفوس - کسدم بر او شکم ز کینه - باز نامم باستانه فرس
 هر کسی را بخوبی تن کاری - من و سودای یاد دارم و پس
 بعد ازین و پس ترک گفت و شود - کج کوه و عبادت معبود
 که نودوی چنین تمام جهان - با جمیع خلایق عالم
 تا ندیدی من کسی آزار - که کنم در خرابیش تقبیل - بود از جمل دیون کسار
 زان سبب مانده ام میان - بهزاری چنان برای زار - آبرویم مانده از بی بان
 کاشکی خاک خوردی ما زار - از دل من قوف کس آزار - زانکه دل نیست در میان
 اندر آنجا که کز به بهستان است - حسد و حرص و نفس که در خوار - نیست آنکه که نزد اهل خرد

بخارا کوشش با سار

بخارا کوشش با سار - من غلام دلم اگر دانی - دل چرب است نترانه اسرار
 دل بومن چه عرض بچمن است - دل بر بخان کف نغمه نهاده - نیست آن که بدکن شمشیر
 یا بسوزم و بود را بنهار - عالیا کرتن میسر من - میکنم فکر خود و دلیل و نهان
 کین دخل و دستمان دشمن خود - چون بخوانم کس شستم بر دهنم
 بعد ازین و پس ترک گفت و شود - کج کوه و عبادت معبود
 و این بیت هم از آنجا است - فرما سوا می تو آنایک فانغ البال اند - عالی
 بود خشنه ذوق تنهایی - با تو و از تو او عزت بنا بر رعایت سلطان باخوش
 کاه کاهی بعد سال و ماهی احتشیا و ملاقات - صحبتش مفرمود و مجلس سلطان
 بقدم کرامت لزوم خوردن می نمود سلطان چون عبادت کس که در میان
 او لرزید با تمام رسانید بشکر آن اسبابش اطاف و فرزند و الاکتشیل و عشر
 را هم با ساخته و جشن نامان قرار داد و خدمت حضرت میرزا نیز التماس حضور
 آن بزم تمام هر روز نمود بهماجت سلطان و ابرام قرقمان خرفه حضور از آنی داشت
 و بعضی امور نامترو بعد دید از غلبه حلال ما عرض فرمود که خود را آرد و در
 انداخت هر چند خواصان ششکیش و طاهان حیا اندیش سعی کرده اند و
 نمودند زانی از میزبان سلطان را عیش منعمش و مجلس طرب بر مردم خورد

بطبع عزیز با نذیران ملکین بشهر مراجعت فرمود در انشای عبود بر سر بیان
شکر ریش نونا که بر کتار کوی هست است رسید خدمت میرا قدس سره در که
بر لب آب خرقه مبارک خود را میدو و بهره فورانیش چون نور شیدی آید
که در اثر کشتی بر حبه است از سر صدق در بای مبارکش افتادند و روی نازند
بر خاک مای او نهادند و با الحاح و عجز تمام آن سید الانام را در کشتی در آوردند
چون در محله ملجور رسیدند آنجا که خانه و تعلقات را بیخوناده بود بالفعل مقبره
حضرت میرا نشست و باقی عمر در آنجا بعبادت صرف نمود هیچ وضع و
شریف التفات نفرمود نه است با کل با استغراق کشت و درت از هر چیز که
خانقاهای عالیشان که در موقع انشم حکمت در روشن و فادمان آنجا
سلطان وقت بحال آراستگی و نقش و نگار و مناسبت چون دیوار درشت
کرده بود چندی آنجناب با جمعی از اصحاب بعبادت سید الارباب در آنجا
بچون بالکل رو بخول عزالت آورد و ملطقت بخانقاه سطور هم نشد جناب
میرا در بانی بود هر گاه میگفت میرا شد یعنی حدیثی لی مع القه وقت
لا یبعث فی ملک مقرب و لانی مرسل در و ظهیر میگردد که میرا با خدا و تو دوست
یعنی من با خدا و وحدت در کزنت در او کردم درمی آمدند با میر صحبت میدادند

علامه خاوری

علوم نظا هری و علمین قران آن سید عالیشان حضرت نابا تا کجا
و میر صحبت و تعلیم سید هلال که فکر هر دو بزرگ کد است حضرت میرا
عیدی بر سر سینه نورسته صفح صحن خانه خود رشحات آب بر آن رخت
بی بستر با اشرف دیار کشته نشسته بودند در انشای از سر فرود علم
تمام زانوی خشک بر سر سینه تر نهاده در انشای آن کسی بر روی او
نشست و میر بطیبت فرمودند که این مکس از سر خود زد و در فک
و کر نه هلاک خواهد کرد گفت مکس کشنده نیست میر فرمودند که ندیدی
نیم پشه میرو در ادمار از دماغ بر آورد یعنی عالم متکبر و بنام برست قنات
حال نمرد و در اد چون امرای کشیم چه نفع اینت بر سادات سپهتی که
احتیایا را امور سلطان وقت بر این بود فتنه انگیزند و هجوم کردند
در خانه سلطان پنجه لعنه بر سادات کجیتند و بعلت قرابت ایشان
که حضرت میرا نشسته خال میر علیا رحمة سید میرک بر سیمی سید حسین که
از سادات سپهتی بود وزارت سلطان مسکرو امرای کشیم تا کجا
با چهارده کس از فرزندان واقربا در خانه با کتاه بر سر دیوان در
این مردم نهادت یافت با همان سادات حضرت میرا با علیا رحمة

شنیدند بعضی میگویند که جماعتی از انصار شب در صومعه این بیابان
 درآمدند آنحضرت را مخرج خسته میگویند که در همان حالت این انصار که
 سینه پشته اما فرود نماندند همان کرد میخواستند که من این
 جهان را نشانم بکنی اگر از عشق تو ام سرور و کبر بود هرگز این
 جهان و تو گویم کسی من فارغ از صحت اهل روزگار میدان یقین که
 گشته من بود میگذارد اکنون بسا و شعر جوان بر آرزوی تاملان
 ستیگر شود سید و از قتل تاملان تو هیچ بخاطر نیاورد و بود غیر از حق
 ندید آنچه برود رسید بهما رفتی دست و این نهادت غیرت غلظی از پروردگاریت
 چون بجهت یقین نشان تو بر بارک الخراج حاضران بقایت رسید فرمود
 که برای تبرین از غیب خود بخود صبح چیزی برسد بر لب دریا منتظر باشند
 علی الصبح دیدند که تخت از افسندل از دریا میگذشت و بر آبرسانان
 فیض آستین مانده همان برود آستین در تو بر بارک که آستین سبزه ماه فیه
 سال هشتصد و هشتاد و نهم هجری این واقعه روداده شهید نیز تاریخ است
 فتوح و فیوضی که از باب باطن بر تو فیض موافق آنحضرت که میکنند
 جانای دیگر گفته است که سوسه شده با محمود عرفا حضرت شیخ حمزه قدس

۲۲
 در بیان سیرت

مدتها در بادی سلوک طراوت این آستان مغرب است آینه جنبانچه حضرت
 شیخ باها او دهانی مفصل نوشتند حکایاتی که باها واسطه از مشایخ
 قضا فرین دیده و شنیده از غایت و نور کبیر تحریری آید ملا دولت نام یکی
 از مخلصان جناب قرطبه از وزیر بادشاه اجاره گرفته بود بی دوی سال
 دست دراز کرده آفت سماوی مجاز داده از روی ستم محصول سالهای آن
 موضع از آن نامراد گرفت و کارش بوشه صبی شنیدنی نزدیک شهر بار
 رفته عرض حال کرده در واقعه دید که حضرت میر با محمد شیخ حمزه و شیخ بهاء
 کشمیر علیهم الرضوان درین امر نشست و از ندانان گفته این ظالم بر شیخ
 نوازالدین علیه الرحمه باهم متوجه آستانه شیخ نوازالدین علیه الرحمه شدند
 باستقبال آنها گفت که آن ظالم را تنبیه خواهیم کرد اگر تلافی کرد بهتر
 و اگر نه هر چه رضی باشد بداتام خاقانگی بر سر آستانه ما تعمیر میکنند و فتح
 آرزوی شیخ عماد مغنصب برسد آن ظالم زده با حققت مطلع است
 صمیم و وزیر فرزند ملا دولت مخلص حضرت میر از غایت احسان نشود
 را فنی کرد دست از بهت برداشت بر روی خود مقدمه جلال صوری بسیار
 بود شهید کسی که قسم بدو بخورد زود مریدش از زبان مولانا غایت

سفال نقل کرده آن که در زمان گذشته اذان را در بی اوجی که زشتی نام یک
را بی ادبانه بر زبان آوردی آنگاه آن تنبیه میشد بر او و هر که زمانه فسا و
گرفت و بدعت و ضلالت عمومیت یافت تا درین تنبیه باطنی مستور و قوف ماند
چون حضرت سید هلال اکثری از مرغان نقشندی میدانند و جناب حضرت
میریم منسوب بیان نند بنا بر آن یکی از وقایع خود مرقوم می شود آخر زینتی
بود که راقم حروف که کترین غلامان درگاه فیض سناه این سید عالیجاه است
شتر فاند و ز زیارت ترسبت شریف که ما و اولمهای اهل غربت و کعبه
مقصود اهل زینت است که دیدن بن الموم و الیقظه یکدانی آسود دید که
بر تبر مبارک بچرخ نورانی مضمون اربع عبارت منقوش است که زبده دو و
ارجمندی بر محمد را بین نقش بندی ساقب و فضایل آن عمده الوسایل زیاده
از آن است که این عاجز ناتوان ششی از آن تواند نقل آورد فیوض احسان
آن سید منبع المکان بر جمیع بندگان لایسیما از ایران عام است اگر چنین
ناخیز خورا مخصوص الطاف و شمول عطا و تخفیف نماید اندام و صف
آن همه تفصیلات صوری و معنوی از عمده ادای قدری از شکر و حمد
بر آید هنگام مفارقت از جوار مرزا فایض انوار یعنی وقت نقل مکان نخل

بنا نهادن برینا

پاره اشعار تبرت بار بدستور سلامیه بروج تمام فتوحش عرضداشته
ایز او آن درین صفت مناسبت بقلم آورده نظم دروش ویدیم نیم سبیل
ز ایران چون چهلایران در طواف روشناه نمیدان نورجان باکی با
بر دروش چون قدسیان بر کرد عرض در ترنم از محبت بهجو مرغان چنان
کلس نور است یارب بهیبت السور یا چو بدت العبد بهر طایفان دارالامان
مرقد سلطان دین شاه اویسی زینت است کرشم کوی او گرفته دلهای چای
وارت جو معظم بود اندر اسم و رسم نام او میدانم نور زین جان زمان
دخ صحرای ارم هر گل زمین در کنش باغ نور از طرف آن درگاه مهر خوار
از عرض ذق اهل ایمان آبی برادران کبار
صد سلام و صد ثنا کرده بدل در زبان

السلام ای سید عالی نسب فخر کرام ای اوسمی مرتبت خورشید اوج استرام
السلام ای کوهر بروج ستاره ستاره السلام ای اختر بروج سعادت السلام
السلام ای انکار آبی که است هر کی از ره عزت مسلسل شد امام این الامام
السلام ای قرة العین بر کواکبات السلام ای کوهر شهبود از صحرای السلام
السلام ای خورشید باغ علی مرتضی کرده دروغ حسین پادشاه بره السلام

اسلام ای آنکه بر کرد خزارانوت : یافته قندیل دیما چون کواکب استظام
 اسفام ای آنکه سرستان کبریا کجاست : نیست بزر بزر دروغی فیض اعصام
 ای کلان کرامت ای دُر دریا : شاهد بزم شهادت نه آقلیم شود
 مظہر نور تجلی مرقدا فیض تست : ذات پاکت بحر وجدان عین انوار چو
 دای بر دل گردنمادای خیمالریختہ : صد زبان کردم زبانم کند در ذکر تو بود
 با سبب بخنی و دل سختی زدی افتخار : افسر فخر بزمیست مفاک تو بود
 عمر تو داعظم سبزه مبریزی با می تو : اعتبارش زین عبادت فخری رخسار
 یاد بروی مر با نورت از تو صد سلام :
 بردان پاک آبا می حفاظت صد درود :

حضرت سید حاجی مراد در کتب خود رسال بود که والد ماجدش سید فخر الدین
 از عالم فانی نقل کرده و از عم خود میر حسین و الدین نیز که تربیت یافته و بمعانی
 عالی نشسته بعد حصول کمالات احوال رفوع زیرات برین سلفیانی دیما
 اللہ شرفا رسید میر شیخ ابواسحق شامی شامی و جد و جہد در حدیث
 بسیار نقد میر سائیدہ این شیخ اسحق از اکابر طریقی حضرت شایرہ و صاحب
 جذبات عالی در کتب متوالی بود بلکه در زمزم بود اہل اسلام که در آن خدمت

بود اول اعجازت

بعد ملک اجازت ارشاد یافته امیراہ ایران ہما و النہر آمد و در تو از زم بخت
 میر عبدالقدیر زرخش آبادی کردان وقت سرتعلق خاندان حضرت کب وید بود
 رسیده و کسب دکمالات نمود و خطاطی یافت و باز بحرمین رفت
 خود فراز و شیب راہ از مردان کرم مبرس : کہ پیش مرغ ہو اگوہ
 دشت لیکان است : الحاصل است با بحرمین رسیده حدیثا اکثر بلاد
 بکثیر قدم آورد و بزم زادید کہ زبانی در نواحی کشمیر بطریق سیر آمد و نزد
 قریبہ کبری و برانہ دید کہ از ہزار معمور ہنر بود چون آب شاد است وقت نیاز
 طلب آب نمود و چون جستجو کرد نیافت عاقبت در یک گوشہ شناخت
 مرد نورانی دید کہ آثار ولایت در زمان صیہ او پیدا بود و انوار ہدایت
 در حسیت او دید از او پرسید گفت این پوتہ سبز را از شیخ برکن نام
 آب صاف و فایض ظہور کن و ہیجان کر چشمتہ ظاہر شد پس طہارت
 کرد و نماز گذارد تا حال آنمرد نورانی شنست بود چون از نماز خارج شد
 نزد یک او آمد و گفت سید حاجی مراد مراد یا کہ گوشہ خوش اجبارک
 باد چون با ہم صحبت میکرد شنستند کہ حضرت علیہ السلام بسکین یکبار
 را دعوا نمودند و حضرت علیہ السلام غایت بیست و چون مردان موضع مذکور

نوشت که گفت در او یک زید را بگردانید بلکه بیشتر آجوی آورد تا آنرا با
 ساخت و آن جوی را جوی مایل گویند در آن زمان رخ با پایم ریشی
 قدس سره کاه در خدمت حضرت سید میر سید و سایرین لایق میسر سید
 میل میر قدس سره باز دواج بسیار دیدیم مخالفت از تزویج نمود و مصیبت
 میرا قدس سره که آن خاطر شده پنج پم ریشی بعد از مدتی باز در خدمت میر
 دید بسیاری قرآن بخواند گفت نکار تو باین سر بود که حال قرآن بخواند
 قدس سره حد زخواست میر قدس سره گفت چیزی که در آدمی موجود است از بطن
 جانزه نیست البته بوجودی آید و وضع جگرش با این است در موضع کبری
 که از قریب مشهور است زیرا رنگه جاجع غام است **حضرت سید محمد علی** کاشانی
 کاسان بسین هملا از بلاد مشهوره با در الهنرت نزدیک سیرتند و سادات
 اینجا بلانند و صحیح السلبند و کاسان بسین موقوف از بلاد ایران است که هم
 اسخارا کاشانی میگویند و ظروف کاشانی هم از اینجا است سید میرزا که او عالیقدر
 از وطن مالوف حرکت فرموده و وطن در کسیر شد بدلت و قدایرستی یکبار
 میگویند که در واقع سها درت سادات بحسب تقیر او هم سها درت سید
 در از شیخ الشیخ حضرت شیخ بهاء الدین در کج شمالی مدون است مقبره میر

نقل فیض علی میرزا

محل فیض بی نهایت است مدلت العمر بتجدید و تقویید و در اینجا مبرود اکثر ناک
 علف خورد و وقت رحلت هماغنا آسود **میر سید محمد مطلق** علیه الرحمه ولی تقی
 از اقربای حضرت میر بابا وی است علیه الرحمه بر لب دریای هست در محل چهل
 آسود است قرائت معلوم کسی نبود چون کنار دریا منهدم شد آیه دیگر
 قرائت نرسید یکی از همسایگان را در وقت فرمودن آن کورن آن است
 که وقت باران ترخو آید شد از اینجا جسدم برود آن هر گاه تن جگرش
 از کور بر آوردند جسم و کفن که در کهنل شسته بود و در ریش نور کمال بود
 کویا همین زمان غنوده است این واقعه بعد از سالهای بسیار روی نمود
 متصل قرائت آن سجده است حال در ضمن آن مسجد مقبره بجز کاین آن که
میر سید حبیب مرخانی علیه الرحمه نظم مرخ روی است از روی آن
 دهر را بخند از آن روایت تا در مرخاب قریه است از توابع کوهستان بزر
 که مقبره اکثر بزرگان و کبرای می اینجا در همان قریه واقع است اسلاف
 سید ظاهرها اینجا بسکونت و وطن شدند و علم ارشاد و هدایت را
 عمر با در همان مکان می افراشته بالجد چون خدمت حضرت سید در قریه
 سادات از دلایت آمد در کسیر تونل اختیار فرمودند و روز عرفان

سببش صورت و معنی تمام بلفظ جمال همیش ظاهر و باطن معرفت نماند
محمود و الجلال علیه الصلوة والسلام من رب المتعال سرد فرزندش کاین میرا
وریش کسی را گویند که از زمره زاهدان و عابدان در ریاست و ضعف
و خود را از اولاد و ازواج فارغ دارد دست را جمع آرزو ما و هو او بر
بردارد جای ملک مال و جناب سلیم شیخ با کمال درین مورا این طبقه
مفرد و ممتاز بود و مراعات زهد و تقوی را بنهایت الغایت فرمود چون انبیا
کار حضرت شیخ جذب الهی بود او را مثل عشق نامتناهی در گرفت و کار
بانه و ناله و نصایف شیرین متعالیست با ننگ مهمتی تجردی صورت را بهر تقاضا
زن و فرزند بود در دست بیت انگس که ترا نشناخت جان را بگفتند
فرزند و عیال و خانمان را بگفتند و بدو گویی هر دو جهانش بخشی دیوانه
تو هر دو جهان را بگفتند و دوازده سال در مغارات جمال از سر بگذاشته
به تنهایی گذرانیده غیر از کاستنی قوت نداشت دوازده سال دیگر انرا هم
ترک کرده بر یک کاسه شیر بگذرانید هرگز در هیچ یکام لغزش نرفت چون
شیر را هم موجب لذت و لغزش بر روی داشت آنرا نیز گذارید و در پنجم سال
بر قدری آبجوی علامه اتفا نمود و بیست و شش سال مان غلغله رود این

انسان بزرگوار

از غایت شهرت پیغمبر است قوت جبریل از سطح نبود بود آردیدار
خلاق و دود الغرض شیوه ریشیان را که بعد صلح من و پادشاه من
یا سخن مندرس نشد بود تجدید و تزیین آراسته و پیراسته بر باد است
و همت بر قتل نفس و سنگت بدن مغزی بگماشت و رایت اتباع سنت
را در قول و فعل بر افراشت ملاقات میر تقی میرا در سفر حضرت میر محمد سانی مکرر
کرد حضرت میر قایل بگماشتش شدند و سخن نمودند با کار آن وقت مثل
میر سید بن سامانی بسیار صحبت داشتند بلکه از خدمت ایشان استفاده هم فرمود
بنابر اتصال و توار اکثر از مرتسبید میبند و با حضرت شیخ بهاء الدین شیخ
سلطان پیکلی و بابا حاجی ادب و اشغال بن که هم مرتب و هم سال بود اکثر
وی را دید همیشه و اینک ملاقات آن قوه الاخیر را بجناب امیر عالی مقدار
حضرت علی نانی زمان ندر در دست از محقق تحقیق نرسیده و السلام عند الله
در سنگ ما در بود که مردان غیب لغاتش میکردند با درش سلام میگفتند
بشارت از لاله عارف میجوید یافته صاحب اسرار الازرار تولد آن قوه
کبار را در رسالت مقصد و بجا و مبعوث و وصال در ششصد و بیستم نوشته اند
اما ششصد و بیست و یک در رسالت ششصد و چهل و دو در صلح فرمود و میگویند که

سرس زینف شصت سه بود وقت پنج مریه صد و قش با بالضره الیک کت
نوع آرزو در ای گفت حق گفت نم رفتی بجوری گفت تمام عمر بختی ترک کردم
این زمان چرا بخورم حق گفته جان کن تسلیم کرد حضرت **ما بازلین** صلوات
گشتوار بود از یاسنگ نام داشت و باشاره غیبی با مادر کشید آمده در خدمت
بابایام اللین که از خدمت حضرت شیخ ما مور شده بود رسید و بر دست حضرت
شیخ مسلمان شد و در غار همیشه که سکس دیو بری بود با مر شیخ خلوت فرمود
افس کسی بسیار نمود چون و ران تمام آب نبود حضرت بابا باستاند غای
شیخ شمس الدین متوجه شده از زیر درختی بنا برت نشان آب یافتند و
آن درخت رفتند و آبجوی آوردند خدمت بابا زین الدین با بر طال سلطان
زین العابدین در عین برف برتبت رفت در آنجا اجای مرده کرد چون
بالحاج سلطان که مرخص شد با یکبیر آمد به صحبت باو شاه در مقام خود ایستاد
نمود چون وقت بود وقت رحلت و صحبت که مر اغسل داده و غسل
در نالوت بگذرید و منتظر باسید بود تقصص چون در نالوت چیزی نمیدند از
غانی زنجو و بدوست باقی این طره که نمیدند بهستند حاضران و طالبان
نالهای غمناک کشیدند و جواب ما مور شد که بجای تابوت مکان قبر در دست

و بالزاد علی

و باشاره غیبی خلق و طالبان این مکان قبر خود را با بال خطیه برتبت
آن قبر محمادی تابوت باباست قرار دادند رحمة الدر رحمة واسعة حضرت
بابایام اللین بر زمین بود بومر سادی نام داشت بر زور با طالکات انسانی
از علی سخنان مانند آن حاصل نموده چون وقت بداعش رسید حضرت
شیخ نور الدین ترمذی او رفت بعد گفت و گو بومر سادی عروج روحا با ما
نمود شیخ نقلین خود را اشاره فرمود آن هم عقب روح او بر و از کرد بومر سادی
آنرا دید نقل دلش و اگر دید اسلام آورد مسی بابا بابا ام الدین تا آخر عمر
در بومر زوه که بال آنرا ز مقام مجذوبان آبها درت اشتغال نمود بعد از آن
سال بزیست و همام بود و افطار آب میکرد و آب از سنگ بر می آمد و محتای
بهر آدم نمود و میل دیکه و یکدان میفروود وقت رحلت فرمود که وعده غسل
نقلین بابا با زین الدین داشتیم او در تربت است در ساعت دم در کشید با بالین
حاضر است و رحلت فرمود در بومر زوه مدفون کرد بدقیقه اش زیار نگاه نما
و عام است و محل فیض تمام حضرت **بابا الطفالین** قدس سره از مردار آزادی
مروادون بود بر پیش از اسلام اری رسیده نام داشت شیخ المنج **طیطر الدین**
موسوم حضرت و ارادت و خدمت خود به نوشتند از زین الدین این راه و تبر بلین

درگاه بود حالتی عجیب داشت و اگر مردم ترک دنیا را آموختند اهل کابریان راه
ریاضت او را دیده عبرت بر خستند شیخ قدس سره در صحبت اول از پرسید
که مقصود تو چیست گفت مقصود من دیدار شما و دوستی شماست گفت دوست
ناکار دوست نکنند نشاید که دعوی دوستی نماید گفت کار دوست چه بود
آفتال امر حق گفت فرمان صحبت گفت فرمان آن است که مسلمان بخوبی بود
خود را بنده باشی گفت مسلمان نشوم اما معبود خود را بنده باشم گفت معبود
کیست گفت صنم مسکر شکان کی تمان آتومی خا و مقصود کی است
گفت روان اگر صد اندر شیخ گفت از عهد خوانی و عباد صنم باشی فقه بزرگ
بهبوش افتاد و چون به خوشی آمد نیز فقه اسلام مشرف شد بچگونه بنده
من جز بنده الحقیق تو ای عمل انقیادین ترک سرداری و اهل و عیال کرد
آنکی تن بر ریاضت داد روزی خاوش اهل ساک سبزر اکتخ ترین کلمات
چیده و شسته برای بابا جوش میزد بابا بچسته و ضو برون آمده بود شنید که
ساک شکم شده میگوید مرا نیز از کجان دارم و در کف خدا میگویم بابا و کس
شد خادم را فرمود که ساک شکم را جوش رزه بابا بچسته گزشت تو بچشم
در وضع بود عکرا انزوا اختیار نمود و هماغنا وطن گرفت و هماغنا گردن داشت

نوعه اول از امام

مقبره اش از من هر مقابر است صحبت بابا نصر الدین قدس سره بود و مال
برود بیماری صعب کشید آنچه چیز و عزیمت یافتی میگرد و الیش از اغنیا
بودند مال بسیار خرج کردند علاج پذیرش تار و زوی جماعتی را در خواستید
در آن میان شیخی مکرم بر بی معظم لباس پوشیده از شخصی پرسید که ایمان
کیستند گفت جماعتی از ابدال اند گفت این مرد سر در میان ایشان کیست
گفت این شیخ نور الدین است که در مقام کیموه را دیده کزین شده است و نشان طالع
مرض بدینان است این واقعه را بکس نمود بجهت چون بدر وادار از غم
او کار بجان رسیده بود در همان روز در خدمت شیخ قدس سره رسانیدند
در حال پرسید که زردی روی تو چیست کیفیت بیان کرد گفت بنام دارم
و بچ لقب شهوری گفت بفر نام و را و تر لقب دارم را و تر زبان کن بر
بهبولان را گویند گفت بهلولانی می توانی کردی گفت که تو هر چه بر ما میتوانم
کرد پس بفر نمود تا طعام میارند چون بریاد و زندگفت بسیار بخور با مدو
بسیر بخورد و براحت تمام مضم کرد بعد از این هر چه بخورد که را ازین پسند
بس ما رو بدر خود را و دوا کرد گفت من طبیعت خود یافته تا آخر عمر با تو بود
ممانعت والدین بخیرت شیخ گذارند و داد و داشت داد هرگز از کجند

خدمت حضرت شیخ جدا نشد رلندار و بحال امر شیخ بود و خطاب شیخ
در انکو که شیرینی که همه اش حکیم و امر است و در اکثر حالات باوست
وقت رحلت در جوار بر آسود **حضرت باقیام الدین** از میدان حضرت
شیخ نورالدین است با مرایشان در منزله کام برگند و یوه مرکز کوشش
و خوش فرمودند از فرمود چشمه جاری در آنست را بر ریاست **توفیق** کا
توت خرد و از یکجه بکل مقرر نمود و نفس کشی بسیار نمود بوسه استخوانی
بر و نفس مانده بود و در زخمهای خشک کرد چشمه بخیال کرد در ساخت
الهی بر بندند در انجا مدنون است **بها** **ارجمت کندی** از نجیبای این شهر
کمانی در عرف آنوقت نویسنده را می گفتند از رفتی گرفتار تا تو
بهین لقب بود خدمت بابا از کبر او اصحاب بحال بود بعد که خلیل علم
بذوق خدا برستی در طلب میرشد او افتاده چون او را کسی در نجیب
بر شد نشان نداده راه حرمین گرفت در انجا از جناب حضرت بر شد
اتفاق شیخ اسحق شطاری او صاف مقرب یاری شیخ بهاء الدین
کعب بخش شنیده گفت در اول قدم مقصود را کند داشته نشان بر شد
بدقت قبیل شنیده بعد ادای مناسک حج بجایز و وطن دوید بکار

تاریخ

شیخ رسید و باعث اشتها راوش و کفر خدمت و طاعت ابدان بسند و
از قیود و ارسته کجی راه خدا گرفت و صحبت خدمت نشین آن وقت
بیزند او متولد نمود **حضرت شیخ نورالدین** با بابا حاجی بهم و انشا اله
چون رحلت فرمود و در مقبره سلاطین پیش روی مقبره میرزا احمد کاشغری
آسوده خانوادگی با با عثمان حقتعالی در علم و تقوی برکت داد و افتاد و در پاست
اینها کار با فضیلت و علم افتاد بقدر قرب ضابطه سیاق تاریخ ذکر بعضی
درین رساله بجای خود خواهد آمد **حضرت شیخ احمد خوشخوان** خلف و خلیفه
بکونان شیخ احمد خوشخوان در جوانی مظهر انوار سبزه و مورد اسرار
ربانی شد که سبب علوم عقید و نقیله بسیار کرد و سنده اسلاف را در وقت
خود زیر زمینت عجمی داد و با بار اادت را امر اعانت با در طریقت
می فرمود و در حدیث جمال و جلال بود در مذکورات معرفت و تعریف
دستی تمام شد از شیخان اوست که مردم میگویند که نخلان از خدا آورنده
این غلام محض است چیزی از خدا دور نیست **حمید رشاه** پسر سلطان بطلع
بعد واقع بدرخت تلخ یافت یکسال در دو ماه مملکت را می کرد و تغییر وضع
نمود و قوانین او را بر بر داد و دیار شایسته در عالم سستی از منظر افتاده کرد

شکست از دینار و در تبریز رفت در آن شهر مشغول شد و **حسن شاه**
پسر حمید شاه بعد بد بر سر سلطنت نشست تا از اهل تن بهداری و نانی
تن با مورخ سلطنت نماند و عیاش و عشرت لعل موسیقی بر آواز حکمت
خود را مبالغه است گویند هزار و دویست قول مندی نو کردش در مجال مرسته
شکر بروری و محافظت اطراف نیز جست گویا مصداق حال او است **قطعه**
که چون شنیده خراب آب انکور : ولایت کی تواند داشت معمولا **رفته**
کار گشایی رسیده که مردم بهلول بوره و غیره که خراج به باد شاه کشیدند
رو کردان شدند نزاری بست سپهسالار با فتح عظیم مردم بهلول بوره
رفته از انظر حاکم لاهور تا نارخان مقابل شده آخر نزاری بست نالگو
را تاخته تا نارخان اراده کشید کرده بود مغلوب خوف رعیت شده
از کاجی دار برگشت لیکن بهلول بوره و غیره بغیر خود را آورد
تعبیر صحیح کرم نانی مخفی ماند که در زمان حسن شاه آنش عظیم واقع
شده مسی جامع بهشت باد شاه توجه تجدید تعمیر شد یا راستگی تمام
بهتر از سابق در عرض سه سال و دو ماه مرتب کرد و سلطان خان را
نقش و نگار بسیار و خطوط و کتابه دیوار بجای زمینت کار برد تعمیر

خانقاه مبارک

خانقاه حسن مرتبه دوم بعد اتمام مسجد با آتش در محل علماء الدین بوره
واقع شد خانقاه محلی امیریه کمریه سوخت سلطان کرم مرتبه بر تعمیر آن
بسته و اطراف آنرا که خانههای مردم است خرید و داخل صحن نمود خاصی
حمید الدین بزرگ فانی ابراهیم مویخ را تولیت خانقاه و بقاع خیر آن
فرمود ملک احمد را بتوزیر و از صدان سحر رسد و از ما که بان احمد ماکری
در عهد او پنجاه سال را بودند ملک احمد با بنو مسجد سلکینی در میان مجلد دیده
بنام نموده و متصل آن برای خود فرار سلکینی تعمیر کرده که انجمه فون است
و تا الان معمور و موجود است در زمان سلطان حسن شاه واقعه عظیمه که
در کشمیر بود اداین است **مخبر آه آن میر سنس** **مخبر** **میر سنس** عراقی بزرگ
سفارت از جانب سلطان حسین میرزا والی خراسان بکشیم آمده کنونی
از سلطان بایک پوستین کیش از لباس خاص سلطان برای حسن شاه
آورده و اظهار فرمایشش بعضی تحایف کرده چون در همان ایام واقعه
وفات حسن شاه روداده **میر سنس** عراقی قریب هشت سال گشت
طولین در کشمیر اتفاق افتاد هر چند این مرتبه سعی پیش رفت مگر اوقات
کرده بود صورت نگرفته خود را بنظر در مسکن میدان شخ السالکین

دراورد و انخوان با باطنی کجا که از ایزد بیان بنیالسمعیان

خدمت با ابا اسمعیل بود و علم داشت و زمین کرده و تقاضای باطل را در نهاده
 او جواد داده و در میان مردم کشمیر نفاق طرف انداخته بعد هفت سال در
 زمان فتح شاه با زوانه خراسان شد چون سلطان سین میرزا بر خیزان
 و ضلل باطنی او واقف گردید از او کریش بر طرف نموده و با این جهت نامه
 اراد که کشمیر که در جنان کج محل خود مرقوم می نمود مدت حکومت سلطان دو ارده سال
 و پنج روز بوده در انشای تمام مسجد جامع واقع در شاه میان آمد غف
 و پور را می دو جانب تمام بود ملک ابراهیم با کر که از سرداران آن وقت بود
 توفیق اتمام آن بنا در زمان هشتصد و نود و سه درگذشت مخفی ماند
 که در آخر عهد حسن شاه او بر سلطنت سلطنت العنبط و ربط تمام و
 استقلال در ان نظام صورت انفرام دست و با وجود بی برداشی این
 ذوق با دشا و عیاش کنشی از امر اقدم از جاده اطاعت و انقیاب و پرو
 میکند است چون واقعه حسن شاه بود داد امر او سرداران کشمیر و
 اخراج او را در ظاهر جاد دادند و پای در وادی برافقت و مخالفت ^{بخوانند}
 جمعی بیجان سلطان فتح مایل شدند و بعضی محمد شاه ^{بخوانند} مخرج کردند و در آن
 ارضه کلی در محله که شهر جاکرفت در درین میان مراجعت کشمیر علی کفره

نایب الکریم

نایب بجانب کشمیر اتفاق افتاد و بعضی از امرای قبیل چکان که در آن
 وقت رتبه نوکری و کولتاشی در خاندان سلطانین داشتند در
 ارادت میرشمس درآمدند و مذهب او را قبول کردند این معنی بجز مخالفت
 مذهب هم نبود و صورت عناد و عداوت در میان امرایشان پیش
 را او یافت و بر کسر اخیره مری داشتند و انگیزی شتافت چون این قانع
 در ضمن اوراق آینده مرقوم میگردد حیرت مسلک خواهد شد او می این
 که احوال **حضرات عالی درجات** که از او آخر عهد سلطان زین العابدین
 تا در وقت شاه محمد شاه ایزد بخش شد بدانست و تقوی بود نظر
 افزای این اوراق که در علت غایبه تحریر این نسخه نگار حالات
 حضرت شد بدان حالات با دشمنان بن التفصیل و الاجمال مرقوم
 خاصه عنبرین کمال شود و بمنجه که بر **حضرات سادات** بار صا هفت
 بزرگوارند که در عهد سلطان زین العابدین از ولایت آمد کشمیر را
 بقدم خود مزمین فرمودند میگویند که هفت برادرند بسیار فیاض و ^{مصلح}
 بودند درون قلعه زیر کوه ماران در جایی که حال راه بالا رفتن آسانند
 حضرت محمد دوم شیخ حمزه آسو فرزند اسماعیل بن بدین تفصیل

سید تو اجد جلال بخاری سید تو اجد محمد سید تو اجد احمد سید باقر سید
 حسن سید ابراهیم سید جعفر بخاری قدست امیر اتم رحلت سید
 برادر بزرگ تو اجد جلال الدین در شصت و نه روز و پنج است
 تفصیل احوال ایشان معلوم نیست مگر این که همراه حضرت سید محمد مدنی
 تشریف آوردند جمعی از مشو بان ایشان در محله نوشهره تا الان برسند
 تعوی شستباند و اظهار نسبت تو و اباعن جد ایشان میانید و العلم
 عند الله و حضرت سید جعفر که همراه حضرت سید محمد مدنی آمده
 و کثیر را بقدم خود مزین فرموده در محله نوشهره قریب یاقی کلدان نون است
 که اولاد ایشان اظهار اظهار نسبت اباعن جد میانید العلم عند الله
 حضرت سید محمد در از بخاری ساواست بحکالات صورت و معنوی شیون
 تجلیات قریب ای و جذبات قویه قرون چون خط کثیر بقدم خود
 مزین فرمودند در محله دامان که مشتهر ای معموره شهر است سکونت نموده
 مهبط فیوض ای بود عمر بسیار یافت چون بر اه اصلی نسبتا سلطان وقت
 موفق تبخیر خاندانی برای تادمان او شده در یکی از زمانات و در این
 گرفت بعد آن در زمان حکومت جلال باقر تغییر یافت که تا الان همان صورت

دانش ابوعلی

و نشان موجود است حقه حضرت سید قریب بخاری است محل فیوض برکت
 و زیارتگاه اهل مناجات آورد آنحضرت در محله مسطوره آمارت دارد
 تا الیوم در بیات و احفاد ایشان مثل بعد سل در مقام فقر و خدای برستی
 مستقیم اند و بعضی نار تبرع قرآن داشته **شیخ حسن الدین** **سید ابراهیم صاحب حال**
 عالیه در زمان سلطان نیرین العابدین کثیر را بقدم خود مزین نمود و در مقام
 زیند بود که در آنوقت بنام یافته بجهت لطف هوا و فضای دلکش سکونت
 فرمود و مصلحت با برکت و وسعت دست زوزی مولانا خاکی را که بنام خاص
 شیخ بود و فتنه طبری دیکلان فرمود که بسیار در عت تو بار **سید**
 دیکه خوار ملک با کرده به هر بخال رسید بشدت مباران و وفور است
 عبور کرد شیخ حاضر شد و خاکی را از آنکه را بنید سوز دیکلان ناخوش بود
 و یازده روز راه آمد و رفت را در یک ساعتی طوفان خوری در ارباب
 و ریاضت انداخت حالات و کارهای شیخ ازین قبل بود خلق برسیج و
 شیخ صنع دست چون ازین دلبر مات فرزد در همان مقام زین نور جمعی
 از مریدان و مشفقانش مدون شدند **سید جعفر** از اکر سواد است
 و از اخبار ثقات عالیات انوار او است **سید** و نظر بر غیر حق بیگمانست

چون رحلت نمود در موضع را اول بوره که از شهر مقدار دو یا سه است
مضیج فرمود مقبره اش زیارتگاه خاص و عام و محل فریض تمام است
و در موضعی که تر برکنه سروده هم مکانی منسوب بآن بزرگوار میکنند لیکن
بجهت بوز یا روحانی خواهد بود و الا قبرین در را اول بوره است برادر و دیگر
و کفر ^{نیز} ^{بسیار} ^{در} ^{رسان} ^{که} ^{در} ^{ان} ^و ^{مقدور} ^{باید} ^{که} ^{با} ^{بهر} ^{قدس} ^{سره} ^{سکنت} ^{اصلی}
او قریه نیز بود از اطراف شهر و مضائقا لارها. اموال کثیره و اهل کثرت
از وزرای سلطان این دیار بود و سبب بقا آن است که روزی بکارگاه
دید که هر موری دانه در دهان گرفته بهرقت از اسب فرود آمد تا شنبه
آن فرود رفت گفت که مور بجان برای زستان باین تک و دو تیره بر میداد
و ما برای آنجهان خوشتر بر میداریم ترک مغرب کرده دنیا نیست با
دست از هر چیز برود است در کارش ^{مهر} ^{تا} ^{باید} ^{بیک} ^{جذب} ^{ترک} ^{دنیا}
کی شود مدتی در قدرت شیخ ابراهیم قدس سره استقام نمود چون
در سلوک محکم شدت و بکشتن احوال برت اجازت یافت که در کوشش
رنبود در برکنه با بکل کوششین شود در آنجا دوستان بود با کمال
بلند میخواند دیوان تفاوت توانست نمود و مغفادند که در رفق

خاند

اسلام

اسلام درآمدند و بهما بخا تا عمری بود و بهما بخا آسود با با شمس الدین
رحمة الله علیه وطن اصلی او برکنه مرو است هرگاه دست ارادت مابین
فیض مابین بابا بام الدین زد در موضع کرون رفتن بجایات ایلی
و ریاضت جانکاهی مشغول شد یعنی موقوف قبل ان نمونوا حاصل
نمود و بر ریاضت بی نهایت چون طاقت بر خاستن و کشیدن
در خود ندید عمر در زانو است گذرا بینه سعی در عبادت در اینجا هم میکرد
یکی از مخلصان است بقریب همه از هم نام ملکی یا لشکری بلکه تبت
بجاریه رفتن بر تیره و بر قلنگ که با او میرسد از مرزنده بابای دل زنده فغ
بیکار و تا بترک شدن او با اینخانه رسید رفتن سپین با بارفته حقیقت حاصل
نمود این فرمودند که زنده است من دافع بلای او شدم این را کسی
این اظهار نماید خواهی که روزان ناقص غفل اظهار این معنی نمود از جای قدیم
بر موعن ما دیگام بر کنه دیوهر استقال فرمود چون آن مخلص قدیم آمده بابا
علیه الرحمه را التماس از آمدن کرد و قول خاطرش نیامد و بر تیره رقم
مدفن داروز زیارتگاه و خاتم و حاصل آن بر ریشی نمودن و از فرود آمدن کون
گفت بسوز و وقت بر رسید بعد از لحظه رجوع باطن کرده از دیگران گایدش

کرد گفت ایالا و قشقه که درین عشا قرشند که به صورت مرغ سفید بر
آسمان آذان یکوید یا علیله الرحمه ازین سخن تسلی خاطر شد بحال
باطن او و توقف یافت **سخن چهارم** قدس سره از تیره رازوین از
زمین بچاه پست برسد و وارزه سالکی در زینت سلطان العجا بدین سخن
نور الدین قدس سره را دریافت چون پای بوس رسید زمان یافت که
در صحبت **سخن** عبد اللطیف متباد **سخن** شریف اسوار کرد چارگانا سوخته
نیز در صحبت بود بر سره تر که اسلم شد که در تیره او تر بل بمقام چو تر مال
مقام سازند قتی در آن مقام فیض انعام بوده اند و افطار نگاه جنگلی
می نمود چون **سخن** عبد اللطیف قدس سره بمقام بود سکر رفت **سخن** شریف
بچا تر کام و **سخن** چهارم بمقام خود چو تر مال نشسته بود روزی اهل ساک
خوارک ایشان پیش **سخن** عبد اللطیف آوردند سخن بود که از طریح اندک
داشت گفت چرا چنین کردید **سخن** شریف گفت که **سخن** چهارم آنرا گفت
می آرد از آن است که از طریح کمتری باید **سخن** چهارم گفت که اگر بیا به **سخن**
می شرم از آن جنت نمی برم مگر بیا می که از زمین روید و حده لا
شکر که گوید و اگر بیزم خون از جالی می شود روزی **سخن** گفت به پیشینه تا

فردی

خود می خورد و **سخن** شریف فرمود که ما نمیدانیم دید **سخن** چهارم صاحب
سخن عبد اللطیف خود یا بارگارشغول شده دید که **سخن** ای می خورد و شکر گفت
بغذا از آن **سخن** عبد اللطیف هم تر که بیا که **سخن** سره او را خدمت لغز بود سپار
تغیرت کرد و گفت که چو تر مال هستند پس به چو تر مال چند سال گذر آید
بغذا از چند سال به او تر میل آمد مشهور است **سخن** چهارم را دو خادیم بود پیش
سفید و بسن از و کلان تر روزی در امر او خلافت کردند و در جنگل نشسته
روزی دیگری پیش که در پیش هر دو بر زمین افتاده است **سخن** گوی مانده باز
پیشمان شده آمدند و توبه کردند **سخن** برای ایشان بگنجینه فرمود در آن
یک حجره دو قبر شدند و تا که بودند مستغول بجا داشتند بودند چون رفتند
در آن دو قبر مدفون شدند **باب** از خلفای بابا با مام الدین
دانای امرا بود سه برادر **از** ولایت آمده بودند وی دیگر
فخر الدین و شکر الدین چندی در لباس لوگری بیکدیار ایند صحبت و
نظر بابا با مام الدین دست از دنیا برداشتند و حکم طلب الهی در دل گماشتند
بابا حریب الدین در امان گوید که تا نار بر گزیده باشد اختیار کردن نیست
ممود و قوت خود از گنا است کلام القدر فرمود باد و از درین از ایشان

میکان تا آخر عمر تجرید و تغذیه گذرانید و نوبه بکاه وی در بلندی موضع فرود
 واقع است مرجع خاص عوام **باب حقیقت حیدر از خلفای بابایام**
 بعد از ای حقوق قدرت در صورت حسب الامر مرشد اهل سعادت در موضع
 اکیمل که کلمه کریم در نظر اصلش بود در آن روز او بریا حضرتت بحال سعی نمود و قضیه
 زین قیام بر آنکه تکلیف فعلی نامشروع نمود و ایشان عفو خود را برینند
 مشهور است در توبه اکیمل مدفون است اصحاب باکره دست **باب در مادی**
 مدینه مدینه برید شیخ زین الدین قدس سره بود سالها در خدمت او
 استقام می نمود چون اجازه یافت در مقام کشمیر که دید چون در خدمت
 شیخ فخر الدین که در مقام کشمیل در بکن بهماک با کرامات شایسته و قیام
 کامله نشسته بود رسید با وی مشوره کرد که گنج انزول فرماید شیخ فخر الدین
 قدس سره بر خاست که او را جای بهماید هر دو بر بزرگ و بجهتیکل مخفادند
 غاری یافتند که مایه اول او بوده پس شیخ در یادین دران غار
 منزل خست حال او چنان بود که اول روز نشسته از مقام خود بر جستی
 و بر قتل آن کوه که خال او دران است خود را بهنجان ساختی و هیچ چیز
 برای خوردن نمیکرفت تا شش روز او را هیچکس نمیدید و روز آدین

در مقام قدس

در مقام خود شش میدیدند در همان شب شبها افطار میکرد و روزی در مقام
 قطاع الطریق افتادند همه چیز را سبب اریشین در اینجا یافتند آثار
 کردند چون خواستند که بروند و شیخ فقرا را قسمت کنند همه که رفتند
 پس افتادند و تیران بدست و پای بر پهلو غلطان در خدمت او آمدند
 اسباب اسباج دمان او سپردند و در پای او افتادند شیخ قیام در آن
 کریم خود عفو فرمود و برای ایشان دعا کرد پنداشتند و ذکر آن کار
 بجز وقت شیخ قدس سره بر بنیت اربعین در غلطه در آمد و صحبت کرد
 پیش او و یکس بنیاد و او را کسی ندیدند چون آن خدمت معهود تمام
 خادمان در غار درآمدند هیچ ندیدند غیر از خرقة و کلاه لثانی از رویشان
 در خواب دیدند که بگفت دران غار مقبره او مکنند بهنجان کردند
 اکنون آن مقبره زیارتگاه خاص و عام است رحمة الله علیه با بالدرمل
 از کرکه کامراج است در خدمت بابا زین الدین تا پیشه با مرشد در مقام
 مشیره کوه در حدود سوه ریاضات شاقه کشیده عمر در همان
 بسر برده در موضع حدون بود که کامراج آسود خلفایم است حضرت
 بابا بشکر آمدن مسکن اصلی او فریاد آرت بکنند ما بنجان بود چون

برداشت روی نیروق

داعیه از دل او سرزد تمام اموال در راه خدا صرف کرد و طلبکاران
در خدمت شیخ زین الدین قدس سره آمد و در کارش دل از اناموی
نیافت زنت از غیر حق نیست چون از آنجا بمقام شیر کونست
دور نماند یکی تو قبری را کشته کرده روزی یکی از اهل زین الدین علی کجی خود را
در قبرستان همان گروه از روز تا شب در کمین بود چون شیخ قدس سره
از آن حال خبر یافت وصیبت کرد که مردان قبر بدون نماز نیکو در آن پای
دین داری در آمده است همچنان کردند کبری بود بر جاده و نه سال است صاحب
حالات عجیبه و مقامات غریبه دره سادی نام داشت روزی که جمیع
کالان که در شهر است آتش گرفته آن زمین از مقام خود از جنبه برکنار
می باشد آتش فرو نشست و او را دیدند که بر پاهای سیاه آتش نشسته
دیدند از کجای آورد از مقام او نام سجده فرستند راه بود جوی در رفته
با پاشنگر الدین قدس سره آمد شیخ او را راه بر پیش خود نهاد و از کمین گاه
خروجت در پشته انگشت ناسی برجسته است آخر جبار گفتگوی بسیار صحبت
داشتند بتوفیق ماری ایمان آورد یکی از او مسلمان حق شد بعضی گویند که مسلمان
نشد و لیکن مباحث خود زنده در رفتار آمد بعد از آن همچو کس او را ندیدند

کرامت از دل

که یکی ریشی قدس سره متقی زمانه مرید شیخ با پاشنگر الدین قدس سره
بود یکی از ریشیان خود بجای فرستاد و چند کس همراه گرفته در ریشی نشست
چون در آنجا رفت و بر رسیدند همان از آنجا بر حریزه در پای اولفتادند
مکان کشتی این حال را دیدند ساجی صبر کردند ما میان باز خود را
در آنجا زدند تا باز یک ماهی برجست در سطح ریشی آنجا در آنجا
صبر نکردند آن ماهی را گرفتند و بریان کرده بخوردند بعد از آن که
این حال را ندیدند چون باز در خدمت یکی ریشی بر رسیدند قدس سره
لباس تقوی از سر بر کشید و گفت که ظهور مخالف بطون جهان که سبب است
بپوشیدن آن ریشی که ما میسازد و در پای او افتادند در ریشی بود
حضرت باقری حاجی از ساکنان موضع چکوب که گزیده آذون بود روزی
خوابیده در صحبت زانش خوش بخوره خلق میان آمد این معنی موجب
برودت خلق از دنیا شده راه کعبه گرفت و از ده سال بسیار کعبه
بکشیر آمده باشا رت غیبی مرید حضرت بابا نصر الدین شد و بقیه عمر در
خدمت و صحبت بود که از این وقت رحلت در آستانه حجاز در جوار سر
بزرگوار اسود شیخ او را **مکرم** پیر دارا زاده بود و بحسب اتفاق در عالم

جنون او فتاد شیخ زین الدین قدس سره که باطل را بر زنت او تا پیش
 شیخ قدس سره رسیدند و او را دیدند پس آمدند و گفتم تا بقا تا اول شب
 یافت چون باطل بر خود در گذشت در مقام عیش مشغول شد اول کسی
 از طایفه سمران در کشمیر نزول نمود و ملک حسن بود که ترک نیارده براه
 طریقت آمد و در آنجا بود و هنوز از ترسش بوی ولایت نیشام
 اهل آنجا حسد و کینه ببال تکبر که کمتر مردم این دیار بولایت او حسرت
 و از گراما و منقلا او معتقد تر ازین قبیل نیستند بلکه کوه جوی نمانسته
 او است بجز خاقان دختر ملک لیرین که یکی از وزرای سلطان سکندر
 بت شکن است هر چه رسید محمد بهرانی قدس سره در تحت یکی از اولیای
 کثیر آمده آخر زوج ملک طلال لیرین شد و برای خاقان که کوه جوی است
 از سندان کرد برای خوش آست آورد و باین کیفیت کوه جوی
 بر دو کوه کوهل استهار یافت آب همان جوی را برای سبب مانع از شرک قرار
 داد و شیخ لای **سکندر** مرید شیخ نورانی رسی و بابا بالی کنای مرید
 شیخ عبداللطیف اند قدس سره و در مدت دوازده سال شیخ لای در
 او استقام نمود درین مدت نظار او معلوم شد که از چه میکرد آخر دید

دخاتفا

لای که در کوه

که با کسنگرم و شور روزی یکتاد و معلوم شد که دیگر چه خورد با بالی کنای
 هدیه و خدمت مرشد دقیقه نامری گذارند چون وقت شمش رسید
 وصیبت کرد که در مقام رنده بال بدون نما بنا بر ترف غلبه ترک در آن کج
 گوهر مردم را شکافند مردم با بار آورد و میخورد خادمان در مقام برنگرد
 نمودند صبح وقت معلوم کردند که قرب خالی است میخیزند ندیدند خبر آمد که
 در مقام رنده بال بهمان کفن مفتوح است در بها بخا خادمان رفتن حال را
 دیده از حرکت خود و بهریمان شدند و با بارها بخا نمودن که در هیچ مردم
 و محل فیض و وضع است **شیخ بزم رشی** مرید شیخ عبداللطیف خادم او
 بود چون قسمت طعام کردی سب طعام بی حرکتی غیر در مجلس کردیدی
 از آن طعام بفقرا رسانیدی **شیخ اوستیسی** مرید او بود صاحب
 کرامت بر سیز کار وقت **شیخ قزوی رشی** مرید شیخ عبداللطیف
 قوت خود یکتاد ساعت من نمود و حرکت را بتجربه ملما و رباط تا
 معرف نمودی بفقرا و مساکین بدل فرمودی در مقام او حرکت
 کس وارد شدند شیخ قدس سره و یکجه بهت سیری بران طعام قسمتی
 همه سیر شدند و یکی همچون بران طعام بود چون ملازمت رسیدند گفت

بسم الله الرحمن الرحيم كذا...
خود حاضر بود بکن فرسنگ از راه دور بود در آن روز...
صندوقی شامی در آنجا در آنجا قدس...
بر سینه زلفت در دهن در شام با او چون...
صندره بود دست در آن چیزی مضاعف بود که بدان آواز می...
در تیره بونی بود که من در آنجا...
با با زین الدین قدس سره بود مدتی در دست او استقام نموده با جا...
مرشد بر کوه دارا از کوه ما چنان کون در تیره مدتی او را یکس نبود...
مستور و مخفی بود چون این را خاص مردم آن طرف با شوق تمام مشاهده...
او آمدند بجز وقت در این بکلی حاضر شدند چون خبر از آنجا بدیدند...
بدیدند از طرف آنها او مشرف شدند نسبتا ایستادند در آن کوه...
خاسته که ایستاد که چهار بابان بخوانند و در دست او چون پوست شیل...
در دست شده بود چون مدارا البشارت فرمود در میان کوه مدون...
شد محل فیض فتوح است **شیخ نور زشتی** از مردمان خاص بابا...
رحمته الدین است جمال ظاهری بسیار او قصه او در روز در آن...

بند و افتخار و جویبار...
در حین کشف و ابراهیم شده بود که از زمان...
بقریب او ای صاحب...
امر را محل...
ویشی و دیای نوروز با کجا که در موضع...
شیخ هندی رشتی از مردمان بابا در حین...
تجدید رشتی...
بجایه و چهار سال...
و علو حال بود...
سبحان الله...
از کوه...
کشته و مرج...
یکی در...
سعد جامع...
موتی او را...

کرده و شیخ

این سلسله را از فقرا و طالبان علم که در آنجا آمد و رفتند آشنایی
آکندی از ولایت و اورا بشهر و بهرات باین شهر می آمدند و مان از سطح
و خانقاه او بخوردند بگرفتند و با او در آنجا چهره می نمودند از آنجا که بسیار
نظاره او با طایفه بدست طالبان می پیوسته بود بسیار با او ملازم و در وقت
خانقاه مذکور عهدی در شمس یک کرم بدعا و قش بود که گفته بود که در
شغل اعانت اهل اسلام نمایی و دم بدست سخانه فرمائی چون پس
مبارک ایشان بحکومت رسید و وصیت بعمل آورد و در وقت شرف تمین
بسیار نمود برای شرف تو در قریب آستانه سید محمد نور است که در آنجا بود
اصدا در شیخ از یک سالجا است سالی خانقاه او طبع کرده و حج
چهار باره الله یا بین معجز است و حضرت شیخ مطایر و صفت انسان
کشته خانه و سطح مجال بود بعضی در مات و مد اطمن بیکه در وقت
خانقاه نموده بود تا از او یکصد و بیست و پنج ایرت خانقاه مجال بود در آن
آتش سوخت و چندین تن در آن خانقاه ضلالت یافتند این شیخ
در کوشش بود از راه مراد شمس چهار دین که گنای آن در عهد سلطان
بوتن الطایرین بود و در وقت آن بدون فراغ متصل خانقاه شمس از او قبور

طایفه اهل قرا

کلی با سنگهای قرمز که در آنجا بعضی گویند که بر آن اوریدند با برادرش پیش
از عهد ملک شریف الدین چند روز در میان زمینت کسین در عراق بود
تقصیر آسانی از این با مکان و دفن اعدان بدین شهر است حضرت
ملک هیت در موضع اجسین بزرگه شایوه ملک را در موضع الاکلی
بر که شایوه حضرت ملک آل بال در موضع آره اوله حضرت ملک کدا
در موضع سترن حضرت ملک استغیل در موضع تیراکام بر که از ریزه
حضرت ملک ناصر در موضع دهی بزره بزرگه شایوه حضرت عبدالعزیز
در محله کوجاره متصل چهار جای جازوی **مسجد**
بشار شیخ بهشتی در نو در مسه مضموب تحت شمسین سنگ در اوقات
سابقه بقلم آنکه نظر صفح سس او که بهت خار و زهره امین را که است
ماد است بهشتی اندا و این آن شمسین تا مرای کشیدند متعلا و افکار
خود سلوک حقیقه بیکه در آن تحت امر او که کین مانده مملکتش بر آن
کود و از آل ناره چهار ده کس از سادات کلان بر این حضرت سید حسن
بشهادت رسانیدند حضرت فقیر بولایت خراسان حمله کرد و در راه و در
رضه سلطنت یافتند و از هر گوشه قاپو تو مان فرستادند و فتنه بکنند

از بیخه کینکاش بعضی امرا سباه و دو سال هفت ماه محمد شاه مردانند
و باقی بقای بعضی بیخه تبار راه افراشته را چونند و چون بیخه امرا لشکر کشا
برای بیخه **بیخه امرا** و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا
و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا
تا عوسش نمود چون تمام حکومتش در آن چنین تعلیق یافته ملک
بشمس ملک باقی ملک بر ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک
سیف الدین کرسته افراجه یافت نموده ز قهر ز قهر کار سخن بقال شد
دور عین محاربه ملک سیف الدین بخار که ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک
همه عوامی که کالت ده ز جمعی کاری تر دده و با نکر بدست سرق
عدو خود شد چون مرد و ملک راه عدم گرفتند وزارت ملک و ملک و ملک
تعلیق گرفت اما احوال عالم صلح عهد ملک سیف الدین که در عدل احسان
بی قرین بود بر سر راه نداشت و بسبب بی دروای با درناه همچنان
امرا انحصار می رسیدند و ما که از اجیم ماکری و ملک کاچی ملک و ملک
عمدی ریزه که از مرغان و ارباب بیچاره بودند در میان این جماع
و شمسی ملک افراجه ملک و شمسی حادوری محاربان عظیم دست داد

ذراستفاد

از بیخه کینکاش بعضی امرا سباه و دو سال هفت ماه محمد شاه مردانند
و باقی بقای بعضی بیخه تبار راه افراشته را چونند و چون بیخه امرا لشکر کشا
برای بیخه **بیخه امرا** و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا
و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا و بیخه امرا
تا عوسش نمود چون تمام حکومتش در آن چنین تعلیق یافته ملک
بشمس ملک باقی ملک بر ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک
سیف الدین کرسته افراجه یافت نموده ز قهر ز قهر کار سخن بقال شد
دور عین محاربه ملک سیف الدین بخار که ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک و ملک
همه عوامی که کالت ده ز جمعی کاری تر دده و با نکر بدست سرق
عدو خود شد چون مرد و ملک راه عدم گرفتند وزارت ملک و ملک و ملک
تعلیق گرفت اما احوال عالم صلح عهد ملک سیف الدین که در عدل احسان
بی قرین بود بر سر راه نداشت و بسبب بی دروای با درناه همچنان
امرا انحصار می رسیدند و ما که از اجیم ماکری و ملک کاچی ملک و ملک
عمدی ریزه که از مرغان و ارباب بیچاره بودند در میان این جماع
و شمسی ملک افراجه ملک و شمسی حادوری محاربان عظیم دست داد

محمدت که در صلیح حاجی نام و آورید ما را بمغیبل بود و بوقین و نام ای نیت
آمده که آستانه میر خورشید را صبح کرده نقد نموده که نسبت بزبان ما لغات
بسیار است یعنی همان بنی سگت است لاجرم قبول این وقت سزاوار بود
شخصت زار از نظر حرف تعبیر لغات معلی نمود و در آستانه فرمود و بسیار از
انخاص در زمین و در تریب آن کرد اما تمام آن بگزار و در عهد کرد بتو
زیندگی که آنرا در وقت ازین جا می گفتم بکار گناه معاران و
بج هر از کار پوش تو بجز و آن انجام داد از مردم بگذرد هر از کار گناه
در روز گذشتن فلس لنگر بام و وقف نامه مهر محمد شاه درست نمود و تولد
آمرانام سید محمد بن سید علی را در آستانه در آستانه آن وقت بود و در تریب کرد و در
و فعل گان آستانه تاریخ امام سید چون ملک موسی سید ملک آن جا دوره از
نقد بر تریب شمس عراقی نمود و سبب از قبول کرد و با از او بگذر که سبب با
ملک موسی در جریل جابا و با جرای شهر بود و مشغول شد که گویا تو
در روز تریب شیخ تصنیف کرده است که با علی و محمد حسن آباد و گاه
مردم را سز کرد و در نظر تریب است خرج کرده علیه مهر شاه هر چه با حاجی آباد
و با باوره و غیره از اولاد با علی مذکورند بعد از آن در وقت خود با با علی

طعام

و با با علی سید محمد شاه

و با با علی سید محمد شاه سید محمد شاه سید محمد شاه سید محمد شاه
و با با علی سید محمد شاه سید محمد شاه سید محمد شاه سید محمد شاه
سلطان زمین را بدین سبب که سبب را با سبب ملک را با سبب و بعضی از
امیران عهد را متعلق ساخته و تاریخ هر صد سال نزهه بلیا را بر سبب
و جلال برداشته و زمین را چون گشتگان کلون گشته بود که
بسیار در کار از این سبب که سبب سلاطین ملک عثمان در احوال بود و
سرداران قیبله و اگر آن معقول شده هر ملک گنجی و چهار کس در دکانی
ملک خالید آمد بعضی مردم اینها را گشته و ملک عثمان را سبب بود
شیخ شاه که سبب بود که سبب بود و او را سبب بود و سبب سبب
و سبب شام او سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
با از سلطان سبب بود و والی سبب و او را سبب سبب سبب سبب
و ملک گنجی سبب سبب بود هر ما گری مقابل سبب سبب آدم و آلی او بود
و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و گاه سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
آن زمان سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

فتح شاه رسیده بود آنرا وصیت کرده که در کوفه بنشیند و چون آنرا
بگوشش شایخ صالح از شیخ فرج اللطیف که در کوفه بنشیند و از او میگوید رسیده
فرمود که سلطنت از بنهارت الحی که اگر بخوانی در وقت بیاض شایخ
هم استقلالی انداخته تا مالیک استقلال تو را بکلیت بجا بیاورد
مردم میگردد با جمیع عشق فتح شاه را بشکیر آمده در قریه سلاطین فون
علا حضرت سلطنت میر با تمام استقلال می دادند که ملائک علی محمد شاه
گرفت اما از امرای خیابان جبال که از قریه رابع و خاکوی بیاض فرستاد
تا امارت سلطنت بود در قریه سلاطین جبال و اموال طایفی بود و در آنجا بنیاده
تیمور شمس ملک طایفی که بعد از خود ملک بود را بخواست تا هم با هم کردن
ملک جهانگیر که از ابرای آن عهد بود و با آنها غالب سوگمی بود فرستاده
ملک جهانگیری و ملک عثمانی در قریه ناکا بکمال عشق رسیدند و در آنجا بنیاد
بنیاد و حضرت ملک علی و لمر با کرمی و ملک ابدال در قریه سیره او در راه سیه
بنوه بکمال محافذا افتادند از آنرا کشید را چهار حصه شد یک حصه که ابدال
که سقیب کلوشه بود دو ام برادرش ملک یوسف سیه ملک علی چهارم
بر کسی یک شیخ علی که سردار سکر کرده و در آن می آید بار تا مردم سکر کرده

دو نفر از آن

و در آنجا بنیاد و حضرت ملک علی و لمر با کرمی و ملک ابدال در قریه سیره او در راه سیه
بنوه بکمال محافذا افتادند از آنرا کشید را چهار حصه شد یک حصه که ابدال
که سقیب کلوشه بود دو ام برادرش ملک یوسف سیه ملک علی چهارم
بر کسی یک شیخ علی که سردار سکر کرده و در آن می آید بار تا مردم سکر کرده
و در آنجا بنیاد و حضرت ملک علی و لمر با کرمی و ملک ابدال در قریه سیره او در راه سیه
بنوه بکمال محافذا افتادند از آنرا کشید را چهار حصه شد یک حصه که ابدال
که سقیب کلوشه بود دو ام برادرش ملک یوسف سیه ملک علی چهارم
بر کسی یک شیخ علی که سردار سکر کرده و در آن می آید بار تا مردم سکر کرده
و در آنجا بنیاد و حضرت ملک علی و لمر با کرمی و ملک ابدال در قریه سیره او در راه سیه
بنوه بکمال محافذا افتادند از آنرا کشید را چهار حصه شد یک حصه که ابدال
که سقیب کلوشه بود دو ام برادرش ملک یوسف سیه ملک علی چهارم
بر کسی یک شیخ علی که سردار سکر کرده و در آن می آید بار تا مردم سکر کرده

دو نفر از آن

بر تخت نشین نمودند و بعد از آنکه برادرش را رسید و در آنجا
 با همه کسان بی شک که از پیشین زمان در آنجا بودند نشستند و از آنکه پیشین
 کاخ چو چاکش از عهد اسماعیل شاه بود دیدند که پیشین از آنجا رانده و از آنجا
 یافتند و بر آنجا مقصد را از آنکه در آنجا بسیار نشستند از آنجا که در آنجا
 در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 ماکرکان و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 عطا الله بن ابی بکر که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 بنده بی استقلال گذرانیده و نیز در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 بسواستقیم از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 که ملک ابدال ماکری در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 آبا و اجداد خود و مستقیم بود و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 حجاز و جزیرتین با او شده و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 عراقی و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 تألیف کرده بود و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

اولی که در آنجا

اولی که بیشتر نمودند و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 ایامی که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 نقیب در راه آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 لا اوزر و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 با همه کسان و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 چاکش و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 داده با حسن و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 سلطان و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 مطیع و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 و عثمان و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 عبدی و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 مردم و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 اما چون در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 نیز و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 یا خست با دروی و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

همان

با تمام و حسن معی ملک عبیدی این سلطنت است تمام بارشای ما بود
در خصوص منتهی از حد و تصرف تسلطی نموده معوازل است را می بیند
شهر ظاهر کرد و خاقان جلیل الله کشید است اینهای حسن اقی را
بر آنکه بود سوخت و مفرقه اهل از جمله تمام شهر است مانند سال
مافی کرد و با می نیز از آنکه خشنود و تفتت و آنکه بر شاد و بر
توجه است و در نتیجه اینها تصرف شمشیر کوفه است و استخراج علم و حکم
اسلام و اهل آن خوب گنجی آورد ملک عبیدی در این شهر است
محمد حاجی در خواجه حاجی باندی در اطاعت او بود و بدینجه و خورشید
بایل شمع نمود یا با او اهل و در این شهر است که در این شهر است
که بخیر بود از این شهر است که است و شمشیر نام بر شمشیر مارا کرد
پر سبوره و از این شهر است و از این شهر است که در این شهر است
میکنند نیز از این شهر است که در این شهر است که در این شهر است
جسدش را بخوبی سوخت و جمعی از اهل خدات و ایمان را نیز
رضخ نیز بقتل رسانید و بجهت اینها که در این شهر است که در این شهر است
از نیز از حد رعایت است و این شمع بیشتر در مقام حضور و نظر است

ملک عبیدی

ملک عبیدی در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است
نیز از حد رعایت است و این شمع بیشتر در مقام حضور و نظر است
که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است
عبیدی در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است
از این شهر است که در این شهر است که در این شهر است
واقع شد و ملا حاجی هم ملا باقی مرد از این شهر است که در این شهر است
مراجعت نمود ملحق فوج بود و کما در این شهر است که در این شهر است
یقین العرفین میان آمد و بجهت ربه با تقاضای وقت یافت مدتی مردم نیز
دست و بازنده بودند و شمشیر مارا از این شهر است که در این شهر است
از این شهر است که در این شهر است که در این شهر است
طرح این شهر است که در این شهر است که در این شهر است
و ملا عبیدی الله که در این شهر است که در این شهر است
ماده نور آفتاب نمود بود و از این شهر است که در این شهر است
بوده و در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است
دل و دستا افتاد و سبب است که در این شهر است که در این شهر است

قصه سخن امای که هر که در این دنیا نماند پس از رسید که در شاخ
 بندی غمناک تنها آورده قضای برسد که نام صحبت چون زانی گنم
 نصیحت سدا لغین سکه مثلت ستم بود و بر سر کتف و جهان گم
 در چه سهارت معنی بود و بعضی سکه سکه سنج سهر عاق و می خافت
 بی قرای برای زمین مدعیان افاق رفتند و در راه بحسد انفاق صین
 با نیمی رو و او با بل و عقال میرا اما تمام متاع و مال به جمعیت تمام رو
 نهادند و ابل سیرا اطاعت نمودند و این هر وقت که با نیمی بوجیه طفر
 بجا لغان است خصوصاً ابل شمع که آنها را برای خود رسیده بود دنیا
 شمر و رسد در از سلطان طرقت غریب لغین سون و رسد
 هر صد و بیجا و بهجت ضابطه لغین سون قدر من گزند منلو است
 بدست سوزگان بر از احد را که سکه سهارت زده که در کتف ای
 قضای الهی زمین بود تا این سده بهر وصلت قضای الهی افاق بر
 کلان فریب سجد است بر او سوزان بعضی گویند که او با طامی و سوز لغین سون
 سیمه جهان جز در ده بود میرا ابو اسطه سلی خاطر تاجه ستمها رسد و در از
 رسد نصابت کوز غنیمت و از ستم سکه رسد سهارت رسد و العالم عند
 اللہ

غادر ملک کرد و در اول

که در اول جنگ سیر کماجی تک سوار شد و در کتف لغین سون
 سوزان او بی گشته و بر او از ستم رسد که رسد سهر ابل مال که کتف رسد
 از قبیله سادا بود با جمعیت با کریان و مردم دیگر از اهل ستمت و ستمت
 فرج را که فریب لغین سون بود از هزار سلطان طرقت لغین سون رسد که در کتف
 با مردم ند که بر سر هر میرا است و دست حکان از کتف رسد و ستمت
 حکم و ستمت سوزان رسد ستمت سوزان رسد در کتف غازی ملک
 ستمت حمایت ناکتاه چون دست رسد ستمت ستمت در اند کتف ستمت
 تا ستمت ستمت سوزان رسد که است کتف ستمت ستمت ستمت رسد رسد رسد
 بکنکه رسد و از ستمت رسد فرزندان اهل کتف رسد رسد رسد رسد
 در میان ملک که در حکان رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد
 ای میرا احد رسد که بر او رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد
 ظاهر لغین سون رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد
 رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد
 و ستمت رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد
 میان اسواق کا قدر و اقتضای ستمت رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد

غادر ملک کرد و در اول

و حاکم و غیره هم رسانیده او دست نمود ازین ارضای غارت ایشان
مستول است هر چند ده سال در شیر عمارت کرده مازق مگر خطبه از
والی کشید نتوانست نمود چون که از آن شاه هم از این است و چون
کسی بخورد میل کند و خطبه است بعد از آن شاه از قیامت کارش ظلم
فرست گرفته در قیامت جگانه که از دورگان با او در سلطنت است
مردم سلطنت بر سر دست خود میوه و سبزی است اول قدری از اول
براد است و بر کاران که معلوم را تم است مذکور میشود در این حالات
چکان که با طایفه در سلطنت میان بناید یعنی مانند که حضرت
گفته اند در سلطنت از او در بدین تفصیل است **سینه حاکم**
حاکم هر یک از بزرگان است مستقل بل و بیار است صاحبی غالی اند
ند و مستور و در معینه است ان سلطنت بود قدرت است و او در تمام
باعث ظهور و بر و شهرت ایشان در عهد گذشته حال امری است او
محل قبض است بیلوس که علامت قریب است از آن قبول میکند بعضی میزد
می نماند و انداخته **حضرت مرخالی است** که از او است غایب است
میریدند و الا قطاب حاجی عبد الوهاب که پیش از اسطه بجانب

قرن فیه

حضرت مخدوم جهانسان هر سده در ولایت و سیاحت بسیار است
دست و در او از عهد سلطنت کشید را بعد از خود مزی نمود عالی
قبض ایشان بود و از او بود ایشان حضرت مخدوم و مزی خود
ایشان است می توان گفت علت غایبه خود و این است حضرت
مخدوم بود بعد از قبضای حقوق ایشان و ارادت بازم را جنت است
فرموده در وی بر حاکم نمود و از آنکه از آنست و در وی بر حاکم
سینه جهانسان جایاری از یادان عالی است در امر مستور
بعضی می خورد و نمود مقهور بر قدری که در محل جایا در مصلحت عرض از او
در جوار این است که قریب از آنست در عوام است و با آنجا بعضی
آسوده که در زبان سلف در کشید معین سده بود این مکان بحاکم
مرد و است در کبابی از آنرا و دیده ام که بعد از خود و در و از حکایتی
مستور که کل از سلطان زاوه بر او در کوی آمده بر اصدت است
بسیار که در مسالت مردم کشید معین سده در کشید آمده بدعوت طایفه ایشان
مخدوم بود حاکم در محل از او است و در آن است آن هم در آن
نوشته است می و خانان متصل از آن است که با صاحبان احمد پیش بر شادام

او اوردند و در آن وقت که شیخ با ما شکر الین رسیدی جا صبا من ...
و اینست که ...
معی بود ...
بالکل شکست جزوی بود و گذشت ...
بسیار بل تخفیف مایلی ...
سپاه و جوختن الخفی و امنی ...
مفاد است و تمام و جاس سفره خوردنی برای آنها میبرد ...
جدید تر از شیخ بود و در آن جوان او مرقوم خواهد شد ...
از عالم فانی در طاعت خود بود و در آن ...
فان و فانی مرقوم بود و در آن ...
تزد که ...
و السلام بود ...
شوال تا آخر رخصتی ...
جامع علوم عقیدتی و معتقدی و در آخر ...
مدرس ...

و در آخر او در وقت ...

در آن وقت که شیخ با ما شکر الین رسیدی ...
و اینست که ...
معی بود ...
بالکل شکست جزوی بود و گذشت ...
بسیار بل تخفیف مایلی ...
سپاه و جوختن الخفی و امنی ...
مفاد است و تمام و جاس سفره خوردنی برای آنها میبرد ...
جدید تر از شیخ بود و در آن جوان او مرقوم خواهد شد ...
از عالم فانی در طاعت خود بود و در آن ...
فان و فانی مرقوم بود و در آن ...
تزد که ...
و السلام بود ...
شوال تا آخر رخصتی ...
جامع علوم عقیدتی و معتقدی و در آخر ...
مدرس ...

فرد را بنویسند که در دست میلت از دو این جوانان کمال توان مولانا
کمال الهمین است که در کما و کمال جمال الهمین در سخن تو در نوم مینماید و است
تعالی مولانا نوی که است شعرو وقت جمله تلخیص شیر و حی و دم عثمان بابا
او حس کنای است در اکثر علوم در عهد تو در کمال بوده بود تحصیل علوم بود
راه محتوی خواب و غم و غم با هم نامت عالیست و فی الزمان در عهد تو نوی محتوی
و است و اصلا نظر بر غیر می نگارند در در کمال سبوان در کمال است
همسوز از مسجد و خانقاه و راه فریب و فریح و حسرت می توان نمود
طریقت کمالی که از اهل عفاف حضرت بابا عثمان است که کمال است
سخن ملا غیر و نه به سید مفتی است و سبک نام هر چه است که اولی است
بجهت شایسته چنانکه سنا کلام بود و در و سخن است که سید و کلام
موزون یا سخن است که کمال شایسته کمال است از انام تو که در کمال الفقه
ملا شکر کنای با اراعیان این دیار تو در الهمین و قایل بود تحصیل علوم
عقلی و تقلید نموده راه هر چه است که کمال است را با عده العالیین
خاتم المومنین است که هر چه است که کمال است و از آن است
یافت چنانچه با جازین نام نموده بود که کمال است از اراعیان

کتاب شایسته

کتاب شایسته الهمین که تماشای خط ما شکر است نزد ارقام هر چه است
بیا که شکر از اجداد ما داری ارقام است که سینه که مثل قرین با اولی که
و بر این نظر شایسته مدون است دفع اللذ و رجعت و زرقان بر کمال است
صبر الهمین و سید علمای با لاهی مادر از حس استغفار و خدا داد بودیم
از نام خود است آمده از بر کمال کمال هر چه است در عهد تو نوی
بدرست و حقیقت را در صغر سن کرده با هر چه است در عهد تو نوی
قلبی همانند که در شرح فضل و فقر بود و گوید بخیر علیه السلام عاقبت
نموده و فیض و فریح یا فتنه در سنست نهضت و جهل و کمال و فتنه زنده
مادر خون کشت و حضرت شیخ جعفری در میرزا او چند نیک است فرموده که
این حدیث است آن حافظ علم و از نبوده بصیر از فضل است
از آن حدیث شایسته تصدیق می شود که اش محل فیض و شوق است
بعضی که اگر که در اول وقت و در بیشتر بلند میگردند مثل بنام او دو کی
و ملا شمس الهمین بال و غیر هم نیز بود که در صغری بالا هر قوم شد که شمس
نکو ماندند و از آن پیش از آن پیش است فرموده که در عهد تو نوی
سیر و شریعت مبتدیت قاضی میر علی است که در سنی را و طین اصل خود جدا

در کشمیر سکونت اختیار نمود و فرزندان داشت و این نامی بر اسم فرزندان
فانعی استند و اکثر قبایل قاضی شهبندیه اولاد فانی بر اسم او میگویند
بود و در عهد میرزا حیدر علی خان معقولی خدمت قضاوت نیز نمود
او میرزا احمد بابا دانیال بزرگ شمس عراقی را کشید که بکند او در آن
ایل کشید و هر جا که در قفسه رفتند و بجا آوردند و در بار فانی بودی نظر آورد
چنانچه محمل خود در قفسه نمود **مولانا آخ** میگوید که از ملا علی قزوینی
یا فتیخان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است آخر نامی در و سلطان
وارد شده جمعی از اذکالات خود بهره اندوز نمود و در خدمت حضرت
صرفی هم آمد و بعد از بعضی مدت که استند با او هم رفت و در معقله نقلیه
سایه محرم داشت از هر قسم ارباب موزون میکرد بکسبیت میخا از راه
وقت سخن بر این معنی مرقوم شد

چون در فانی در خدمت
شبه بهار الدین که جمش بر دروازه مدون شد و در این معقله
مناسبت دارد **حضرت میرزا** که بسیار بزرگ و صاحب قدر بود
درون قلعه طرف غلغله است که سوداها حال تبرک و پیش بر فانی میزدند

درم از انانیت

و مردم از ارباب محروم بودند هنوز صفه مربعی واقع است این
و در وقت معلوم را در حوض **سینه و کلاه** مسجد کلاوم میگوید از فانی
سخن عرفانی که در کتب مشهور است صاحب حالات عالی بود که میگوید او چو سحر
تو در زمین فرمود بر فراغ این ایوان که مال ترا از سوی عبدالستار جانت
را بکناری که اینجا است از حضرت سید محمد مدنی یکس تر بیاورد
محل میوه و فنی است **سید آقا زین العابدین** بر مستمعان تو این حکام
و منفی همان حالات سلطان ظاهر است که از او ان ظهور عاقل است چنانچه
در این شهر بنا بر سلطان اجماع هر چند محمود است و با بادی و آفاق
در این ایوان فرمودی که خود را بول عقیده می کشد و در وسط او
هم جلدانی بقاعده معتمد مدعی بود چون بعد از آنکه زولجو و تحریر
او و القضا در در سنجو سلطنت این سوره لیدر کجا ندان سلطان کلین
مرد و فرشته تعلیم گرفت فانی که با او مالک الملک تعالی کمال قدرت
و استیلا بر این دو دمان توین شاعر که امنت فرمود و تخصیص فرمود
حضرت امیر کبیر و طاعت و انقیاد ایشان با آنجناب پیش از پیش از او است
فتح بر روی روزگار اینان گنود چندی از ابتدای دولت سلطان کلین

شاه جهان را که شاه جهان را در باغ ابراهیم یک نفر ستمگی
 و شاهانه مملکت بودند و ترویج این ستمت در تمام هند و ما از آن
 که اتفاق فتح شاه که گاه حضرت امیر خسرو در روز روز روز
 که این تصور که از فتنه سلطنت ایشان لایق نبود و بعد از فتح هند
 تو کمان و گولهای ایشان بودند و غلبه و اقتدار حاصل کردند و در این
 سلطنت و تصور درین مملکت روز داد و قسط و جهان هم با وصف آن همه
 تغلب زیاد و در برسی چهل سال اتفاق میفتاد و این سخن در هر قوم
عاقبت دولت و ستمت حکمان بعد از این که در این مملکت
 ملک عهدی زمین علم و دولت و اقتدار از آن است که در روز داد
 بقیه آمدند و حکمان را علی الخصوص بنک و دولت حکم و معانی مملکت
 را که بنا بر آن مملکت علی بنک از آن مملکت بی داد و اقتدار
 ایستادند و خود بر خلاف گفته اند تا از مملکت و ستمت که در
 چون روز زمان بسیار اصلی رسیدند تا نام مملکتی باز آورده و در
 سابق را مملکت عهدی زمین در میان خود بر گشته و مجاری مملکت
 بدو گویید که در این مملکت با ما کار مملکت را می خردید و مملکت

نکته

شاه جهان ملک با عهدهی زمین که در این مملکت ستمت
 با روز گرفت و استند با حکمان عهدی بر گشته و در این مملکت
 قدر معصوم و ستمت در دولت بر گشته و مملکت عهدی زمین
 پوره که مملکت ستمت و قلع و کونیه بله های ستم بریده و ستمت
 و عهد و در خاقان امیر ساجاس نمودند و در این مملکت ستمت
 که در این مملکت از مالای خاقان بران جماعت انداختند و ستمت
 خاقان خود در ستمت خاقان در خاقان قدیم پیش از ستمت مانی بود
 این امر ستمت مملکتی او غلب بر لونی بنک و رسیده اند و در مملکت
 با مملکت حکمان عهدی زمین بخود می رسانند و از آنکه ستمت
 نمود چون بر اول پوره رسیده از روز در ستمت انگوری ستمت
 انگور ستمت گوید رسیده از آن ستمت ستمت حمل آورد باز قصد سواری
 ستمت که از او جان که ستمت ستمت ستمت و لطف کرد در ستمت
 بکار کرده و دیوانت در ستمت ستمت ستمت ستمت در ستمت
 سیاست ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت
 در مملکت دیدم ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت ستمت

ایمروا قعود و در ملکی افتد ای آن بنو که در بخت حکومت این ملک ماندند چنان
و تنهانی گردید چنان شخصی نیست که یا با غیر خود در جهاد یا پیش از ظهور
و انبیا امم مگر یک نام شخصی از خود جدا و خودی که چند با باطن و عیان کند
و در نسب او اختلافی باشد بر زبان همواره که در زمان قیام حورقی از
اطراف آید و بر خیزی که در این سمت جاری است چه تا کسی هر روز بخوری
داشت روزی یکی از جن معلوم است آردنای تمثیل شده میل سیری بان
چرخ کرد و فراسخ تصرف خود نمود رفت رفت صحبت ایضا بر آید
آن روز است آن
آن روز است آردنای بی پروا حاصل شد و وقت خود سپرد خود همکار
نوعی آید و اولیافت و ایضا بر آید شد و وقت هم شده در وقت خود
بر ایشان عاقران بر توان نفوس از این است و این بگویند
بشش هفت واسطه را اولاد است و تمام در مالش بر وقت خود
زور باز و سپهر بر استه آفاق بگردد و سواقی آن در نسب چنان است
که بگذرد سخن بجایده تحریر آن بر خود شد با لکن مگر یک منو بدو در آن
بشش الهم فی الغلطان زمان بادشاهی شد و تا او بر عهد سلطان بن علی
تسلط بعد مثل دیروز فغانان بگازشت و خود مکاری او قاتل ماری بگردید

بوساطت عیار

فخری

و در سلطان حمید و سلطان کمال سلطانین راه یافتن است
باید کرد و چندی ملائمه و ضلوع که کندی بخاندان سلطانین حاصل که تا کفر
بالا مرتقی بر تبه امارت در زمان مشا و در تمام امور ملکی نمود و در عهد
قرابت با خاندان سلطانین بر زبان زد و خزان خود منسوب سلطانین
و اینان هم در گذشته بهما بر خود و سلطانین خود تمکن با بی سلطانین
اکثری با خواهی بر حسن ما با با استند مذ هب شیخ اختیار کرده اند و جمعی
بر عقیده اهل سنت و جماعت با نفعده منسوب کرد زمان خود
و لا بیست اختیار احوالی یافتند و از اطاعت و تبعیت خاندان سلطانین
بر نافرمانی و عصیان استند و در کفر و فتنه باز مکنون میباشند
برخی ظهور بر نگاشته چون از جانب سلطانین چنان کسی بر قایل
معارضه شود بودی نرزد و مزاجم چنان کوس حکومت بر او باشند و لوای دولت
بکامرانی فرستند اسمعیل شاه کرده اولاد سلطانین تفریح بود و خطاب
بر کشتند نده بودند اما زمانه امتیاز مملکت است یک دولت حکم بود
و اجرای امور سلطنت ادبی نمود و از آن بقرابت و لزوم سلطنت اکثر

از منه سابقه بوقوع آمده قصه غریبه است که بحسب تقدیر خالی که در آن هنگام
در شهر واقع شد یعنی مردم را لرزه عظیمی شنیدند و مبتلا شدند که گویا از
قیامت بود عمارت مردم با مردم در زمین فرود افتاد و اهل آن
مفری می یافتند تا بهفت این هملکه دایر بود و انعامت غریبه ظاهر از آنجا
میگوسید که در بر کنه مزاج با بان موضع بجزیره نزدیک سدی مرکز حسن بود
و حسین پوره نام دوم موضع در طرف سمت مقابل یکدیگر بودند و در شهری
زمین هر دو در فرورفته جای حسن پور حسین پور شده و در مکان حسین پور
همین پوره نمودار گشت چنانچه هنوز کیفیت تبدیل در وقت ایل برین
احوال است و ظالیوم در مردم اینجا بقیل شهرت دارد و بعد از آنکه اهل
سلطنت رود ادر با ملکه مالک ولت در وقت ستر اندازی یکدیگر بود که
تیرش تابنده کرده بر رسید روزی خوب درازی که بهیل کز طول است و بود که
بد و در بهنا و بود و صدکس آن زمان بالای خانه میکشد از زور آنجا خبر
بر سر ملک آید بزودی برده تمام تر یکدست چپ خود بر زمین می کش نمود
و بدست است بخود پور ایل کرفت و مردم را آنکه بر سرمان زمین خود زمین
که در دست چپش بود دست چپش هم کز زمین فرورفته است و دیگر هر دو دستش

اشناده بیان

اشناده بیان مرد و از اولش میرسد و بختش بولسته است که در زمانی بحضور
خبر خوان از رقیل یاد که بود و هم از منته بر وادی خود می کشیدند و در نزد
کوهی اندر رود خود نوشتند مردم از اجناب خود فرود آمدند حالش ازین قبل بود
در شهر بودی و بخت بی عدیل چون در کمال قدرت از از انقضای عمری خود را بچند
آورد غازی خان و علی خان بنی اعوام او ازین هم که در کشیدند و در کوهی بود
که استقام از ملک کبیر ندر و زنی بسنگار مالک است و در لاف خود اوج او در حسن آباد
که استقامت جماعه قوم بخا بر یافته است با پیش از عرف نموده مردمانش را که
قبایلی بود که استقامت چون این هر ملک رسید طاقت معاومتش مانده و او که
گرفت بدست جوانی افتاد و در سیکه که او و او از غازی خان یکدیگر بود میل در
جستجو کشید و محسوس گشت بعد از آن در دفعه در تاریخ همه در دفعه که در
این سرزمین با استقلال نام و اتفاق خاص و عوام بنام حسینیه و اول آن حسینیه
که نوای هر زاده غازی یکدیگر بود مسلم شده بود چون این کلایه بی نامی او حسینیه
در نای که بنامه شدت و دو علی خان براد غازی خان نایج از سر حسینیه
برداشته بر سر برادر خود شد و با واداشتی همان فرور شد و دو دست
و چند سال سلطنت از فرمان سلطان شمس الدین استقل بچکان که در اید و انقلا

ملک در وقت زور داشت که بر طرور را ^{عبدی} شاه اول باو سالی ^{اول} اقبال
 چکان در دست مذکور طریس نمود در ایام دولت خود نامی که بوستان را
 ضبط نموده از کشمیر برآمده در قتل خان را از سیردانان نموده بوستان را
 در عقد خود در آورد هر دو تن بدلا میسر شد از راه یکی در دارد و کلان غور
 نموده بود و بنده کارها چون پادشاه در بهمان ایام از امام افساده بجلد
 رحلت کردن شده بودند برز ابوالمعالی سپهر خوانده پادشاه بر این
 سنجی بزرگ عظمی بر سر غازی جان آورده بنیست و در موضع بن رسیده
 غازی خان بزودی هر دو تا در موضع نامخوره لشکر کشید و در آن
 کشته از کسوف لشکر منحل و از کسوف لشکر غازی خان در بی محامل
 شد هر چند لشکر تغل بلش بود لیکن قیمت و هنوز جان اراکین بر
 حسن قیمت بر او که قیمت است هر از آن سرداری می انداخت توان
 سیماعت کشیش فدویت اندیش بخش از پیش و کمال جانتاری کار از
 بی نمودند هر یک بجای جامه دنیا و جام می در بر کشیده چون کسوف
 بهاده جان از آن طرف لشکر منحل با نفاق ستمی غایت تردد و سعی
 دلاوری بجای برده مخالفان وی بهر غیبت می آوردند ستمی برین دست با کار

در احوال منصف

در اخرج معلمان سعی نموده مهارت سنگین شوند به مراجعت معلمان خود می
 بود و کشته شدن خود را به تعزیر بر احوال عالی و نمود او بهند ^{شده} است
 در همین کنکاش انعام و جبران امانت و غازی خان علیه بر لشکر منحل خود
 بگذراند و مقتصد کسوف تغل را مع شمشیری برین دستگیر نمود در هرگاه ستم بهار
 کسوف طرفین بر تغل رسیده بودند آخر الامان سلطان سپهر را مع مدینه
 گشت بعد از آن بایر محمد برادر ملک شمس رسیده و حسب جنگها کرده بر
 بر غازی شاه علیه آورد و غازی شاه منحل خود را تنها دست بر چند مرد
 آلات خرد و هر یک بسیار بجای بر غازی شاه او را و خود میداد حسب جنگ
 از عقبه بی روی قیل شده حمله های بسیار کرده لاچار اسلحه بدریا انداخت
 قیل غازی خان قاتل او نموده جمله کز اسیر جهان شدند قیل گریخت
 و هر کس را که در خون صلاحی ندانست بدندان خرطوم ارجان کیند قیل
 باز که بخت خون با حلس در رسیده بود اسپش معلوم شد قیل از عقب
 آمده ریزه ریزه نمود خاک گستان مشه غازی خان ازین از راه با فتح
 و نصرت بر گشت بعد از چند روزی از نمای خود کسوف گمگند آمدند و ستان آورده
 بنده منکامه بر ما که در غازی شاه ازین امر از جا بر گشته بی زنده تهمید کرده

با لشکر تو غنیمت را تا همه بود استقبال نمود بطریق درجه بان کرای هر است
 مقربان سپهرند حکم فرود که هر که سر نعل آورد یک لشکر ازین بود و این ترتیب
 روح شش هزار و در هر آن سده یا مغان بنگر نمودند تا با تا میانین
 مغان را قسبی منگوشی ساختند که نام و این سرای آنها را نیز بخانه می آوردند
 و تا بود از در غده العام می برود این سر نیز منگوشی بنگر میانان بنام
 بنوی کردن از امرت که سید کرد و شش بر آنست و این که گشتان گشتان آورد
 آخر تو سطره قصبه که در شیر کاه واقع شد و بهر محل غلظت غازی سلوک کاز
 نوکران حیدر زمان بر شش غسانی چند از بنگار بر دست بهنویدان میسازند
 و نیز غازی است و سیه و حکم قطع یاد تو برود و حیدر را از ار کشیده و کوه
 بید کرد و محمد ملک غازی تو را از اصفی گشتن سید کرد و بجان گشت و تو هم سوار
 ما در شش سده و ده با گرفت غازی شاه بقصد تو چنین بود و تو نیز خود
 در راه حیدر گاه بدار کشید گاه از آن راه تو سید گاه می آید و تو هم از آن می
 و سید گاه اولادنا گمانداجر گش با لاده بازه مند و بر نیز تو سید گاه است و
 نه سال و دو ماه حکمرانی کرد چون از حیات تو بود ایوس که بر نیز تو خود
 حسین شاه نام بر سلطنت و دولت و مملکت سپرد و درین عهد

سید گاه که از آن است

و در آن سال که از آن سال غده مصلح البسف بود از موضع زد و گروه
 که از آن سال بود که در آن سال غده مصلح البسف بود از موضع زد و گروه
 نیز حیدر را نیز که در آن سال غده مصلح البسف بود از موضع زد و گروه
 نیز طبع در سینه بود و غازی مغان شهید کرد و از موضع از بجزیره مغان شاه
 بعد فوت برادر در وی تو و استقلال سلطنت که میریافت و عادل تاریخ
 جلوس او شد و با تاسیان و رعیت بر روی مایل شد و او بر سلطنت بتدیرو
 رسانده مملکت محمد زای العرف سخی ملک هر طکان طرد است موفیق طاری
 می نمود اما یک کس بر او ترویج نمیدادند و مغان و مغان مغان را بگشت
 و غده مغان بر آنست و مردم در سینه با این سله را بر روی و چون غلظت مایل
 تشیع مغان مغان سخی را ایل سنت و مغان کار بود و مغان در آن وقت مغان سخی است
 طایفه مغان سبک سید طایفه بود و بر مغان و اقدام عربی سبک بود و اجمال قصبه
 این است که در زمان سبک ایوسف سنده نامی از طرازان بر آنیم که بطریق
 از مغان بر او شاه آمد بود و نامی سبک است بود و نامی سبک است بود و نامی سبک است بود
 در ستان ایلی از سرگش بود و او در مردم ازین گشت مغرب سبک مغان ظاهر کردند
 ظاهر حکم مغان ایوسف بر او مردم گشت سبک مغان در مجمع عدالت از و مغان بر کار

کینا شمس الدین الماس دوم خدمت مولانا فیروز مزوف سلاکی گامی ولد
 بابا لوی گامی خا شمس پوری که از اولاد حضرت بابا عثمان گامی است و چون
 که بر کتیق برکتی حکم کند او را در مغانچه بر سر است از آن جمالی افسان نوشته اند
 چون او میگردن حکم میدهد آواز آن یوسف کور که همان نوشته بود که در
 نمودند که یوسف منظر برودن سکه شمشیر بگرد و چون ظاهر او بدست قاضی رسید
 دستارش بر زمین افتاد همین خطاب مرقاضی و موقی غلیبان او را تاق
 و همین دخی برین شاه را و موقی بگنار البه پادشاه را سید کرد و چون بگفتند
 مردم شهر متفرق بر این مردمی اجتماع عام بود و سیرتالار بود و در شهر علی بود
 حسین شاه مرد و دیگر شاه نداشت و موقی را خانی دید مردم و در کور که از آن سید
 آغاز گفتند و دیگر موقی را خانی دید مردم و در کور که از آن سید
 همه ساندید بر از موقی را خانی دید مردم و در کور که از آن سید
 هندوستان در موقی شاه که به نفع مردم بود و موقی را خانی دید مردم
 راه ملک داری و احسان سیرت موقی را خانی دید مردم و در کور که از آن سید
 در ایام سلطنت ایام مغان را خانی دید مردم و در کور که از آن سید
 سید جمعه با علمای اهل اسلام شنید با برین و مغان و موقی را خانی دید مردم
 و موقی را خانی دید مردم و در کور که از آن سید

بابا خان و موقی

با قاضی و موقی را خانی دید مردم و در کور که از آن سید
 با مردم بابلت با مردم محل و انعام هر کدام از حرامین افسان و موقی را
 که در دود و با خود استعمال سلطنت گامی بگرد و موقی را خانی دید مردم
 جمالی که در مغانچه و سیرت سید کرد و موقی را خانی دید مردم
 هم از دست او آن موقی را خانی دید مردم و موقی را خانی دید مردم
 از آن موقی را خانی دید مردم و موقی را خانی دید مردم
 رهنه و ملک موقی را خانی دید مردم و موقی را خانی دید مردم
 و موقی را خانی دید مردم و موقی را خانی دید مردم
 بر ملک موقی را خانی دید مردم و موقی را خانی دید مردم
 مان در و دیگر شاه و خان زمان و مغان را خانی دید مردم
 در آن ایام ایام مغان سرفران بعلت ایام مردم و موقی را خانی دید مردم
 شاه سید برادر خود و موقی را خانی دید مردم و موقی را خانی دید مردم
 که در دود و موقی را خانی دید مردم و موقی را خانی دید مردم
 میا که مغان کرده جان بخدای خود سپرد و در مغانچه و موقی را خانی دید مردم
 و موقی را خانی دید مردم و موقی را خانی دید مردم

که میخواست بر بارگاه برود و نورالایق در فاین فرار داده متعلق از کوهستان
 بود از سلطنت معزول ساخته در قلعه نیریز از مجربین کنگا کوهستانه در فغان
 وفات یافت علی شاه غایت بیعی در فغان و انسان و در غایت بدوری نو کوه
 اهل شهر اراغی داشتند انشا الله تعالی با جمعی هم در فغان بود مسلم خان
 چران تا که کشته شد با جمعی از اراغی در کوهستان یک کنگا کوهستانه انشا الله تعالی
 و محمد خان برای مسکرا ساختن مسلم خان را بغیر و مغربینند محمد خان چون
 جالاک تر از او هر خان بود یکی ازین شایان را بقلعه آورده علی شاه بطلب
 برای سحر کشتن او را فرستاده چون از راه بهار در کنگا کوهستانه
 یازدی تو در آنست بید تو از هر تو دستگرد و نام را بر ای ایغور خان سید
 علی شاه فرستاده و طبع صلح بپوشانند انشا الله تعالی بخیر و کرم
 باز از بر کشتی کرده اسمعیل گنشی و حیدر علی را فرستادند از راهها و کنگ
 از راه لا علاجی را از خود نازین سنگد امین علی شاه فرستاده بخیر و کرم
 در نو هشت فتح خان تو نام زنی که مظلوم علی شاه بود نیز فرستاده بود شاه
 بعقد تو آورد و قضیه منی سیدل تو است شد از جمله و فایده که نظر تو است
 قاضی صدر الدین و مولانا شعیب سفیران جلال الدین که بر باد شاه بطریق راست

از علیان آه

بمقدور علی شاه آمد دست بر او در شکران سلطنت مسلم خان کنگا کوهستانه
 بر سر تو اضع و میاز میزد و اسکر و خطبه نام اکبر باد شاه جاری کرد و بر
 را با مشرف و بدایع سایر تحفه روانه شدند و میان فرموده ایوان در
 خطه موسسان بود بد راه و در کیم سر را دیده بعد از کبر باد شاه را سینه زد و
 شاه عظیم که در آن وقت رو داده از قضای در میان در وقت
 شایان جهان برف می وقت بارید که کسی از قضا نشان نداد و خطه مسلم
 در و لایق کشته شد افسانه برشته که گوشت آدمی را جلال داد است سر و نهی خطه
 بی تحاشی بخوردند هر خطه واحد که خلق از غرضی قوی پوشید
 را سوختی بر کشتن روی کار با یار است از این سموره تو در جانی برف
 بخورد و خطه تمام مردم بر سر بر باد شاه افروزد و دو سال بدین مصلحت
 سال سیم در اثنان راه ازین وقت که محمود معروف برین شاه که از جمله
 چکان بود یعنی نعت و نظر جابر حضرت شیخ حمزه قدس سره بچند بار داده و در
 می آید شاه طایفی شد بر سینه که این امر تا چند وقت که کشته شود از نادم بعد از آن
 محمول بیخ اندکی آما و چند سال چهارم مردم از غیرت بر آمدند از هر شاه
 فتح و شادی بسیار روی داد لیکن از هر فتح مجذوب بر اسان بود و در کنگ

جامع کفصور عکله و تعلیقاتی است که در آن روزی که در حیدرآباد کجایان بود
مستعمل بود در وقت که سنان بکلی از دروغ خود باز دور جوانان از دست
کوی زندگانی فراموش نموده بهر طاعت بر تپه کوه فراموشخانه مشغول نمازی
استازان قدوة المذنب حضرت بابا بلبل رسید ابدال جلای بر او نشانه و نگاه
تا وقت جدا شده بجان زلفت دستخط فرمود تا در آنجا که هر دو در وقت
بر حرکت نشاند و در گذشت در سینه هر دو پنداشتند و پس این واقعه ظهور
یوسف شش بن علی شاه در سینه است و شایسته است و معانی بر حرکت است
مایل فوس و عشرت بود اگر از او فاضل حرف بزم نشانی طایفه می نمودی چون
و کفایت بعد از می و کسب می نمود و کفایت این شعر از او است **یوسف** جلیله را بر
مخون بود در اندام زور کند نیز به شعرهای او است **یوسف** جلیله در سینه
ابدال خان غمونه شد و در روز از رفتن و نگاهش بر حرکت مبارک است
مورد افواج او بر برانی بیها طیار شده اند ابدال خان حرکت کسی شنید
گفت جان من جان علی شاه کجی بود و ابدال جانم آخر من پیش از آنکه
تو ام در آمد صحرای مبارک کنون به تمام بگذشت **یوسف** شاه فرستاد که در سینه
در میان آید برای **یوسف** شاه در سینه **یوسف** شاه تا فاطمه رسید

دیو بر زبان و فوجان

و رسید که زبان و دهن زبان با ابدال خان برای یکدیگر سخن تو زبان بر او تو
پناه از جانب **یوسف** شاه و از جمعی نیست ابدال خان در سینه مدار الملهای
را از حقیقت کرد و دست که بر طبق می نماید از هر دو بن علی شاه **یوسف** شاه
در امرای او برخلاف آن تدبیر داشته و حکم مخالفی و انحراف کجی داشته
و **یوسف** شاه این یکبارش در رود او شنید و بعد از حرکت تا وقت که او است در حرکت
در سلطنت ایجاد کرد **یوسف** شاه ابدال خان بوالهنگام چون این خبر ابدال خان رسید
بسیار از جانب برادر در تو سینه مبارک عظیم بود و او بناگاه سردی بر زبان
ابدال خان رسید چون نیک متوجه شد طرف دست رسید و مبارک خان با فوجی
از سینه با وجود با وجود جبین که هم بچون فیصل مستعمل بران فوج آورده
خلایق را بشکر از اجنت و مقلد شده نیزه بر سینه مبارک خان زد چون
بگذشته بود رسید بر او رسید در آن است ابدال خان از اسب افتاد و
جان را فاضل **یوسف** شاه ابدال خان را از درگاه برد تا امان از آن کس
و **یوسف** شاه از راه حلیه است شادی خندان و کربان تربیت بود و مقیم در
تو در سینه مبارک و نظیر نام تو که فرمود لیکن فوجت سلوک و روس سلطنت
را می نیافتند اوقات مبارک از زمان و تو امان بر سینه مبارک و علیشانی و

لوز و رکن و سمسری حکم کوه و لاله یا کله که عهد بسته و سید مارک را
موافق نمود و نزدیک خانه بابا خلیل از نو کله که بسته با عهد کرد
فرستاد که سید مارک و آنرا و لاله بجای ملک با دوره که ملک حاجی
سید مارک خان فرستاد و خود بجای سید وستان بوی عهد و ملک
محمد حاجی از خم سمران یاد آمده و دق گرفت بعد از قبول روز در کتبت
سید مارک خان در باج به عهد و بستاد و بهت لوامی که گوشت سیر
افراختت و بر تخت بوسف شاه نشست و دین حکومت او بستاد و
با نرود او بود چون سید مارک خان نیز به سلوکی و با عوار که همیشه
گرفت با شاره بوسف شاه کرد که گوستان در کلبین بود سنگر ملک
و حیدر چاک سمسری حکم کوه داری و انجبال اینجا که کاش مخالفت
منازعت سید مارک خان را سبک نمودند و کسر طلب بوسف شاه فرستاد
به سوز بوسف شاه بنامه که حیدر چاک و لوز چاک تلمیای سهر را بریده
دوازده کر اسب حرب بر مای کرده و لوز چاک بر تخت نشاندند سید
سارک خان از بسکه زبردست چکان بود و در عهد و قرار مخالف بوسف شاه
هم بناچار بی اختیار آید بود دست چاک نمود و تخت و تاج و تیر

در کس ایست

بود سمسری حکم کوه و لاله یا کله که عهد بسته و سید مارک را
موافق نمود و نزدیک خانه بابا خلیل از نو کله که بسته با عهد کرد
فرستاد که سید مارک و آنرا و لاله بجای ملک با دوره که ملک حاجی
سید مارک خان فرستاد و خود بجای سید وستان بوی عهد و ملک
محمد حاجی از خم سمران یاد آمده و دق گرفت بعد از قبول روز در کتبت
سید مارک خان در باج به عهد و بستاد و بهت لوامی که گوشت سیر
افراختت و بر تخت بوسف شاه نشست و دین حکومت او بستاد و
با نرود او بود چون سید مارک خان نیز به سلوکی و با عوار که همیشه
گرفت با شاره بوسف شاه کرد که گوستان در کلبین بود سنگر ملک
و حیدر چاک سمسری حکم کوه داری و انجبال اینجا که کاش مخالفت
منازعت سید مارک خان را سبک نمودند و کسر طلب بوسف شاه فرستاد
به سوز بوسف شاه بنامه که حیدر چاک و لوز چاک تلمیای سهر را بریده
دوازده کر اسب حرب بر مای کرده و لوز چاک بر تخت نشاندند سید
سارک خان از بسکه زبردست چکان بود و در عهد و قرار مخالف بوسف شاه
هم بناچار بی اختیار آید بود دست چاک نمود و تخت و تاج و تیر

۹۱

شاه
 باور با خط را مانده و بر او ای کرده از آنها سید و حاکم و غیره
 از راه بطلان او بر جمعیت تمام اندر بر سر
 از صاحب او بر نهاده و تسبیح از سر
 بر بیست شاه و بر اسرافاده مقابل نمانده بسینه رنده با مرادی بخار برده
 و بصیبت از محنت او بر شاه بنده چون راه چرم سازد از راه او بود که یوسف اللد
 با کرده کاندلی کشید که پشت آمده اطاعت او یوسف شاه نمود و با مرد خود بر اول
 قبح یوسف شاه بنده مورود عیانت شاهان که در بدترین یوسف شاه پیر بود
 و یوسف یوسف خانی تا آنکه کول تو میزند از راه ایامی از راه بنده و فریبنا و با
 یوسف خانی ملحق بشکوه یوسف شاه و شد از این راه بسبب سستی او در شاه که دید
 از راه چیره مار بل سوزن از خزانستان خفته یکم از راه رسید حیدر یک در راه
 بود بشیر آمده با او بر شاه یکی سنده و از راه بخوار کول و در قریب بستان
 بناده بسوزن و در راه ساخته اند و یوسف شاه خود مقابل خندان مصححت شد
 در مکر خوار بنده با یکی با بر سر او بود در قریب من با خطیله بر سر او بود
 بر بیست شاه از راه بنده آورد که خود را بر او بند که را یکان بسته شود طوقی
 بدون سوپورا خفته با کند در راه که خود یکم در دست از باد ساهی کوه سازد و

توضیح با خط

حرف با با خطیله قبول کرده حکم کم من فرشته قایل غلبت فرشته کثیره با اول
 شناسانند و کاشه بشود و اگر کشند و دست هزار کس او بر نهاده که بر سر نهاده
 بر خطیله چنته پانی کرده و چون تمام است اما یوسف شاه از آب گذشت و بود
 اینان سر هم از اول با اول او بر نهاده بود مقابل شده از از طرف ملک حسین
 او بر رفته و از روی یکدیگر که تمامای کاری رسانیدند از خیزمیت نصیب او بر نهاده
 شکست یافتند که یکدیگر یوسف شاه که مرتبه دوم طبل شاهین او داشته بود بر سر
 که با بی سخت بود و شد و چون کج بود دست از راه دست از راه که در راه
 راه او بود و تمام موضع بر نهاده رسید افواج افواج بود و همه کرده که در راه
 از صفی و کعبه بر نهاده بر خوشی و فری با سینه مقابل می آیند با صدرا بن سنج
 قبل از چن قلان از کتاب با خطیله غیب اللسان که در راه از این جهت آمده
 در راه که کشید از راه یکم که تمام هم خود را از انواع انعام و اصدان از راه
 در راه حال هر کس بر منده شد و از راه قلان هر راه و سبک و از راه و در نهاده
 تو حق او در راه که تمام من می نمود در محراب بر من رسانیده که او بر نهاده و در نهاده
 قاضی خوشی فریده از راه یوسف شاه در راه است شریعت کرده و او را ملک خوار بر نهاده
 لغت کس که در راه در راه لغت کس که در راه لغت کس که در راه لغت کس که در راه

بها من غیرند نشان کجوه ننگ تارکب داد از اینجا برسدند و حکم کن
چونانش را میل کشیدند خودت الظهیرت دارد خودت الظهیرت
چشمش که فاعله و افعالها المصارع ام اوله و افعالها را از هر جا که می کشند
دستگیر نموده می آوردند یعنی میل کنند ن حکم کشند بعضی احوال خودت
چندی در دست و چندی در کتف و گاهی با مردم لشکر فرود آمد دست بردی
کرده میرفت آخر خرابه ریح بر ما به مان سنگه حکم لاهور از زده میرود
بجای که شمر فرود اینجا می بود یوسف به بر طرف گشت خدائی تقوالان
بسطرمان میسر آ تا اتمام طرف سال الدین محمد اکبر شاه میرزا ظاهر با جمعی
از مردم با داشت ای بطریق بلخی کبری آمده فرمای بیام یوسف آ اور و صحن
فصلان اینکه از آن بار که رفت در شهر خود آسوده و احوال خوش بعضی رسانند
و خود هم پیش روی اکنون بر طرف گشته روی اطاعت با ما مست بار و الا تو
دانی ازین سبب بر اسی غمخیز یوسف شاه روی داد مردم بدر دانسته اند که
اکبر بادین ه قصه تجارین ولایت دارد یوسف شاه میل سده قصه فرستاد
بهرند احمد ریکه هر خود با بیکنس سنگین نمود هر چند امر او در ابلع این نیز
آید بودند قبول خاطر معناد چون حکم کشید از طرف حلال الدین محمد اکبر شاه

نزد

که کشند چشمش این ولایت کرده و نوبه یکسال چشمش باز فرستاد
عذر قبول میفاده حکم ایشان بوسی صادر نموده ازین خبر دست از پیش
از پیش دست و با کم کرده و مواس و تقویوش خاطرش اینه باز در مقام
عذر آمده بر پیش سابق خبر فرود به کلان بود یعقوب شاه را حضور
ازین خبر مردم شهر بسیار مکملین شد ندر مردم سابق خبر داده بودند که در وقت
چکان کشید از دست خبر بود یعقوب شاه دو سه سال در بای گشت با دشمن
کسی اقبال نمود و روزی حلال الدین اکبر با دست و پنج صانع بود حضور
گفت که یوسف خان از درگاه ما تر فرار شده بعشرت سیکه از اند زمان ما
مگر ز رفت اول بکجه در بیم فرزند اکبر بود فرستاد خود از خانه بلخی سفر
بای بیرون کشید و او را در قدوسی نمود حکیم علی را که کشید تا رسیدن کنگر
ایجا شریف خان را که عمر آورده باستان نویسی شرف سازد خنده و بیگانه
ندارد چون ابن شریعورست ملا و اسطه شنید به نزد خود نوشت یوسف شاه
با و از اسنورست کرده از راه ندی گفت که اگر لشکر که شاه ما دید از طرف
درین شهر خواهد ماند هر آن که من بروم ازین تویرا لانی و کوالی صیغره که بر
و هر پیر آمده یوسف شاه ظاهر نمودند که از شهر نگر از رو بوالی یویم سوز آید و

سپهر بخوبی شده از آنکه بباد شاه از خیمه برانند ستم مشهور بیکانه درین ملک
و در یکسایه بازو بویاری آرد تا قیام قیامت بحال بخوابد آمد یوسف شاه
بظاہر او لاسا نموده اما بیاطن میل داشتند درین اثنا خورشید را با شاه
از لاله و رنگا بل متوجسند یعقوب شاه روی کرد آن شده بستم که در زوجه می بود
تا متوجه دور از آنکه کاخ جاری کرد اند و ازین حیدر که که میزد و نوبه در نظر
او بود بر او دیگر ملاهور رسید و حکم علی در نوبه خویش که شد حیدر را
نموده بکشید برای سزا یعقوب شاه پیش از حکم بر می نگریست و دید که
که حکم نجیب نماید که برای این حرکت که نوبت شورش حراج اگر با شاه باشد
ارتکاب نمود و شفیقان مانع آنند با سلام وی ملکوت تا حکیم نصیر حکیم را
تا بجای نمودار استقبال نمود و بنظم تمام در توی سید علی جای داده تا دو ماه
الوانه اکرام و اعزاز بجای آورد گفت که همراه تمام یعقوب شاه و دست
نمیدیم حکیم از اصل کار واقف نمیدیم چگونه اسرار را بجای می ترا کرد
و بیاجازه از آنکس بر او کلاه فرستاده این خبر بسمیع یوسف شاه رسانید
حکیم را از غمت کرده متوجه علاج شد و تصدیق بوسی نمود مردم سیر علی
فضلا خاصه عوام آمده و باز آنجا متوجه اند و عرض یوسف شاه رسانیدند

کامل نام

که یوسف را بدیدیم تا همه که ستمیوم از خرابی زد و یوسف خود تمامای اقیوم و
آبادی دیدیم انون باز و بران ساختن از انصاف دورا صلح کار این است
که در کوهستان رفتن استقامت کنده و همان کس مغل جوان سیم کشید درین اثنا خبر
که در مدینه در یک کس مغل رسید و از آنست و کما و زاره گذشت یوسف شاه به بنامه
شکار رفتند در باره موملستند و سکر خود را ستم طالبه قرار داده یوسف خان
ششمی حکم موملستند و حسن ملک صادره و میرا اول و علم میرخان ماکری و غیره
هم چند اول شده یعقوب شاه با امر او موملستند و سکر او یک کس مغل را دیده
بمبارزه مغل نهادند که کما شده که ستم در استار ستم آن میرد و اگر ستم
مناقصی بود و ایمان دار بود که مر از حضرت غیرت خون خورد و ستم جان خونان
میدادند ستم بود که خون میل رفتن بجای می آمد چکا که ستم ستم زنده خرق
زمان بیداری خون زده خرق ستمانی ستم کین بر او خورشید برین زاد بر او
با وجود ایام ما و ایرانی مغل توی تاجی حلاوت حکم کردند که ستم مغل را و ستم
با وجود آن کسرت عبرت گرفتند و کراتی بلشکر مغل و ستم بجای می رسید که ستم آن
در ستم که داد داده میگویند که یک آنرا بخند زده رو بر رسید و ستم استر آنرا
باز کرده آب سوز زد و لاله احمد دران واقعه ستم حال گفته است نظم

سند

که نظر بر حال بیکر دهند لب نانی خیال بیکر دهند کردن خود را از بیکر دهند
 و چون از بار بیکر دهند باز از بیکر دهند رسیده قاصد جو صفتی که در ضمن نام
 در میان است فرستاد اتفاق این بود و اینچنین بود دست بپوشید افتاد
 حیوان است که حکم بر آن فرمود از اقامه دور دیدن بخت بد فرستاد آن
 هر روز را صدی و نماندیدی روداده و سوسه بیکر شاه با فرود اگر بزرده
 بر از کمال دست و پنجه از براده و بخت بر از براده و فرموده بود دل
 سوسه در طبع ملحق بیکر فعل کردید و بجای خود در حقیقت رسید بود و بر این ساسی
 بپوشید با اتفاق با باطل الصفا که بر بپوشید فرود می برد و از جان تر
 بر صفتش نام مانده نوعی خاقی که کفر من است که که از آنجا نماند که در آنجا
 قبلیه و اسب ناره نوره جای نشستن خود میگردند و بجای غله که است و سوسه
 میوز در در او مکارا علی شده طهر صلح با بپوشید انداخته یعنی کفر صفا
 و طبل با رنگش در خون رنگی رسید بپوشید را بخوش ساخته
 خلافت اگر باد شده است در تاریخ نهند و بود و چهار بپوشید با فتح بقر
 و استغوا و بایست که شمشیر و تاج حکومت بر سر شاه او سکه و خطه ظاهر شود
 ساخت نامت کمال و شش ماه حکومت کرد لیکن او هیچ عیب نندیده و اطمان

نداشت و پس از او حرفی که این اثر نبود از آنکه حضرت شرفیست و بنده کمال
 منزلت قاضی موسی شهباز با اهل خان را بطور خود فرین کرده از بپوشید
 بر سر سپرد بود تا بنیاد و شاه را در خانه ایشان یافتند اما آنکه قاضی شرفی
 بقصد انتقام با قاضی بخت مذکور در میان آورده و خلافی برای ایشان
 در دولت تودیکه و نظایر قاضی هر هر چه خصوصاً شمس حکم کرده و برای و کمال حسین
 جاود و علم شرفان و طبل دار و غیره هم سرداران که بر بپوشید و اول بپوشید
 زنده بودند از آنجا راه کوهستان گرفت در سیره پور زول نمود که در نزد بپوشید
 طاعتی نمودند که چون اگر شاهی با بپوشید آورده مردم شهر ناراضی در آن
 حرفه صفت قاضی شهر در میان بی آورد معتمد از هم و کرم بر کرم بپوشید
 و بپوشید در طبل زانک پیشی از جماعه بود و کوهستان کرده بود و ملک
 حسن بلخ آمده مقرر کرد که در آن سهری بکروا سهری که در نا بپوشید
 بخت بدست حرام هم آورد بپوشید در موضع نوز اگر بود که این شهر است
 او کس بود محمد بن بخت از اهل حبش خانه بر آورده و سوسه بر سر بپوشید بود
 سهری سوسه که سهری کرا بیکر بنده خود را از او دید تمام روز سهری کرا رفت در نوبت
 که جای سکونتش بود و فرودش نموده شمس حکم و غیره جانب غرب آینه بودند

رفتن بپند

پهلوانان و پهلوانان شست مستعد جنگ ایستادند تا هفت سوار و از مقابل و مقابل
بودند در میان آمده طرح صلح انداختند و از دادند که از سو پورج کامر لاج
تعلق بیسی جنگ و غیره با و باقی بیعت و مسلم دارند با برین قرار از
سری نگر بر آید بسوی سو پور رنشد و مردم این دو شرح اهل شیخ را که هرگز
باعث نفاق و فتنه مینماید نمیخواستند که بکشند ملک سین با در واقع
کسان خود را همراه داده بود و را بشهر فرستاد چون بر دور سر گذشت
توزینش و نوجوان بیان کردند یعقوب شاه بعضی سگ را نموده تعیین نموده
شسی یک و غیره از راه طبع سری نگر باز شهر آمده زبردست شدند باز
یعقوب شاه با قاضی نویسی حرف بدید و در میان آورده علمای شیخ تروج
شیخ نمود و ملا عینی را مستعدی این کار قرار داده خطابه تیرا خوانی نمود
از دل و دلخست تکلیف نمود که فقره علی ولی را داخل اوان زندگین کردند
ایرانی را خلافت نیست و چهار مصوی شاه و لا استند چون اهل شیخ این
بهانه تروج مذکور بود و دلیرهای نامشروع کرده و گفتنی بر زمین کردند
رفته رفتن بجز کجاسماید دیگر مینمود و راه خرابی محقق میکرد و قاضی
از صلاستیه نرسید در ارضی بر خلافت نیست و لغو اسلام نکردید یعقوب

بدینخت با وجود منی امراء فضلا قاضی بر تخت شهبادت نشاند و بسعد
نیکبانی دین و دینار رساند بیکو سیرنگلا شته مبارک حضرت قاضی را بزرگم
فیل بسته در شهر سیکرد و تیرا چون در خانه اینان رسید و الله از ایشان
بر اسماء و بجز خود را بطریق نشا ز کرد و لاشه کرد و ای شکر الهی بخا آورد که از راه
نهن شهید شد همان روز که واقع شد حضرت قاضی شهید بود و از جان افتاد و بوق
یعدا که اکثر مردم از ترس آن بجان خود خصوم سازن علی را وزیر بر یاد داشتند
چهل کس مردوزن در خانه یعقوب شاه از آنکس برق میخواستند حضرت قاضی
از اولاد قاضی مر علی است و بغنون کمالات علی را استند با بعضی بندگان
قاضی ابراهیم قضایا کی شیر تعلق بخاندان انان دان و در آنجا و این آن
چهار روز کار بر کالت علی و مالی و عرصی باقی گذاشت با جمعا بعد شهید شد قاضی
مردم شهر از یعقوب شاه منتقد شدند و لهای خلائق از او گرفت و نوزگان
اکثری لذین شهر حرکت کردند حضرت با داد او و خالی بقصد از ارضت برانند
بمقتان رفت و حضرت و منبع الکمال شیخ یعقوب صرفی جامع دیگر از اکابر
رؤسا و قضا محرم اکبر بادشاه و بنسارت تفرقه و تیرا کشید با و لهای دولت
پادشاه دادند و بنهد و قرار میان آوردند از حمل مواثیق و داد و کرد نوزگان شهر

مقرر نمودند این امر بود که در مقام مذکور غلامی از آنجا
شاید و داده و غلام مذکورم کثیر معمول شایه و کرم کثیر از آنجا
متردد اند و با وجود این رعایا مستند و موز بملک قوت اقتدار یافته اند
و غیره لکن عمو و بسیاری بر میان آوردند و بفرمایند و بیجا بندگا
بجرم و عزم متوجه پیش کشیدند و کسان بقین نمودند چنانچه در اولی
آینده شرح می شود و این ملا یعنی ملک و کور از فضل و شرفی هستند و چون
بی ضرورت کوی مذهب اهل تشیع است نسبت به اعراف نامی بولنا عبد الرحمن
قدیمی نیز بی ادبی کرده و کور غلامی داده و آوردند و فرستادند بی شانه
کودک و فرستادند جواب ملا یعنی هم حسن و آن امر بر خست در نشان است
می و میخانه با هم در نشان است و درین و برسد هم می نیست که می گفت
نیز از اهلین نیست حال آنکه این اهل بد بخت که بجهت های بد چون خود
به تبار توانی شده نمیدانند که امر و حضرت مولانا القضاة مجلس بر نفس انبیا
و اهل بیت و صحابه کرام است که ظهور مثل آن درین زمان صورت ندارد و اگر
انصاف دیده شود در هر دو اهل غیر از اهل عرفان و اهل علم و سخنرانان لغا
در فیضان است الا تحقیق البته مثل سابقین نیستند بلکه سخن در در این

۴۸
مستحق

هم هست که چون گفته است **محمی** و میخانه با هم در نشان است که با معتقد
این است که بنا بر این مثل لا تحقیق ان فیض محروم مانده اند و در **و در**
کثیر با دوست محمی نامند که درین مرجع و خوف و رجاء
اکبر بادشاه محمد قاسم خان میر بحر مقدار سی هزار سوار از راه راجه پور
از امرای کثیر میر و هر یک دل و نفس یک و جمعی دیگر از برکان و شایخ
حضورت بخدمت جامع الکمال شیخ یعقوب صرفی و در آن کانی که
از حرمین مشربان مر اجنت فرموده بودند و ابر شده تا رسیدن منزل
یعقوب شاه را خبر شدند بعد از استماع آن لشکر بکران توبه میره بپوشیدند
در راه از انفایت تعصب مردم سپاه کثیر بکشتن پای زده زدند و با هم
همانند یعقوب شاه چون بازی خویش برکت دیدند فرار بکشتن تو معصیت
دانستند چون بر کشته برنگ رسید غیر از معدودی چند نام سپاه که
فی الحقیقت حکم گاه دادند و از روز دیگر لشکر هستند و ستان در سر
رسیدند و در آنجا خانه کور بجز شیخ یعقوب صرفی و جمعی تواری را که
از کارکنان عهد بود همراه لشکر داده که پیش ایشان می گویا و یکیند راه
حسین زاین و مشکلی با دوای کور می کشای از راه حاکم بهما در حق خودی است

بند کرده بخيال آنکه لشکر مغل باين خبر گشته بود در پيره پور شمس پسر شاه
دلدار زنده شاه را بر تخت نشانيدند و از غنيمت فاقه نماند و جي نوا جي تو شوت
باز راه پيره پور گرفته منزل اول در موضع ياد را مانده روز ديك پيره پور رسيد
چون حسين خان را با دوشاه متوجه بودند از دوشاه او را نظر ياد و پند
از ان شمس چنگ با دوشاهي برد آواين خبر بشهر رسيد و لطف خان کلبان
شمس چنگ از سنيان متعصب و صاحب دلاجه ملکی بود چنانچه در اين وقت
محله جد پل را آتش کشيده خانقاه جليل را که در آن وقت جنگ بود پير
بسوخت و موقن شمس عراقی را فخر پناه شده از ابي عيار را بجا نبيده در اين
خبر مردم مغل که قریب پيره پور رسيدند شام شده يعقوب خان که کشته شده
بود در ايجاق قبایلی نيافته بازمراجعت نمودند در برگردن کنگر جمعيت کرده
با اتفاق يعقوب خان متوجه بان سمت شده بود آغاز خبر نمودند از فخر چاکر
اگر شاهي عليه کرده مردم کشمير را متفق شد و اهل کشمير شدند ضيق مقدم تا پنج
د فخر قاسم خان پسر يوسف خان و ايريجان و حسين خان و حسين ملک
چاودر و غيره بمقدار هفت هشت هزار سوار و نياده سو پور رسيدند و
مردم مغل تبرس فتنه بويان قدم از شهر بروان کشيدند تا که يعقوب شاه

از بختدار گون

از بختدار گون شمس پسر پير سرى نگار آورده اکثر شاهي محاسبه و پير نوشته
تا راج نمود و خانه قاسم خان را زير تخت نمود مردم لشکر او با يور حرکت خاطر
شده اند که سزاغنيم حال اقبال با غنيمتواند يعقوب شاه از راه اداوار
مردی را که در هنگام مجاربه در لشکر خودش رفاقت کرده و لشکر او را
ازين مردم مردم بسياری از فوج او متوجه شده قدم بر فرار نهادند و
شاه نير ميت کلی روی حميد را چنگ کرد و قید قاسم خان بوده بقتل
و مردم مغل قوت یافته هر جا جمع از دلاوران کشمير ميديدند قتل عام
می نمودند و مردم بر شمس چنگ گيخته نامدانی شمس چنگ باي قاسم که
داد دلاوری داده بود ستمور است ^{مهر} بیخ و چو برب سنگ و سست
ملک شمس چنگ سست کس را گيشت با وجود کثرت اعدا خود را از چنگ
آنها خلاص کرده و بگريزاند که از کوهستان کامراج بدستور قطع جدا
انقاد است نهاد يعقوب شاه با امر اقرار بر فرار نموده چنانکه شمس پسر
نام و نشانی از او را زير شمس يوسف شاه در کشمير نماند شمس پسر
فخر سلطان يعقوب چنگ ترکمان دلدار يوسف ترکمان از سلطان
ایران بودند گفته را قهر و دلا بجا جرس اتفاق مناسبت اسمی درين وقت

جامعی

بناظر آمده نوشتند از یوسف خان ^{بسم الله الرحمن الرحیم} از فرزند آقا زین
 عزیزان یوسف اکر سرگرد شد یعقوب آبادی از رسان آمد مردم کز با و اما
 بفراقت تمام در کشمیر گذاریدند امری از عظیم نظر برود یعقوب شاه و
 چهارمادار گشته و آرا داده بالای کوه اولر بار اقامت گشت و دو شیخ ملک از
 کز با آمده بسوی تو رفتند دو ماه برین توائل گذشتند و یعقوب شاه در کوه
 دن نزول نمود شمسی یک آده پیکره او در فرود گشتن خود تا طرفین نماز گزید
 جم غفیر گشته نشاندند یعقوب شاه بر سر کوه سبستان و سنگی بک در طلعه با بک
 جای گرفت مغل را که نفس شهر در ظرف بود جمع شده و در فرود کرد یک
 از راه او وضع باند زمین و جماعه دیگر از راه آدت کمی آده یعقوب شاه
 متقابل شدند و دوران طرفین گذارند از با هم روز اقامت کرده و یکی
 نزدیک بود که مغل مغلوب شود و نگاه در چشم نورک خان کرد و فرج یعقوب
 شاه بود تیری از عیب سید آقا و جان داد لشکر کشید گشت تمام
 با فتح و لغت لشکر مراجعت نمود صحیح دیدند که هرگاه یعقوب شاه بر کت
 پیروز شده پای در شهر قایم کرده تا آنکه یعقوب شاه شمسی یک روزت بر
 ملک سعاد و روز او فرستاده بر حربه لیر کرد و در کوه یعقوب شاه نمود

از با بک

در میان یک آده بالمشک او چون مغلان مغل را بخت هزار سوار را
 رسیدند و صفوی بکار بردند کشیدند چون یعقوب شاه دید که مردم مغل غلبه
 پسران سید با کار شمسی یک را که گشتند و ساقی چند دلاوری نمودند
 اما بازی یعقوب شاه باز درست نشده هر چند یعقوب شاه پیغام استقامت
 باز نتوانست متقابل شد لیکن در بی شبیحی مردم مغل از ایادی الی دغانی
 میرسانیدند مردم مغل بر هر گرامی یا گشته گرفتار میکردند مدتی صحبت بین
 همین احوال گذشت تا آنکه کر سیدیم شیر جمال الدین اکبر پادشاه رسید
 لشکر مغل از شهر منتهی و اندر پاد اکبر پادشاه میرزا سید یوسف خان رضوی
 با محمد سرت که وزیر پادشاه کشمیر سابق بود و با با تحلیل به اهل شمع که
 بر فاقیت یوسف شاه هندی و ستان رفته در اردوی اکبر پادشاه بود
 همراه داد با مست و بجزیرا سوار روانه گشته است یعقوب شاه با این خبر
 با آمد انگلستان خود که گفته که از جو یک برادر شمسی یک روزی بود
 خان خود ملک حسن گفت که از جو یک با با تحلیل منفی تو اهدا شد شریک
 متقابل اینها و یعقوب خان بر سر قاسم خان رود یعقوب شاه این خبر رسید
 لومر یک روزت مردم اکبر پادشاه با اتفاق بهرام نایک رسیدار شاه راه

از بیم مملو آرزاه کتر بل و زوی بکشمیر نهادند چون همزه پور رسیدند
بر عین هر اس در شکر چکان آقا ده از قله با محکم کرده متقی شدند
امرای کشمیر با نقاش با با طویل و محمد میرزا یوسف خان از امید بندند و هم
میرفتند تا آنکه نسبت استماع اختیار تحلقه بذات خود بدان ممالک آید
اگر با و شاه با عساکر قدرت با اثر حرکت با ضرورت در ولایت کشمیر در پیر
جنت نظیر در تاریخ مهصد و خود دولت نزول نمودند و چون لاه علاج
سند خود در در لشکر طغران رسانیده کار سازی نمودند و کوشش ظل الهی بر سر بستند
بعد از بوسی شرف کردید و موصوفی بسلطین جغتای گرفت اگر با و شاه خود
اصلاح کرده و مقصدیان دیگر نصب فرموده و قصد کنیزان بدت با ترحم چکان
از هر سو و افزای و مکر می نمود در آن اشیا هنگام میرزا با کار رسان آمد
چهار طایفه است که قلعه العارین شیخ بابا و الی و پس همه العالی خود رسیده
بفتح قضا و فرمودند اجمال این قصبه بجای خود فرو نمودند و فیوض از هر کوه کوهی
چکان بر سرش بر میداد و شربین مردم با و شاه می آمدند و از وسط سلطنت
نورالدین چکان که در سنه ۱۰۰۰ و بیست و یک ملک می خلق نمودند از آن با و شاه
حکام و روسای کشمیر می فرود می آورده از اصلاح آمد کار اجمال چکان

را در آن است

بر اوراق آمده موقوف داشته بالغیر بحر احوال سلامت و مناجح و علما
و شعرا که از زمان ظاهر دولت میرزا احمد و قسید چکان تا ابتدای فتح
سلطین بجای کشمیر بر ترفیع حضور در امداران وقت استعال نمودند و بقله آید
می شاید حضرت **سید احمد رضا** اگر بر آن آمده موعظ من بعد و ستان بود
چون بعضی دایمان کشمیر از بی عمام خود منبر مرده طرف سیدان و در آن
خادمان سید و ولایت کشمیر استیال عوات بودند و با و وزیر ارادی
در خدمت آن عین برزگوار می نشستند و حصول سعادت در موعظ موعظ
نمود چنان حضرت سید محمد و قرار اجرای احکام شریف و فرخ آثار از فرخ
بر عت گرفته بشارت حصول دعا می او داد و بود انجام مطلقین بود و التماس
او خود هم روی فریخت بجای کشمیر و در آنجا رسیده دید که هنوز
آثار خلاف ظاهر تیری در شست کرده بر کوه است در حال آن که در کنار
جان خود را با و خود در کور تنگ و نارنگ ساخت بعد آن حضرت سید سکون
درین دمار خمار فرمودند که از اعیان بنای قبا عی در محل نزو و چه چکان
نموده والی ملک است بر اثر خود از برای طایفه درگاه مقرر کرده بود و بعد از
مصلح آمده چون در صلح باطن لغات دید با اختیار خود از آن کشیدند

بزرگان پس مثل حضرت مخدوم سیخ حمزه قدس سره و غیره در وقت سید
بهره اندوز صحبت و فواید معنوی بودند چون رحلت نمود در زمان حضرت
سیخ بهادالدین آسود و قد استعدش محل فیض و منجرت **مولانا سیخ سید**
سید بود و خود از ولایت توران آمده ظاهر انوار ایزدی است و در سمرقند
نمود در عهد حسین خان حکم اقصی القضاة این شهر شد و تا بقا
بوارد از آنجا عفا بد نصرتیه بنام نصرالدین حکم در اصول قروح اهل
و جماعت رساله جامعیه زبان فارسی تالیف کرده در بحث آمانت و حکم
بسط بسیار دارد و نسب خود را در رساله مذکوره بلکه العیالی بروی که
مولانا محمد نام است برساند و متصل در آورده و در زمان سلطان بن قلی
مدفون است **آیه خیر و معرفتی** معروف به کنایه ولد بابانوی کنایه
معروف ملا علی در جوانی سفر کرده و بخرمین رسید بدمراعت در
اجودا و اون تحصیل علوم نموده با شرف علیه السلام مهمل و در مقام تفسیر
حدیث کرده مخدوم الملک اکبر بادشاه شاکرد او شد چون بکشور
بود معاودت نمود و معنی اعظم شد و اجرای احکام شرح بحال دیانت و
اراد معنویه رخصت حضرت مخدوم سیخ حمزه در تعلیم باطنی گرفته چنانچه

سیخ بابا داد

سیخ بابا داد و خالی در روز المردین می نویسند و مولوی بیروز از بیرون
تلقین او روز از انتاج کوزه کفر خیز شده و در عهد حسین شاه
از دست رخصتیه شهادت خاخر شده و در امان کوه ماران نزدیک کاشان
صحن مسجد تکبیر ملاشاه مدفون شده هفتاد سال عمر داشت و از علم خود
تعالی خیزد انشأ و گفته و چنانچه حضرت شیخ یعقوب صوفی در تاریخ او آورده
قطعه از بی تاریخ آن درین وصیحه گفته شد از هر بنی ملامتید یکی از
قراندان او ملاحظه الوارث التتمند و صاحب تالیفات بود و در معارف و فنون و علوم
عربیة تالیف نموده خاصیه نوینی و شرح قواف و شمس خواشی نوشته است
ملا حسن کنای نام او ملا یوسف بود یکی از سلاطین او را خطی اطلب
بالاس ساخته شاکر و ملا فیروز بود و با حضرت خضر مکر ملاحظا کرده و تحقیق
بسیار تکلمات غلیظه کرده و معنی کوه و با ملا فیروز یکی بدرجه شهادت
چنانچه نقش شهادت بر او در بر کرد و در احوال حسین شاه بقره یوسف
ممنوع و مخدوم سند **خواججه تبر ناست** از چنانجانی این شهر بود اکثر عمر تحصیل
علم نمود شاکر مدرس مدرسه سلطان قطب الدین شمس میرا فکند
برکنار شرفی توی ما بود او از عمر را در حرم محترمین گرفت بعد ادا حج

اسلام که بعد از آن شد و اجازت حدیثش از قول او کار و علم او و توحیدش که منوط کرد
 و حضرت در آن ماضی قاری را در این باب که صحبت حضرت است سخن هر که می پرسد
 و اجازت زین معنی حاصل است چون کتب معتاد و فرو کوشش از او اینها
 و بعد از آنکه استفحال نمود و بجهت قوت مطال که ستم رسی پیش گرفت
 و سنی را بقیعت سبک را بنید و اولی از او را در جاهل رسد و در سطلو در بنید
 چه بیگفت در واقع و بای عامه در سال هزار و هشتاد و شش صلح فرود
 از سر الله علیه رحمة واسعة بغض اولاد امی و دشمنی کائنات صورتی معنوی
 فایز شد و در اول این طرف شرقی مقبره حضرت تو ندرت از سر جهار بحال
 بنی تکلفی واقع است **کلی در حق می رسد** هر کس از مریدانی است
 که در کوفت گذشت بود و بعد از وفات بر شد استقامت بر جاد و مغروریت و جاد
 طریقت بود و در خواب سینه ز و خور که نشسته **حضرت محمد** در آن سلطان
 شش چرخه کنیزی قدس سره و وطن نجف بود و موضع خرابی بر کند زین کبریا
 محقق بدوق و صلاح و راستی شهر رسیده در صفت سیر و ابروی
 و سلوک راه حقیقت پسرانیده در روز عبادت و زیارت و الوان و طایفه
 و طاعت از اصلاحی وقت امتناع داشت میگردانید که تربیت از غیر در خواب و

کتاب

می یافت میبوان گفت که او سیر بود چون جناب حضرت سید جمال الدین بخاری
 قدس سره درین شهر رسیده در آن اعراسی و در وقت اینان وقت کمال تقوی
 و انظار کتب و محقق حضرت شریفش از او آداب سبک کله بود حق تعالی بر سر او
 بر این ارات عطیة شد و در آن کتبی فانی در کمال استعد او و کشته داد و اطلی او که
 فرو نمود و بعد از آن وقت بر شد با اجازت و از آن حضرت با صلح تمام مسند سنین در حق
 قوی داشت و در مدعظ در حالت محبیه کمال تخیل بند با وجود آن در بر با
 نقوی و تعب عبادت شاق فرسوخ قدم داشت اکثر جوار فرنگی است یک کلمه میگرد
 ازین جهت مغرور با کش تمام کد بود هرگز از حرارت در حق و در در و نور با آرام
 داشت بر سینه ز و تریه و مال کجاست در حال عقد ای طالبان و جاده نوی در زبان
 و طلی مکان و احاطه زین زمان و خوارق عاده و جذبات و تعریف استی بود
 آیات سبنا الی علم العظام و مغز اولیای حضرت شیخ با ما داد و فاکل اهل اصحاب
 آن جناب است نوشت که حضرت شیخ حمزه مخدوم مرتبه اید الیت داشت آنرا با صحیح
 سلسله عمل مغرور بود در هر طریق حضرت سلسله سیر میگرد و تفصیل اول این بود
 از کمال در کتابت و در المیزان تصنیف اعلم العلماء میگوید و کتبت و سبک
 از طغای این است آنچه بعد از آن فرود المیزان ترمینا و تبرکات از یاد

سیر کرده عالم ملکوت هم جبروت را باز در لاهوت مرقبان واسیه شده است
پوش در دولت اندر انجمن هم حال او او بر منی هم بخوش هم صحبت در رسد است
سالها شد خدمت او نمود و یافت یک مجتهد از شیخ و بابائی گویند که است
هر که بود غسل لازمش در سالها قلب روح و مراد بر روی مطهر شده است
نسبت صحبت قوی او را همیشه از آن گویند بعضی میگویند زاده از مادر شده است
تو بدو بود و تو فلان هم گفت خلق تو نیست کرده در در کف از تو نیک حق او کرده است
در وجود و بنیاد هم همیشه نشسته در در اقبالیست و آثار رضا اشکر شده است
همچنین در واقع هر لحظه از فضل خدا صحبتش با اولیای اعظم و او فرموده
کس که در این یکی کیفیت کرد عا در روز مهی زین روی در این سوخته است
چون شود ما در کلمات عشق سگ کش از انجمن و حشره و شکلی بخش این آرزو شده است
زود کرده از قبیل کشف و کشف در میان مخلصان هم حفظ مستطهر شده است
هم که امش زلف و نمر و قتل حضرت بماند مخلصش را خبر بگفته است
از سماع تنگ و فی کاره زوی نمیشد هر که در کمالش از ناز و از فرموده است
از دعای استجاش به شده بسیار کوزه خاصه آن کو که آن فتح اندک از فرموده است
نیست در مصلحتی گفتند در صلحش از تعیین بر آن چون بجا آورده است

ظاهر شد

خاستند آن کی زبان اس از کس می تا بجز بر کس که زنده از صبر شده است
مخضر از شدت با حاشی منبت است گاه اکل از حفظ عقیده و عقیده
ناهی که توره می اعتبار او یعنی در زمان زنده با کس به بودن در
خوردنش بر آن اقبالیست که زودت است ساید قولم نشنید که چون ما غرضه است
تا رخ و حال کرمان مثال حضرت محمد و م العز از این آیات که زاده مکره است
شیخ داود است و می شود شیخ محمد فرزند والا که بنویسند
و بیارم از صغر رفت اکل یافت وصل کرد کار عاقبت در به صد و شاد
عقل گفت از تو فرموده آه میسایا کشید نیز از او است شیخ بابا
داود خاک قدس سره در تاریخ و مهال آن بر شد با کمال شهرت
بی تاریخ سال وصل محمد و مناسب است محمد در حرم خلفای حضرت
محمد همه اصحاب فضل و کمال اندو کردی جنت در محل خودی آید حضرت
سید اسمعیل از استاد اعظم انسان است در سلسله طایفه حضرت
قادریه بر میر سید محمد قادری است سیاحت روم و شام و هند بسیار کرده
چون که شمر رسید تا خدمت شیخ العلماء داود خاک است و هم دیگر با هم
صحبت داشتند و از یکدیگر مخطوطات مستفید شدند و اجازت تسلط بر کس که

واجهه جناب حضرت سید صاحب و روح و تقوی بود و عقدا بی ظلمان را بنا برین
 سینه بود و در وقت قدیم غیبتی داشت و بر نفس ستم را در اول سال که میگذاشتند
 بی تکلف بسیار بود و خود را به بعضی فضا را از این ستم در سال نهصد و نود و دو
 بقدم خود زمین کرده در شورش طلبی از حضرت شیخ با داد و دعای کرد
 ایشان خدمت قداوة العرفان را که اگر با خلوص اطمینان بود با ایشان سپردند
 چنانچه در اوراق آینده در ذکر حضرت مزارک است بعضی قوم توانند در
 سید عالی جناب در کتب کلامی **حضرت سید مرتضی** هر چند او شی بود
 بظاهر دست ارادت بدان سید نعمت الله صاری که از اسادات با کمال است و
 از محققین مستغنی شده خندند و در خدمت حضرت سید مرتضی الدین اندامی است این
 سید ابوالکاسم بن مرتضی صاحب سید محمد و صاحب بود و غفیر و بعضی محققین
 در توابع او است طالبان راه سید مکرر ملاقات آنرا می نمودند و در
 سادات اندر آید از او فرودرفته در همه حال حاضر است و توجیه خدایان
 کاینات خدا میانه سید محبت الله بر اسلانت کرده معنی تا من بود و چهل
 سال تمام الدبر و تارک جوانان بود با اشاره حضرت سید ابوالدین العزیز بن مرتضی
 میر میر عبد القادر بن مرتضی بن قی مکتوب نمود و سید مرتضی در خدمت سید

والله اعلم بالصواب

والذی یقینه ان ضعیف مرتضی من اول ائمه بن سید الدار و مرتضی مرتضی بود
 با ما مرتضی است که در موضع دینی بوده طوفان خدمت سید با اولاد و افتخار
 در حواله عراقی است در طوفان است که در خدمت ایشان در زیر سنان خود و اولاد
 صید حضرت میر و در خانه شیخ با داد و دعای بود **حضرت مرتضی** مشهور است
 که از تفسیر که در آن بود که مرتضی شیخ العرفان الدان ضعیف حضرت شیخ نور الدین
 قدس سره پیش از صد سال از ظهور آن صاحب کمال خبر داده بود و آنجا به سید مرتضی
 زنی خدا برستی بهر سینه تا آخر عمر گذراند و سید در توری می مظهر امام است
 نه محمود صایم الدبر و قائم لیل تا آخر عمر گذراند و سید در توری می مظهر امام است
 می که سید که خدمت نه هفتاد سال از سید را روزی هفتاد و نه سال از او شد و الله اعلم
 گفته که نای سید بود بطول آن نزد خدمت هر دو می سنی با ما بر زبان آورد که
 اگر مای را برای ما فرستادند بطول آن را بر آید داد و داد و اگر مکرر او بود
 ای برای برای فرستادند در همین حالت غلج مای می گرفته آورد و سالم
 پیش او که داشت ازین سبب انور بسیار بطور موی آورد میفرمود که این
 من بیشتر که با من انفس بود است آنجی که در آن قدم را رخ خدمت آخر
 بعجت جناب حضرت محمد دم العرفان شیخ حمزه را رسید دهره اندو کردید

حضرت

قوه مکتبه کردی شهبوش اگر بعد عمری ما شاره حضرت مخدوم گوشت خورد
 و راه برتی بود بلکه بواسطه حضرت مخدوم داخل طریقه سپرد و در پی هم شد
 و سخره بران کردت با الحیا از عجم اسیر کرد کار بواسطه همین روزگار بود اسرار
 معرفت و انوار توحید از زبان فرید ظهور آمده است و بر دست انبیا عظام
 بسیار فایزیت خدمت اربع العلماء شیخ مایادا و ذکا اگاسی
 و وارد انش در نصایف خود منظم و شرب بسیار نوشته است چون صلوات
 در تصدیق اسلام آباد در فایف تاریخ عمر روز قضاییش با ما داد او در حال
 جنان فرمود **تاریخ شیخ** دین بود اندرین کثیران در حدیث و تفسیر و بهر تفسیر
 شیخ دین بود آمده تاریخ سال اولین روزی مرقدی قوه این ال بود
 ذکر کو یان نیم شده مرض بودش معال بود تا همضا و سانش معال
 و جز ماه سالها بود او را که شکاری با مال هزار عام انوارش معال
 فنون عاشرت **تاریخ مخدوم در لاهی** از ما زمان سلطان وقت خود بود
 و مشیت غلظت طبع و شهرت داشت و سلطان در جامای زور طلب داشت
 بیگانه است روزی در انشای سیر و شکار عبورش بحیثی که خدمت شیخ
 نیک ریشی سکونت داشت افتاد مردم بهر اسی او در نزد انش بچو لاهی جای

فریده دیدار

خیزید دید که در آن وقت شیخ سفره برای سباع و دو توش کشیده اتفاقا
 خوشی بر حصه شغالی نقلت که شیخ نیک ریشی بطرف خرس گفت که ظاهر آن
 عبور نوروز ظالم بود را و اگر اندی بشغالی کشی شیخ نورز شنیده جانها
 در دیده در حضرت شیخ حاضر شد و حدیث الهی با ترک کل کرد شیخ او را
 تمام شد بکارهای ترک عادت امتحان فرمود و او آخر شب تعلیم کار باغش بود
 و چند روز در نسبت انوارش فرمود او را قائم مقام خود کرده بنزد کل در گذشت
 شیخ نوروز ذاتی بجای فرزند سپرده چون او از وظیفه حضرت شیخ خنزه
 مخدوم که کوشش رسید دست از شیخی کشیده جهت تحصیل بقایای سکه
 بجای حضرت مخدوم آورده خانه خدمت الادت بردوش گرفته در
 اندک زمانه با آنان خود تقوی یافت و حصه خالات عجبیه بگنجیدند
مولانا ابوالحسن اصفهانی با علم غلای زهر و مرجع فضای شهر بود
 در زمان میرزا احمد رسیده حق گوئی از زمینهای او بگنجید
 با علمای هر روز در غالب شد بدلت تواجد او دوطوسی که شاکر حق
 بود و ملازم حضرت مخدوم رسید و محبت اول بنا شرافت شکره از انش
 و لباس سلیمان در دوش گذشت کار کردند و توبه آمد و بران استقامت و زور

واقف شده بر منعمان است بر ملاقات بنیاد و راه حرمین گشته تا
رسیده نمود و آسود **حضرت شیخ محمد باقر** صاف و صبر و محرم شیخ عباس
ملکانی است که از شیخ سیران طریقت بهره و در دست راست خود را بر کتف
ایلی رام نمود شیخ از حل شیخ بنام والدین اگر با مرسانده مخدوم احمد سفید
سیاحت بسیار کرد و بحرین رسیده بعد ادای حج از راه ولایت آمده
در راه بود تحصیل قرائت از خدمت شیخ محمد در اکثر علوم آگاه و در طریقه
قادری از بزرگان راه بود و عنان علمینت بجان راه بود و مختلف فرمودند
ببینی کتفی در ماکول و ملوکوسین سیکل را بنیاد و خود که احاطی مردم فیض
قوات بوقت بطلانان میرساند چون بر شیخ اباباد و قالی
از زمارت غنای ملتان ملاهور رسیده ملاقات مخدوم سرور کرد
محرک توجه او بچنانست که سرش در دوشی رسیده که غازی خان بخار با
مخالفتان که از هند و سنان آمده معوض حال او شده بودند دست
در توره تو بود و از مخدوم احمد تهر دعا بپسند و جانت رسیده
غازی خان مظفر و منصور را که دیدند در وقت از وقت او را قبول فرمودند
آنگاه بر آب و دان نهادند و بر تقدیر حسین نکالیف روی سپهر را بر آم

قادر

عاشق و غریب از حال او و بزرگوارت بخدا و بسیار است مظهر آثار تو در کار خود
یعنی رحمت تو بود و در محل طبع این بوده و زمره که الحاح بر او فرستاد
مخدومان آسود با فعل مسجد گلگیر که چشمه نور تو مسجد مقبره واقع است
و نه این صاحب حال است در کتب سید از ایشان در نقل خودی آید تا در
نقش **حضرت شیخ اباباد** که قدس سره آنجناب از جناب کسیر بوده و
تحصیل علم را بر محال نموده بجا آید در خدمت حضرت مخدوم العرفا قالی
و در آن قدرت و خدمت داد و در رابطه فتای فی شیخ و ترک رسوم و عادات
و از غنای ناموس که حال رسیده صاحب تصانیف علمیه است مثل **الکافی**
و شیخ آن سنی بر سوره کلین و تصدیه جلاله و زوال علیه و غیره با
نسبت از روح با ضمیمه ضمیمه حضرت سید الساد سید میرک قدس سره
که از اسادات سلم الثبوتین دیا را اند صاحب کل کردید از آن ضمیمه اولاد
و مخدوم امرا از بزرگان که از روح و شیخ دیگریم صحبت داشتند مثل سید الساد
بر سید احمد کرامی و مولانا شیخ احمد مخدوم فاری و بر سید اسمعیل شامی
که اجازت و ترقی قادر بر ایشان یافتند و ترقی بهره و در دیده جانان شیخ
گرفته در وقت خود در علم و عمل بی نظیر بوده و امر معروف و نهی منکر بسیار فرموده

و کثیر نجیب آن در حرکت بود و مکرر بگفتن از نیز برانند حضرت شهبان
 رفتند و در اینجا بعد از آن که گفتند فیض باطنی و تقایب طریقی در حق
 از انجمن آن است فرموده کثیر آمد چون قاضی موسی از دست ایشان
 بنیامین رسید با او راهمند و دست گرفت و در حق بگفتن و عای بگویم و بنیامین
 قلع و قمع میداد آنها بر دم داد و همراه لشکر را که با شاه معاود بکشیدند
 در راه مرض بهم رسانیده بود همان سال در کثیر رسید و رحلت فرمود
 تاریخ رحلت او در مصلحین است اول در اسلام آمد و بعد از آن مقرر شده
 بود ثانی الحاح مجلسان بشهر آورد و در قبره مرشد خود کسوفی کرد و بعد
 فیض و برکاتش بوزن اتم حروف گوید که در ایام تحریر این اوراق و روحی
 بخط شریف حضرت بابا داد و در دست آمد چون تحریر آن خطب شریف
 درین رساله نقل آن مرقوم میشود و آن این است این ذکر می باشد
 بنص و نوز و سیم در روز بارگشت سلطان محمد یوسف اسعد الله
 تعالی در قریه واره بوزه بلده کثیر حضرت علی الله تعالی و کثیر
 موسی صالح در وقت دیدن صبح برای استعدا و نماز ظهر طهارت کردن
 برکنار موسی زنده بود اینجا مردی مغزین طلبس دید که کبابی بر کبابی و کبابی

این رساله بنا محمد رسول
 صلوات الله علیه و سلم در کثیر

در کثیر

و کاتب مانه و بعد از آن که ای را نیز بر آب مانه چند کام بنیامین رفتند
 از نظر آن غایب شد و آن ناظر حال کرده که در میان عزیزترین قریب
 میان کسبی بوده با کسبی این قریب برانی تا بر رفتند من هم سعید بروم
 و تا با او بجماعت نماز را که کثیر چون بنیامین رفت و او را نیافت و تنها
 نماز خود را ادا کرد باز بهمان حال که او را دیده بود رفت نقش کسبی که دید که
 آن کسبی که قدم آن عزیز بر آن کسبی بود و معطر شده است و نشان قدم در
 سنگت باریه فرورفته است و بعد از آن ازین واقعه اهل آن قریب برگردم
 کسبی موسی خوش آن قدمگاه را ستییده اند و اثر آن قدم را دیده اند و
 کسبی اثر نمایان است و در موصوفه واقعه که صدق واقعات این
 اکثر مخرجه شده بود استخاره کرده اند برای تعلق آن کسبی این قدم
 کلام بزرگوار را دیده بود در وقت طاعتند که آن عزیز حضرت رسالت شاه
 صلی الله علیه و سلم بود که بقوت اجاز خود با روح و بدن باین واقعه
 بطریق سیر آمده بود و معطر شدن حجر از اجاز او است و علمای حدیث
 روایت یافته اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از واقعه صوری
 همین تویم با نیدن روح بقوت تصرف سیر کردن است با جسد و روح

هر جا که میخورد در اقطار زمین آسمان سیر میکند و الیه اعجاب الهی کلام
 حضرت بابا ابوعبدالله از عبارات در خط مشرف ایشان نقل کرده است
 را هم این سطر عظمی که در کتب سابقه مذکور بود در آن وقت
 محض جهت اصلاح اموری است که از تسلط چکان بجای رسیده بود
 شده است قرین این رو داده آنکه همان سال تبدیل سلطنت و انتقال آن
 از چکان اتفاق افتاده و العلم لیه السلام و همی البلاد حضرت
شیخ بابا در این کتاب آنحضرت از ترکستان آمد در سال که بدان
 حضرت محمود اعظم شیخ حسین تواریمی بودند تکبیل و مخالفت از جانب
 شیخ محمد شریف حاصل نمودند مظهر کمال عالی مرتبت در اوقات اسلام
 شیخ خلیل الدین در آن فی مکرر فرمودند در سال هر صدمه بود و در کتب
 بقدم تواریمی نمود در اوقات عالی سلطنت فرمودند مرجع خاص و
 اینجاستند استغراق بسیار عالی است حتی در اوقات نماز تکبیر را که
 آن بجای یکدیگر میبردند در هر یک از آنها با دعا که میان مردم
 کشمیر و کسان که با پادشاه نفاق شده کار بسته عظیم انجامیده بود
 چنان شیخ خود بوجه فرموده رفیع مزاج گردید مفسرین و تفسیر مخالفان

در بیان

دولت فریب چشم سوم شیخ را نبوده شهید ساختند و کاتبان دولت فی
 خاصیت حضرت منصف سینه که از وی که شیخ کا مای تاریخ است در زمان
 ارشاد آنحضرت اکثر اکابر اسفا داده از قدرت ایشان می نمودند را بجمله
 جناب سراج المله مؤید الدین الرضی شیخا و اما ما حضرت تواجدها با
 قدس سره که در آن عهد تجزیه زلفت امیر الامرا شیخ فرید سجاری کشمیر را
 بقدم نمودن فرمودند و اختیار کسب فیض محبت او وصال فرمودند
 شیخ صحیح نمودند اما علیه استغراق حاجت راه افاده طالبان شکر
 کیف در روز از فایض الازرار سخن شنانند و معنی آسوده اند از اجل اولیای
 عهد بودند آسمان ما و ساسی که زنده را از رابوت زده قرار داده شیخ
 را تکلیف جفا کرد و حضرت شیخ اجازت تواریش تجاره بنگرارد و بگوید
 جوار کبیر خود اندک آن زنده بر آورده بر آن سینه خاضع خام میبود
حضرت شیخ بیخون در حریف شیخ حسن کمانی صاحبی که از بر
 کشمیر بود در نهضت و شجرت جری بوجود مستور داده از صرع سن آنرا در
 و تیر نهی و بزرگی ظاهر است در سن بیفت لکن غلط قرآن کرده و حضرت
 مولانا محمد امینی که شاکر حضرت مولانا جامی بود استفاد عظیم نمود و از

مخاطب بجای نانی شد پس در جناب مولانا الخیر حضرت لوتی زاده که در
عرفان و علوی زمان بود و در کتب کثرت کسب علوم فرموده و چنانچه آنکه
روح بنا که حضرت غلامی فکر سلطه کرده و قوی مظهر نبوتی است که در آن
آنحضرت در خفاقه معلی که سخی بود در بنسارت و امر در آن حضرت
مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی یاد فی خازم ولایت شده و عاقل و عاقلین
و الشنا و کرمبالت و دوستی نکرد بلکه آنرا هم در واقع آن جناب علی بن ابی
ماورسندند از راه با همنان با چهار ریش رو در آنکه در راه در آنجا شیخ
بسیار از آنجین تیسیر بود در خفا جوانی شرفمند که وطن حضرت مخدوم بود
پروان در و از آنجا خوب تر شد و جز آنست درون رفتن مکرر آنحضرت
از آن طرف ایشان را طلبیده نوازیم تا خود و خلقی که پیشکام که در وقت
مستعین بود در لابنا بر وقت و در قوانین طایبان سبکی از آنجا سینه جان آمدند
حضرت مخدوم فرمودند که کاران جوان علی بن ابی طالب است و نیز در پیش سبکیم
التعلیم باطنی فرمودند که از جنکلی همزم آوره شده آنجا در همان ایشا را در وقت
از بعین در ایام شدت سر طشیده مامور بنا که کردن توفضای بیکر نشان
شد خدایگاه در خدمت حضور مانده و در مجامده و خدمت داده نظر بر آنجا

طهور زین الدین

طهور زین الدین بعد از آنکه از راه و سبک شریف در در سبک علی
ابو ابره از راه و نظیر تمام او را بر آنجا سبک فرج سبک علی بن قوی
توق طالبین با سنیفا و در توحی شده عالمی مستفید خدمت و صحبت
بگذرد و سلوک شد حضرت ایشان را بعد مدتی باز بودای او را که
مهر شد و آفاق غلبه نموده عازم اجرام حرم ملازمت کرد و بد ما سنیفا به تهر
از حضرت مخدوم بچرا بچرا حرکت شنبیت داشتند از راه بر ایشان بود در
زبان بر دو کسینه شد و در راه توجاریت بسیار صحبتی را از روزگار حاصل
نموده از آنجا در مصطفی شیخ ابو سعید عمر جمشید طوط شیخ سلطان علی
اویسی که بدو واسطه شیخ ابو سعید برسد و زیادت مشبه زین الدین بود
در رفع سب و علت عمل سبب که در فضا بر آن سبک و ند تا نیز نصیبی است
شاه ظهراست صفوی در اینها میانی آوره بود و ظهور گرفت و دیگر و سبب
بسندها بر شنبه پروای است که سلف از خدمت زین الدین می بین شیخ از راه
و غیره در هر چه در میان جنیه کار است حضرت امام الامة ابو سعید زین الدین
در اینها در صحبت شیخ المبت شیخ سلیم ششمی در اجازت طرف ایشان
و عطیات دیگر که تفصیل آن در ثمرات الاشیخ است بهر آنکه اینها در

و بگوشه ای که بشیر رسید بدان وقت سبب شوهر است ایام اسما
که بعد از آن مدت مکنه در آن ایام با داد اندک شکر محل حوادث و اوقات
بود حضرت اینان خوبتر شده بظاهر و باطن سعی و پند نموده مکنه را
بمردم اکبر باز شاه قولین فرموده و میفرستاد یک بار از شاه شفا
و آتی نموده راه روزنامه شروع شده بود پس از این حضرت اینان اطمان
اصلاح شهر بر این مفضل بود از سنجر مریدان اختیار فرمودند در آن
زمانی نعا و دست فرموده کتبه تقیه و حدیث و فقه که درین شهر بود
آوردند مردم را استفیض شد شد مستند بودت ایام و روزیم
وی فقهه شده شهر را و رسد رحلت فرمودند هیچ ام بود ما بخش می
شود در آنجا و تحریرا حقیم این تاریخها یافته هیچ این مجد است
او در دین هیچ لایزال هیچ کمال هیچ جمیل نصایف حضرت
در همه علوم بسیار از آنجا تفسیر آن از رعایت تجر و بسط
و قیاس اما با خبر رسید سگک الحیار و امان و عذرا و اسی و
چگون و معاری العیون و مقامات مرشد که هر چه نسبت مقابل
مولانا غفر الله له رحمتی ما یجاست زیرا که مناسک و شرح صحیح بخاری

دعای برین

و تفسیر توحیح و توحیح و تفسیر و سوره آفران و ولج و نوح عیانت
در سارا اذکار قدری از انشاء اکبر از حضرت مرقوم یکم در خطای ایشان
بسیار از جمعی بجهل خود نموده مینویسد حضرت **در این شهر** سپرد و کار کرد
بود از قبیله عشا میها در زبده تجارت سبب غذا برستی فرمود و تقوی می نمود
و سبب شهر نشین آن اتفاقا قادرش تجارت را بر گرفته بود در آنجا در شد
کثیر السواد و مصلح بود حضرت شیخ عبدالشکور که از اولاد حضرت سلطان الایمان
سبب هماد الدین از گریا بود رسیده و عیال خاصه دیده در حق بعضی فرزندان
که در شهر لرزش بودند و عای **سبب** جانب شیخ دعای شفا کرده بخواست **ابراهیم**
نایبانه خواصا هر رفتن را قبول فرموده و کوز و شمایا و الطاف نمود محلی
مشتمل بر احکام طریقت و آداب سلوک و اجازت بیعت برای او و او که
دفتر حیات را بقصر امیرا در ریاضات قرار کرد که در پیش حاضر باشد من
قبلا بلا عیال تو از هرگز بعد از شیخ این آنجا ترک مکان نزدی یکم کرده
کسب ثروت حلال بر مسنور گذشته به اندر طریقت آخرا هم را بنام آن حضرت
که خدمت شریفی بقیع اسوا اتمم یادش آمده بود که نادای برضا و در آن
اختیار کرد و فوت حیات را بفرامیاید او در ریاضات و کمال است و مقامات عالیست

رو نهاد از عجب این که کار بود او مشاع و اخلاق مکیه است چون گفتند
خلفا و فرزندان برجسته و آراسته گدا و زکری می آید وصل بخمکدل
آسوده بتایو کج عمره شکر زنی لیس بر سینه کله از یک شیخ انجمن تاریخ اوست
حکایت اول تا خانه در طوسی که از نجیبی وقت خود بود و مله غلام صوری
مولانا حسن اولین بابل بود بنفادت از فی توین انسان در امره خادما
حضرت محمد و شیخ حمزه فیه و براه علی بنار سلوک مستقام و از عقول انجمن
شد و با عت و اسطه بد است جمعی که در بد است تا خود را بر سر جمعی نموده
شیخ مرزا سید علی با قاده صوری معنوی مشغول بود در آسوده
حکایت دوم فرزند ارجمند حضرت میر احمد کرمانی اصحاب
و خالات برجسته و آراسته و روح و فتوی و علم و ادب و در
ظاهر از پیش روی مقدره برابر کرد آسوده است **سید جمال** از اخلاق
خاص سید احمد کرمانی است در تصوف قدرت عجیب است و در حق سلسله بود
وقت رحلت در خطبه علیه آسود **حضرت سید محمد حسین** در اول و آخر
کثیر را بنقدم خود مزمین نمود چون بست ظاهر و باطن از دیدن اغیار می بود
و اصلا بجانب سیکان تیره بند است هنوز زمین بود که صاحب کرامات عالی در حال

سایه بود سترک و انزوا سیکار این مقبره شریف باش در محل جوان مشهور است
بیتبرگه **باب ۱۱** سهروردی فروری خلیفه حضرت سید احمد کرمانی است
از اغنیای این شهر بود و کجا بدلی راه نامتناهی در دوش صا کرد و این راه
در بخت حسن عراقی بر آمد و پس بوزیر لباس فرویشی بود خود را از منسوب با یا
ایستعلیل می شمرد و مذمت شیخ مستور میداد راه مردی در حاضرت شهر و از
اصول کار اگاه و منبع رفیقان جلیل بود در ولایت بخت حضرت سید احمد
کوهانی که در بحال جلیل لیکند نزول فرموده بود و در خود و مجرد ملازما بود که
شد همان شب دید که سرورین و دین علی المدخله دم بگشتی هر و در آن شب
سهروردی در کسب از کردن کرده شتی را میکنند او هم امر عالی بر همان در
کشته گشتی را مینزد چون بر حوض سید احمد راه رسیده فرموده اند که الحمد لله جلیل
المتین از ساد کردن کرد و در همان روز دست از طبل بر دست آورد
باطنی مشغول شد و عقیده و ارزش از کار کجای نمود که در اندک زمانی غبطه
جهانی کرد بد چون در آن نزدیکی مدینه نفس شیخ درین شهر شیخ پخته
بدلالت با با اکثری ازین مذهب تائید شده اعاده گشتن سید احمد در با جمل
خدمت و جان فغانی جناب حضرت سید بدل و خان کجا آورد اما اجازت

از خدمت برسد ما فرمودم زاده و بخت سید جمال الدین خلف
 اختلاف بسیار است و بزرگان دیگر هم مثل حضرت شیخ حمزه میزوم شیخ احمد
 قاضی و غیره کاتبینار دیده و حضرت مجتهد شیخ حمزه که ذکرش میگرد
 از علم کسند او شش خبر میداد با ما مسود آدای سنت کتابی نموده فرزند
 صالح که همه اصحاب باطن بودند نظر ظهور آورده و خلفای بر سر ایشان ذکر
 چند در محل خود می کبید و محل زوره مراد با بیض انوار واقع است مشهور است
خواجگان بر این است که ملاطری از دانشمندان در نظر خود و ملا با فرود
 شاکر را و بوده در سلک خیران حضرت قزوینی الواعظین سلطان محمد شیخ
 حمزه استقام یافته و از این خبر برانسته منقول عبادت الهی شد **و ذکر شد**
از جای دیگر که در آن زمان بر منصفی بعد از ظهور فرمای امیر بودند
عینی ساه از مجاز و وقت کشف گوئی بسیار است که گویا آینه در آن
 در زمان حضرت مخدوم ظهور فرموده اشغال بابا و او ذکاکی در صحبتش
 میرفتند و تحقیق امیر از مخدوم چند رسال نهصد و پنجاه و یک و یک و یک
 و بیش از این خود خبر داد و در عقبه حضرت شیخ عینی بر شی بابا و در سلک
 بابایان **زینی** از قبیل چکان است برادر مسعود و یک روز زمان

طافان بگرد

شیخ خاندان کتبی مگر میگرد در دروازه ای یکی بوده که خود بود یک منزل ^{ملاطری}
 صحبت میرزا عینی از آسمان افتاده و توحید مثنوی او را بر او داد و مثنوی
 و حرکت بود چون فی الجمله کمال مدبرانه و عریان میرفت و اطهر با رعیت
 میکرد و میگرد که در خدمت حضرت مشردم شیخ حمزه آمد و در خدمت او کسب
 فریاد صحبت نمیدیدند که در قضا و صفی است که گفتند که در احوال علی شاه نوشته
 منسوب باوست و سبط بری مردن علی شاه عهد آ بود بمقره زینی ملاطری
 منصفی ای کامرانی **شاه** **بمان** **نکته** **شاه** **عبد الرحمن** نام داشت عالم دوران
 و اسخورد آنان بود آنچه را می فرستید معارضه است که گفتند که کشف صداقت
 در او دلیل بود که زانعت میگرد چون نماز منقول میشد کاتان خود و قلم بر انداخته
 خطا میکردند نظر بر این امور میگردی یا بر خود خطا چه می توان گفت در حضرت
 مخدوم بسیار باره زینی از بندی با بر منصفی میرفتند که بسیار با نشان او نوشت
 سیر در آنند که گفته میرفت بود چون رحلت کرد در محل را اینواری آسود
شاه **عینی** **سپهر** **بار** **دستی** از خج دیان مشهور از خج بود با نشان حکم
 حکم بران داشت با وصف ظاهر و حرف نخب و معرفت باها و مسیح گفت
 در اطهار رعیت با و حرف جد با گویا که می بود و چون مخدوم در سلک گواه آسود

بعد وفات هم جلالت بر او ظاهر بود و هر که قسم دروغ بخورد در ساجده
 بخیزد **بیشتر** بخیزد و شورش بود و هر یک که عیبی داشت با وجود آن کارهای بگوش بود
 هر که او را انفسا رحال از او میبرد و بدستش بجا نذران کرده و او را سید اوستی
 نزارع چنین گفت و در کس چنین خبر داد و بلبل با این قسم ظاهر کرد و در کجاست
 هر چه میگفت نظهوری آمد و رای سواری بالای سرش ننگ آسوده **بگوشی از**
کوشی که از آنستدای عهد بچکان نا او ابله شمشیر سلطانین جفا بزم
 آرای کمال چون برای سرای قیل و قال بودند **فوج الله** از مردم آید
 خلاصه زمانه فاضل دوران بود میگویند که سیادت هم در آن اولاد
 آمده احترام تمام تا بعد از آنکه دست لکبر باد شاه رسید و نور و صفوف
 مزاجه شامند ای که دید با علی مرتضی و لطف فرمودند ای و منزلت **بیشتر**
 و در کتب تصدق و در وقت در زمان که در روی باد شاه در کتب **بیشتر**
 بود و در کتب محرق مبتلا چون در نفس طبابت کمال خداقت در آوردن **بیشتر**
 معالجه نمود هر چند که حکیم علی که از ملائکه شاه بود و او اعلم حکمت و خداقت **بیشتر**
 و دیگران از اطباءی خداقت دستگاه مزاج کردند معهود و معضای **بیشتر**
 که میان کبر و کشته استکان کشتن بجای اصلی رسد و در کتب **بیشتر**

لوایق

مشهور است مدفون کردید خانه از آنست که از او و قصه و او این شرح معجزه او را
 و هیچ که زنده **بیشتر** هیچ مدوح با مغز غنی شیرازی که تصدایه را در طرح
 دارد از آنجا قصیده مشهوره که یک شعر است این **بیشتر** میرا بواج **بیشتر**
 لوح دانشش بر سر آید و آن سرمه و یکراست به سوای این **بیشتر** آید
 سر را علی بنان و لا محرم **بیشتر** که آنرا امرای همایون باد شاه بود طبع **بیشتر**
 سلیقه شعر در دستش بهر صد و نود و شش در کتب **بیشتر** که بقیه جان و لایق
 خان کشمیری بر سر تقاسم **بیشتر** که در کتب مغلوبه نقل **بیشتر** رسیده
 صاحب **بیشتر** آرزوست **بیشتر** شامه تو از چهره کلندی نقاب
 نایب و در دست آفتاب **بیشتر** در زبان حکم **بیشتر**
 کشمیری رسیده با حکام ارجح است **بیشتر** و زرد چون **بیشتر** علم **بیشتر** و لغز
 کلمات بر است **بیشتر** بود قبولی **بیشتر** بهر ساینده و در **بیشتر** سلطانین از **بیشتر** آفران در
 در کراج امراد **بیشتر** از بار **بیشتر** سعی **بیشتر** مصالحه **بیشتر** است **بیشتر** چرا **بیشتر** قدری **بیشتر** ازین
 حکایات را در او را **بیشتر** که در کتب **بیشتر** قلم **بیشتر** حضرت **بیشتر** زخم **بیشتر** نکاست **بیشتر** تا **بیشتر** ایام **بیشتر** تسلط **بیشتر** او ای
 دولت **بیشتر** کبر **بیشتر** مجسم **بیشتر** برای **بیشتر** کشته **بیشتر** می **بیشتر** بود **بیشتر** چون **بیشتر** رحلت **بیشتر** کرد **بیشتر** در **بیشتر** کج **بیشتر** با **بیشتر** نوره **بیشتر** در **بیشتر** راه
 با **بیشتر** خلیل **بیشتر** اسود **بیشتر** در **بیشتر** خون **بیشتر** غری **بیشتر** ما **بیشتر** بود **بیشتر** و **بیشتر** لطف **بیشتر** طبع **بیشتر** آرز **بیشتر** حق **بیشتر** معنی **بیشتر** ظاهر **بیشتر**

کندانش معلوم نیست این چند بیت از تعلیم آمد نظم از سر کوی تو دل دیده
شعله ناله ز لرزه خاک بر سر مردود حرف شرح درد دل کرگشتنای لرزه
خون آلوده مادامان مختصر مردود شعله در بره ان افند بیلبل آید بر تو دل
کر بگویم آنچه بارانی تو بر سر مردود ایضا از دست سر در طلق مار مژه صورت
باغچه دکان دل سرور است ای روی تو بر دستم آردید نظر مارا که زدن نمای
توسعه و نماند و بر اند دل چون زخم نماند بگذارد این کلمه معرور است
مولانا میر حسن از اصحاب کمال و شعرای باقیل در قال بود از دل است
و پیش حسین شاه قرمی داشت در استعجاب لوسی فی تفسیر رد کار بود کسی وقت
مثل او نوشت فکر شعری است حسنه بکل در این دو بیت از ادبانی است
دلت بجز میوه داده هر گل بدست چمنی که کف من خار تویش این گل تازه
بران گشته دستار تویش سبزه بوده در جم دل لوند مرا قلع و آرائین
آتش بلند مرا میوزون مختصر سنگین در اطراف منهنه قربینت که دل
جایی که احوال باغ علی در آن است آتش است اوست ظاهر اسکن بکند فی او
همانجائی این بر علی سوای علی تدم است که از اصح الاصل خط استعجاب بود و
مرزا اللی که در دوران ظهور کرده بنا بر این معانی که خط بر علی غنی دیده شاه کمال

ایمان ازین

ایمان ازین است

مولانا ناسخ از شعراء صاحبان
حسین خان حکایت بود مردی فقیر کند ام خود و فرزندانش یک سید است تا آنکه
در بهم شکسته قدم کرده پیوست چون لاله با بیاله و مدام با جام بزم از افق
و توفیق افزای اهل نور و شغوب بود مقتضای تمام این چند بیت درین بیگام
مرقوم شد **مولانا** علی شادی آید این او که توان دروان دایه ای
بخلاصت چهره زبانی دید بفرقت و زاری دید جوید آ چون خود را با کبر
می آتش که پیدا کن نشان نه این نیز از منظومات است شعر هرگز لم بغیر تو
مایل نمیشود و ز دیده نقش روی تو ز یاد نمیشود چشمه باد به کار آید
بگو و در گردن بنام چو جام نمیدهد **مولانا ناسخ** نیز از شعرای چهارمین
بود در صحبت شاه که سخنانی و فخری بسیار از یکبارگی بجای دو خلق عیبین
با این رنگ سینه غای با سبزه بود و برای شاه نوشته شعر خلعت شاهی بر آید
رسد با این رسد شاه در جواب نوشت از چمن که کیم را می آن رسد فی این
مولانا بهر سر از شعرای چهارم علی بود او استاد خوش فکر است و قابل
علم است در این بیت در منقده حضرت امیر المومنین علی مرتضی که آمد چهارم از

استفاد او خزانده عارفان کجایا که هرگز آید نظم مرقفی باریست عالی مرتبت است
 که هیچ شرفش و وسعتی است **مولانا محمد امین** مستی زاد بود و در کتب کثیرا بوفور در کتب
 وطن مستقیم در عهد پیر و پشته با دیده اعتبار از سربار افرو و با وصف شلی بفر
 فضل و کمال فکرمش هم استفاده بود از باجیات از وقت **شیرین** بوش عرق
 هفت شش نشی بود بتملی که گویم را که کیم و اع کجا است **جهان** که شده من اگر
 همه خبر است **سردولی** که کبیرم از وسراغ است درین سخن هم میگانه هم اندول
 ز طبلیم سخن آستان کوش آید برین کرد و گویم ز گویم نه از زمان خودم هم
 بسی می آید این رباعی از وقت **بوی** من غنچه نیم طبع عاشق نارساز
 یا که که بر ز روی و دم چون غنچه یا ناله که بر کوش بجانم هم من در دم
 خلاق می خرم را از این رباعی نیز از وقت **شیر** ای بسند ز کوه اس تو ام
 نارسان آن عسی کله از چشم تو جوار نشانی باز تو بجانان در کار است
 نیز این رباعی که در توفیق کشیده است **بوی** دو نشین به چشم دل نهان از هم
 دیدم نه هشت بلکه کثیرم درم خاکی ز عهد و منک گفته **خیمه** آبی ز صفا
 وجود خود یافته کم در حلقه است مدون آبرون آستان حضرت سید
 جمال الدین با محمد چون سلطنت ملک و پیر برین نظر صفا نهادند تعالی

کلیه بی خودم از وقت نارسان

ولی از بر لایم

عزیز العزیز و التی بر کجاست که تقصیر مندیست و با انحراف است از مرد چه که
 بکلی کسی هم سال تقویان و ولایت بود و کس شمال بودند با ولایت دولت
 قاهره که الی استقلال است و نام حکومت **محمد** با ستم و ستم خیر کجایا با نسیان
 کجایا حیدر کرده که بعضی وقت تو بیان کونانندیش و حال و خیال با لاده انجیاد
 احوال در آمده و جمعی عاقبت اندیشی نمودند تا نام کرده اندیشی بجنور است
 یافته اند و بعضی دیده و در آن بر او بی وقتند بکلی مشتاق اند و وقت نه سر را با کار
 آورده اند احوال این فصل این است که چون بود از بعد از کجایا و بقیه اسم خان کج
 صدی که کجایا هم بر سر از وصف طایر که از امرای که بر شای بود و علی گرفت کجایا بشمار
 بعضی در ارتباط امور ملکی بود **مالک** بیک کجایا که در آن با و یک کجایا است
 و ما مورخان است حضور شد و محمد علی خان هم به داری یا قافی نورالدین قافی
 که بجهت ضمیر با محال و جمع خلفا خاله هم تر بود بنا بر محال وقت همه ایقار باب
 که در صورت ظهور زو فر محالاً بهم آفات از سر با هم کارانوره خود عاجز
 شیخ حسن بیک کجایا می بخواند و منت که به از حضور رئیس شیخ مشا را لیکه سیر
 مقرر بود که علوی در میان **محمد** شیشه را نقد داده و جمع محال را ضبط نماید این
 موجب تردد و خطل احوال کجایا که تغییر است و حیانت در بیان او گردیده بود

نزد استند و جمعی از مردم مرزا یوسف خان کرد که بیشتر با نده بودند و کجکینه
بودند و فرغ فریب فرموده با خود متفق شدند میرزا با کمال کرم و مهر از ایشان
نموده و بستان کرد آن طریقی که مردم با او خانی که داشت اما خود چنانچه
شیخ با ما و الی قدس سوره الهامی که خود قدوم دیدیم هیچ اتوم فرمودند که از روز
فره بخش است آنرا لام طرفین در کتب که یکبار مانده میرزا ایاد کار بسوزان رفتند
سپس با ما طرف مشیر آمده بازار کشی که هم نشانی و خیال تمام یاد خانی
در سر نورد و خود از آن است و مردم با بخوبی با هم و منصفی اعتباری بخوبی
بزرگ است روزی که او در کرب با این امر خطیر شوال شد بشکایت که با دشمنان
از راه او را و او دیگر کسیر فرمودند و پیش از حرکت خود حرکت ایام شیخ
قریب جانان بر خشی که از شاه اصفیح النسب امرای عظیم الشان تمام توغیر
جا خدایان بود و در آن کسیر فرموده بودند میرزا با کمال بافاق توابع با کمال
زینت و انداد طرف کویستان فارغیال بنو خا و الی و بیدار است سلطان کرد
مناجعت و محالفت انداده چون کسان با شایسته بنده حسن کسیر کو
بطایع با جلیب خود از آن شهر آورد و دیگران چند ایام و چند فرات
اگر با دشمنان در راه این ضار بناگاه بنشیند در آن زمان که در از راه بجلی

مردان خان

مردان خان را با فرج مکمل از راه بروج شیخ فریاد خشی را بطریق ایضا فریاد
سختی کرده و خود هم با لشکر معهود منزل و منزل جمود می نمود و چون خواست
کثیر و جمود مسکنه این جهت نظیر را همی چنین حرکات نمودند و استنباط
شیخ فرید که با بعد از وی چند قریب سه روز با ایضا فریاد بسیار
بود و شافیه او را توغیرت در لری سینه و دندان جمعی از مردم یوسف خانی
از آن جوان خودی فعلی شده در تعاقب مرزا ایاد کار افتاده بود و که و عدال
روایت شده بود و سرانجام یافته مردم با دشمنی که سر کرده آنها شمشیر
سپاری و ایام کسیر بخان کار و غیره هم بودند نشان داده میرزا ایاد کار
دست آورده و کسیر رسانیده سر او را از نظر باد میاه گذرانیدند که از
معدن در آن کسیر رسانیده جمعی راه فریاد شده و بعضی مورد غوغا و تعجب
در آن کسیر ایام کسیر شده و سر او را و دیگران کسیر بجای این است
استقرار از بر سلطنت بخان دان بخانه اکثری با که از ایام کسیر
در حضور کسیر بخان کسیر است از آنجا که کسیر شاه با قول خود
و چهار سال از آن بخانه کسیر است که با کسیر است که با کسیر
و خداست عده و حاجی که با کسیر است از ایام کسیر با کسیر

در درخاستن ای بودند در محراب شاهزاده خسرو که از پادشاه روزگار ^{سند}
بود عجب تر دست نمایان از یوسف خان و اخوان او و نظیر او که چون پادشاه
در لاهور خج کرد یوسف خان همراهمش مولی بجایا شد و کارهای سلطانی
بجانشین میگردید و با جل نوجو در گذشت اولاد اخوان یوسف خان
بارگفتی خود بصورت امر گذرانیده آخر تا تعیین اگر پادشاهی بیدیده
و جندی تنخواه بر تابش بودند و تا الهوم هر دو خان را نسل آنها میروند
و سهه و بجای آوردند و در روزی بودند صدر کارهای عمده خودند باز بر اصل
این سخن مردم بعد تخریکه اگر پادشاه را به خود رمل را برای زناقت
ناظم و بنده بیستنا مورخ و مضاف بطریقه در کمر گذرانند بنای قلعه
پادشاهی کرده و ما را در دو و شصت که در میان آن واقع است و سال
هزار و شصتم با تمام رسیدت حکومت یوسف خان یکسال پای تمام
بر کرده ما را در جانب شمال روی از بود بعد از آن اگر شاه با طهارت استنای
سجاست سمیری که پیش پادشاه جای گرفته است در بیستم خور و از تیره یوسف خان
محمد علی سلطان موبدار شد او در اطغای آتش فساد مردم چکه از طرف
سرشوارش بریند سعی بلیغ نموده بازده مال منظم و نسق گذرانید بعد آن

لایحه
علمیه

از تیره اراک

از تیره اراک و نیز از سینه دیگری مرزا علی اکبر نظامت کشمیر از اراک
یافت خط عظیم در زمان او و در آن خطت رو به برانی نهاد
خرابی ملک و حکایات آنوقت از اراک باز و کاکس و مسائل حکومت اراکی
کرد و در نظامت او در سینه از او چهارده دیگری اگر پادشاه طاعت
کترین شد صنعت و چهار سال عمر یافت و بجهاد و دو سال سلطنت
هندوستان و فتح بلاد یافت و از کرد و ایجا و صنوا نظا و قوا و در وقت
کشیده ملایک ز فحیت اگر شاه تاریخ است خط مظهری کشمیری حسین
تاریخ یافته است پادشاه اگر بجهاد و دو سال عدل و نظم فصل صمیمی
سوزت هر یکی در شش زحماتش فعل را در خروان اجتر کرد و در پای
سوزت تا گمان با او اجل بر جمع خورد جاسر فانس نرم آراهی بود
دولت شاهنشاهی چون جا کرد کم نغمه ز کرد و کن خیر انجای سوزت
مظهر از صاحب قران تاریخ است گفت ازین خسرت دل بختی است
احوال حضرت که با تیره محمد اکبر پادشاه در کشمیر روزی روزگار بودند
در آن وقت رحلت فرمودند بدین نحو است **ای پادشاه**
از رضای وقت بود در مسلک شریعت یافتگان از بنده المراضین

بزدی زینشی بابا باره یافته روی از لذات و راحت بر تافته یکی دل بر نفس
کشی و مخالفت او نهاده و در ریاضت و عبادت و در چون رحلت که در
بجباره در نظیره که حضرت سید الساده محیر زینشی اند متصل آن بدین بیت
رحمة الله علیه **مضمون دو جمال خود حاصل** هر مرد و کار و علمه اسرار بود
در آدم و نیندیشانی عظیم است با جمال منحل علوم خاطر مبارک اکثری یکسانست
طی منازل زاده زینشی می گماشت ارادت منجونه در آن الکوت در خدمت
بابا شیخ العتکه و کرمش گذشت در دست نمود شب و روز را سعادت خود را در
درس علوم مسمی و باطنی میفرمود در بناب حضرت شیخ الشیخ شیخ نور الدین
ظاهر از اجلاس **مضمون** شنبی برویت سرور عالمیان علیه افضل الصلوة و السلام
مشرف شد غزیری را دید که در پهلوی آنحضرت قوس چایا داشت حضرت لیست
فرمود که ای جمال این شیخ نور الدین است کلامی که این کرد کسی که در آن
نمیرسد بالجمله کابر شیخ دقت مثل حضرت بابا نصیب شیخ اسمعیل
و انشال ایشان از حضرت مولانا مستفید بود علمایان جسمانی هرگز ایام
بنود کوشت که تیر بخورد که تیری تکلفی و فرزند در ریاضی چیست میگوید که یکصد
حضرت بابا شیخ الله در عقد مولانا تیر بخورد تیر را بر سر کواش مولانا

بود چون صلوات

بود چون رحلت نمود در کشتیر آسود و العلم عند الله **مطلع او در لا جمال خود**
مضمون مولانا جمال است حلال در حقین و کشف تحقیق بود و نقیبت
علی غالب است چنانچه بر او تعالی تقدیرش را جهت تقوی تالیح بود با و صلوات
جموعه علم و عمل و فقه و فنی بود و علاقه دامادی بخیرت بابا فتح الله را اوست
جمع کرده مسوک باطن در صحبتش بود بعد آن در خدمت خواجگان شمس اراک
که از اخفا در ایجاد قرب برورد کار حضرت ثوابه عبید الله امرار رسید
بهر بندگی کمال است گردید در آن الکوت و لا بر مسند افتاده علوم بر آرد است
عالی از فیض خدمتش بصاحب کلی بر گشت در سن چهل و یک سالگی آنها در علم
اوست بهور آ و کرمانش در اقواه بیکو حضرت محمد الف ثانی شیخ احمد
فاردی ایم او ارباب حال کسب علوم صورت در محبت او کرده و علمای بسیار
مولانا خبدا حکیم تلمذ کوفی از خدمتش مستفید گردیده چون اجل موعود شد
در لای رحلت فرمود و پنهان آسود در کسند هزار و هفتصد تا شیخ و دانش
چنین است **تاریخ** ملحق حق قطیق شیخ اولیا ملا جمال **شیخ ابوالکریم** از طبقة
ارباب عرفه اگر سیر بود و توفیق الهی و مساعدت نامتضای هرید شیخ فتح الله شد
و جذب هم رسانید با سیرت سکر از ارباب مکتشفه بود و برای شتر حال و

قوت عیال بریسر نری بکرو مک و بکنه شرفوت که در کیکه بظنر امید در ایام
 تحط که شدت بود کنایشی از استسقا و کثرت دعا اصل نمود یکی از اکابر
 بنی فزاج در رفیق کمال نفوس سه روز خواب شاه سرور کائنات را داشته
 توجیه از شیخ عبدالکریم یافته بود موجب آن مرد مراجع با نمودند و الحاج محمد
 بسیار فرزند و مجرد دعا دعا محمول بیست این معنی موجب ظهور استهائش
 شد در محله علاء الدین بوره بر رفیحد آسوده **حضرت میر محمد حلیف**
 اخلاف الخلفاء و صاحب حضرت شیخ یعقوب صرفی در سفر دوم جمیع اصحاب را
 توارث تربیت آفرمودند و هم اصحابی جمع بخدمتش نمودند و در حال تربیت
 اینان بهم قایم مقام بود و غیر آنکه که تمام سال میزد و در بندهای کمال
 شدت همت بر امجد بود و میکشاکت آفرها با شده های والی یکی اگر شیرین
 در یکی سکونت نمود و سلطان انجا فاقه ای برای او بنا کرد تا بود و فریاد
 اشتغال داشت چهارم محرم سنه هزار و نه زده در سلطنت فرمود حال غریبه را یافت
 حضرت شیخ اسماعیل حسینی از سواد کر از ذی این شهر بود اول
 تحصیل علوم مشغول شد و سفر احتیاج کرد و در خدمت کبریا مولانا جمال الدین
 که در کربلا کثرت تحصیل و استفاده نمود و راههای احوال و محال فرغ او را بسیار

از اولاد

آخر الامرد و صحبت شیخ خداگاه شیخ نورالدین که از اکابر حضرت است بود
 و روی ارادت در خدمتش نهاد و در امتیاس که اعلی کرده از جناب میر عبدال
 بلخی نیز مجاز شده به معیان مساعدت و از اجداد مراجعت کشیم فرمود که کج غزلت
 و خلوت را اختیار نمود استغراق بسیار آرد و هرگز سر را طرفی از غایت
 و التفات کسی نیکر در دوازده سال در یک مدرسه مداومت کرد تا آنکه لکوی
 بالای آن مدرسه بود که سایه بر ساکنان می انداخت روزی قطره آبی از آن
 تاک بر کتاب آن بزرگنیزه ای زد پاک افتاد و محیر شده حاضران او را از آن
 سایه او مطلع ساختند قطره اش در لکه کواه بال آن ترا و مقبره فاضل برین بنیاد
 و نزد یک مقبره مولانا جمال الدین همراه واقع شده و احاطه ندارد بسیار
 با برکت است **شیخ محمد یوسف حاجی** از قریه چهار بود مولانا الهی بدایت
 ارادت جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی حاصل کرد و راه کثرت شده راه
 جرمی گرفته و سفر بسیار کرد و شیخ با او دید و خدمت نمود و پیر و فرزند
 بعد مراجعت کشیم در قصبه یاره تولستون کردید و هم بخاند رسال برادر وارده
 ای شیخ حاجی تاریخ است **خواجهداد الدین محمد تازی** از اصلت بقدح صحیفه
 بعد احوال خوابانده و در خدمت چون آداب آرد است بود در سلک طالبی که

از اولاد

منظم گردید بجایزه الهی ترک منصب کرده در ۹۲۷ هجری وارد ایلی شد در محل ایلی
ساکن گشت و مرید حضرت میرزا اسمعیل شامی می برساند برین وارد ایلی
گذاشته بدلی رفته در اینجا در سنت زطلت نمود **شیخ رومی بابا**
از توردی باز میخیزد و نیز از ذوق منگی غافل می آید کار سازد از سنت بخیزد الهی
در خدمت حضرت محمد و شیخ حمزه قدس سره میسر و فکمی آنجا می آید در خدمت
توجه دیده بود بهتر از آن یا مریدند و در اندک زمانی ترقیات می نماید نمود
مراض بسیار بود یکصد و بیست سال عمر را از آنجا که یکصد و نه سال تمام بود
روز زطلت هم آنقدر نگردد و روزی از غیر از یک فرقه بیست و نه روزی
عالی همت بود در محل جنبه کمال مدفن قرار نمود در ایام خاص و عام
سنت بابا فعیب بود در سنت بسیار رسیده و کسب فرایند بود **مولانا**
یا فضل از آن طرف روزگار بود و علم و افتد است و بیخود و قیام
بود خال با یاد او و خاک در خدمتش تلذذ میکردند و نصیحت الهی بود و نصیحت
در زمره مریدان حضرت محمد و شیخ حمزه قدس سره و بدیدهای ناسپیدی
سلوک سنت در اندک زمانی بر اقران فایز شد و از افاضان الهی گردید و با افاضه
رسالت نیای که در ثواب مورد افضا نمودند صبح می اظهار از دست بر روزگار

نصیر آن کاتب

نصیرین آن یافت با مرادشان راه حرمین گرفت و در اینجا رسیده غنایا
بی نهایت دیده زطلت کرد و همه را بخود پیوست حضرت السید رحمته واسعه **رواه**
حسن قاری بلدی می آید بهره و از علوم بود و کسب قرأت پیشین یکی
از خلفای عبید الملک توری نمود و همیشه در سبک گفت بجایزه الهی در خدمت
حضرت شیخ حمزه رسید و غلبه اندر صحبت و تعلیم باطنی گردید و مجاهد بسیار
و بهتر از اشغال بردا و یکی همت را صرف یاد حق گشت و اکثر از روایت
سرورین و دنیا علیه افضل الصلوات و التسلیمات و الشافیان است
و جمعیت بهر سانیده و آخر تا در وضع شیوه که از زیارت شهر زیارت
کوشش نیست و همانجا مدفون گردید مقبره اش محل فیض و زیارتگاه است
صلوات بخش خاص عام **تقوای حاجی قاری** برادر خواهر است او هم
از علمت است خطا و افتد است و همیشه صحبت ارباب باطن بود و در ارباب
بودند و با شیخ احمد نام علمت میکردند جذب و فتوح باطنی بود ملاقات نمودند و
جزئی غریب دیدند و بخوابید رسیدند بعد آن بچندی پنجاب محمدوم العرفا
بار یافتند و این خوابه بدی هم از قلندران آشنای بود و مراد شریفی
که شرحای سخن داشته و چون بدست حضرت محمد رسید از آن کسب غنایان

ممنوع کرد و بدو بر توبه مستقیم ماند و از جدا شدن این راه دور روزی بنا بر کثرت
 سبها چند بار با نام مرشد مخدوم تورا در اصل تقریری کمالش راه تپتا و به نشانه
 قبول توبه افتخار حاصل نمود و دست در دو مال در وقتا پیشه بفرست و
 انزو و کذا را نیز آخرها خود را بشوق تمام بخریدن خریدن رسانید و ادای آن
 حج یکسال پیش شاه در جوار رسول الله بر سر و دهانجا جان بجان سپرد
 در بیع مدفن شد رحمت الله و سعه **شیخ حسن** از توره چند بویه
 از مریدان خاص حضرت مخدوم بود و مرتبه فاضلی شیخ حاصل داشت و شیخ
 هم عنایت بر حال او بود از کمال تقوا و بر نفس درم کار بسیم الله و با
 حضرت مخدوم بر زبان می آورد و باین سبب فایده ما بر **شیخ**
براهیم کوسکی از بیخته کاران دینا بود و توفیق سلوک و زهد حضرت مخدوم
 یافت و دل از همه بر تافت و بروت کلی از دنیا حاصل کرد و با هم
 کوشگونی او تر متنبهای کامراج بر رسته سکونت کرد و انزو نمود و خود
 چاک برادر دینی شاه مخدوم که از مخلصان حضرت مخدوم بود خدمت او
 میکرد و در هاجنا غاری کند و نفس کشی کارهای عجب نظر او آورد تا قضای
 جیات از علی مقامات سرگرم بود و در همان مقام رحلت فرمود **شیخ محمد**

لای تیلوئی

لایوئی تیلوئی الحال کجادی الامل و بسید صحیح النسب بود در حضرت
 و والده کجکس از دنیا رفت هرورش از غوی بزرگوار خود یافته با مرور
 کانیات صلی الله علیه و سلم داخل مریدان حضرت مخدوم شدند و صاحب
 در ایشا و کرامات با بهره و اکثر او صاحبان از خدمت مشغول نمودند
 نسجهما در احوال بر خود دارد و از اکابر خلفا و از مقبولان حضرت مخدوم
 خواهد حس تباری و مخدوم علی زینب از تومینت بافتگان وی الله و در کلبه
 پر کله لار اسود **شیخ مایزید ششانی** از کمرگه آج است مرتبه حضرت مخدوم
 بسیارت بسیار کرده بلکه بخرمین هم رسیده زاده ششانی بود و آن زادیه
 درود در کجه شد و در حضرت مخدوم قدم در کلبه اش گذاشت جانش
 دیده شاگرد بود بعد آن یکی از خلفا در کمرگه در در کج آن کله افتد و
 شیخ مایزید قبول نکرد گفت بفر حضرت مخدوم همچنین بی درود و کجه در
 و ایشان بهین دستور بسیار است و امری کردند و میستوانم که خلفا
 منظور ایشان شد سبحان الله اطاعت بران و بر اعانت بفر خاطر
 ایشان کچه در جرد بود جان بازی تا کجی از مریدان ظهور می نمود **کوسکی حاجی**
محمد فرزند ارشد حضرت حاجی احمد قاری است از غراب در کابل بود

حالات عجیبه دارا بود و رسوم آزاد و بنیاد هستی و بر باد کاهی رو بگوشی
و کاهی بسکونت خانقاه من بنیاد یکبارگی بلانور رفته چون در اینجی نیکل
با آن مقبول السنه و رخ او بعربت و موجب شربت بود و در حاجت
بکشیر فرمود و جمعی استغفیر است و در عقبه دارا بزرگوار است و **مولانا حاجی محمد صالح**
بجای آن در این راه آمده است ارادت در خدمت شیخ بابا داد و خاکی کرده
اما با حضرت هر دو با ناری نشسته و اینک بل بر جنت میرسد. المزی منو علیال
میشد و نغمه نیز در مقامی بهموش می بود و از احوال آینده می نمود و اکثر ما غور
و عروس و ابکاری نشسته حضرت هر دو با ناری فرمود و کینه و نش
یکجائی توان گذشت باره آتش در میان بنیده گذاشته نزد اینک استاد
اصلا یک نغمه از بنده نوشته بود **شیخ حاجی ادر** از مریدان قدیم حضرت
بابا داد است تمام زهد و تقوی بود و توفیق زیارت حرمین یافت و بهر
قیام شبهای تا زکین را نرسیده بود سفر حج می رفت و در سفر اطفال و نغمه
نه در رفتن نه در آمدن چون مراجعت نمود در قریه آبرو که در آن زمان
فرمود و هماغی است و **شیخ گلشنی** خلف الصالح مولانا می شنید
قاضی موی است عالم عالم و فقیه کامل بود و در تقوی شایسته است بعد همتا

والله بزرگوار است

والله بزرگوار است چون بنیاد حکمان بر هم تو رو و سلطنت کثیر تعاقب سبلا بلین
چنانچه گرفت بنابر استحقاق و راست و این وقت بمقتضای کثیر محکم
طوعاً و کرها اجابت نموده در اجرای حکام حتی المقدور رفتار نمودند و میگویند
بود و مراعات تقوی و اخا و علم صورتی هم میفرمود **شیخ گلشنی** در بیان
و اسباب کله مرانی ذوق زهد و خدا پرستی بهم رسانیده و طریق ریاضت گرفت
گو یا اوسی بود آخر تا ارادت حضرت بابا داد و خاکی احتیاج نمود و گاهی
وقت حاجت خادمان بجهت تک آن کار و انفرودتند و کار و صومعه شیخ
ارسانه عرض حال کرد شیخ خدمه را از فروختن کار و شیخ فرمود تا آخر عمر
تک خود حیوانی هرگز نمی خورد مایه بر مانی بدین آرزو در غایت زهدی
نمودن که در کفایت که برای اثر تک در آن استواید بخورد رسیدن آن
نام بر میان جان یافت و در آن رفتن ازین جهت حکایاتش بسیار است
و در هر کله تا تکلیف وانی کام است و در سال هزار و پانزده از دنیا گذ
جهان گلشنی **قدوس** سلطان سلیمان نام داشت بعد در غایت سلطنت
و تلج و تحت از اینک محمد جلال الدین محمد اکبر شاه بود از شیخ کثیر میفرمود
مسائل مزینت است بار کثیر می آید و این جهان گلشنی که کله رسیه و کله کثیر میفرمود

اجلای نموده آدریست بر روی دنیا دانی ملکه و تیر و تیر تیر قلعه و عمارت
بهار و تاب خصوصاً بعضی کیش بنا فرموده و چشمه باران آباد کرده و از
منافع بسیار مردم رسانیده و در تاریخ بکبار آورده که سال قدم از بونکن
یا دنا ۱۰۱۵ هجری حکومت گستره نواب قلعه خان رسید و نامندست سال
ایام حکومت خویش بر برده و در نظم و نسق شهره کروج اسلام در رعیت
بی نظیر بود چون معزول شد در تاریخ هزار و نوزده هجری بمقام خان عوض گردید
تا مدت که سال حکومت را بی کار برد و از تقیر او در هزار و نوبست دو
یعنی آید ۱۰۲۲ هجری نواب سعید رفیقان گرفت او نامندست و سال هر چه توان
در رعایت خلق الله و عدل و احسان سعی نمود و در هزار و نوبست چهارم
تعلق نواب احمد خان تا مدت که در سال توانست سعی در تعلق
و عدل و احسان کرده در آن ایام بجهت خیر خلق الانام در کسند هزار
و بیست و چهار آتش قهر اهل و ستند با دشمنان متشای در بدین گرفت یعنی
آثار بار و با و طاقون ظهور نمود و کار خانی رسید که کانه برای حضور آن
کریم یوم بغیر المرزمن اجبه و امه دایره بر صفیات در کار عایینه نمودند
تکلیف و بختیزگی بدیکری مجال نشد حسن مثال نام مردمی متمول بود تمام معلق

بازمانده است

باز چیه شهادت رسید تراوشی بعد و دست بچه عدم تعرف مالک بودی کلان
نهادند این حادثه تا جهل روزی افزود و قریب دو سال خان مذکور کارها
حکومت بود در سال هزار و بیست و هفت حکومت بدلا و در آن موقوفه
و در سنوز مردم تا بیگشسته بلکه اهل شیخ از انصبب بازمانده اقربا یادمانه
خاص حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر بی ادبی یاد میکردند و بجز در
می نوشتند باز با رسوم قهر اهل در رسیدند از ده دوازده هزار خان
بسیب و آقا آتش بر باد رفت ضعیف جامع کلان بنا کرده سلطان گنبد در سنگ
درین حادثه نیز سوخت چون در آن ایام چهارم یکبار با شاه وارد گنبد بود
اهتمام تمام در محافظت آن فرمود و یک تقدیر کار افزود کرده حیدر ملک
در تاریخ خود می نویسند که سنیان بغلامه بهرست سوختن مخالفه قریب
هزار و خانده نماز استم بسوزانند مسجد جامع استند و این معنی را بگویند
با دشا رسایند از جهنت با بر دشا قهر مسجد را بر کردن آنها بیستند
و چهرش ملک محمد ناجی سعی را با دی کرد سر نو تعمیر مسجد سنوز سابق نمود
و تقد و بنای مسجد تا تاریخ مژور ازین بند بیست که در آن وقت گفته اند
مستفادی نمود و شتر خستین مسجد جامع زنده اسکند زانی و عمارت

بود که حضرت از تقدیر سبحانی که بر کاره حسن شاه انکه بود از اهل پاک و نه
 بشد ما فی این سبجه هم از توفیق ربانی و لیکن از دو جا بی ستون آرش
 فی سفش : نزد پادشاه احمد مکی شد که استادانی : ز جرحت نه و نه بود
 تا در محمد شاه : که این جنت سراسیمه زینت دین سلفانی : بنای پنج هزار و
 بیست و نه در حضرت سلیم : هر روز عید روزه سوخته نوبت ثانی : ملک صید
 رئیس الملک و عهد بها مکی : نهها دارو نمایش باز روز عید قربانی :
 بنویس پنج بنایش جنت گفتا ناف غیبی : نهها دارو نمایش باز نگاه
 عید قربانی : نهها دست چند سال دلا و روان موقتگی وقت حال اعمال
 و افعال بوفج آورده بر آینه بکار برده معزول گشت در سال هزار و
 بیست و نه با و شاه اول بهار از راه بوج که در زرش با تمام علی ملک
 برادر صید ملک ممان شده بود با تمام لشکر داخل شدند از دست خان
 صوبدار شد دو سال هر جا را رفت الله بود از وی ضار شد نزد یک
 ناوه جوره جائگی که آرزو سوسنی پاتن با بر کوبید و کج طرف مغرب عالی است
 که آرزو ترش حرکت نام است بنای عمارت نموده بود و در طرف
 مشرق آن باغ برجهما وزینه پاهای سلکین بر باد است چون در آن عهد

کشمیر

عمارت انکه از قزوین

عمارات اکثر از خوب بود و بجزای عمارت نوعی ساخته بود که درهای نیک
 نبود که سینه که آن بخار کارکن یاد دست بریدند تا درهای دیگر شلتر سازد
 و صلواتش به سبب سازد از چون ایام حکومتش کوتاه شد **نوبت عقدا**
 اوایل سال هزار و سی و دو بکشمیر آمد و عمل او ضرب المنیل من ولایت
 فتح بوج در عهد او شدند دمای مسجد جامع کلان در بوج اهتمام جریک
 صورت گرفت مرموم چک در عهد او بسیار گشته شده اند در جا که خبر
 اقامت چکان می شنید مرموم را توین می نمود و صبر و قتل آنها می نمود
 و در پیش دروازه خود فتح و کرده کرده آورده و قتل میرزا چکان
 چون دانشالی از انرا بوج بر می آورد در دین عهد تویم چکان از طبع ملک
 گیری دست شنیده و گمان شده وجود عدم گرفته و از ادای عهد نیست
 بر نهاسته بنیبه نزد وی و حال و جزاعت اخست که کرد و در زمان عقدا
 نورالدین جهاک با و شاه در شهر هزار و سی و چهار بار بکشمیر آمده بود
 بعیش و عشرت گذرانیده اوایل سال سی و پنج باز روانه هند وستان
 باز در سال سی و ششم نزد ملک کشیده و از انتهای جلوس تا آخر وقت
 هفت ماه بکشمیر رسیده و هر نوبه ترتیب باغات تعمیر گشته نمود این بار که

بر تیره ابرو بود و بیست و هفت صفر هزار و سی و هفت برای هجرت یعنی هر هفت
از کشته خانیست و سن آن در تقصیر را تور سلط نمود در زندان با و شاه فرود
از میان اهل خط افضل العلماء مولانا محمد رضا المشهور حکیم دانا و کمال گاه
مولانا حبیب الله میر عدل از قزلباش و داریان جلس بودند و از کار برداران کبر
میر سگ میر شکاریم باز سلام و عرض شد با التماس تو جهان حکم حیدر ملک صادر
را همیشه ما مور بخدا مات مینمودند و شاه رئیس الملک حقایق داد و این
در ابتدا اوست مهر النساء بیک منصب یافت بوطن خود بر طرزینج اری تعیین شد
چون در کشمیر بی نظیر رسید ترقیب بعضی امور بقدر وسعت نمود و تلاش
جویی بجز کول آورده ملک حلال بگوهر کجاست بی جامع کلان دستند
حملات کرمی آب بودند کرد و آید بی جدیسل و اهل آن زمان حال بر
بودند هم تقصیر کند و خاتمه عمل کتب بود و بمحادثه آتش سوزش بر پیش
حسن ملک ابن محمد ملک از سونو بنا کرد بود با محمد عفا و خان در صوم
خود هر چند کارهای دست بسته بظهور آرد و تخفیف قطع و قمع بنیاد
که منظر افشا نمودند و خوبی نمود اما اکثر مدعا و ظلم را درین شهر بند کرد
بجاست کثیره فایده آرام مردم را ننگ است و اختراعاتی بهایا بر عیبت

عراقی که سافرت

دانش دارد

مزانج بجز بر سگت شهر هم از بابست سلیمان در سوم عمال و اخذ و جز زیاد
بر حال و طرح کل زعفران و تکلیف حسین آن با اکثر اعیان و مورید و ضبط
میوه باغات مردم و تکالیف دیگر خوبی جاری نمود که مردم از اجتناب خود سیر
سعد فرار ازین دیار گشته چون ارجح حالت بعرض پادشاه رسید و اول
جلوس حکم تقصیر او فرمودند ارک دانعی بظهور آورد و چنانچه در صفحاست
اینده مرقوم ملک عیبت سلک میشود ان الله تکم قده و ارباب
خواجگ سود پانچوری از طبقه تجار بود در عین مشغول کار و باز توفیق طلب
برورد کار یافت و بر سر اند در از خانه بنیست و بی اطلاع احدی سیاه
کرد و نیم جلالت گذرانیده و پادشاه حاضر علیه السلام میل ارادت حضرت
بابا داد و خالی بهر سگت چون بخدمت رسید مگر گزشت از انظر شنید
دبا مور بخوبیست و در ملازمت ایشان بصحبت زنده العواهدی ریشی بلبا
هم فایر کردید و از خدمت من مکرر ملازمت سنج شد و سگ کلان است سوگ کرد
جهت نمود و بخیع در وطن خود که باینور است سکون فرمود و قوت از حاصل
زعفران دست و همت را بجمال احتیاط و زر غنم میکش در دست خود از
کنایش تمنا بود و تو جارا رفت فقرای نمود اصلا بمصار خود و اهل عیبت

از اقیانوس میآید در کشف آیین بود تبارخ
 در خیال ترا در
 یک رطبت تر نمود و تمام خود در قصبه با بنوا سوس و فیض و حرکت بلکه آثار
 جزیه از بقعه اش ظاهر است ایلا و در خلفا برینست که شد از کز جزیه در
 محل خود می آید شیخ محمد نصیب خلف الصدوق حضرت مولانا بنکر که کفای
 که در کوش گذشت جوهر خدا دانی و مورد الهامه ربانی بود و در حقیقت صورتی
 از خدمت والد ماجد یافت و همانا که از خدمت حضرت ابن شیخ یعقوب صوفی
 هم است و زنا نمود در جوهر والد ماجد اسود و در حقیقت شیخ محمد امین که جزیه
 را تخریف است از حضرت میرزا کریم که از نجیب ای این شهر مقتدای است
 بقاضی میر علی که در طایفه قاضی بنسب است میر نصیب حضرت محمد شیخ
 در سید است اما ارادت در خدمت ما با او در کمال حاصل کرده و بدان که در خدمت
 حواله سید عالی مرتبت میر اسمعیل شافعی جزیه است ایشان سه و طریقه علی
 را خوب و زاریده و نام سید زبور رسد آرای این سلسله درین بنه زنده توانم
 آثر احمای بظهور آورده و طریقه را جاری است از علم و عمل همه موفور است
 صاحب تکلیف بود و شافی عظیم حاصل نمود در کلمات و مکتوبات احتیاط
 واقعی میفرمود اصلا بر این امور سکره مکتب است که یکی از بزرگان آن

که کمال مشغول

که سبب مشغول و بان شهر بود و در این شهر آستان بصحبت
 مذا و پیر و نوز بر نیامد آن بزرگ مشفق نوشت که ما از استیانت خودیم
 خدمت میرزا که بر پشت آن مشفق تحریر فرمود که ما سوسیم و فاکستر
 شدیم و بر بار و فقیه الغرض خدمتش در ریاضات اجتناب از
 خود منازار و بقیه نماز جماعت حرکت نمیکند مود مددی التماس
 که در خون برادرش که با او حرکت داشت غایب بود قبول کرد دیگری
 میوه بلغ خود با ظهار مال آورد خود که که معلوم نیست که حق ضرایح
 عشرتکها بود کرده باشی بانه حال تمام کمال نش از کجایش تحریر
 تقریر بر سوس است و کرامات و بگانش از صد افزون سلسله علی نادیه
 الاله و او ترویج یافته تا الهیوم جاری است ذکر بعضی از احوال ایشان
 که بر سجاد بودند در محل خود مرقوم می نمود در سال هزار و پست و دو
 جانوری عجیب الخلق و غیر الیهیت در حضرت عامه در مسجد جامع
 بهر سبب که چهار اسطوانه مسجد طواف کرده در آن نزدیکی جزیه است
 نازک قضا کرده آن جا بود و سه مرتبه دیگر بهین پنج اختلاط مکان
 در مسجد جامع طواف نمود هر مرتبه جاذبه عظیمه را و دیگر با طاعت

با بد و موقوفه اتفاق افتاد تاریخ و حال حضرت سررا تقیاً کبریا مکر ما فی الله
 رفیع الله در جانته روز نشانی **شیخ بابا عبد الله** فرزند ارجمند بابا سعید
 زوری است یگانه وقت بود در علم و تقوی و تقوی و در مریخ خلیق خلق
 جفاقی و اولاد با کمال داشت کشف قلبش بود که با در دست او بود
 زود نمیدانستند بود از دست او متناهی می شد هر چند مردم هر کس
 توقع او میکردند میفرمود که برای این ملازم دیگری بفرست **شیخ بابا حاجی**
 تخیل بود حضرت بابا سعید زوری است صاحب استعدا و عالی بود بزرگ
 ارشاد رسیده و در کشف و کرامت لایا و استقامت نشان عظیمی در کوه
 عباد بود **شیخ بابا ابراهیم** نیز فرزند سعید و محمد با سعید بلند اتوال
 احسن المتعال بود با معرفت نبی مکر استفعال می نمود **مولانا شاه کلاه**
 مولدش موفیق کرنگشون از قواع سوخته است تقریبی ساکن شهر مشهد زوری کوش
 در خانقاه حضرت شیخ احمد قاری افتاد خدمت مخدوم حاجی موسی ذکر کس
 گذشت مشغول افاده صوری و معنوی بودند نظری بیجا نب او هم نمودند نشان
 شد و التمام صحبت و خدمت ایشان کرده بعد تحصیل لازم علوم دینی ایشان
 اشغال باطنی یافتند و سلطه و شاه روز به روز در اندک زمانی خود را غیبی

که از آن تاریخ

که بر قرآن فایز شد و مریخ کاینات و مشهور الکراما که دید چون بچوم
 الخلیق افزود تو با داد و ولی مجذوب نزد او رفت ملامت کرد که جز
 مثل من کیون نزدی و این همه کثرت از دواجم قبول کردی گفت منور
 چه دیدی فردا با ما را که من تر تو را بدهد روز آینه بود که یکی را فرمود که در یکی
 از طرف شاه نگاه ساداً طارند تا می طیار نماید که جمعه دیگر بکار آید چشم
 دیگر زیرایوان با چندی از خاندان حارقه لطایف بسیار گفت و آخر
 طرف دریا آمده تجدید و فخر فرمود چون بچو خود رسید شاهان جنب عالم را
 از آن شهر در گذر تا وقت است خلیق از برون حیران و مکران بود نصف
 النهار زبان سپارند سلف و تاریخ و مشرب کدای شاه اظیم داشت
 تاریخ اوست **خواججه سید** و **خواججه** از طبقه تجار بود چون داعیه حق در دل
 جا کرد و موفیق ارادت در خدمت جناب حضرت شیخ یعقوب صبغی یافته وی **بینه**
 دن از هر چیز بزرگتر با کمال امر حق قیام نمود مورد فتوحات شد در صحبت
 حضرت ایشان باشا راه آنجا بعضی تربیت حضرت بهر نحو طلبه کرد
 گذشت رسیدند به امر اجبت حضرت ایشان با از آنجا سفید شده خلافت
 یافت با بود طلبه متوق و استغراق و تقدیر و در حال و بند سلی جمعی را

پادشاه و درسانید و در غلبت شوق بنظم شماره ای هفت و از لهای در آرزوی
 بنجله انگیزه یوزون همیشه گاهی بر غلبت استغراق اطفا ایستراق استغراق
 و آلت سماع هم میفرمود و بدان اشعارش تمام موزون و زانوار و زیارت
 آرا بخند است این چند شعر **عزل** ای که بهشت برین میخواند ام خدا است و دعای
 با تو کلام کلام **کرمی** تو وقت کرد نرمی تو وقت بگرد سیند گیم گیم کیم
 دیده بر آیم **بیتو** تو سر نه کل بنور جام و نه نمل **بیتو** کلام آ ماه بنور لام
آفتاب صبی سچاره بین اشکشان بر زمین **کرده** ز آ چنین رو طعم
 و مشرب **بیتی** از احوال بر آمد ز کرد و هم بنظم و شعر رسته کرده و حال
 آنجا را نوشت و ز سال بر آمد و بیست و شش در ایام غلبه طاعتون **بیتو**
 آستانه سترگاش ز محل نوشهره مرجع و نطق آفاق **نوازیه در بود بخورد**
 در آتشی طلب نورش بهر سایه بد غنیمت بخودی زد و در حقیقت
 از عقل بود چون غلت و با شیخ **بیت** و عالم عالم مردم بر راه فرشته
 بغیرت آمده بخیرت **نوازیه** حنیب الدنوشهری و بر لوسف قادری ولد
 میرزا کریم زاری بنجام کرد که بر ابدل عالم تو در افدانش ازیم این گفت
 شعره بیعت نمود و بلا ذوق نند و محل بوده کیر آسود **میر و غنیمت** در آن

غلام مراد

خلف صاحب مشرف حضرت میرزا که آنجا کمال نظر هر دو باطنی داشتند بود
 بند و واقع و لذت بر کوا و بر سندان را شد و حجاب است سست همی تمام رخ سالک نش
 در واقع و یاد در سال هزار و بیست و نه بیعت ملت فرمود و در خطبه و والد
 آید و **شیخ محمد زریف** المعروف بموکو بابا افوار را از غیبی حدیث یافته
 اهل پیش حل بر تون کردند در خدمت حضرت خواجیه سعید آید در خدمت او را
 در حجره نشاند و بهما بخا آرمید رفتند رفیق تعلیم باطنی از خدمت خواجیه
 جدی باش قوی شد و به راه بی بروائی افتاد و اما در ضمن آن کار داشت
 جرش بلند بود و کشف حالات مردم بسیاری نمود حضرت خواجیه که آنجا
 تواله او کرد بعد واقع بر شد بیعت سال زیت و در سال هزار و بیست
 و بیست رحلت نمود و در خطبه مرشد بر کرد آسود **نوازیه در بود بخورد**
 و محمد و شیخ عبداللّه و محمد و عبد الواحد بر آن حضرت مخلوم محمد
 در علم و عمل نزدیک بر او بود و حاجی موسی بودند و از اوصیای کشف
 حالات مجید در خطبه و الاما جدا آسوده اند **شیخ حاجی داود زریف**
 از خلفای بابا داود خاکی است بعد ادای نماز کسب حج در موضع ایجار
 اختیار کرد و مشغول بعبادت پروردگار از اوصیای ذوق وصال بود **حقیقت**

دو اوست بعد آن تمایل شد و سیرت سنت از مزاجت خلق برات فیت
و خیرت حضرت میرنا که واقف حالش شد و عقدهی ظاهری نمود **حضرت**
سید محمد باقر را و از خیر عین چکان از بند مستشرقین آورد
در محله جبریل سکونت اختیار فرمود و اکثر صلوات باور داد و از کار و حفظ
نسبت قلبی بر روزگار استغول بود و بعد و علاج بهم احیانا با وقوع می آورد
بسیاحت اغنیا و حکام فروری برد که میگرد و درین چند بعینت مردم دو نمند
تن داده و لغات و فلسفی در احوال خود بخشش شاید اقامت مزد و دستگیر
اصلاح حال شد چون آوازده کلمات حضرت میرنا که قادری در آن وقت
شایع بود در آنرا کمال صدق و انصاف را بخت خدمت سیر و اطهار احوال
منو جناب نیز تا که حصه از طعام را نیز در کار خود که عیال بود پسند
مجد و متوال چند حالت تغییر باز باه باطنش در دنیا و خدمت سیر
که سید حفظ حال خود را خبر داری بود و اجتناب از انواع نمود و الا لیس
من ز روز میر کس مدینه نیست نشستگاه سید محمد الله در جبریل واقع است برار
و سیرک خدمت حاجد با یای کا تجو قادری از خلفای او است سراج محمد سید
فرزند از چند بابا داد و حکای است بمثل آن صوری معنوی است

عبارت دیگر

ظاهری و باطنی میراست چون سطره لفظ حضرت مهدی برستی تا لاجرم و توفیق
بسعی سکنه اسلام آباد در خطبه مقدمه ریش مالو است و اولاد انجمن کثرت
انتخاب علم و روح و لغوی بود **حضرت سراج محمد** برادر مستجاب و تربیت
ایشان سراج یعقوب می است و از میان برادران که هفت برادر دارند سراج محمد
بوفتند ایشان بسیار عزیزتر می بود از صغیر و در ذیل تربیت و عاقبتی که
حضرت سراج محمد برادر خود در خدمت سراج یعقوب است بعد از استعداد و دست خدا
از روزگار اطفالان سراج محمد که عصبه یا فیه که اش عالی شیمی می نامد در خدمت
سراج حیدر بود که از آنجا دادی را تم الحروف است و بی سطره از نصایح او طالب
روزگار بود و بعد از آن در انصای برکنده دیوه است مشهور و مرجع ارباب است
دو در جمعیست متروک اش از میان زده در نه بر قوم مقوم **سراج محمد**
از قبیل دارک مشهور است و طبقه درای می کلی از اولاد یکی دارد که در بند
سلاطین کشور از اعیان روزگار بود اعتبار درین است فاعاغه لب دریا است
بنام او منسوب است این خواجده یعقوب دارک در عنوان جوانی و کمال کامرانی بود
درین خدا برستی هم شده و در خدمت حضرت شاه قاسم تغار شید و قدر سید کرد
در همان اشنا حضرت شاه قاسم بفرموده این خواجده در طایفه از خواجده امیر می خواند

یعنی می آید می بخرد و او بپاک شد حضرت شاه در بند روزی بر او سلام کرده فرمای
 غیرت و تهدید شدند اتفاقاً در کسروا قهوه دولت حضرت توبه و بی غیورین مجال با
 برودا و دو غلطه نظیر در طابا افشا در محله سازه کران قهوه اش مشهور است
سیرت حضرت کریم از اول او با جد و سیدهای کران از جوان طلب الهی بر او
 دل معارف تشریح که حضرت در وقت با بکر حضرت از ایشان شیخ بعوضی
 قدس سره بوقت و قهوه غلبت با بر او اتقی شکست ملازم فرزند انجمن بود
 چون حضرت شیخ سفر حرمین رفت بپنجاه کران از میر محمد خلیفه بهره با سیدها
 وصال شیخ ارباب مجال با مر آنحضرت قول با زنا دعا کردید از علوم صورت
 بهره توفیق جمعی از فیض انفس او فایز شد که گوید که آنهایی آید رساله اول
 حضرت این با خفا و اصحابی در این با خفا خوانند در روز پنجشنبه
 در موعظ کبری در چهارصد کلمه از آسوده در سینه هزار

خواص و صفات شیخ ثانی او در سلک یادندان است
 شیخ یعقوب ص فی الخواص اما تریست اتقی از وقت خلقت با در مجاهدت
 سینه بود چون رحلت فرمود در نظام کوزلی برون است در کوه سلسله
 مدفون با میان استغافرت سینه محمد کران از جند با زهر تریغ بود است

ناله دار است

شیخ محمد قاری است که سبب تریقی بود **شیخ موسی بلده کران** از دی نوه تحصیل علوم
 ضروریه و وقت طلب ای و انگیزش شد و سفر تا کرد و بحرین هم رسید و آدای حج
 نمود آخر الامر در کشمیر نجاش شیخ با نایابای ندرسه العالمی ترمس شد و فواید
 طریقه گرفت در همان اما حضرت شیخ رحلت فرمود با اشاره ایشان در اس
 اراده ملازمت حضرت شیخ طویل اندک از اکارا بر خلفای حضرت شیخ توارزی بود
 نمود چون در پنج رسید آن رحلت آنجا که در همان ایام شده بود شنید و تیرا
 و کند کرد دید و با هم ملک عظام در حضرت حضرت شیخ با جمله کبری کشید
 طریقه علیه کردید بود وقت چند روز با سخن در خطا نیافت چون استفا کرد
 و اظهار طلب مع شیخ متوجه او است شده سه سال در خدمت گذارنده و قوی
 طریقه گرفت با اجازت از ارشاد و اجماع شیخ نمود در طریقه سکونت نمود و اتفاقاً
 کرد و مشغول با جرای طریقه شد عمر بسیار یافته و در لایحه اول از لاف و تری
 اصحاب فرست سکود و روح طریقه بسیار نمود اکثر از اراد آن تریغ با راه ایمن
 بکوه جامع ادای تپید در خانقاه با این تکبر و ندره این در این شهر در وقت
 عمل مخصوصه مجدد شیخ بود گویند که زیاده بر حد کس وقت تپید در وقت سلطان
 حاضر شدند در سینه هزار رحلت فرمود در سخن خانقاه عملی در روز حضرت شیخ

بالای صفحہ کمالی خطیرہ مناجح ذکر ہم مستند فون کردید و مرتبہ اللہ علیہ رحمتہ
وانعتہ شیخ **خویش از تہم** از تربیت یافتہ های حضرت تواجہ طابری فرقی
مہرہ و وردی که در کوشش گذشت بنیم بود و ذوق این اہم ہر سائید اول در
حضرت بابائلی ریشی و با تہما بخند حضرت شیخ نجیب ضرفی و با تہما بخند
حضرت تواجہ طابری فرقی رضی اللہ عنہ و عہما رسید و ہما بخا استقا یافت
و بزور مجاہدہ صاحب کنشاش شد و ہر تہما احازت بکل خلافت رسید و ہر
پہر ان ستقیم ماند حضرت میر علی دولان ناصر نک و حضرت شیخ محمد
و شیخ یوسف و تواجہ ابراہیم گاک از خلفای شیخ بودند و ہر را ستہ
بر ریاضت و تقوی و استقامت ہر را ستہ ذکر ہر توجہ لفظ کل امام است **حضرت**
شاہ خام حنفی از اخفاء و ہر تہما اللین تہما است کہ او در کوشش
علی ثانی بکشیر آمدہ است و ہر تہما طوطن کردہ شاہ صلاح اراکان اسم بکلقتند
بحاجی ہر تہما است چون باشارہ حضرت ایرتد و عہما انکار دارا دہ جناب
جدید یافت و بخدات ہر محمد خلیفہ رسید محاطی طیبہ شد و در مجاہدہ کوی از
اقران بروند و اجعت حضرت ایشان انظار عہما با آنجا سبب ایرتد روزی
از حرارت ذکر جا ہماش سوخت و شبی بیوشل کہ متباد ہر وقت نماز است

نورانی

بشدت سراجون از تمام بدن ہما کش جاری شد طرف کلمی تہما
از حیان کہ از انید بعد واقع حضرت ایشان بمذی سفر حج فرمودہ است
بسیار حاصل نمود و از آنجا رحمت سلسلہ قادریہ با کزنہ ہما کہ حضرت
عزیزتہ العالم از پیشین فیض التقادری و اجازت سلسلہ علیہ نقشبندیہ
از فرودہ اولیا تواجہ دیوانہ سوزنی کہ از خلفای کامل تواجہ اسلاما ہر تہما
و اجازت طریقہ چشتیہ از شیخ سلیم فتح پوری با تہما کات و عنایات
دیگر کشیر رسیدہ جوش ارشاد و انبالک رسانید و عالی را تہمیت افادہ
از تواجہ و تواجہ رہا ہند در ہر اوسمی و سہ ہجری رحلت فرمود و در حسم
از قبر ہما کش کہ خود فرمودہ بود فی الکوہہ اہنکرت و سہر شد و ہنوز
ہست و تواجہ سوای این از دستش بسیار مشہور است **حضرت بابائی**
از زندیان بکل خلفای حضرت شیخ مسعود تہما است صاحب حالت علیہ
و کرامات سنیہ بود و شہرت با ستمی است و تواجہ است و از خلفای
شیخ امتیاز حاصل کردہ در استقامت و ادوات و شہر ریاضت و
ادای سنت زبان زو عہما بود و سہر ریشی ہما کہ ذکرش می آید از مریدان
او است **شیخ محمد علی سوزنی** از بزرگزدگان وقت بود ہرہ و افزای

داشت سفودی کرده و اکثر شایخ کرده و همچنین حضرت محمد
 تاجی شیخ احمد سرهندی فاروقی بهم رسیده و همه اندوز فرمایند که دیده
 چون مراجعت گشته بود در قصد سو بورتون فرمود درل دوم مکتوب
 حضرت مجدد بنامش را البته تخریب جواب تغزیه نامه مرقوم است
 بمقره شیخ در بولور شهر است **شیخ تقی میرزا** از بعضی حضرتان که در
 تعلیمی یافته رفته رفته کارش بکشد بشیده زیاده بر یک هفته و
 ده روز یکجا بخورد و خواب افتاده می بود و اخبار از انزال ابلط حاجت
 می نمود خدمت بابا چون بهره وردی در مبادی طلب ظاهر اثر کفعل
 علمی معمم کرده بود روزی بخورشش براسی افتاد که شاد و خوب گذرد
 ببولور نشسته طرف بابا کتاب و درس را که نشسته نشسته بر یک تنی
 قیچی یافته مشغول بدرسند حکایت است که قوی که بر سر سوره بی
 داد هر که از ابروی محمود صاحب اقبال اخروی یاد نوی شد از او بهره
 یکی بحرم خواج محمد افضل حنفی دوم نصیبی میر محمد علی قانوری که شیخ
 ابوالفتح از او تسمیه بدگری از ایجان حوی رحلت نمود و در خط حرم
 شایخ کرد و خاتمه عملی بالان صفا که مقبره حضرت وانی آسوده **خواج**

مصادق بود

صادق سودا از اکابر این شهر بود اکثر عمر اخص فی تحصیل علوم نمود و از فقهای
 اهل علم شد و بخدمت فخر آمد و مسافر شد و صحبت مجدد الف تاجی سلطان
 شیخ احمد سرهندی بر اتم دوستی طبعی نمود و در آگاهی شعری بحال بود و
 میکرد از اصحاب کتایش بود **نقل است** که روزی میرزا نیندا در ایام
 دعوت نمود اینان موجب حدیث نبوی که گوید **عیت** لکن شیخ کراچ علی
 کراچ بلا کراچ که چو کتیه اجابت کن بر تو دلتم نمو و لیکن یاران را بسبب
 نشد و بر او تبطش هر که بسیار طول بعد راه بود در حرکت کتیه کشوده بابا
 آنرا لاله ایشان بچینه گم کرد تا خاطر عزیزان بر درواجا و ادغام کرد و در
 نظامی است منع و شبانی است رفع ضیق را در کاشانه دلایست خود بجز از
 اطلاع مضیف حاضر شده هر کس بهره خود را بخار کرد و با سستی ثانی شده
 باز بجای خود رسید چون درین واقعه تا خبری بوقوع آمد مرید مضطر شده باز
 بخدمت ایشان هره اندو کرد دید التماس قدم کرده نمود ایشان چه بسته است
 متهم به راه وی در خانه اش در دره نموده مضیف بجهت آوردن حاضر اند
 نشتا در باسن جزیری قیاس ایران ماند مستی شد ایشان را بر تحقیق واقف
 و التماس علم بالعتوا یکدیگر و حضرت مجدد بنام است هر چو در طلب در حال بود

و است

آسود **ملا محمد درویش** معروف بحکیم و دانشمند از فرزندان حضرت
 مولانا بحال الدین شاکوتی که در کوشش گذشت جامع علوم عقلیه و
 بود و در فن تدقیق و تحقیق بدرجه بلوغ رسیده و بهایکیر شاه آواره
 نگه داشتند تا شنیده باریاب مجلس خود نش کرد و روزی امتحان حاضر
 علمای سنیه و شیعه که مد علمای اهل سنت مولانا بود و تا غایت ملاحظه
 علمای شیعه را خرم نمود در محلها لغت و زمانه خود آسوده **ملا حسن**
 از قبیل کنایه است تحصیل علوم نمود و بعد سلطانی رفتی یکی از امر
 آشنا شد و رفت و رفت بصیبه چها کیر شاه رسید و در امتحان تالین علوم
 خصوصاً بحث شیعه و سنی بر اکثر آقران فایز گردید بحال جزیره از خط
 انشاء بحال در اربع حروف کتاب مضاد العباد و تصوف بخط او
 یافته غریب خط مکتوب و مشهور بن سینه تعلیق است که از اول تا آخر سینه
 ده هزار بیت نوشته است **تالهی ابوالقاسم** ملا صاحبی فرزند مولانا بحال که
 شاکوتی است که در کوشش گذشت بعنوان علم آراسته و بهمانه برای نیز
 بیاسته بود و اکثر علوم در حدت والدینش کرد و عم عالم قدس تحصیل
 در حد فضلای دیگر رسیده او لغت کردی که هفت هزار و یکی از قریب

ابوالقاسم

کسان من در حدت کلابی را بر بندگی از حبیبان در حدت والدین آمد
 و استقامت نمود و در روزگواران کوشش فارغ از مواهب قاضی ابوالقاسم
 بملا توفیق مصاهره قاضی صالح خلف قاضی موسی شهید حضرت
 قضا یا یکی کشمیر رفته بدیانت و احتیاط انعام اموری نمود چون رحلت
 فرمود در خیره والدینش کرد و آسود **ملا حاجی کنایه** مدرس مذهب
 سلطان قطب الدین در محلها مکتبه بنده شاکوتی که قریب فی استاد
ملا حبیب میرعلی ملا حاجی باندی زهتی شاکوتی که در حدت یعقوب صبی از
 بجنای وقت بود تحصیل علوم کرده اکثر عمر با فاده استفاده کرد
 باندیهای گلشن ظاهر از اولاد او رسید **شیخ بابا حسن** بن شیخ
 عبد اکبر عم والد ماجد بود که در کوشش گذشت همه تمام از علوم صوری
 اتم داشت چون بفقرا آمد بالکل از همه برداشت روزی که در سکن خود مقبره
 قرار داد مردم در حرف و حکایت افتادند گفت که روز وفات
 مردم را امکان حرکت نخواهد بود و در جمعه که بارش بمجال شد بود
 و راهها را بند کرد رحلت نمود در اینجا آسود مردم محبت رسیده سخن
 ادست که اگر یک روز از او بود بر آدم چهل روزی آرام بودم **فیروز**

محمد بن عبد بن محمد بن علی و در غنای دست و صاحب کشف قوی بود
 و از طرف حق اطرب بسیاری نمود و همگی که بشاید او را با خود درستی
 بود آورد و از طرفی روی بسیار در دستش کرد هم را با بر بلبلد و در دست
 بسیار خواه و از همان یک باعث نکلیش او بود و در ضمن نکلیش او
 با بل طلب و با جان خیر از ما غناید و خصوصاً بر مرده سالکان که در روزه
 بعضی میوه عفت و انشاره و صاف نمود **محمد بن حسین** در عدل
 در محله نکره سکونت داشت و استفاده لوم دینیه از اطراف حاجی که گاهی
 به جلد بدی قاضی محمد بنوسف کرده و بعد از امر اجتهاد بطن متعرب
 خدمت ناقاضی صالح و از آن قاضی تمسید در سکه فیصل حضرت سید در س
 تغییر بسیار کیفیت و تقاضای بسیاری از سفر همراه آورده بود و در ظاهر
 صدر نواسه او است و با الوافقه کلوز با طاهر که حاجی و طایف
 خاوشس و شیخ بر حیوت حاجی در طایفه را نتوانش کردن او بودند **محمد**
محمد علی است که در نشین عقول دان میان قد و جهات که با و شاه
 با و این سکه گفته بهمان لقب شده صاحب حسن طبع هم بر سر شیخ و قاضی
 است و ای سبب بنده است که **خواجگ علی** متولد را بنوری از قد

لاکون

ما شن مال و جابجی که کمال است شیخ یعقوب صنفی از علوم کرده و
 قدوة المواصلین محمد و شیخ حمزه قدس سره بود با وصف **محمد**
 فی عینت بهره تالی از معارف و ذوق فاین تصرف به حاصل داشت
 و از اصحاب صفای و تقوی بود و از او اسطر علم فقیر اختیار نمود تا که
 و بزاریات هر بین مختارین مشرف گشته و از شیخ ابن حجر سده و چهار
 حدیث حاصل کرده باز که ستمی را جهت نمود و از فزات با صریف افاد
 علوم نجوی فرموده که غبطه اقران مند و مصلح و تقوی گذر از این چون
 رحلت نمود در حواله اسکن نمود و در محله را بنوری مدفن است سواد
 این خطرات که رقم زده خانه صدق بنام سید بر زبان و دیگر هم چه از
 از این بیان ریاضت کیش و جدا از طبقه مشایخ تحقیقت اندیش زینت
 انزای سنده تقوی بودند و ذکر بعضی از ایشان بر سنده سیبلی از حضرت
 اسم نویسی فیلمی آرد **سری شیخ** و بعد از خودی ریشی با با قدیم که کشفی
 و متون بود **محمد بن ریشی** سر وی آگاه و مترناش آدت ریشی
 بر ریاضت ریشی که ذکر کن گذشت صاحب **کرانای** ریشی مرید با با سکر
 عزیز صاحب روح و تقوی از انقبای ریشی قدیم بود و عمر بسیار

شیخ شیخ با این صنف را این است در حق حال
 در آن

حضرت **شیخ بهرام رشتی** مدینه نواری رشتی خاد کرده و بر سر کار آمد
 و بعد این رشتیان بودند که ذکر هر کدام موجب طویل کلام است قاضی
 که درین روز کار بر روی کار ظهور داد که مکرری منسوب بخاندان حضرت
 محمد کج فتحه و خلفای ایشان مخصوص حضرت بابا داود و کما فی
 از این جهت **شیخ** که در وقت غلبه افسه بنا بر تعصب بدین است
 بدست او آید و بعد آن عمری کلمات و عبادت گذرانید **خواجده**
 فرزند **خواجده** بهادالدین که مرقوم است عالم عامل تاجرت صاحب احدی است
 رایتواری **خواجده** بارید بنا بر رضی حضرت بابا امیر بریدن بابی و فرمودند
 آن جهان سال حج رسیده و هاجم کمال فون سنده بود و بزرگ عالم فاعل **خواجده**
 داود کمانی باره حولی بسیار متوجه و **خواجده داود** از خلفای اصحاب
 بابا داود حج کرده مولوی شیخ دولت تویار بود و نمودنی میگردان از اصحاب
 علم و حال **سازمان** و ولایتی ذکر ملاحظه او **خواجده** عبدالقادر
 حافظ قرآن و به تلاوت مشغول **بابا حاجی بهرام** مدبر مزارع توش نویس
 بهزار تنگ قرآن معروضت و آنرا صدقه میکرد **خواجده** از اول کس که
 دنیا است **بابا زینت** فرزند **ولایت** **خواجده** خوش ظاهر و باطنی

مایه کن از باب اول

بابا حسن را به پور که گزرا رسیدند میگردد **خواجده اسمعیل** قاضی بود
 از اصحاب کمال **خواجده محمد بابا** صاحب فخر و فاضل و تارک سوال و متعنی
بابا یوسف آدونی عارف مومن و مزاج جسطاسخ از معادنی صاحب
 کسب ظاهر شیخ **خداوردی** ولایتی دانا و با سازش **بابا** ساد پوس
خواجده ارزن جیره ماری برد و مقرر است ذوق و نون **شیخ حسن**
کویلی صاحب هست عالی **شیخ** که رشتی تنوای نوک بابای پیوری
 که ذکرش گذشت کاسب و متعنی **شیخ محمد ماکری** صادق و صادق فقیر
شیخ محمد صاحب تجرید و تقربید **خواجده الهداد** کاسب و بیایر نامی **بابا**
 بجباری با سازش بود **شیخ** مزارع خادم فقیر **شیخ حسن** **شیخ**
شیخ بهرام رشتی بابا در استو بهام آسوده است بسیار با فیض و برکت
شیخ حیدر از احفاد امام و حضرت مولانا شکر فی کتانی است
 که ذکرش گذشت لقبون علم آراسته و بصلاح و تقوی برشته بود در
شیخ ابوالعطا که از مسنوب حضرت بابا عثمان او چه کسب است آسوده
 و ادعای نسبت صوری هم در خدمت **شیخ** مذکور در **شیخ حیدر** در آمد
 و نیز مکتوبیند که حضرت غایتی بی صبیحه **شیخ** ابراهیم که ذکرش گذشت

انسان بود و شیخ محمد امین جد مادری را قلم و شیخ محمد شریف شهور
 بخلیفه ایشان انداختند و تصرف فرید که سکن معیشت حضرت بی بی
 و دلالت بر صدق و داد و دو عالم عبدالکریم و کاشغری و ارباب سخن
 که از غنچه کبریا تا او افتاد و در چه مایه گیری بر منصب در کار بودند تا
 نمودند ملا سطره ای از مردم شیراز در شیوه سخن گویی و ادب
 و شاعری در میان همگان از شهوران بود در حسی که چنان خوانند
 در لباس زرق و برق بود سپاه بر نانی از خیل بود ایوس احمد در
 معونت میفرمود پای سائب ایران عهده برکنده بجان ایران
 در حرکت آمد بر عراق و خراسان کرده با محشمه کاشمی و دیگر شعرا
 آن عهد صحبت داشته پس الا که مانند ما در بسیاری از مراحل که دید
 حب وطن بر غیر کس تنگویی ندیدیم چه اودت نمودند از ارض وقت
 در سلک بندگان شاهنشاهی مخبر گردیده در حدیث گشتی ترفیع
 اولیای قاهره در آرمیر جری آن دیار که معظم ترین آنها خطبه فیما تا
 ممتاز و سرافراز گشت این اشعار که بلافاصله نوشته می شود از او است
 او دست تمبرش نهر از است آبان فدای آبسته کرده که دلستان ما

در روز چهارم

در روز چهارم بگفت گنگان دادند مظهر جهان از بی نصیبان میباش
 و ز کل متواتر عنایان میباش : یاد بدینی از خوشی عالم می سازد
 بهمان نظاره چون غریبان میباش : اقبال حسن کار مرا بدین سپرد
 و رنه صلاح کار انداخته : و سیر می جنانکا بر نیاید بر و کندنت :
 عز می جنانکه باد آرد بدو رسید : کوه خونی که عزت غنچه بر آورم : تمام
 و سوا : در دنیا بر آورم : چون نارسیده بود که بادش بر افکند : اول
 بعنف : سچ نمابر آورم : چون بند دل و خشم که هر جزو در روز : تا کار
 غنچه از همه اجزا بر آورم : در صبح آشتی تو دم در خود افروشم : چون گل
 بخار سوزی بر آورم : نطقی کرده دهر زدیوانه برسد است : حرفی نگفته
 زافسانه برسد است : یکقطره از قرآنی فرو میسپد : جلدین بر آراست
 و چنان برسد است : در خون خویش سست در از غنچه مظهری : چه کوشش
 تو گشت نبرد است : کلام از آن که بی از شکر نشان نتوان است :
 هیچ طرفی ز چهار و بر نشان نتوان است : چه گشتا بددل ازین مردم بجان منیش
 گاشتنای بدل با فرزان نتوان است : با جام خمیازه دل مظهری آسان گنگان
 که در باره بیکد کر نشان نتوان است : علم ترک خویش گفته است امروز

ایضا نشسته فلکس حالت چنان بود چشم بر کوه فرسوده مهر از آتش نشسته
چو دیده باز که مرغ تو از چشم کند نگاه فراموش راه خانه چشم بیاکر
همی تا کردن اندرون نشسته مرغ تکام در آتش نه چشم بجای سینه خیز
میدم در خاک اوجی به بر کجا بر افتاده ایم دانه چشم او انظره شادمان
ما حقیران نامی **مشاهیر جهان** که معروف سلطان خرم در زمان اقد
جهانگیر بادشاه در عهد دکن بود با هم نام و حسن سعی اصف ظلی اهل قلع
فتح برادران در سال هزار و سیست بادشاه شد چون سوم کوراکر
بران معمول بود مردم در زمینش تاریخ نگفتند گویند که با اعتماد
بحال گذشت در سال چهار و پنجاه ^{۱۰۳۰} ظفر فلان بنفط صوبه بقر کردید
در سال چهل و چهارم مسجد جامع کوشه بود بدو هفتده سال ما نام بر سپید
تا مدت هفت سال این مذهب حکومت درین سال بادشاه توحید
چاکر شیر شده چند ماه سپید و نکار و ترتیبی تصنیف با غایت خصص
شاه را که از آئینه مراجعت نمود در فتح بخش را با فیض بخش منظم است
با محمد ظفر فلان مردی عیاش و خوش خلق بود و باغ ظفر آباد که در جوار
موضع مرید واره است و باغ گلشن که نزدیک بل تبتیان است بنا نموده است

اولی در زمان

انواع درخت میوه واقیم کل از اول این سببی و تیز و در تمام آورده
درین دو باغ مذکور بحال نمودند خصوصاً کل نرنگ و کل کاره میوه بسیار
که بیشتر در شیر خورد و چید او بهر سبب و اکثر بدعات سلطانمی و بعض
انرا تمام نظام اعتقاد خانی دور شده سردشتی و نکاری در غفران
تکلیف طرح آن و سایر موقوفات شرعی بحسن سعی او در نوع کشت چنانچه
بمرحبت بعضی از فرمان رفیع بدعا صادره نقل آن بر سردار راه مسجد
جامع بسنجی نوشته اند از آن باز با نقیض الحجه شده از وقایع که در عهد
ظفر فلان در داده است این است که کسین سعل و قلعه ثبت مستخر اولی است
تا هر شده بحمل رسیدن از سحر را کلبه آورده اند و فرخ نامر حضور فر
و نیز از جمله واقعات است که در عهد ظفر فلان در شهر روداد قضیه مردم اهل
با مردم این شهر است که آتش آن اول از موضع مایه سوخته جای است
بود استعمال گرفت مردم اهل شهر بجهت توت خوری رفته بودند و
هنگامه مردم هجوم مردم بسیار زدند در میان سنیان و شیعیان انواع افتا
شیعه با از روی بی پروائی لب سبب کشودند مدعیان شب درند
قاضی ابوالفاسم پدر قاضی محمد عارف ظاهر که دره اعلام شرعی نام بسیار

در آنجا مردم را بغیض ساختند باز یکتیر جمعیت فرودنده ازاده
سکونت نمودند و در محله که این وقت مسکن اولاد ایشان شد و آنرا قافه
و اول آن مکان خانم حسین شاه یا دانه کشمیر بوده است تعلق بخیرمان
حضرت خواجگرفت سیدی مختصر بنا فرموده بودند چون روز بروز
زواج طریق و کثرت اهل ازاد و ترایدند ازاده قافه سیعی
خرمودند میگویند که درین باب از جناب نوی علی اله اذنه و السلام
مبشر شدند و خانقاه جناب قدوة السادات منبع البرکات حضرت سیدی ایا
در اشم در غایت تکلف آراستگی و بهرامتگی بود آنرا پنجسخت
آلوده درین موضع نصب کردند و از ویرانی آبادانی پدید آید مسجد
مختصر بنا نمودند که الان موجود است و درین باب فتوی از فقهایان و علما
گرفته اند باجماع ظفر خان باغ ظفر آباد را که در گذشته بود نوعی محمود است
که از نواد کشمیر شده آبشاری آبشار و قناره و جوی وصفه کنین نوعی بطرا
بود که مردم بهما شای دیدنش متوقفند ظفر خان در آن زمان بیرون بخواه
تغیر شد شاهزاده سلطان مراد بخش کشمیر و شاه جهان باد بود در
یکه از و بخواه و یکم رسد سکونت یکسال تاب و هوای کشمیر متنع کرد

د علاقه زمینداران

و علاقه زمینداران شاه آباد که بیشتر خست را در غنچه آورده بودند
انها مکرر میدزدند و در طلب حضور رسیده و در تاریخ یکبار و بخواه روانه
حضور کردید **علم دان** تا بمطاف این صورت رسد عزت مایه فرست
و در مدینه یکسال از آن به هوای کشمیر بود **ظفر** سکرت دوم در تاریخ
یکه از و بخواه دهمه بر سر بر حکومت شدت تا مدت چهار سال نظم و نسق
این صورت تعلقی بودی داشت و چون خبر تغیرش شایع شد هر عزیمت سفر میکنند
احسن البدنام داشت و ظفر خان خطا و در شعر و غزل احسن تکلف میکرد
آنرا و این شایعانهان پاد بود هر طرف که عزیمت می نمود شایع بود
ظفر لقب از بهر میکشود سستی ذاتی و سخا و جود کوکی سبقت از آن
می رود در وقتیکه صوبه دار کابل بود صایب امر از اهران بدین احوال
بکابل رسیدند در مع او تصبیه در مسلک نظم کشید و این نسبت
ازان تصبیه است **بیت** خان قوی که تو ز بر بند توان خانی دیگران
بیک خانی خان مذکور غایت بسیار با آن نکته دان فصاحت و فنار
کرده از صحبتش بسیار مخطوطا شده با سر انجام تمام و سامان ازین روانه
ایران کرد انیس در وقت سلطنت او میرزا صلا غزالی در مع او گفته است

فایده

جان خانان را بیزم و وزم صاب دیده ام در سخا و در شجاعت چون
 طغر خان تو نیست. هنگام تخریب این مندرغ طغر خان از ترس از ما نطف
 بمنصبه املا رسید **بهاج** جهان جوان شد و عقد بهاری بستید
 بهارای چین در کارهای بندید. ما هزاره چون نارسیده در کج اند
 شکو و میر و دوشاخ باری بندید و در تفریق کسیر کلام بسیاری دارد در ایام
 صاحب صوبگی مملکت مدینه شلخت و سبعین و الف از دست قی اجل
 ساغر مات در کشید و همان عمرش بر کردید **تاریت** تا بدید طغر خان
 مقرر بهو بداری شد و در تاریخ بکزار و پنجاه و هفت برسد حکومت
 و مدت دو سال بظرف و بسوق و بند و بست تغییر تمام نمود چند کفر خواه
 رعیت و نیک اندیش بود لیکن از قضا نقصان کلی بغل روی آورد و خط
 پیدا شد مردم از تنگی عیبتند و از ضیق و عسرت شکوه بسیار بیا و فریاد
 قوت کم یون بودی نشانی **قیس** القه سکنه اربع لایت خرمالی و جانی
 بشمار و پنجاه کشیدند مدتی لسانی و روی علما می ندیدند و با آن حال
 رعیت بروی بخواری نموده و از اطراف کوهستان مثل کرات و شاکوت
 بلکه لهور رسد غله برای آبادی کشید فرموده و برای ابر کج حصلا و متر اول

مردم کم بسیار

فصل ششم

قیاس خاست و در حضور حکم جلای کرد که شاهزاده باو بیگمان امر اکثر خیرا
 بمراد کشید که قط زده بجنون رسیده بودند رعایت کرده با بهر کیف مردم
 بچیت قحط شدند بحدت زیادی کشیدند ازین سبب صوبدار را بزوری
 شد و تواریت **حسن ملک خان** بهو بداری متعین شد تا مدت دو سال
 حکومت نموده در نو شهر تعمیر باغ فرموده و ایام حکومت مدتی بر برده
 طلب حضور شد **علیر و اسحاق** کرت دوم در هزار و هفتاد و یک
 بهو بداری تقریبا این مرتبه تا هفت سال حکومت را نداشتند سایر
 حکام صاحب خزانه بود خرج اخرا تا پنجاه و پنج هزاره بسیاری بود
 حویلی سکنی بطراوت و وفادارت طرف نو شهر بنا کرده آنچه می آید
 و نواره بر بای داشت و دیگر در کربنهاک در موضع تمل بل طرح با
 انداخته ندر لوار کینه بر جا بر طرف احاطه نمودند آنچه کفای از عقب
 کوه آورده و جو منهای کمان در باغ آوا است که در کسیر در چ باغی
 نیست و از درختهای بوه دار و جنار و سفید ار بر است حاصل آترا
 در سبب وقف شهید مقدسه رضوی نموده بود علی ما گنبا التمجید و
 التنا و در آمد و رفت این ملک است جوی آب تیل بل در میان کرد و نظر

خرمای

سینه و محل و اشجار مشرب و سنگه میر کشید و در ایام بهار آبش لبالب سینه
سرد و کوارا بعض اوقات مریضا از آن شفای آید و علیحده بخت
میرسند و در وسط که بر پنجال صحرای بنا کرده و از راه با باین در راه
باره نواز نیر نام هر دو علی آما ساخته زیرا که راههای کوهستان را
مرمت نموده که جای خرف بلک بود ششماه زمستان ملامت که نیز
در صوبه اری او بود که در آن می نمود و ششماه تابستان بخت نظیر می آمد
درین آمد و رفت که با خرج می شد بسیار تحمل سبک را نید و در خانه و بیرون
بجای چشم داد کامرانی میداد و روز دیوان همین ویرا مردم قولی است
زین پوشش عصا و کز طلا و نقره در دست گرفته ابتدا روی بود
و در سفره طروف طلا و نقره و جیبینی و مخوری باد ستار خان از دست
و کلانانی می بود این مرتبه در عهد علمبردان قانز و قانی که در کشمیر
روی داد و قضیه سوختن هماد یو بدینکار ناظم که بتقریب نالشی خط
غلا از دست عوام بی برداری عاصه مام نام نظیر آور آمد باین جهت از روی
شکایت ناظم مزبور رس کرده نامی کشمیر را بخصو طلبت خرابه نشاد و لا
دستگاه بر محمد علی قانری هم در آنها بودند بزودی مراجعت نمودند

طواف نانو

بالا یوسف کاخ و صدر سو کشمیر هم در آن میان بوده بنا بر رویشی
در بار شاه جهان بادشاه از او استفسار شد و آن فتنه نمود و گفت که
کاخس از کدام راه آمدی و از عوام هماد یو کدام فرقه گناه دار و گفت
از راه بلوچ آدم و سوال دوم را بمقتضای دانائی سوخت که چنان سید
نماید که مور و عتاب نشوند گفت که این هماد یو گناه دارد و عوام گناه
دارند تا اظهار توجیه و تمهید سوخت بکنند بادشاه غصه شد و گفت که
هر دو فریق گناه ندارند پس گناه از من است که مثل تو خرف شده و تحمل
انجوا س را معذرت و مخاطب نمودم و اقبه راست است که از راه بلوچ بود که
از راه لوح آمدی همین عتاب و را بنجا غصه نخورده و بول هم ساینده
بر عقبی نشتا نمود و در راز یکا هزار و شصت و هشت تغیر ظلم و افغان
بمیان آمد لشکر افغان بر سینه حکومت فریاد و نامت و نوم سال
ایام سیر و مکار بر سر برده و رعیت پروری و آبا وی شهر تقصیر و انداخت
و در غمید او از زنی غله بجدی بود که در دست ما یکبار دار که دو نیم تن است
باشد ملک مرغ میوه و شش ازین مرغ خلق الله جمعیت و آرام بسیار دارند
در بر کنند بهاک طرف شمال کول دل طبع باغی بر بلندی آجوری انشا و لا

جالی ساخته بودند مرجع و میرگاه مردم شهر بود و در آن زینت و آرایش بهت
نوعی رخ بست بود که انسان بازرگانی تکلف بالای نجاست ازین دریا
بآن سرقت آفرین سال بندهگان یا شاه بنده اقبال ابوالمظفر محلی ازین
مخبر او رنگ زریجه را از اقصای ممالک دکن بار داد عادت بادشاه و
اصلاح اهل تقوی امور ملک کسب نیاسی دارا اسکوه و بیعتند بر رخ خورده
روی بهت جان بنده و شاه فرمود چنانچه عمل خود مرقوم خواهد شد درین مقام
رشته از احوال شاه جهان باد و بطریق اجمال مرقوم میگردد از سابق تاریخ نویسی
دور نیست تولد آن بادشاه تصعقت سنگاه در سال هزار و چهل و هشت
سلطان خرم نوسوم بود بعد سلطنت چهارمیکه بادشاه از تنهای حدود هند
خرج پسند نمود بکن تدبیر آصف شاه کار برادران شاه در هزار و سی و
جلوس فرمود در خلاف قرون اسلام خراج شروع شد و ضبط در بطا امور ملک
بجی بظهور آورد که شاهزادگان عمده هم قدر انحراف زجاده ادبیکه تصور
و غیبت شدند و با سلاطین بهت اقلیه بخصیص مردم ایران توران
بکمال خویشن داری و بزرگ شنسی سلوک مرغی داشت و آنها را بفرقه جرسا
گذاشت که چند با تقضای هم او بوسه بشری بعضی او تا صرف آراستگی مردم هم

اندر آن زمان

انجام کرد و انضمام امور مملکت و صلاح امور بینه دست سلطنت دره
با جمالی می انداخت چون بعضی رسید که سنانکوش ازک با جمعی ازین
آمد و چند خانه را از کابل ساخت و سنانکی از تبر بادشاه برادر و ملازم
شاه و ایران بقریب قصر فقه بایلم در ایران بود خود متوجه شده
بکابل رفته دارا اسکوه را بهت نام و مراد بخش بینه خود را بهت
چون از هر دو کاری مدعا صورت نداد بادشاه عالم بود و نرسید
بعضی در انعمین نمود بندهگان ایشان بود شرح فتح قدم بزم فرمود
و تعمیر ممالک دهن هم از دست ایشان شد آخری عمر سبب عرض
امراض و تصرف دارا اسکوه که از شاهزاده ماکسی مراز و بجنور خود
و با بخش غللی او یافته سخنان احتیاج را بر سر او داد و از بخت
شاهزاده بعیرت آمده عازم ملازمت بدر عالم بفرار شدند چون
عالم بمراد بخش تسخیر بودند و دارا اسکوه اولیج برای ممانعت
فرمانت ایشان تا آمد او ستاده حطلان بجماع از ننده قدم برآست
بهادن مصلحت برانسته بینه مرقوم در توقف بدینا اجماع بود در
دارا اسکوه بهت بچی که در او را آینه با جمال مرقوم میگردد در کابل آباد

اندر

حکایات

نظر بندند بعد طوس با و شاه عالم که قریب بیست سال بهیچ حال
بیکدیگر آیند در سال هزار و هفتاد و شصت بحضرت جواری رحلت
نمود **عاریخ** سال تاریخ فوت شاه جهان **عاریخ** رضی الله تعالی عنده
حکایت است که در سی صنف و سنی آن با و در **عاریخ** آن **عاریخ** آن **عاریخ** آن
که است که عشر عینی از افعال و اقوال این انسان معلوم نیست مشهور است
که در ایام سکون که در قلعه آبر آباد بمقربین از افاضل خان حاکم ماکه واسطه
که از پیش مطالب امور در سلطنت در سلطنت در سلطنت در سلطنت
ولاد امجد خود با مور سلطنت بهمد ظاهر افاضل خان آمد که از سن و بیاض
و اطوار بادشاه عالم مد نظر هر که که هر روز بذات خود در مجلس مجامع
مستغنیان را پیش آورده و در سی مفرق میسایر جهان در دست
برزانو نگاهداده بحضرت فرمود که ملک اغراب خود هرگاه پیش بادشاه
بجای کس لغریا در برسد از زیرو قاضی و دیار و قوه و کوه و تال و مردان در
آورد و قتی که ما با این امر خطیر مشغول بودیم بحضرت یکبار دیوان ظالم می نمود
منادی در کوه و ما از این وقت بعد بحضرت کثیر باره بر دو کس فریادی
طافری شنید ازین **عاریخ** حکایات بسیار است و خام حشر است مانند در صد و

عاریخ

از حجتی فیاض با نیند کار آریا بحال آن روز کار بی برد از حضرت
صاحب کمال که از ابتدای عهد شاه جهان فیاض ظهور نمودند با در آن دور
رحلت در کشمیر فرمودند بن **عاریخ** **عاریخ** **عاریخ** **عاریخ** **عاریخ** **عاریخ**
از مشایخ متناهی این دیار از تولدی باز با شنیدن ریاضت و صحبت
بشرفی نمود و کوی سبقت از آنرا قرآن خود بود و خلیفه در حقیقت
حضرت با با داد و حکایت است و هوای اینان فقرای بسیار را دیده ام
عمر بزرگ لذات گذرانید حتی ترک نماز و روزه و شرب آب سرد نمودند
و عالم با عمل و مروج جعل علوم بود و فقر او مساکین در روز مجلس تجوع
تمام داشتند و وقت خود بلجا در کتاب غراب و بخارگان بوده و یکجا
سکونت نمودند با وجود حرکت کل بقصد حسن تقاضای فقر اینها بود با
حضرت حضرت از صحبت و آینه همیشه تجرد بود تمام عمر بصیام و ترک
چوای سبزر از مردان طی کلان تصرف گوان و اعانت غایبان
از شیخ دیدند و تعلیم دادند یکی از مردانش بهیمنی گرفتار شد و بقصد
آمد و مردم انجمنی حقیقت غلبش شدند از یکناهی ملتی باطن شیخ شد
نصف شب در مجلس حاضر گردید و از آنجا بفرود آمد و براه گذاشت

با سدانان در خواب بودند کسی آگاه نشد و در رفتن نیت بهم میچسبید
 با غشی شد و راجع آنجا که مریدان را قید کرده بود شب از شیخ متذکره
 حبسی را خلاص کرده آرزو استغای قدم شیخ کرد با لعل که نزد فریاد
 در بر کلمات بتقریبه نشاد و بدایت خلوت بگشاید در راه جاسای
 و اجرای احکام شرعی می نمود آخر آن قصه استبراهه منسوخ و در وینا
 عبود را دید و فرمود که شاید باز رسیدن خود بپندارفته رفته در تصدیک پاره
 رحلت فرمود و مردم شهر و خلفا خواستند بودند که در تراجعت خدمت
 دفن سازند مردم کجباره غلبه کردند میرزا هم محرم سته هزار و پهل و بیست
 رحلت اینان واقع شد ملا حمید رحیمی که شاکر دوی بود فرمود محمد
 مؤمنی و محمد رحیم رحیم شیخ نومن گفتند یعنی با حیاتی دلالت بر آن
 استناد از ترکیب تصیف است را تم حرف که یکدگر بحسب اتفاق خبر
 بر صفح در احوال شیخ هم سیزدهم محرم اجرام اتفاق افتاد شیخ
 شمس الدین را در حضرت بابا نصیب می رسید شیخ استغای نیت
 حضرت بابا سحر و زوروی بود در ریاضت و استقامت از ارا قرائن
 ممتاز و بی این از بود هرگز از عبادت حق نایزد طبق می آسود و بد وصال

مادر در باغ قدر

برادر عالم قدر چندی فدا ده و جوست غار بر کردن دانش و علم از
 را زمانی برافراشت چون بر حمت حق بر حمت ضعیف در کجباره در
 شیخ نیت **سینه بر بنی** بابا از خلفای بر حمت حق کمال شیخ استغای سطر
 چون قدم در علم دایمی نامند استغای فقر گذاشت خود را بفق در اعانت بگفته
 طاعت مشغول شد از اصحاب سرتوت بود مغرورهای دل سوز جان نکند
 در شبهای در انزلی بجز وینا از او سیریزد اکثر اوقات در کزیمی بود و در
 و چهل و هفتاد هفت نمود در موضع دارا اظراف نشاند که بر کتک
 آسود **سواد بر بن الدین** در آسود که کرده بود و بعد از آن طلب
 باطنش افتاد و رو بخدمت خواجه سعید لوسنبری نهاد و بر این است
 و علمان و فرامیست که است ایمان فایز گردید در وقت سوزند کجبان
 و خاکساری ای ذکی حق تعالی و اخلاص می نمود و گویند که روزی راه
 بخدت بر حق آگاه می رفت در راه حضرت خضر علیه السلام دو تار می شد
 و اشاره صحبت نمودن غلام و غلامان خیر ملازمه بر پیش آوردند لیکن
 در اشای سکر کجوس و فرخوش سکر افتاد و او را جادو و متفرق قوی
 روی داد و جد و حال تقریب لغت و ترانه و مصلح عاشقانه بر طلب صحبت

بمطالع عالم بقدر جنیدی قلاده و جویمند لاله بکر کردن دست و عظیم
 الهی و ناز از ملک قتل شد حضرت مولانا حسین نیا که ذکرش می
 با او هم معارفه دست به رحل خوابه در کمال جوانی که از چهار سال سرگذشته
 بود و در سال هزار و چهل و دو رحلت فرمود و در مسکن خود آنگه و در محل
 مقبره این مشهور و معروف معمور است تاریخ و فضالش عارف فاضل
ملا حسین حاجی نسا در جزایر سیو جامع کلان سکونت داشت
 و زانگاه ملک جلال الدین نمکوز در سکونت و خدمت خواهر سید زلاله
 بعضی علوم استفاذه کرده که آنچه منقول مروی میست که نقیض
 از خلفای محبوب العالم حضرت مخدوم سلطان شیخ حمزه قرنی سرور بوده
 بود بسبب و معلقات خود ذکر کرده اند که نسبت به زودی از حضرت شیخ حسن
 قاری که ایشان این نسبت را هم از حضرت مخدوم صاحب و هم از خلفای اول
 حاصل داشتند حاصل کردم و پیش مناجح محققان هم شنیده ام اما قاضی
 ایشان با خواهر عیبه الشهبیدی و از نسبت نقیضه ایشان غیر نسبت
محمد زکریا خون در جزایر سیو اولاد و اولاد و رحمت مخدوم الی افت
 خواهر اسحق قاری که ذکرش گذشت حاصل نمود تحصیل کماله صوری و

در
 معارضه درین باب

سید زکریا

خو را کند و از من خورد سال دوم و کفش برداری با نان صدیکم در دم
تو نیک روزاره خانقاه استناده بودم در حدیثی میان حضرت خواجه
حسین خزاز یحیی علیه السلام پرسید که این صحابه و این صحابه کس است
خواجه محمد افضل در جواب کرده که حضرت عثمان رضی الله عنه را وی است
خو ند با او التفات ناکرده چنانچه سلمان حدیث خود بر سر ایشان می گفتند
که نه و گفتند که طبعه نالت را وی این حدیث است را وی گفت که یونان
فرود که اگر اول شما میگفتند قبول میکردم چون این سرتقریر کردم از مردم
گرفت حال فرودند که از خدمت خلیفه ثالث تحقیق شود خواجه محمد امین
کیفیت که در همان شخصی برقع و پیش از روزاره خانقاه در آمد و در
پس فرمود و او خوند ملا حسین و بانا نصیب مولانا حیدر علامه علی بن احمد
عظیم بر سر کشید و دست بقدم مبارک تمام قدس تمام رسانیدند که گو
بهد کربست گشت کردند و آن بزرگ بر خاسته رفتند از زیر خانقاه من بم
دست بقدم مبارک رسانیدم و این بزرگان گفتند که حضرت امیر المؤمنین
ثمان بود العلم عند الله را تم حرفت این حکایت از غریزی عالم و صالح
حنیده و او سبک واسطه خواجه محمد امین صوفی میرساند در سینه هم بود از

المنزله

رحلت فرمود در محل که جواره مقبره اش مشهور است حضرت خواجه
محمد بن عثمان
علامه والد بزرگوارش خواجه شیره زین العابدین
و او از ارادتمندان خواجه محمد الشهدا امرای نقشبندی بود بتقریبی
در جانب حضرت خواجه طاهر که در چهاردهم خرداد ماه چون بر نیست
تکذبل و بسیار عیال بازم خوابیده دعا کرد و بشارت مبر عالی گوید
چون بوطن مراجعت نمود بعد از مدت خدمت خواجه حیدر را تولد فرمود
و در هفت سالگی مشغول عبادت او ادای سنن شد از آن وقت تا
آخر عمر هیچ فضیلتی و سستی از دست نداد او ایل در خدمت حضرت
بابا نصیب تعلیم علوم یافت تا نایب خدمت بیا رفت حضرت مولانا جوهر
یک شتافت تا نایب بهره اندوز صحبت بر اسرافات قدوة المتأخرین
شیخ عبدالحق دهلوی شد و براتب علیه علم و عمل رسیده بر اقران خود
گردید در تجوید قرآن و التزم سنت سیدالانش و جان سیر علم
و عرفان بر بیان اهل ایمان و ایقان بود اکثر اعمال با بوجه کار می نمود
تکلیف و حتما حکام اجابت خدمت نظر هرگز ننمود و بخوف گواه
آن خوار اختیار فرمود و بنام فرزندان خود هم مجوز این امر شد چون نقل می کردی

گرفت شهر بار آمد در سال هزار و بیست و هفت صلحت فرمود غیر الوارثان
 رصلت اوست در هزار اسکا آسود و اختیار تکلیف در تعمیر روضه و مقبره
 اصنام نمود اولاد صالحان و آن ذکر بعضی محل تودی **ابو تاج محمد طبری**
 در انواع علوم مستعد و محرم بود در طلب روزت تودی نظر نموده و بابا
 علم طب در حد او تحصیل کرده و گویند در طلب طب باغبان و در علم طب
 عمل آن بطریق یونانیان در کوشم کویا آورده اوست دانشش چنانکه از
 شیخ جمالی نیز درین شهر روح این علم داده و منتقش است بکتابها و نحو
 خداست بوده **ملا حیدر** علامه روزگار و محرمی نظر وقت بوده و
 عمر او علمای هستند و است از او استفاد علم کرده **ملا ناصر محمدرود**
 مدقق بود و کجیل بجای نشیند با فیه اکثر توشی ملا عبدالحمید کوی
 رومی **ملا علی زراق** باندی خواه بر زاده ملا فاضل بود معوقا بی نظیر
 بود در شرح مکر حد استبدیدی نوشت و یکف که تالیف مراد استند ان
 قرابت نمیدنوا کرد تا بفهم برسد بود تحصیل اتفاق معوض افتاده به زبان
 او و اندر پس در کابل تقاضی نمود و شش ماهی محاکمات شدادی نوشت
 خلل دماغ بهم رسید که رنگ بر طبق خود زده شاگردانش را بر او استغفا

نعلی طبرانی

نعلی کابل کرده بختی آمد و فوت کرد و کویا کویا **ملا اوس**
 معزوفت به بابا در علوم مستعد و سید بود او توند ملا اوس کما فی
 کرد مجلس بعضی ناظران خطه علمای مامور عباسی شده و او را تفصیحی
 بیضاوی و شیخ عصام الدین محشی مثل قرانی در کتب خوانده اکثر
 ملا عبدالحمید رازدیکرد و کجای التفات بجانب علمای حاضر میکرد
حضرت حاجی بابا قادری از قبیله کاجی است که طبقه معروف است از کجا
 کشمیر چون داعیه طلبش دامان زن سخل زدونی گردیده خدمت و
 اراش سید حق آگاه شده نعمت السقا قادری را بر کرده و تریه اراش حاصل
 نموده و بعد مبلغ در تقوی و روح و ادای سنت نبوی فرمود روزی که او
 اشر رصلت کرد بعد دفن والد راه حرامت گرفت در آن وقت **حضرت**
عمر نوبت و همت بر آقا منت در حرمین برکت و چون چند سال بجا روست
 رفته و محبوب و الجبلان گذرانید شسی در واقع از جانب مقدس مامور
 کشمیر و ادای مستعد امر خطیر یعنی ترویج کردید و منتهی مولوی عثمان نام
 بر طبق اشاره تمام بار آمده ادای امر منت نمود و خدمت با سلطان
 تولد یافت در هزار و هفتاد و شش صلحت فرمود روز برات اقتاد استوان

دین تاریخ است در جواری سید زکریا عالی مقداری در محل طبل نکر
آورد **شیخ بلبل علی** از خلفای برجسته حضرت بابا سعید باهنر است
و تقوی و ریاضت بی بدل و در وفات و تکلیف و اظهار اسرار حققت
فرب المثل منظر ذوق و مطلع تحقیق بود او توندن شاه بیدن با با علی
رفته بود در شاهان و بر سر رو با نشسته **سید دزد** دست زبانی او توند
بود چون او توند بریان کشمیری آشنا نبوده و با با علی نارس کمتر فهمیده
گویی ناکرده او توند بر شاه وردی بدر و از کرده و ننگ گفته که اینجا غیر
از جواری جزئی نیست با با علی از صفرا استفراغ و دروغ و دروغ گفته
رفته گفتند چنین گفت که اینجا غیر از جواری نیست با با علی مردود
در مقام ماسف بر آمده گفت که اگر زده میرفت و آشنائی بر او توند
بود حدت میداد حق میدید جواری عمید بود که میزد آتون گشته اند و عدد تو است
در رسال هزار و پنجاه و نه در صحت فرمود و خطبه بر شد تو آسود **شیخ**
نکر زلیخ از خلفای با محال خواهد بود با سعید باهنر است بصیامت با
قیامت نامار ما لوس بود عمری غار شینی کرد و از زعفران زار تو توند
بکس حاصل نیکوز و در ماکول و ملینوس سخته اصحابی فهم روی آورد و از تو

شهر الزعم

عبد الجرم با جواری کرد که در کش کبشت می آید منقول است که یکبار
در اوایل سلوک این راهه با بر طلال والده خود راه با جواری قسم و توند
در صحت نکر کشی رسانیدم او در غار بود استفسار حاصل نمود او با
از روی سکونت غار که مردم فرمود که خوش باش من چند روز نهم و در غار
میروم تو درین غار نشین و بر زمین قوت که باک مشک برنج است
تقاضت کن رفت و مرا در غار همین کار گذشت چند روز تسمیک گفته
بود یعنی آوردم اقسام انوار و اسرار ملک و ملکوت بر من ظهور کرد در
هفتیم شب ریخی والده از شهر گرفته رسا و جوان نزد من رسید بی اختیار
الوان غار بر آمد و بقصد اینکه این سیر بر رخا در پیش نکر کشی بر مانم
چون نزد یک سجای که او نشسته بود رسیدم پس از آنکه نظرم بر او پدید
با خود حرف میزند که یکبار این نقال سپر آه بود که مرا بازی بلبل خانی
کرده او را در غار است میدم می ریاضت بخت خانه بر کشته آمد مرا
بطعام شیرین اوج حاجت بشمار و بیت خود منقول شود که از دست او این
غی آید خالک زده بر پشتم که در جهان فارشیم چون نزدیک غار رسیدم
همیست بطمن آمد چون از غار راه خارج کردم ناچار بودم از میل آن غار

بیکدم شیر استاده و آما ده بود ما یوسع لول بر شتم و راه خانه گرفتیم
ازین شد و حکایت بکار نشی بسیار از اغنی و اهل دنیا بسیار خشنی بود این
جهت هم بیرون حضرت شیخ نجم الدین عرفی ریشی مالور اکسعد الله
خان وزیر برید او شد نیز نماز هندی فرمود چون رحلت کرد در زمان نظام
تو طرف با تورا سود رحمت الله رحمت و اسعد شیخ اهل ریشی نیز از خلفای
حضرت قاجار سعادت در دنیا و کشف آیتی بود و حقیقت غیب داشت و از اینها
افزار دور و او عالم از غیر و تیرنی شنید **مشکر ریشی** از فرزندان حضرت
بابانصیب است صاحب ریاضت و تقاضا بود و عجایب غریب ای آید و کشف
شد و بهمت بر اعمال شاقه کار نشی است در غایت شریف با دیو در دوزخ
القتل است و در سایه صوری و معنوی نماید و اعانت حضرت معصومیه می نمود
و از او توحید رحلت حضرت بابا پیش از مدت خبر داده و دعای نظام
عالی ایشان کرده بود و بعد از آن مرده سه سال زیست و چون رحلت
نمود بموجب اشاره غیبی که در آن واقعه سابقه دیده بود در زمان وفات
علیه آسود **بابانصیب** نامک از خلفای بابانصیب است در حضرت
بنظر حضرت بابا راه یافت و روزگاری با برنافت صاحب حالات و جدا

نور در کتب

بود در بر کنه برای امر معروف گفته بود و سکنه با تعافل کردند و ایجاب
نصیحت او نمودند بجلال پیش آمد و آب چشمه آن بر کنه خشک شد چون
عجز و الحاح نمودند دعا کرد و آب چشمه باز آمد و روان **سرخ شمشیر الدین**
برادر مادی حضرت بابانصیب است در کمال جوانی تارک شده و ریاضت
بهر نداشت رسا توحید شهودی را مایل و قایل بود **شیخ داود کوهی**
هم از فرزندان حضرت بابانصیب است که عمر را در تجرید گذراند و امر معروف
بست سنگی را بجا تام رسانیده و در میان کفره در فریب کسب مابین ستمکار
و کشید منزل حسد و شعاع کفر و بت پرستی را از آن فریه برانداخت و با ما
آسود **شیخ بابا و غنی** از خلفای حضرت بابانصیب است عالم بود و
تصانیف و اصانیف کشف است او فرزند عبد الباقی ابن خواجهمها الکیان
که مرقوم گشت با وجود کمال اشتغال میگردد بعد فوت و الله خود در سنه
هزار و نسی و یک طرف ملی رفته در اینجا به شش رحلت کرد در مقبره
آباء خود آسود **شیخ حاجی حسن** از خلفای حضرت بابا امام حضرت
بابا بود در ترات دست عجبیست و عمر تجرید بر برد و چهارم و حج سلام
بعمل آورد صاحب اثمار بود و خدمت فقرا و مساکین بجان دل می نمود

بابا صالح ساکن موضع کوا که برکنه اجهه از خلفای شیخ ابوالفقرا
 درقریه مذکور در غاری نشست و کتابت قرآن میکرد و در اوایل سلوک
 ترک صیومی کرده و ریفه مجور شیخ ابوالفقرا بقرنص فرمود که بعضی از آن
 مرغ را با بال و پر و پنجه بخورند از خوردن برفه هم محترز شد سلطان دارا کوه
 در شکار دامدارا و در رفته بود بدید او آمد با چندان اتفاق مکرده سلطان
 بجانب هرامان فرود گشت که بزبان ترکی این موی گویف کرده بود است
 و گفست سیف بر کسی که گویف کرده باشد و صد حرف را اگر بگویف با سلطان
 شد دیک خوان از سرخ و سفید حاضر شد تکلیف قبول نمود با با بعد الحاق
 سی رویه بر پشت و حمایل بچند خود در خوان گذشت و گفست بدید آن من
 همین است اگر قسم یاتی زد کرد **شیخ صالح** و شیخ در پیش نیز از مریدان حضرت
 بابا اند و در نوع و تقوی و نظیر این چند کس قریب العبد حضرت بابا
 رحلت نمودند و ذکر جمعی دیگر که بعد العبدند در محل خود می آید **شیخ**
بابا طاهر از مشایخ حضرت خواجه سعید پانجوری است صاحب ریا و شیخ
 و مطلع در اینست بدلائین بود از اولاد خویش مثل او کم کسی است خایه
 جد نمود که او را آسوده **مولانا یوسف** تراکی از مریدان مقرب بارگاه موجود است

فقه فاضل

خواجه خاند محمود نقش بندی است مناض و صاحب رد و اشعار بود در نفس
 کشی و سنگسند بیان عنقریب همنام داشت با این جهت قبول زل و ملاک بسیار کرد
 و با آن محفوظ بود و آنکه از مردی خاصه خود ادای داشت فقرا می نمودند با
 غایب میشد و بطرف که ما را ان بی اطلاع یا را ان با سینه سوزانی دیده که بر میگذارد
 بمقبره اش و دید هر بر لب چوی ما را **بابا مجنون** در جامع علوم ظاهر بود
 باطنیه شاکر و قاضی ابوالقاسم خلف مولانا جمال الدین بود و از حضرت مولانا
 جمال الدین هم استفاده کرده و از ملا عبدالستار غازی علم طلبی آموخته بود
 زین شهر مشرف شده حافظ محمد شریف کافی حکیم و خواجه عبدالرحیم اشنازی کسب
 علوم طب بطریق یونانیان از خدمتش کردند با جمله خدمت بابا مجنون بلکه
 سلوک راه طریقت در خدمت شیخ عبدالستار زوری خلف حضرت بابا سعید
 سهروردی بانضمام رسانیده صاحب کلمات عالیه شدیدی ریا و بی تکلف بود
 و شیخ بسیار را دیده و خدمت ایشان کرده بود در آنچه تواج سلیمان و تقف
 نموده بود برای ادای مهمات محتاجان هر جا تردد می نمود در اجرای کلمه
 الحق خوف لوم و لایم داشت با وصف کمال است از سوزن کلاه و مجز و نیک بود
 و افری داشت چون رحلت نمود در مراسم خود زور زد و واقای ایشان و خدمت

طبیب

حاج بابای قادری قریب العهد در عرض یکدوماه از بیست تا بیست و یک روز کار
 چنین یافتن افتاد استون دین **ملا علی الماسن** برادرزاده ملا علی الماسن
 مفتی شاکر ملا جوهر ناست بریدن ابو الفخر بابا نصیب قدس سره بود
 در موضع او کهنه برکنه با کل مله فون گشت **ملا حاجی طوسی** دانشمند بی نظیر
 بوده و در علوم غریبه و تحجیم و اسطرلاب و بدیعیای نمود در بعض علوم شاکر
 ملا جوهر ناست **ملا میرزا حسن** تواجهاوند محمود قدس سره بود در
 دانی داری قریب مقبره مولانا جمال الدین **ملا کرم** تحصیل
 در کتبی کرده و در فرائض ما هر بوده در کتبی با یکی از فرائض با شاکر
 یا اردوی اورا نه هند **ملا آقا ناصر** را می برای با و شاه **ملا کرم**
 کهنه شاکر بر خیال رسیده حکم کرده و تو اب نویسنده شاکر را حاضر نمودند
 مربی ملا یوسف **ملا آقا** ظاهر کرده با من ملا کتبی هست با حکم شاکر
 پیشوید تو اب نام برشته و بحال ایجا در بل و اهام تو نظر با **ملا آقا**
 و داخل مشیان سرکار گشته و با فضلی هند و شاکر **ملا آقا** شاکر
 شده و تقریب صد ارتبه کشیده آمده اهل علوم را جمع نمودند و در **ملا آقا**
 علوم مشغول بود چون در ایام تقاضای علم در آن شان **ملا آقا** و در توان

پهلوانان

مهادیو تا به تهنیت حکما راسته هارثه تمام الفاس از راه انضباط
 او را مستحسنه و غارت کردند و این معنی میا **ملا آقا** رسید اعیان **ملا آقا**
 طلب شده و ملا یوسف هم در آن نمره بود و با و شاه از استفسار حقیقت
 فتنه نمود و بمقتضای دانامی نجوی مذکور فتنه را تمهید کرده و آتون از
 ملال با سهیل گردیده در دلی فوت شده و شاکر این قصه مفصل را **ملا آقا**
 گذشته فرمودند **ملا حسن** کوه در انواع علوم شاکر را **ملا آقا**
 او بر تغییر برضای نواید نکات **ملا آقا** افاده میکند **ملا آقا** برای
 تحصیل علوم با ایران در بار زنده از فضلی را **ملا آقا** به راه انداخته شاکر
 میر باقر داداشه در محفل بی نظیر وقت بود در **ملا آقا** سکونت
 داشت **ملا آقا** در محفل شاکر **ملا آقا** در **ملا آقا** **ملا آقا**
 با ملا جبار حکیم و علمای بیجا **ملا آقا** کرده آنها را **ملا آقا**
ملا آقا مفتی دانشمند بی نظیر بوده و اکثر در صحبت حضرت
 تواجهاوند محمود قدس سره بهر مندی شد و دقائق علم فقهیه و تفسیر افاده
 میکرد و بیکونین قوت و القدر است که او را کسی در برسانه و معارف **ملا آقا**
 نمی توان کرد و ملا فضل محمود **ملا آقا** **ملا آقا** **ملا آقا** **ملا آقا** **ملا آقا**

و یا او نمیتوانستند جبل علمی گرد بر او ملا عبدالبنی نیز فقیه بودند
بنی نظیر بوده در سلوک و سجالات مثل او هیچ معنی با هر نوذره **توضیح**
توضیح لقبی در بکیر بوده در سلطنت شاه جهان پادشاه اول **توضیح**
تقاضی ابوالقاسم سهر حکیم دانانیمه مولانا حال الدین قاضی بود هنوز جوان
بود روز عدالت ملا محمد طاهر تنک تو مسل صدرالصدور کعبه و یاد
استغفار کرد و بجان تقاضی القانموده که شخصی قسم خورده اگر آن
خورد اتفاقا از بهر آن آمده بخانه تو و کسند رسید در طایفه جوانی بود
گفت اگر خوردنی است بمن بدهند چون اهل بیت معلوم در این زمان
ندادند قسم خورد که آنچه درین خواند است اگر خورد کند و اگر چون توان
برد استند دوران ثمان بود و چهار کسند تا عاشر شود از قاضی پیر
حاضر نشد نظر پادشاه بر ملا عبدالبنی که معنی بود محاسنی و سفید بود
افتاد و گفت که این پیر کی گشت گفتند معنی است پادشاه گفت پیش
بیاید و جواب بگوید او گفت که از ادب فتوی اینست که بعد از حفظ
کتاب جواب مسئله باید لغت پادشاه حسین کرد و گفت ملاستدین است
همین روز قاضی پادشاه از همانی توفیق امرفضا با و **میر محمد** خاندان

۲۱۰

میرزده کبری است صاحب استعدادهای بود کتب معانی از قرآن و احادیث
بزرگوار خود نمود بلکه از قدرت حضرت میر محمد خلیفه هم بهره اندوز شده است
و بنظر حضرت ایشان شیخ یعقوب مرقی قدرت است از مردم رسیده و حد
آنحضرت میزند کرده در سیر بکلی در کتاب آنجناب بجزیره قبولیت سار
یا ذلت آخر عمر و از همه یافته با حسن اعمال فرموده در عقبه آگاهی کلام
خود در موضع کبری است **ذکر خواص شیخ** چه از مردم کسب و چه از مردم
ایران و هندوستان که در عهد شاه جهان پادشاه در کسب سکونت داشتند
و رحلت کردند بنامها میباشند هر چند در آن وقت کثرت شعر بسیار بود
الکتاب تحریر حالات همین سبب خود نمود **ملا محمد** شاعر شرای کربنده
کسب است با وصف کمال این فن از علوم دینی بهره ور بود و راهی فتوی هم
داشت در عهد خود در فن خود خاندانی در کسب میری نظیر بود و هر وقت بزم
آرامی و مجلس سیرامی با آراستگی می نمود و مقصد حضرت خلفای ایران است
گفته است چهار قصیده طولا برای هر بار فلیقه بر تن موزون کرده خواند
بتقداد آسناسی کلید عالم کند از امور محمد بنی عسائی شده **مطالع**
یا بر بزمینش یاد کردید از چهار بخش آن بنوا از ذهنی که باشد یا کار

از ملائکه را کتیب جز بار کتیب است حق کسین هلد سنجین است از روی در ستاره
نه خطه و کسین که اجمل طبع و فصل سال بین چهار است و چهار است و چهار است
در عنایت حضرت عمر ابتدا با آن طرز کرده است **مغفول** غرق ما شدیم
مرد و در مرد و دان بین یعنی منم مدحت گرفتار حق امیر المومنین
آن بر تر از در کسینی اما داد ما دینی قدرش چه دانند اجنبی کوازه در
توان نشین از اسرار است نظم خرم دل از گلستان کسین شب
روشن نظار شمع شبستان کسینیم **داستان** زم زلف دل گفته دان خوش
طفل طیار کج خوار و درستان کسینیم **کلام** زلف تو همیشه بیت زورقم
سرگرم استیجابی دیوان کسینیم **بیت** مغفول غم و منتت منیخه م
یعنی مراد دل ملک از خوان کسینیم **مانند** قطره سیر کربان شسته ام
دست از طبع در از زبان کسینیم **دین** تو آستانه مقیم در خودم
لبت نشسته اجازت در بان کسینیم **کربا** تو کیم از روی دیوان کل
آیا ده نگاه بر بر شنیدن کل اگر کند از جنون من بیل را از چنگل کنون
تر کسین خندین کل **تا** حرف غم تو کرد و ام کوش **شدا** ایچ شایدم
فراموش **از** موقن تیر برین بخت **خوار** از اضطراب در بوش

نیم

کمالی نهاد

که عا سنی صادق بدست آرد **بوشند** دل و زبان ناموش
پرواز صفت بسوزن زدن چون طبل هر از کوی مخروش **آند** کوی
بصد لطف **الکون** بفتاب از مغروش **نیغی** کف ز دست دوست باد
خوشتره ز نه از چشمه لغوش **ای** جو بر پشت روی ازین پس **از** دوزخ
دل بگیر سر بوش **یعنی** که راه آشتیم **اند** زین کن و بجهر میکوش
از نشاء جام عشق ساقی **دل** سپید گشت و بوش سپوش **در** محله قاضی
با با متصل مخلص کنزی کوه وطن **شده حاجی محمد خان قاضی** و طغش شهید
مقدس رضوی **بیت** بجهت انفرام بعضی بهار بیت آمده بود شهرت کمال از
مسئور نگذاشت بعجبت با در شاه با رفعت **و** ملک الشعراء **عمر** شاه جهان
شاعری **صفا** قدرت بود در تصفیه کوی و غزل برداری کوی **ملا** از افغان
میر و دظفر نامه **شاه** جهان **فی** البصفا **و** بیانت تمام ادا کرده چون **عبد**
خان **بها** دفر و زنگ در بر شنیده که **کمال** ش نزار و بان حسن تلاش او کرد
نظم سنکی که از غایب است **م** **نکته** بر بجز از ز کیش نام چون فیل سفید
از جانی بریم ندرت و غرابت **بدا** کاه **باده** بمند و روز در مزین **آورد** دند
بود **بدا** و اسطر خود را **ای** گذر **انید** **نظم** بر فیل سفیدش که مینا در کند

شنیدیم هر کس کتاب کند چون جهان بر او رسد گوئی خوشتر شد از غیره
 صبح بلند بجایزه لایق مفتخر و مباحی گشت مندی در تو لغت صفت
 بسیار خوب گفته از آنجمله است این شماره بود قطع که شمشیر شکل
 بچی توان سید از راه بل مکرزین راه بارکت نه نیست که گوئی گوه را
 موسی کن نیست زیم این راه بارکت تو بخوان خلد موسی که در دیده نماز
 کردی در از جان بر نشاند درین راه چون که بر تار ماند دره تقوا
 ره شمشیر است که کام اول او کرکت است ازین راه چون توان اسان گشتن
 که کام اول است از جان گذشتن ساسانی توان دلین گشت مکر لغتین
 پاکر دین در ره همچون ره شمشیر پاک جهان در چشم ره پستان یک
 ری چیده ترا زوی زکی به بندی چون دم تیغ در تیغ زین در رفتن
 تدبیر کرده فلک را فکر ایل بر کرده ازین میانهای زندگی آه که ببرد
 از سپهر راه

گویند بان حال ملک انعامی دوی غزلی گفته پیش
 ملائی کتبه ازی بخواند چون باین بخت رسید ساقی بصوبی قدری

کوهان

بیشتر از صبح بر شکر که با صبح شدن تاب نداریم که گوئی می شنید و گفت
 مولانا اگر بجای قدری نفسی گفته شود بر این صبح مناسبست تمام دارو حاجی
 قبول کرد در جو دست طبع آن گوئی حیران ماندن اسفاره **شعر**
 تکلیف عشوه که مرده سار است بنویز جنت محمود تر فرقت ناز است بنویز
 تازه شد دوستی با بچه تازه لوتی ناز کن ناز که آغاز ناز است بنویز خاک
 بیکر محمود ز ما بیروفا

دل از خون بگر بریز خواهی داشت در مجلس که انداز
 مستان از نظر مینای غالی را ز اظهار زبان چون بدو آه دم در کش
 که باز زان نسیاز و جیان نقصان لی را نیوم از بیت بر ویست غزل
 خوان غزال است که تقصیر میکند اهل سخن مضمون عالی در کشور
 تو گل غنک شاه با حاصل جوش نخل سبد او داد شاه اسرار زبانی
 حل کن اگر توانی در سر نوشت خوانی باید سواد باشد تا دل هم بوی
 غارت کند نفس را برد و خانه کس را کی اعتماد باشد در سینه دل هم تن
 افزود از دم اینها چراغ روشن از روی باد باشد از چشم فتنه
 بارت صد هر دو یک باشد آری برای عارت ترک دست باشد از نفس

خصلت او دل کند نیکو کسیو باور مکن که بد تو نیکو خدا بد سازد از
 ناله مرا فریغم انگشت نما که سپید از شود از علم انگشت نما آن زمان
 از من دست بد بوسی که در تو نشود و در علم انگشت نما دوستی از
 تیغ شود منبره و دوستی از قلم ای خوش آن که سدا از کرم انگشت نما
 مهر مانی کند منبره عالم چون که بد دل جوی توریست چه انگشت نما
 که ازین دست ندیم از تو زنده و ستان **ص** می توان شد بجزار و عجم انگشت نما **فصیحی**
 از شعری مشهور کشته است در دو رسا بیتی سخن برای مکر از خندان بود
 و ندیم مولانیم اختیاری نمود صاحب دیوان است این جمله است از سنج افک
 مرقوم شد **م** حسن بر آید در گمان بوس نتوان کرد شعلا طور حرج دل
 حسن نتوان کرد بطولیان که لب ریزه بجز است سینه شکرستان هم در کام
 مکن نتوان کرد چون جیبا برده نشین شو که کل خوبی در دست فرسود
 نگاه هم کس نتوان کرد بال در بزم که تا شروت پروازی هست بر آ
 دل خود می بخش نتوان کرد بهر من بال شود از من پروازی که بیکدیگر
 کرم زوهای نفس نتوان کرد و بطلسیحی فصیحی که ز میدان وفا
 پیش نتوان شد در و باز پس نتوان کرد استغنه ترا زمانت بسی انجمن ما

باور مکن که

در نور بود شمع طرب لکن با بر ما صد غنچه با نقش شست بر منبره بر و زنده نسیم
 از جرم ما شکفته با ندیم بجز از شهادت باشد مگر در غمی در کفن ما از منون
 ما نشود بر سستی خوش بر سر لطف آمده میان کن **ق** ای نوازان ندیمی است
 فیهی مالی است و در مشاخره علم تعاقبت با فصیحی در زبانی است از آن **ق**
 اوست **نظم** حکم ز لطف تو مرانی سرد با کرد اندیشه با بوس تو امیست و در
 کفتم که بوصل تو رسم کرد بود عمر فی وصل معیسه شدونی عمر دعا کردن در دا
 ترا بهر نیاحت معلوم در کتبت خوبی بر تعلیم حفا کرد تا او بره با و در
 عشق نهادیم صد گونه غم از هر طرفی روی ما کرد نمی توان رست ز
 اندیشه خوبان زین که که در دل غم غم طایفه جا کرد **فصیحی** نیز از همگان بوی
 فصیحی اظهار او هم شاگرد ملازمتی بود فطرت بلند است و فیکه زرا نظر
 کبشیر آه و اشعار او را شنید گفت که اگر بیشتر معلوم میداشتم تخلص خود
 فطرت میگردم از اشعار نظر قی است **م** از باغ و گل هوای با غنم
 فروشت پای بوس بکج ترا غم فروشت بر تو مکند عشق فروغ
 خرد نماید سر بر ز آفتاب و چراغ فروشت **روشنی** و گلشنی
 مشتری همی و هوای ایشان شعری بلامت نشان نیز دران وقت

قصی

بر منصبیه ظهور بود و در نتیجه اختصار بر همین مقدار اکتفا فرستاد با بجز در ^{مکه}
بشکر خان صوبدار کثیر بود بمکان نخل سبحانی در منبت بخش صاحب قرا
اقوال مظفر محی الدین در تکالیف عالمگیر بهادار بادشاه غازی بقصد عیاد
شاید چنان از بلاد دکن برخواست اراده بدو بدین مملکت نمود و مراد بخش را کرد
کجرات احمد آباد خرچ کرده بود برای توفیق پشیرا همراه گرفته توجیه پشیران
شد و از آنکه که ولیعهد بنام جهان بود افواج قاهره فرستاده سواره این
اقبال بنام نمود و در حد و در زمان تکامل و قوت یافت و اکثر لشکران مخالف بقبل
آمده و راجه بیستون سنگ کس فرج بود با ملکه های خود و بغیر از نهاد و پادشاه
مومی منصور روزی ظهور شد اطراف اکبر آباد و از آنکه با لشکرهای تیره بجزم غافل
مقاومت نمود و شکست عظیم یافت منتهی به انچه جهان آباد و منتهی به انچه پادشاه
داخل شهر گردیده سلطان محمود سیرکلان را برای بازگشت شاه جهان و نظر بدین جهت
اینان فرستاده و از آنکه راه بند حجاز بسیار که این صفت کجانی پیش از اختصار ان
ندارد و قبیل آورده بر سر بر سلطنت مجلس فرمود شاه جهان پادشاه در طبعه که آباد
مجموعه شد سلطان محمد شیخ برادر دیگر که از میان کمال بفرموده سکار آمده بود در
قتال مغلوب الحال به هزار دبال و کمال کجاست و سلطان مراد بخش که در سکار پادشاه

مصدر آثار

مصدر آثار سر کشی و غیره سری گردیده بقتیه کوا الیا ز مورشده جلوس اول
در ذی الحجه سال هزار و شصت و هشت با مختار و جلوس دوم در ماه
رمضان سال شصت و نه بجزی کمال اقدار فرمودا خود ملائنه تاریخ کفر
تاریخ صحیح دل من چون کل تو رسید شکفتن حق آمده غبار باطل را بر افروخت
تاریخ جلوس شاه حسن آگاه در آن نخل الحق گفت الحق این را حق گفت
فریب از تکلیف تاریخ بادشاهان نخل الحق تاریخ است بشکر خان بکم
نخل الهی عالمگیر شایب طلب حضور شد اعتماد خان نظامت کثیر مراد فرزند
گردید و تاریخ بکبزار و مغاند و یکسان مکه و کبشر آمد مدت دو سال
حکومت رانی نمود **مصلح** هر که را بجز در زنت او در عدل و احسان نوعی
ساعی بود که خود توجیه فغانی شده مدعی و مدعا علیه ابیشر خود طلبیده
چندان بی لواب در بان نمود و علما و فضلا را تعظیم و تکریم نمود خود هم
واقف کتاب و مسلک و طوطی باغ و عمارت در پیش روی خانه و عمارت ^{مطابق} اراد
روی بشرق نموده بود و چون طلبش مجبور آمد و ز تاریخ بکبزار مغاند
رواز حضور بوسیده مانند چون در نوشتن سلطان کجاست به رحمت و
انصراف یافت قلم قباغ کبار تجرید احوال فضلا و شعر او مشایخ کمالا شعرا کریم

روزگار بودند بعد انقضای دولت هر یک از سلاطین نامدار برودند حال کار
 عالم و عالمیان بکلیس بادشاه کامکار و کامران رونق افزای او را کس
 صاحبستان طراوت کسبت و علم و کمال تقوی بود و دست و پا زدند
 از آرزو مند گذارنده هزاران هزار را در پیشگاهش و حق تعالی این سلطان عالمیان
 چنانچه برکت تمامه در علم و عمل داده بطول عمر و زهدت و صلوات و وسعت
 مملکتش نیز منتقی بر عالمیان نهاد و در عهدش در هر گوشه عالمی از
 اهل کمال افتاده ضرور شد که بجهت تحفظ قانون تاریخ نویسی اندیشه
 و هفت و غایت ده سال احوال اهل کمال که علت غایی این نظم همان
 مرقوم کرد **درباره پیشانی** حضرت برسد یک ملاری دانستند نظر
 بود و بعضی علوم از ملا باقر ناره الحواخذ نمود و همیشه بدین علوم مدینه
 استعمال داشت و درین جوانی رحلت فرمود **تواجه حیل مخلص**
 بغازی بسره تواجیر ابوالقاسم حیل کش که رفیق و مسافران شیرینی بود
 و در علم موسیقی نابغهات دارد و این تواجیر موسی استفاده علوم اول
 در پیش مولوی ملا جوهر نمانت بعد آن از خدمت مولوی تواجیر حیدر
 چرخ کرده ترک دنیا نموده بطلب شد سفر اختیار کرده بادای حج موقت
 سیده

و از روزنامه نرفته

و از روضه شریفه جناب نبوت صلی الله علیه و سلم همیشه شده که مرشد تودور
 وطن تست از آنجا بکثیر آمده و دلش در صحبت سهره ریشته با یادگر
 کامران قرار گرفته دو مخته **تواجه حیل** از بوده و از جواب یافته که با آنکه بیشتر
 من نیستیم شرح تو ابوالفقرا با ما نیستیم اما بران بخدمت ایشان رسیده
 متوجه شدند بدرجه بلند رسیده تا حیث ایشان در خدمت ایشان بود چون
 ایشان بر حمت الهی بچوینند باز سوگرده در زندان بدرجه بسیار یافته
 و مرتبه و مقامی عالیان الهی شده برادرش تواجیر عبدالحق بعد
 فراغ حج میبند از رسیده با او ملاقات کرده چند صلح کجا بودند چون تواجیر
 عبدالحق بقصد وطن اجازت خواسته در تاریخ وقت
 مفارقت فرمود که ای حاجی عبدالحق با یکبار که در حط نمانده طبع عالی
 چنانکه تاریخ رحلت شیخ ابوالفقرا و گفته شیخ تومن و از اوقات او **تواجه حیل**
 ای باد او ترک گزندی در دیوه **تواجه حیل** ازین جهت که در کسری فار
 اگر کوش کرد پس هندی کشی که او تواجیر او تواجیر عمری آ درین شهر
 کشتم **تواجه حیل** که بران تواجیر کشتم **تواجه حیل** که بران تواجیر
 در اکثر علوم مدارس بوده اتفاقا بحضور فرشته و در خدمت ما بوجه عالمگیر و در ایام

ایشان از باستانند پیش از عالمگیر بادشاه تلمذ میکرد و منصف قضای اردوی باد
 و در وقتیکه صوبدار او در کنگ آباد بود نرسیده که بکشید که چون بادشاه بر وی
 شایستهان و حرکات نامشروع و عدرا را شکوه قصد فرج نموده و فتوی از اهل
 اردوی خود خواسته همه طایفه تقدیر فرج نمودند اما ملا حاجی مذکور
 صراحتاً طرف شده و گفته که هر چند فسق و فجور از سلطان انظمو را نماند فرج
 که موجب فتنه است خاصه مقابل بر بر باد جایز نیست الغرض بحالیه است
 و حقانیت آراست بود **مولانا صاحب محمد فرید** شاکر دمولانا جوهر است
 و در اکثر علوم مستعد بوده و بیشتر در بر و بحث صرف و نحو و تفسیر و کلام
 علم این دو علم را از او استفاده نمودند **داود المشهور** مشهور به **داود**
 ساکن در یارن و فی و جواهریل و دیار اردوی توانا بود و کمال تبحر در
 و میفرودخت چون توانش خدا طبعی می داد نسبت داد بخیرت خواص **داود**
 کردی بر بهر کار و فتوی شاعر بود روی ارادت نهادن و این خواص بود
 در مزارط کوه مدفون است بتوسط ایشان بجزنت دل آگاه التعداد
 ریشه بابا سحراری که خلیفه حضرت ارشاد و سنگاه هردی ریشی بابا بود
 رسید و معنی تربیت بواقع از ایشان دید با آنکه ای بود و علم ظاهر نداشت

فرید

صاحب باطن شد و علم لدنی یافت و در صدر زمان معتبره گشت و بیاران بسیار
 احوال هم رسانید و بطور شوق کوه شهرت نام و در میان انام منفت
 و مرض خاصه غامضه با وجود آن حکم حکایت اطلبه الرزق من جنایا
 الارض کسب رحمت میکرد و خست و نهذات خود میفرمود و محرز از بان
 مرشد خود و آنچه نایب از خدمت و ولایت مرتبت نوزده بابای پروانه که
 خلیفه خاص بود شوق که بپیر یادگشتند و گراما از خودم شیخ خیره کمتر
 بود لیکن احوال ایشان کسی بیگانه نبود و روزی نوزده بابای مذکور کسی
 در برده جست حال خود میگفت که دروشی ما در موضع مذکور در خدمت
 تیره مالوست احتیاج بغسل افتاد ایام شدت هوای پروانه بود و فتوی
 بچه کج بود بخت بود در ویش آنز پیره بر خود قهر نمود و بر کله سومی
 حاضر آمده و بیخ شکسته و یک بدنی آب بر بدن مکرر ریخت افتاد
 بهوش شد کسی را ازین معنی خبر نبود چون وقت نماز شد شیخ در
 بسراکن در ویش حرکت داده و گفت که نیم درین وقت روایت
 خود را اجرا باید گشت چون ملاحظه نمود خود را در مسجد دید و از آنکه او
 از سرجوی آورد خبر داشتند و نیز مرشد را قم از زبان دیگری نقل کرده

روزی شخصی بخدشت ایشان تبرع گفت فلانی مرا براند و از خدمت دور
گردانید امید نیست دارم فرمودند بهتر چون برفت از صورت ماملت سید
شد و فرمودند که فلانی ابدال بود و این را بخت گهت با تو است ایست
مقرر فرموده بودند در خدمت مقرریه از و تقصیری واقع شد لهذا مقرر
ساخته اند اکنون باز میخواهد بگردم کارها مردی صالح رقیب قلبی
نقل کرد که من در سن چهاردهی یا پانزدهم که در خدمت حضرت تبه مالو
حاضر آمدم ناگاه مردی صوفی نما آمده بته مالو او را دیدم گفت که اینجا
آمده است یعنی ابلیس پس تعظیم او بجا آورده و فرودتی و شکستی می نمود
و گفت که من از دامن تو کی بر دهم و مسوز فلانی از تو بر دهم هر چو
بر من جاریه ندارم که گینه کارم را برانشاره بگویند چشمت نماند کرده که
بشتر و بیکو بدت مالو گفت که وی مردی نامراد است چه امید از تو
مردم عده و اعزه عاجزند پس اشاره بنماز کرد از دن بته جو بگویند
ناقل گفت که صورتش چنان دیدم که گویا آتش از رویش می مارید
روزی مردی از فرقه صبی در خدمت شیخ سکنه نمود و استاد از ایشان
کرده آن جری را بجنون طلب فرمودند و نرم بگردم بضمین کردند و بان سمار

دقت در موی ز

فرمودند که این مرد ترا نفرست کرده بود اکنون خلاصی داد بر من تمام تر
در عقبتش بود و یکدیگر را بکیر و چون باز او رسید جنری ندید و این برود
در ایوان روضه ایشان آرزت بحضور مردم حکایت آن فرقاته توان گفت
از خدمت تبه مالو بچو بجه و نهما بیست در هزاره وقت در خدمت فرمود و در کوفت
مدفن تبه مقبره اش محل فیوض و فتوح است بعد از رحلت ایشان ملا محسن
نوشته بود که مرید ایشان بود و در کتار باجی افشاده تبه مالو بچو این آرز
گفت فلانی که بر انفسه بیهوشی تاریخ وفات من رخ است ترا از استاد
حرفی بجز توحید الاله خود نکند حضرت افند شاه محمد نام است از مردم بستان
از خردی با زان را علوا استعداد از باطلش ظاهر بود در ایام تحصیل
قران در علم غریبه و شعر ببقفت قران دید فضایی نمود چون بر اه تقو
انقطاع آمد و در اکثر عالم سیر کرد آخر الامر تربیت از خدمت حضرت میان
شاه میرالاموری قادری قدس سره که از نجویان مخدوم بود یافته بدتها
بسیاحت قلندروا بر رفت و در سطوات توحید نمود که از عجب است
در میان ملات بکشیر رسیده و کوه ماران کشیر را بعد و سکن ساخته
صیبت شیخی و آوازه بزرگی داشتند با یافته شاهزاده ارشاه و بکم باراد

آمده خدمت عالی و بدنی بسیار بکار برده اند و قعی خانه و خانقاه سکین و
 اماکن موقوفه بعمل آوردند هنگام سکونت بکوه ماران برادرش برستان
 جویان بیشتر رسیدند و اتفاقاً بخدمت ایشان آمده چون نام و نشان و وطن با
 داجدا در گذرند گفت که من آن شاه محمد را حال مرا مشاهده میکنم آنگاه او
 خویشان چون برادران حضرت برف علی السلام با ایشان پیوستند بعد ازین
 دیگر خویشان و اقارب آمده در دامن این کوه جامی گرفتند خدمت نمودند
 مسند تجرید را آراستند و مرکز تامل را تخریب است امر او فضلای عصر و بعضی
 در خدمت ایشان کمتر رسیدند طبع موروث داشت و نشاء و عهد را در کثرت یافتند
 تریب ملک بیت ممتوی بر لطایف در بیان حقایق و معانی تصنیف نموده
 با وجود حال عرفان لطیفه کوی از دست غیب او ظهور است که شاه جهان پادشاه
 پیش از ماتت نمود موسوی خان صدر را برای امتحان در خدمت نمودند و
 چون بصحبت او نود رسید اصلاً من تعظیم و تکریم موسوی خان نداده اتفاقاً
 حمل برانستند نموده گفت که من موسی فایم جواب دادم که با محمد یانیم موسی
 و عیسوی را نمیدانیم ازین دست حکایت و لطایف از مشهور و در زبان
 مذکور است غرق بجز تو حید بود و کثرت موهوم بر امر احوال باطنش نمود

ادنی کتار

روزی کتاره خوش غلوم مردم بسیار دید از سبب پرسید کسی گفت که خدمت بابا
 بزوارت حضرت محمّد قدس سره کتاریف آورده چون او نود متوق دیدن
 بابا نصیب بدت داشتند مغزیزان خدمت بابا نصیب امر فرستاده بخدایت
 آوردند مکالمه و مذاکره مباح آمده او نود را بابا برسد مذکور این کثرت
 خدمت است با با فرمودند که خدمت کثرت است چون سخت قیاح و سلطنت
 در سنه سیاد شاه جهان پناه او رنگ زیر علم رسید مخالفان دارا کتوه
 سعی کرده او نود را بکیم پادشاه بجنور طلبا بنیدل جارا پلها مور رسید را بجا
 چند سال زیسته ایام غربت سپر برده در خوف رجا میکند را نمیدونند
 الحمد لله اول و آخر من غیبت گذشت و چون ایام مفارقتش از دار
 فنا نزدیک رسید خود متوجه شده در بالکی نشستند در توار مرزا رسد زنی
 از مالکان بخرید و وصیت نمود که در من اینجا با و بیکر بپرا افشاده
 شب رطت در واقع او نود ملا محترم و میان اسمعیل لهوری آمد
 و ایشان را مطلع از وقت خود است تا کسیه تکلفین تجیزه نمودند این عمل
 بلا واسطه محرر از زبان مرشد خود رسید ایشان شافیه از جناب حضرت
 بر محترم اسماعیل نمودند تاریخ وفات خود را وقت نوح خود گفته نظم

داد در توجیه ملات شاه جان: الحی که در وقت تاج کوئی بطریق وقت بود بعضی اخبار
مقوم می شود **معلم** از علم و نظر اگر کسی با خبر است قطع راه پایش بر شاه
از ذکر و فکر اگر همان اثر است: قریباً نظر نمود که کار در گشت: از تمام مخالفان
شاه جهان آفرین جای برابر گرفت: گفت تو بر شاه جای نوش جان
صاحب دیوان و منسوبان است و اکثرش در توجیه و معارف و تفریح حالات
سرگذشت خود مخمور در کرده است **مفوت** **نجم الملک** المشهور یکی از شیخ با اند
ترتیب یافتگان خدمت عارف و باله توابه معهود با پیوری است در اصل
از ده بود بعد کجالات باطنی و امام سیر معنوی سکونت در موضع که پیشی بود
در زیر امان شاه کوه که بخت سلیمان علی نبینا و علیه السلام معروف است **نور**
مدتی تا آخرت بر یافتن مشاقت شده مشغول بود قدح بر تجرید و تغذیه و صوم
و هر دگر که حیوانی استوار نمود جز می کرد که در بر می کرد و بسیار کم بخورد
و سالن دوام اصلاً نمی خورد مایل بعزت و انزوا بسیار بود اما آخر
بغیر بر ربابی در او آن نزول ریایات شایع جهانی بسیار بود و رفتند الله
خان وزیر اعظم شهری زیاد به مید کرد اکثر مردم خاطر خریف و مضیع
وقت لطیفش میشدند روز رحمت سعید الله خان طلب نصیحتی نمود

قول باغی

چون باغی آشنانود فرمودند که سعید الله خان را بگوئید که باین هر کار
علم و کمال طالب مولای حقیقی بی زوال نمانده خدمت مخلوقی کنیده کار نیست
نافع عام گرفت با با بسیار کرده است از اینجا سعید الله خان را در کسب خدمت
بانی تمام مانده قسمی چنان می شد که عبور آدم از آن مرصعه بود و آینه
بکثرت لای و کل تردد می افزود خدمت با با بسلفی نظیر فتح کرده سبک زده بود
آن ریخته درست کرد و آسانی برای مسلمانان و عامه مخلوقات حاصل شد
محمد از زبان مرشد خود شنیده که روز نماز است ایشان و الله خود شفای آگاه
خواهد سخن نا و چون که که در بر و جنبه بی بر سر و نعلین با و لا فریده شد
چون ایام حیات ایشان منقش شد در سال هزار و هفتاد و دو در موضع مذکور
مدفون کردید صام الدهر و صبا تجرید بود با وجود امکان سواری بیاده
میرفت رحمة الله تعالی و بی تکلفی بسیار است و در کمال رحیمت صورتی
امرا و وزیران در خدمتش آمد و رفت در آن اتفاقاً احوال دوستان هم
بیر با بسیاری نمود اصلاً فکره خبره برای و استنکان میفرمود روزی
یک انرفی از هدایا با تحمان گرفت در مرمر بود و چسبیده لاله امان ساخت
خواهر مذکور در دست هم رسید انرفی را باز بخدمت برابر کرد با و تود

این حالت بسبب توفیق آید و نه حکام ایران و هم پیرایش حرف حکایت است
داشتند مردم استند عالی تقوید میکردند چون ای بود مری زمان تو که بود
و این دعا نوشته یا سنی الاطاف بحی محاسن و بدین مهر را بجای
تقوید هم میکرد و بر کاغذی است مردم بجای نشان میگذشتند تا اتم
حروف آنرا دیده و زیارت کرد حضرت **میر محمد علی نوری** فرزند
بروند حضرت میرنازک قادری است از پسر سید برادر عالی قدر خود
بود چون خدمت میر محمد یوسف در واقع در کمال جوانی از دار فانی
استقال فرمود و در خدمت میر احمد بنا بر فرط مشغول علمی افتاد رجای دینی
نی نمود جناب حضرت میر محمد بجای اسلاف قائم مقام شد در علم و عمل آنچه بود
از آیات رب البریات ترویج بطرقی علیها تا در پیر بسیار کرد و ظهور او پس
درین شهر از انقاس شهر ایشان بسیار شد و اخلاق کریمه و در سن بیست
جای بود و تقری بهم بسا او ظاهر می نمود و براجرم اجرای احکام نمود
و در انشای ذکر هر طرز جویش و ترویجی در مملکت این ظاهر می نمود و صلی
مولانا میر داود دارکی در عقد است و هر که نقش فرزند میر بی روح می نامند
اما جمعی از اصحاب بدین حال از خدمت و صحبتش ارتقا نمودند و دستهای

بدرین شهر

بدایت را ازین فرمودند خدمت سر آفرمای تقوید هم نگاهت هم
که قصه آن در ذکر علی مراد خان گذشت بشا جهان آباد رسیده و
انشای عبود بر سید حضرت عروة الیقینی شیخ محمد معصوم فاروقی از
و طریق محبت و زلزیده باشاره بانشارت آنجناب هم با زده و
در لشکر مانده باز مراجعت فرمود و در کشمیر رسیده در سال هزار و
رحلت نمود و روز چهارم اتم ارادت طعانی بنام آنجناب بل
شهر مهیا کرده در سبب جامع ترتیب مجلس ضیافت نمودند که
از دعای بدرجه شد که چهار کس در آنجا مردم جان سخت میبردند پیش روی
والد بزرگوار مدفون است رحمة اللہ رحمتہ و اسعفه ذکر بعضی طعانی میر
محمد علی بجای خود فرمود می شود **ابراهیم خان** پسر علم دان خان در
هزار و هفتاد و یک از پیشگاه حاکم حکومت کشمیر مقرر گردید تا
یکسال حکومت کرده قضیه ازوت دریا مسجد میان اهل سنن و
واقع شده بود و آخر مسجد بدست سیدنا قاضی چون نوبت باخر رسید
تغیر خدمت شده پادشاه دین بنجاه عالمگیر قریب بهمین تاریخ در
اوایل سال هفتاد و سه کشمیر را بقدم خود آراستند چون در برابر

کوه متصل علی آباد فیل کردون ننگه بر کشت و عالی ز اهل لشکر بر باد
و از سپهکمان و محاررات هم جمعی تلف شدند مزاج مبارکش با تونس
یکی سته ماهی سیزان گلشن همیشه بهار زورده مراجعت نمود **اسلام**
بصوبداری تفر کردید در ناز **عقدا** و چهار داخل ولایت کشمیر شدند
و تاندت دو سال حکومت را ند و ترویج اهل اسلام نموده و با فضلا و علما
صحبت میداد در عهد خود در عبادت بنای سبب صلحا کرده و دیوار کتبه بزرگ
و وسیع تر از آن مسجدی که قبلترین است بود در آن چوبی خطیب علی سیدان
آتر اکویند که علی شاه از اتحاد سلطان زین العابدین و چند سلطنت
خود آنرا ساخته بود سنوزیم همان نام مشهور است و سخن مسجدی بزرگتر
توت بوده اسلام خان در ختبهای قدیم شاه و آنرا بریده طرح نموده
چهار زاری قرار داد و کستوفی که در عهد کاه استاد است هم ساخته است
و این اسلام خان از اهل سخن بود طبع موزون داشت و اهل تخلص میکرد
میر ضیاء الدین نام اصلی او بود تمام عمر در خدمت و استغفای خود بود
آگاه عالمگیر شاه و صرف خست و مصدر خدمات عمده گشته از غایبات
شاه هفتش اهل مرای پنج هزاری بود اشعار آبدار و منظوم بلاغت

دالایم قوت

و از این دو بیست شهوارا و برالسده بیست همان مذکور است **مغنی** توغلام
یار و زما شیون نیز مردم چشم هم که خود در خون میزند و معنی بیادکن
ای صحر که اشب در غش لشکر آن از دل خیمه بر وی میزند و بند و بنداری
کشمیر که نظم صوبه مستقر الحاکم را برادر افرازی است درهما نجاسا و ملک تقی
شده و در خطبه صاحب المعاصر میر محمد نعمان از خلفای مجدد الف ثانی است
سره مذکور که در بدو غنی کشمیری قطعه در ناز خوش گفته که ماده نام کشمیری است
صیحه مرد اسلام خان والا جا **سیف خان** بسرتربیت خان در هزار و هفتاد
و پنج بنظام کشمیر مقرر گردید سه سال حکومت را فی که مردمی همیشه بیاض
بود با وجود آن از قیود خسر وقت بلکه او را داد کاخانی بود عیال را می
و قصور فرایین و تغیر و تزخیم طلب از بد غنهای است و چون سیف خان داخل میره
شد زمیندار و نصیبدار با جمع هم بویست حکم او استقبالی کردند بطریق طرف
و داخل شهر شد او و دوش و اطعام طعام تراده برد یکون از میان کلام
خاصه او بود نظر بر آنها و نصیبداران و اکابر شهر لا حول کومان میفرستند
هندوی مجروح البدن زبیرج دارائی که مسکن او بود توابع محمد صادق
را استاد کرده و وزیر کرده گفت تا صد کربن مس و حرکت شده چون بمانند

از حالت خود را راجع و تقاضای کرد که شمر را در پیش خود بماند
 کلان است که دل را نام زمین را ایضا بیطرف سلام منزه است و خطبه و کلام
 با و شاه جاری ساختن بنا می سید جامع و زینت نمود و واقعه دیگر این است که
 پیشینت نبیاه تقوی دستگاه شیخ عبدالرشید کلبینی دعوی سید و رفقین
 ملک صادر این حد رسیده که تفصیل این حال اینک شیخ مدلو را ستانند چهار
 بیعت و ملک سرد راه خانه خود در جای دوزخ بود سببی گفتگو در میان و آنچه
 صحبت میخیزند از عدم دید در عین دست و کربان یکویند که بی ادبی از زبان
 در شان اصحاب کرام سید انام علیه الصلوٰۃ و السلام سر زده با شیخ عبد
 استغاثه حکم نمود و سر شکله استغاثی اعلام کرد چون موبد را با ظلم از غایت
 تنه که جبری قریب است و اکثری خلطه و رعایت طلب است در اجزای صومری
 توقف نمود و داد و بخشور نوشت و از روی وقایع هر یک کیفیت بعضی رسید
 پادشاه طرفین را بحضور طلبید ابتدا بخانه شمر چند بعضی امرای شمر که در پیشند
 سعی و حاجت کرده پیشرفت نشدند گفتگوی بسیار با پادشاه عدالتش را طلب
 بگم قاضی عسکر بشقی رسانید درین واقع بعضی شرح جرات کرده این مهربان
 انبام خود نمودند شمر خدا ظلم و سب داد قوم نیز حسین بن سید در مبارزه پدید

سیدان نام

سیدخان با پنج سیف آباد را در کنز و اباب ل طرف مغرب است
 آن بناخ از بدویش بود در بدوین حکومت نمود جوی آب آستانه در کوهن و فراه
 درست نمود بود در میان درستی جوی مار کوه منور خشک شد و خیزد پیش
 متعجب است **مبارز صحرانور** سینه که از دم تقاضا و هشتت لبوبداری مقرر کرد
 تا مدت قریب و سال حکومت نمود مروی سید و صلح بود با و تو و صومالی
 که کفش می پوشید و میجی جامع حاضر می آمد در سفر هم و سبقتی داشت
 لیکن همراهمان ش مردم او رنگ برده جیا دیده به سبب کی ملک با باکی
 با مردم سلوک داشتند و اکابر و اصاغرا امانت و خواری گذاشتند
 بلکه خونهای ناحق ریخته می شد ازین جهت مبارزان حفظ عمل برضه
 عمل خود کشید در ایام انقضا مبارزگان عبدالستغاثی الی کاشغره جهت یافت
 بسر خود نونش را سخا و دل سلطنت کرده با داد و حج اسلام بکشید رسید
 و حکم پادشاه قدر دان والی بر بورر مبارزان بجایه هزار و بیست هزار
 کشید و داد با اتفاق توجه صادق بخشش و در کربلا زمان که از سینه کاه خضوب
 برای هماننداری و بی سبب و کشید آمده بود و در رسانیدن کالیف
 انعامات و لوازم دنیا با پادشاهی از مطبوعات و ظروف طلا و نقره و آلات

مس اور استیصال جن خاص نمودند و روز قیامت خداوند بجهنم فرست
 بیاست که تالیثه در سال هزار و هفتاد و نه مقرر کردید و رباع و پنجم تا
 که باقی تمام نام آراسته بود نزول نمود سیفیان قاضی عبدالرحیم منصور کرده
 استغفار داد قاضی ابوالقاسم میرطاهر محرزفا که در عمل گذشته با سیفیان کوشش
 داشت در حمایت مبارز خان ازین شهر بندر در عهد سیفیان سال هزار و
 هشتاد و هجری سوم شهر مفرقا در تزلزل رود و در شام ما صبح تمام عمارت سی
 بدستور کوه را در تزلزل و حرکت بود لیکن جنبدان آسیبی نرسیده این مرتبه
 سیفیان سعی بلیغ در آبادی مفرقا نموده و فرق محمد آباد را احداث
 کرده آبادت از مجد رکاتی کرد و عهد او نمود این که آنجا مکتب ساخته و جاب
 عارف محمد محبوب صدر شدند او و سیملتنا الی الله الشیخ عبدالاحد الشیرازی
 الفاروقی قدوم میمنت لزوم بکنشیر ازانی فرمودند برادر کلان ایشان
 شیخ سعد الدین محمد با بر تود میان محمد قطب نیز همراه بودند چون خان
 ابا عن جد اراده واقعی باین خاندان داشت بلکه تودش برادره فرار قاضی
 الانوار بود او ابر خدمت و عقیدت اکامایبغی او نمود حضرت را متصل
 مسکن خود در آستین نه دارا لشکر جا داد هر روز در خدمت حاضر میشد و لوازم

روز مره کسب هفت بجای حسن و عقیدت میسایدت جمعی کسب حلقه اراده شیخ
 عبدالاحد شرف اندوز شدند حضور صاحب خست کمال است فرزند شریف شهرزاد
 که ترک دنیا کرد از مدت دو سال در طلب برتر صاحب کمال بود ارادت و عقیدت
 علاقمند معروض حاصل کرده دو واسطه ایشان جمعی از فضلا مثل مولانا عبدالرشید
 علامه مولانا محمد جریح و انشال بیان در ربه ارادت حضرت ایشان در آنند
 چون حال آنحضرت از غایت شربت جمیع نیکوکاریت با وجود آن اختوار تویم
 نند در کتاب شیمار و غیره آن نوشته درین رساله محل آن بود همین مقدار کتفا
 نمود با جمله سیفیان این مرتبه سال حکومت کرده نیز میباشند و کوشه کبری
 بر طرفی منصب اختیار نمود **افتخاری خان** در سال هزار و هشتاد و دو
 صوبداری پوشیده چهار سال حکومت کرد در تو علی فرار محمد سلیم سید را
 مسجد ترمیزانک لاجله بار سا که مقبره تبرکه شهرزاد بنیادت ظاهر واقع
 آتش طامه که اکثر شهر را با مسجد جامع مشوخت در وقت افتخاری خان بود ابتدا
 آتش از کاهه و اداره عالی بر باد افتاد و مسجد جامع هم در آن وقت تانسی
 مشوخت با بر باد شد و اسلام با ز تغییر یافت شهر در ظلمت توام الذرفان
 صد و در این حادثه آتش چنانچه ترومی نمود **ولام الدین** نیز از ترمیزان خان

تعلق گرفت در وی غرار سلیم نزول نمود از ابا زاده های صدر بر این جزا در
 خلیفه سلطانک وزیرش سیلان نامی باجا بود در آفرینش هزاره شاد و خوش گوی
 رسید و خواست باطنی و اذنی سبایل علمی بود برای تنبیه ارباب کلاه و بجه کلاه اند
 مختصر عات اوست سمت عمید کلاه باقی طبع کرده و عمارتی ساخته در خردت
 رضای اهل نعلت حاصل کرده زیاد سه سال بطاعت گذرانید در آفرین زمان
 فرام الیرغمان برداشت شهوز و انعامش کلان که مشهور است کلاه و در آن
 بظهور آمد آنکه غنچه پادشاهت و در آنجا خان مژور رفتند خواجه محمد شریف
 ده پیدی و خواجه صابرازا و لا حضرت مخدوم اعظم ده پیدی در کسب منزل
 فرموده و این خواجه محمد شریف برادر خواجه الفاضل است ارباب محترم
 اعظم المعروف سید احمد کاشانی میرزا بسیار فیاض و عالی مرتبت و از ابا زاده
 بودند که بعضی ارباب بجال که در این زمان بودند **ملا محمد لیلی** ^{کافی} علا الیرغمان
 و اکثر علوم شاکرد با باجه خون و داماد ایشان بوده و بر شمس المصمیم کافی
 از فنون فیضایل حقیقی کامل داشت **ملا عبدالبنی بیگ** ^{کافی} بلغمی استفاده
 علوم از خدمت تافعی ابوالقاسم شلف کولانا جمال الدین در خواجه میرزا
 و ملا محمد توپکرو و ملا باقر نازره لکوردی موفقی بسکولاه گوی شد و اکثر خدمت

افندمان افین

اخوند شاه بر پشت و از صحبت با ایشان بهره مند میشد **ملا رحیب کنای**
 علاه الدین بوری دانشمندی نظیر بوده و در حدیث و فقه شاکرد مولوی
 علامه بود بسیار و حافظ یعقوب فاضل و حافظ قرآن صالح بود **حضرت**
خواجه محمد طراز از قوم بختار کسیرت و کسب برآزی اشتغال داشت دین
 ایشان را در طلب حقیقی امکان داری او بریم زود بکثرت ولایت مرتبت حضرت
 شیخ موسی بروی ولایت نمود از خدمتش محال است طریقه حاصل نمود در آنجا
 نیز مدتی در لباس سنجاریت بود ارفته رفیق شست باطنی مشغول شربت و کلاه
 اشغال صورتی را بالکل بر انداخت و تمام بهت با اهتمام امر معنوی برداشت
 با فو قیست نمایان بر اقرارن سید کرد و خانقاه مرشد کرکوار کرد در محله
 کافیاته و ارفع است رواج داد باجهی از اصحابی بضیضا و تقا و تقدیر است
 قدم استقامت استوار نهاد و در عهد خود معمور خانقاه اکثر شیخ
 بزرگوار داشت و مدار کار حضرت توفیقی گذشت چون ایام حلیت رسید
 در نماز خانقاه عمل بر موند که شهادت کرده است آسودند بالای مقبره سید که حضرت
 شیخ بابا و الی آسود در هزار و شصت و هشت **خواجه محمد سید جدر اقم**
 حروف ارادت بخیر خواجه محمد مرقوم شد و نفس عقیدتش را بر لوح سپید

میگاشت و این تواجیح بر حسب ما بود تا خواندگی در وضع و نفی و صدق
صفا از شایسته تجارت بود و از دیانت امانت راستی و ابر و ریه الحکل
عجایب و غرایب منقول است بشیخ ذوالقادر و فرموده اند از نسبت باطنی
و در زشاد کا که از خدمت مرشد بزرگوار حاصل است مذکور کرد که الحال
صلاح حالش موجب برکات کثیره در حق اولادش شد **حضرت تواجیح**
میرزا محمد تقی نسبت و حسب خلف الصدق مقرب درگاه الهی و لایق
ارشاد بنای حضرت تواجیح کلان سکونت در لاهور فرمودند آنجناب
بجهت ترویج طریق علییه و آمادگی خانقاه ما مورسجاده نشینی کثیره در این
بفردم مبارک مزین فرمودند فی الواقع که تزیین خانقاه و ترویج سلسله
و تعظیم علم بسیار نمودند با وجود صفای معنوی بقای صوری بحال هستند
حسن الوجه و احسن الاخلاق بود چنانچه نظر الهی شکل و شمایل ایشان را
و دیده خوش شد مردم ایران از راه مخالف مذہب از جای محاسن کثرت
زیاده بر نسبت قبضه آبر رسیدند علما فقیه مولانا ملا توحید و میرزا تواجیح
ایشان را بحضور پادشاه گفت که علی الرغم اهل تشیع معتمد ایشان
مبارک فرشته الاعظم رضی الله عنه طویل عریض بود علما و فضلا و حکام

صفا و ابابکر در این

و ابابکر عدالت در خدمت ایشان بر رسیدند و گاهی بدست می خطابند
فضایل بنیامه ملا محمد طاهر خلف الصدق مولانا تاجره علامه و خدمت ملا
ابوالفتح کلکو و ملا یوسف مدرس و ملا محمد طاهر مفتی و ملا عبدالمجیب و ملا شیخ
احمد مفتی و فضلی و دیگر همه آمد و رفت میلازمه ایشان میدادند
با اتفاق علما و وقت فراوی تقسیمند به احوالیف نموده بودند و چنانکه
تا ایفادت دیگریم دارند و رساله در احوال و الذکر کردار خود تفصیلا تا
فرمودند نسبت خود را بخدمت تواجیح علامه الدین طاهر میرزا که دفتر حضرت
تواجیح بزرگ قدس لدنغالی سره الغیر در جمالی ایشان بود مطابق روایت
صاحب رشحات و صاحب سلسله العارفین آورده اند که در دست ایشان بود
این رساله رشحات جامع روایت آنکه تواجیح عبدالعزیز الشبیری داده تواجیح
احرار بود قدس سره در بدو توجیه فرستاد و چندین رساله رشحات و در توجیه
نمودند که بان نسبت ایشان که حضرت تواجیح را در جمود حضرت مرید توجیه
این تواجیح بسیار بر محمدت بنیدی این تواجیح را در این تواجیح علامه
این تواجیح بر حسین خلف تواجیح علامه الدین طاهر و رساله تواجیح فرستاد
مولانا محمد فاضل که تعلیف حضرت تواجیح عبدالعزیز الدین احرار بود قدس لدنغالی

اسرار هم باین طریق درست می نمودند حضرت خواجهاوند محمود خلیفه
خواجهاصحیح بود و خواجهاصحیح از خلیف الصدف مولانا تاجعلی احمد کاشانی
ترجم از حضرت مولانا لطف الله که مرید خود م اعظم خواجهاصحیح کاشانی
یاخته و ایشان خلیفه حضرت مولانا فاضل اند و مولانا فاضل خلیفه
حضرت قطب العزما خواجهاعبید الله احرار است قدس الله تعالی سره العزیز
و از وجود سرسریف والد ایشان طریق تزییف نقشبندیه درین صورت خارج
یاخته است و بهم یاران صاحب معنی درین صوبه و در صورت لاهور از خواجها
کلیان محرم بودند از آنجا که در راه حافظه خادم مدعی مشهور بود و ظاهر
باطن و جز ایشان مردم دیگر که در روی او خانقاها اسمای ایشان نوشته
و احوال جمعی از حضرت خواجها معین الدین از مفقا و نجاب از خود آزارها
عارض بدن مغضری شده در سال هزار و هشتاد و پنج در ماه محرم حلت
کزین شدند و در صحن خانقاها فیض بناه منزل آخرت که بنده هر سه فرزند
از جنند در حیات خواجها رحلت افروزی کرده بودند چه به صد مغرب خواجها
نظام الدین نیابریقیات محمده معظمه بیک صاحب یعنی اهل صنف حضرت
مکلف برده است خدمت خانقاها شدند و در آبادی آن کار مردان

فرمودند و اطعام عمل و خدمه روضه و خانقاها و دو استکان دیگر نیز
فرمودند که یادگار اهل روزگار باشد **مصلی روی** نقشبندی از
مردم روم است بیک واسطه بر حضرت شیخ باج الدین کی است کاشانی
قطب انفسی آقا می حضرت خواجها عبید الله باقی است در کشته نموده بطریق
تشریف آورده چندی در جوار اهل برافان ابعادت شغل بود بعد آن
در اقصای نظام این شاه که مجذوب معروف است باغی و خانقاها کاشانی
بنام فرموده را آخر عمرها با کسوست در مراتف بسیار بود و بسیار که
دانشم کرد و واقف اسرار عمده بود نام بر ایشان خواجها باقی معنی است
که بر شیخ مزاریه بود این معنی محرر از زبان مرشد خود و ایشان با او
باز از او شنیده الحوائج که حسب جذب و تصرفات بود اما علم طریق بکسی
کرده و خبیثت وقت خویش بود چون بیک جلسی رسیده در همان باغ
مدفون شد در حصار الدنیا **مولانا عبد السمک** پسر خواجها عبد الکرم
بانی بلدی بلدی کسب فضایل عقلیه و قلبیه کرده آزار باب استعدا بود
و توفیق آبی اورا بصحبت حضرت خواجها معین الدین نقشبندی و اهل فرزند
بهره تمام از خدمت اسرار حاصل نمود **حضرت خواجها صاحب**

در جوانی ذوق خدا پرستی بهرسانیده و در خدمت خواجگان عیون طایفه داخل
 طایفه شده چون واقعه خدمت خواجگان عیون بوقوع آمد در میان ایشان خواجه
 حضرت شاه قاسم خانی از سفر فرین مراجعت فرمودند و خواجگان عیون را
 از کمال انفعالات طلب نمودند و تربیت نبات مبارک کردند و بنا بر حسن صورت
 و سیرت قبول تمام در رضا شاه بهرسانیده و از مقبولان قیامی محسوب
 بگشای طریقه بهره اندوژی یافت و بعد واقعه آنحضرت کمال انفعالات
 بر او از مطلقه نموده ترسید از شاد حاصل فرمود و عمر بسیار با صاحب
 تقربان بود یکسوز آرد میان تعلیم و تربیت اجتهاد هم نمود و یکسوزی
 بلا نورفته سند سلسله علییه قادر بر انفعالات حضرت میل میکردت
 حیده والده از اتم حروف و حرف فراش سعادت از دراج انجمن طایفه
 حکایات عزیزه و محاللات عجیبه نقل میکرد شمه از ان در کتاب
 شرافت مرقوم است و آنجانب حضرت قیام نیز از آنحضرت تقدیر تمام
 در عیاد او مشاهده نمودار گشته اند واقعه خدمت خواجگان عیون الله سال
 در واقع شده در محله فطیحه العین پوره در
 انکال او اضافة الصدق حضرت شرف نامی

ناله اول

ناما کما است که ذکرش گذشت بهرامت حضرت شاه قاسمی رسید و تربیت
 والد بزرگوار هم یافته وقت سفر حضرت شاه بجانب حجاز تربیت آن
 شاه به از حواله حضرت خواجگان قاسم به حضور دیگران شده مکرر استفاده
 و استر شاد بود در آشنای مداومت و ملازمت آفرینشی که بقصد تعجب
 بخیزدنت خواجگان قاسم بر فاقه یاران می آمد و جراحی بدست و دیوان
 و بیچاره را کل کرد زاهد بابا انگشت سبابه را با آب دهن نر کرده مثل
 سنج رسن خست و سرد در او خواجه قاسم از روز شناسی مبارک داد
 چون در خدمت خواجگان رسید فرمود که هرگاه این همه قدرت داشتی با
 چرا که آشتی که چراغ را کل کرد و حال تو مستور میماند میدانم که باین شوقی
 با شش سوزی میکویید که بعد این واقعه بدقی آتش در محروق شده
 خانه زاهد بابا سوخت با مردانیده چینه آردن و صدوقی رفت از بابا
 با هم چند نخت آشتن بر سر بابا افتاد فرین هستی را بر باد و اوج جمع از
 فصل و عشره که درین مدت بر منصب ظاهر بود در این سخن
 فانی از اکابر کسیر است از بنی انوان حضرت جامع است
 فن شعوش غالب آه و شهرت علمی بار بار است

ص ۱۰۰ که فرستاد اصاغره و اکابر بودش کرد آن بحال شربت رحمت
فرمود درین برون خانه نمود در دروازه رسید در سال هزار که شتاب آورد
از اشعار آبدارش اینچنین بدست که فرمود میشود فانی تخلص میکرد **نظم**
از کمال از دامن آرتاب میخورد می میکند رفقور آرتاب میخورد
به کس که گرم و سرد جهان در پی هم است شب بر کعبه خورد خراب میخورد
زاهد به زورش اجبر و تن نمیدید تخی که کم نمود ز خراب میخورد
سردان چون گزند لیس از روی تیغ بر تن نامردم ز جوی سب آرتاب میخورد
در مجلس شرب دماغش نمیرسد فانی بجای مایه آرتاب میخورد
نظم سردای ستاده به چو تو ز فانی کیستی طوطی خوش لب چو تو گفتار کیستی
کس دل با اختیار به همت نمیدهد دای نهاده که گرفتار کیستی
تو زود به نیت که چنگان ترک گشت پیان راج عقل هر دم نه شای کیستی
از دوستی که دارم و عبرت نسیرم خشم آیدم که چشم با غیبار کیستی
یاد دشمنان بصلحی بود و ستان بکنک نیار می باشد ای که با غیبار کیستی
پایخ و فاستح حق چون بافته اند رفته فانی بعالم باقی در پیش
موت تو بود و استغفار ز رفت ندانست به تو توین یافت هزار شتاب آورد

مدقرا و درین فانی

عالم محمد مراد خرد در **نظم** سو و اگر زاده بود و با بل خط نستعلیق شد
و در مشق آن خون جگر خورد و با صلح بر حسب که در آن وقت ساز
خوشنویسان ز زکار رسانید در اندک زمانی توفیق بر اثر آن حاصل
کرد و بکانه وقت شد سلفی می نوشت خلاف آثار شد که او در آن
در ایران طرز یاد می داشت با بجهت آواز که حال ملا محمد را در مسامع **بگوشان**
پادشاه رسید و داخل کتابه نویسان در بارش جنبه یک کتابه که از آثار
دولتخانه و باقا با دشمنی بخط مولوی است الحی که عجب سخن آفرین و طرز
و شیرینی در تحریر که با بقوه است بسیار برده از جناب پادشاه محاط برین
تکلی شد **عالم حسن شیرین** علم در حسن خط برادر خود محمد را در آنچه
در کتب کتابه عبارات بعد فوت برادر کلماتش باقی مانده بود **عالم حسن** از
بجمله ترک است و زیرائی صورت انعام نمود بر روی برادر می نوشت
با وصف ظلمات صورتی مسلی تحصیل امور معنوی بر دست و دست ارا
بخدمت فداة المرئاضین حضرت شیخ داود مته مالوزده بود **مولانا**
محمد طاهر غنی از تقید انشائی است که لقب معروفی است در کسر حساب
طبع عالی بود باید سخنوری در کمال رسانده هر چند که در علم کمالی

اما اتفاق ارباب سخن است که خط کشیده بلکه در تمام اقلیم سهند در آن عهد
بهمچو خوش خیال بازرگ سندی برخی سنده در اوست که سر با احتیاج است
مرزا محمد علی ما بر تزیین داد اما که شعرش نظر ارباب است و غنی است
شعر کفایت و خلص یافتن اوست روزی مطلق نامه گفته پیش شاه
میخواند شعر بی جراح است که نرم خیال نم نیست معری ریخته معنی است
که در عالم نیست شاه نظر بر طرز ارباب سندی متوجهی کرده گفت شاید
مصرع ریخته که گفته باید همین خواهد بود این چند شعر از دیوان غنی است
شعر فراغتی به نیتان لورا دارم ساداره درین پایه شعر قالین
کنند در قدم قریب داخل چو کس کل خان با در کا است
با دامن ترشدم مجبوره گفتند در آفتاب بنشین حسن سبزی بخط سبزه
مر اگر داسیر دام مهر کنه بین بود که تماشایم بی لوز در ساعده ای اندم
که طایع یافت قوت با سدا از پای مجلس صرا تا غلبوت بزرگ ایم
ز اسفاری معنون در طبع مارگ سخن کس خواند بردا جان نبل از ضعف
نخواند سید ما بر نوز نا توانی زنده ایم ز ضعف تن بر نمانی تا نماند آفرین
کیمی مینا بیدار آید در چشم قلم خزر کوه رسیده جا کم اگر حرفی که کس تو

ز صد جا یاد

ز صد جا یاد چون با کس گویند میان ما نراکت همچو نوران دلستان دارد
بر کوه شمشیری که بر روی میان دارد چون آستین همیشه بنشینم ز جان
یعنی ولم ز دست لوی نازنین است مینمونه بدید بر سرین خالی را
یوسف از دولت سن این همه بود که کرد آنرا بگس کشید سعی بری اطل
وارون رفرا و سبندم چشم با از خواب بر خیزد جو خانی کرد کعب
موم فرد و بزم بود بر درستی بلند شد نام دل بردن ز غمی چون تا
کردیدم بهر این خاتم کینی نیست چون سنگ نزار ایضا
جلو حسن نو آرد در امیر سرنگر تو خانی من معنی رنگه بستم
یاران بردند شعر مارا افسوس که نام ما تبرند رفیق این غفلت غایت
از کار میماند بویکیا رفت دیگر بای از رفتار میماند در حال جوانی جدا
سجده حسن فانی بهشت ماه قضا کرد در سال هزار و شصت و دو سده این قطعه
در تاریخ و فاش گفتند تاریخ از فوت غنی کشید که وید میکلن هر که شد در
ادعا نشین تاریخ و فاش از بر پسند کوی بهمان شده که منزه یزیزین
کسی سعید در تاریخ او گفت بی سخن داد سخن داده غنی
قواب نامم در اول احوال بگریم است با وجود اشغال که کوی

جل با وودت لاهی از راه صفای طبع در طرف مشرق و من میباشست
تو من فکر دستان و دهن بود از تمام کلاش بشیر این رباعی گفتفا و نظم
کی ز بیم بخت خواهد و لم یکس گرفت با همچو بر و مستوران تیغ ترا بر زور
گرفت صبح صفات را سر آن رو گشت خال جانانی ندید و گوشت ایرو گشت
بگذره اختیار در دست تو نیست لکن معقول فطرت است تو نیست
تدبیر تو گفتن این و تو گفتنش در دست تو نیست لکن در دست
محمد عارف تاملی خلاق تاملی ابوالقاسم نمبره مولانا جمال الدین
که نوگوش گذشت در زمان شاهجهانی با واری اقبال پیش آمده بنیای
سلطانی امتیاز حاصل نمود و بتقریب فواید نگاری سفارت ایران سلطانین
انجارا بحسن لطایف جوابه بود با وصف غزل غنوی همه باغی از خندان
داشت این رباعی و قلمه را باشته ما در آن درین صحیفه رنگاشت شعر
خواهم که از این تشبیبستی بریم در رنگ غنوی و خود برستی بریم یکسر تمام
نیستی تو شگفتیم اگر کشکش خا هستی بریم نه از آن در برت خنده کام که در
جلوه کبریا می کند که در بانی ذوق در یوز که گدا می را با
مجلسی بر آن از خراب فطرت عرود الوتقی

نسخه محمد معصوم

نسخه محمد معصوم سراز است و آن مکتوبه بجلد ثالثه مرقوم است **غایب خان**
وله ظفر خان که در کوش گذشت آستانه تخلص میکرد آشنای بجه سخنوری و سلیح
در بای هر پروای بود بحال بود و میخا و ابواب فیض و غلظت ز روی میگذارد
آستانه میکند و از خوانین زمان قبل فطرت و صفای فرجیت ظریفی
امتیاز می سپرد و او از حال آنا برخوردار بود و انقطاع بر دلش تا فتنه با اختیار
ترک منصب نمود بر حضرت پادشاه عمر بکشمیر آمده بر او به عزت نشست
و دست از همه باز داشت و در سنه هزار و هفتاد و هفت دامن صحبت
آشنا و میگذارد بر صیده رخت بهمان خانه عدم کشید صبا دیوان است
اشعار اوست **نظم** بنشین بکوشه اگر آرزو در خلق بای نکست تو
که بجای ز رفتی بگویند وقتی که باوش عالم بناه آن آشنای بجه
سخن دانی را بهجت ملاحظه اوضاع و اطوار سر مد بر نه فرستادند و
او را بیکانه از معنی دیده این بهجت در سلک نظم کشید عرض آن
انجم سپاه رسانید بر سر برهمنه که آنا بهجت است کنش که غایب
از کشف عورت است **الشفاع عبدالرزاق** در ملک تازه کویان انظام در
متوطن کشیر بی نظیر است و او ایل حال از امیر دوز بر دشمنی و فقیه علی

برافراشت و پیوسته حرفت و عتد و بی طمعی بر لوح خاطر می نگاشت
و آخر روی همت تجسمیل سبابت نیما آورد بجز دست شاه سخی فرزینا
شاه جهان باد رسید بفضیله قدرت سرافراز کردید و سلسله از قابلیت و
کاروانی او واقف شده در صد ترسبتش بود در او قافی که شاه پیکر کرد
خطبه بنام خود کرد از زبان کلاهوی شیخ بنده و سنان بر او استغنا قدرت
دار و مکل یو بجانده است و بعد از آنکه شاه سخی از دست بر دستهای عالمگیر
مملکت پیکار از دست داده او را که ناکامی کرده دید استغنائی بر او
از زبان کلاهوی داده و رسیده مدتی تو کوی بعضی امرای بنده کرده آخر آنکه
فازیم در آن الحاق کردید و پیوسته بعضی استادان کایه بر سر پهلوانت
سرفرازت باد شاه دین پناه عالمگیر دریا و در سلک سایر ملازمان
منظم شد در سنه هزار و هشتاد و دو در این رابطه طال برای آنکه
آنستغال نمود از مقومات دولت **سفر فلک** چرا که احتساب می بود
نمای داده بر ستار خوار خواهد بود وقتی همی داشت و هر چند سعی و تلاش و
تردد کرد هیچ یکی از بارها و فنجان حضور لایع التورای را بجا آن همت
نجات و طلبش بعرض اقدس نرسد آخر آنچنان قدر دان ستار

ملکی شد بعضی ندیو جهان رسد و سیکه جوارا یا شایسته بودیم آن خوش
کردار سید و استغفار در آن وقت چند رباعی بنام او گفته از آنجمله این
رباعی بخاطر فخر بود **بای** ای خان قدر بلند کسیر سخن **ب** ترمان زبان
تو این زمین **ب** ما خاطر آشفته دلان جمع نمود یکبار کوی حرف برین
من **محمد رفیع مستی** از مردم کسیر سیرت در نظم و شعر طبع بلندی
داشت ابا بخت گذران معیشت همت بفرمانت میخواست و
باین تقوی تن بلا از دست حکام میداد این رباعی از دست **فرد**
در سایه تو پیش جای آواره دهسید در جاره کار دل به بجا ره دهسید
هر چند کفاره ندارد سیکه **ب** نیکی به بدان کنسید و لغاره دهسید و قتی
شکی ناعمر دم کسیر بطرز بحر طویل سر بر دیوان سینجیان ناظم خواند جواب
عنایت التدرج که در آن وقت ریاست داشت بعجزت آمده انشاده جواب
بمحمد رفیع منشی کرده آن صاحب قدرت استغلا در یکجا جواب
بهمان اسلوب کرده روز دیگر در مجلس سینجیان خواند و سالی را ملزم است
از مجلس چه ازین شهر راند چون عالی از لطافتی بود در آخر بر استغلا
بر دست بکارش آن زنجی بحر طویل گفتا نمود **بحر طویل** لعنته القدر بران

فصل که اصل تبار کن کار خود با زبان دوتی که آن هم روزی و سخن
سخن سخن هم آراسته از فضل و هنر داد که گرامی نبوش بشارت بفرمود
بیار نه جهان را لیکت حقیقت که او تا چنین مردم با کینه دانا می
نگواری خدا ترس حق اندیش که جز ذکر خدا فکر ندارد نمود و فرست
بازند از خون تیغ زبان را آنچه در حق این طایفه پاک نادانی و
بدبختی خود گفت همه تهمت و بهتان و همه کذب و بربانی که جز این
رند از این در مجال دین سال تبخیل نه تا فخر که فرصت بود خوبان
می ادب خیره سر احمق نادان پتاز ایش این دوست حرفی که بر آید
از زبان من آشفته حیران زده شمش و غضب زانکه چراغی که کند سلی
فلتاق در ساق که انوی سیه روی بداندش عیب ریش سید کوئی
ایمانی زمان عادت در سر کین خورد و کند و کند کام و دمان را
کی رسد طعن تو بر مردم کثیر که دارم تهر از حال تو وضع تو ای پتیر از
خویش که در عهد جوانی بمیان بعمل مردم بجان کلان کشتی و صد
بکوش تو ز عشاق رسیده است که از کس میکنم کم نتوان بود که دنبال
در عقب اوست تا مدامیکه بدید ارشد از طلعت محبت اثر ریش که

سکلی

نکته

پستی نبود پیش ماین طرز بدکاری و بد فعل و گرومی ز عقب بود تو
در پیش محفل شو که ز بی عصمتی خویش مسکب یافته عکر کران را اید ارا
ایش تو که دید مکلان تو در انداز دنبال تو فوج کسی چند که عشاق تو با
در بر و سیه خویش نسستی که الهی همه روز تو جنبان باد نه علی همان هیچ
نکوئی رونق که کشند و عشاق تو تیر از نشسته و کوشند از عشق تو و
یک کس بک قبح بوزه را بابت نفوسند و نگردد یک باغ بقیوم کس
یاد در کسک که میداد و کجا بود کمال نظری با ده کسان را از پشانی
و عریانی و بی نانی و جیرانی بی عزتی و تجاری و خفت که نصیب تو شد
اندر وطن افتاد ایوان مغرور در و انرا چه بد سلی که صد با چه خضر
ما و نصیبش شده و خفت و چرخ که از ابلهک بداریافته بودی سر کسی که
سر رنگ و دو با نمونه بد رنگ سبی کس و پس تنگ و دو شاد و چرخ کین
و یکی لاشه خمر بر وزن آنهم از ناخت ندانم که بدنت که قنات که داد
تصدیق در تجبه زنت را برای تو همیاشده انگر که از قریه و بران
تو در باز و سه تنگ کعبت و بد حالی و افلاس و کرای سبوی سبک که آفرید
ازین نرسن خزان را کی جان بود که از کردش کینی تو شوی ساکن کسیر که

در آریع هوارنگ حاشا بنانی زکدای دوسه نه جامه رنگین و تسم کنی
از سفره ارباب صیقل پنج بخاطر نسائی که گرفت قروت و فخر ایوب با بنده فرو
سوزده صد ساله و پستاده صد باره وان مگدوی نغمه که بر آید بد بر ایوب
و بگوزید بر سستی که کونست چینی تخت لاف و اظهار سخندان و بجا شادی
کی تو دارنده سلم بد ساری که بود بر مردم انکافها بویا که و ترو و پرو و از
و سخنهای تو موزون تر و خمیده تر ای احقر نادان نغمه جموع خود می
و خیره سرو ابله و ملناق که از دست زخمی زخمی که تو از سنگ تیز و کنده ترا جاب
تا پاک که تو در این تجوس و دعوت و کز و در راه و واقعه کش برای آشنای
نوشته شعر از سوز خاطر تو وجودم بیج دست ای جان فاشه آتش و با بجا شاد
و قتی که شعله از دریا می کشید کس کی ندایم دیده بر آب صد شبه
زیر مرز من ذخیره بود از یک نگاه خانه آتش سنی نراب ناصر این بر
بگویم ز سوز دل یکدم گشت دیده من آشنای خوب اما ز سر نوشت کسی را
کز بر نیست این حرف انتخابم دم صد کتاب هر شب که عیش تلخ نماید
سپهر دون بر نام کار خنده نور ما پست با دطلال اندی به بعضی دل
آخر کند طانی آتش لوزناب **ابراهیم** از بغیر تو ام الدین خان کرة تانیر در

ادب و کلام

ادبایل هزار و پنجاه و نه بعد از آن که شکر تفریت این مرتبه در عهد ابراهیم
در کسیر و اتفاقا عجیبه و حادثه غمناک بود و ادکی حادثه سبک که بطفیان
خانهای مردم بر باد داد و عالمی کمال یکسان شد میگویند که کار است هم
منگ نشینها در میان آب حرج میزد و کرد آسان مگر در این وقت بسا
اوقات خانه داران هم درین فرطی بود و بطفیان بخت تالی است سال
و بکر بسبب که از احوال مردم مدتی دور تر نزل مانده بگماه ارباب طایفه
جانکاه در عمارت شهر وارد بود باین تعمیر ارباب و سعادت نمودن نزل
خانهها قرار دادند دیگر آمدن قطاق بقره قبلت کلان و استقامت
قبلت از حضور بوسه ابراهیم نام تعیین شدن افواج کامل مامد ارا
بسر داری فدای می مان بسیار ابراهیم خان چون فدای خان و تو همین
دیگر بر میت فوج قطاق داده و سنجیر قبلت کرده مراجعت کثیر نمودند
بر مخال قبلت با غنایم و احوال بسیار همراه آوردند بناگاه فتنه ندید
بمیان آمد باعث آن این است که از مردم حسن آباد راجله اشعه تا
عبد الشکور نامی با بسدر آن خود صادق نام یکی از مردم سنی را ایذا
رسانید و ضحوت منجر بطول نزل شد در ضمن فرار و شورشهای مکرر ظاهر

عزتکلیب انحال نامشروعی و بهما شیب اقبال مذکور شد و اندر حق حضرت
 صیحا که امرفی القدر تعیین باد و صف این بدخوی صمدق بزور کرامت عالم
 شرعی برده بود در حاکمیت ابراهیم خان ماندند ازین طرف قاضی محمد
 یوسف بغیرت آمده عوام شهر هم شورس بسیار نموده آتش فتنه و
 مشتعل شد چون ابراهیم خان مدعی علیهم را در فتنه خود بکشد است
 مردم عوام حسرت آمد و آتش کفشدند بلیخکرت فزای خان مرآت
 بجایست مردم حسن آما در آمده ازین طرف مردم خوارین کامل
 با قزاق خود مثل مرید خان و الفغان هم بر زمینم و عمره که به سنجان بودند
 با اتفاق بعضی فرستاد آن که سرکرد آنها خدایتی غیرت و کجاست
 تو احمد محمد شریف در ... محمد صابر و محمد سلیم و میرزا طایم یک
 کما شغری بودند مقابل شد جمعی از طرفین قبول و بسیاری جرح کردند
 عوام غلبه بسیار نمودند و سرشته از دست قاضی هم برفت ابراهیم خان
 خود را عاجز یافته عبدالشکور و غیره که دعوی سب بر آنها بود حاکم در
 حبس نمودند و آن الامر را ربه را باد و بر وی که داماد
 بقتل رسانیدند چون بعد از وقوع این امر قاضی ترک کرد و وقت خانه

مکتوبه

ه هلو بد را نمود با وصف غنده را او با اختیاره بریاد و اصلاح ملاحظه
 و لا هر صفی اعظم عمره بر عکسند او خواند او را هم و ام نامت و صفا بود
 و در شهر تورکش و دست برد عوام بسیار از فتنه با فاسم مقتدای
 شیعه که از در راه گرفته با نامت و خوارگی کشند خدای خان بچینه
 تشبیه عوام سما اندند و در برابر خان مرآت سلیم بود و مقابل رود او مرآت
 مزبور با جمعی از عوام بقتل رسانید و ان انشا شینخت بنامه بقایا با او
 او او در خان دستگاه خواجه حبیبیت الشیخه شهرت و اجتماع کرده بول
 ابراهیم خان را آتش کشیدند و ناظم فوج خود فرستاده بقایا با در قاضی
 و قزاق و کار و نجش و از سوی شهر مثل خواجه الکرانی و خواجه حاجی ماند
 خواجه ساسم نگار که گرفتار کرده و به سلسله خود مردم شهر را طرد کرد
 در عینی از طرفین رود داده چون اینج تحقیقت ملاکم و کاست معروفی
 با دوشه عالمگیر شده و حفظ الله مدفان ناظم لایه و کجا با دوشه دین برادر
 داد کستر حق آگاه فراموشی پیش بینی نبت و ظل العبد بر ضلع تحسین
 خود را بکشمیر رسانید و ابراهیم خان معزول گردید مجبور شد که
 گرفته در ده حضور شد و لایه بود که حضور مجبور است نجات یافت و وطن آمدند

الا قامی که باینجا رود بصورت برآورده شود در حضور سید هفتاد و هفت
 نمود در سال هزار و پونصد و پنجاه و یکم در کتبه بود و **حفظ الله**
 ولله العود فان در هر از او هفت کتبه سیر سیده در کتبه کتبی
 ظفران کتبه کتبه و اصلاح فساد کتبه بسیار نمود در سال
 بنظم و نسق کتبه حسن عمل و احسان و اختصار ضایع و لطیف کتبه را
 بجهت تفنن را چه بود که در حضور سرداری او بود و حضور او بود
ابوالفتح در یوان صوبه ری نابت حفظ الله خان سزاوار کرد یکسال
 عمل کرده نیاست نام شیخ ابوالفتح نامی که از منسوب با حفظ الله خان
 تقریباً یکسال ادای نوبت خود بحال نیند و استیلا کرد در عهد
 قحط غلات زوداده مردم تعب بسیار کشید و شیخ مذکور بفرقه بیچاره
 بود بار اداء الله تعالی بیشتر وقت شد و کرم شیخ و از باران کمال کتبه
 ده سال جلوه پیش ظهور بودنده **باب او مستوفی** در علم کتبه
 معانی و بیان فقر و حدیث شاکر و خواب حیدر جرمی بود کتبه کتبه
 المصاحح متنا و استاد و حافظ دست و خواب حیدر جرمی از اهل کتبه
 بمشکو فی مسافه مرید رشید ابوالفقر ابانامه نصیب شد کتبه سه و در فرق

بیش زرت

نموده بمشکو

حضورم سفر اینان بوده و در سلوک مقامات البتة عمری و فاضل بود
 کتاب اسرار الابرار در احوال شیخ و سادات عالیها و زیاتن کتبه
 و اسرار الانبیا در شیخ کتبه سطح الطیر شیخ و عمار قدس سره نظم کرده
 و بصحبت حضرت ابانان تواضعها و مذموم در اسرار الابرار
 ذکر شیخ ابوالفقر آورده که واسطه مقامات شیخ ابوالفقر اقدس سره
 تواضع و بی یاری بود و مذکور است آراء محبت و نطق حادیت که حضرت
 تواضع احوال کرده و حضرت ابانان تواضع بدست نوشته شیخ حادیت
 تواضع و فاضل است ابوالفتح کتبه در تاریخ از خود کرده فاضل ابانان سال حال
 آن مراد و معتقد بود که شیخ الاسلام آمد از عظیم نیا هزار بود و هفت
 عمر با و صحبت ابانان و نظر کرده اند در کتبه زوداده تو اهل کتبه است
 رحمه الله رحمة واسعة **براسم** منور آبادی که معروف بمشکو است
 مشهور است حضرت سعد محمد نور است تحصیل علم در وقت حضرت ابانان
 ظاهر بود و از جناب و در امتیاز نمود و سفر کرده و خدمت تدریس
 فقه عمری مشغول علم و تقوی کتبه زوداده از من و عمار یافته در هزار
 و در وقت کتبه در زمان حضرت ابانان بوده است

ترفندی بعد تحصیل علوم سلوک کرده و در لباس فقر با دای قناسک حج موفق
 گشته بود سفر مبارک بطریق **تسبیح** و کسب در محله قطب الدین پوره وارد شده
 و شیخ فانی را دید که در آن وقت و رخصت و در سفر تفسیر کشف خواجه علی غفله
 درس شد در میان نکات و تکالیف معانی بیان فرموده شیخ اندر آن صفت
 و بدالادی قبول کرده و بعد وقت شیخ بکاسفر رفته و بندیره بسیار یافته
 و آرا بخالد کوشیه مراجعت نمود مگر باد شاه سپید و نمان شده تقریب
 بساق محمود شمس از کسب برآمده در راه سفرا فرست بردار و لایحه او کسب
 رسید و متصل قیر فانی مدقون گشت تو اشش او بر کتب معتبره تحصیل نمود
ملاحمه افضل بنیو قرزن را بجهت مولانا حمید بر خشی است بقض و کمال درج
 و تقوی استیازد است و همست بر افا داده و تدبیر بسید و الدبیر کو از کسب
 چون رحلت نمود در جوارد الدبیر کو آراسود **ملاحمه عبدالرشید** زکر شاکرد
 تو اجمده افضل بر خشی است و ملاحمه سلطان مانجی و قاضی عبدالرحیم در علوم
 نقلیه و عقلیه مستعد اللسان و خوش تقریر و خوش سخن تخریر بود و سمیع
 شد که سید فغان علمای وقت برای امتحان تکلیف احضار کرده خدمت ملا
 ابوالفتح کلکو و خیر اشران بگانه خان فرورد ریاح جهان آرای فرستند

فان معلوم است

خان در کج دارا می نشسته کفایت یکی ابطال علیان حاضر گینید اول بهمان
 عهد را کشید در آمده و با او همسر فرزند می کند که فضلی ای اردو کشیدند
 بعد خراج میباشند ظاهر کرد که من کعبه شاکردان علمای بیرون ستم خان
 نایبند و تکلیف احضار کس نمود این ملا عبدالرشید سپه علم بسیار کرده
 علم سفر اخراج نمود بلکه عالمگیری رسید و خدمت نقضای بر مان پوریا
 خالی از شغل باطنی هم نبود از دست در خباب محمد علی قادری در استعمال
 ذکر و فکر همه از دستش کسب کرده بود **میان محمد ابن** از طریق تجار
 کسب است ملا نور رفته تو گری شاهزاده بلخ دو اسپه دار و ترک پادشاه
 صرف فقر او علمای دیگر چون جیل راه قی نمود ترک تو گری کرد و دست
 برداشته ردی طلب میان طالب آدر در از باران ظاهر انما خدمت
 میان عبد الوالی بگوری شد و کسب معانی از میان صحاب استیاز بر
 و رتبه خود را از اکثر اقران در کنه را بنید چون کسب میراجت فرمود در محله
 اندر داری در خانه نام بگیاان بود تو اجمده آشنائی فکله لی بگانه برد
 مسکنی متصل مسکن خود تو اضع کرد چند سال توبالی و تو اتر در زمستان
 بلازنت شیخ تو میرفت و خاص صحبت و خدمت مینمود این شیخ عبد

از خلفای حضرت شیخ فغان طیندری است و نظر خاصی برین بزرگوار داشتند
خدمت بیان محمد امین در وقت خود از اجل اهل علمین بودند و طبع
حفظ نسبت میفرمودند ازین جهت اکثر احوال اینان سکوت و خلوت میگذاشتند
آخره مردم کثیر در فضل و جلال و جفا و اغنیایم غیری از اینان
قرض میورید و معنوی بقدر استعداد و استقامت گرفته اند اکثر
ایام تریض می بودند با مردم که میجویشند هر چند بعضی اوقات با مردم
زایر و واردی نشستند اما با تحقیق خلوت را بچشم می بود و کسی
جرات دست بخت در کلام با اظهار امر امی وقت نمینمید و از اول
مرشدی مرادی که از محمدان خاص ایشان بودند سمیع اکبر روزی
جمعی از فضلاء شهر آمده بتقریب تحقیق مسئله کار برفع صوت و دعا که
افقا و تغییر شده فرمودند که بیاران اینجا مدرسه قرار دادند برخاسته
خلوت نشستند مذکور است علمی را این احتیاط بود تا مذکور است دیگر
چرا سرسرا با تعریف بودند بر طاعت و تقوی زیاد می نشستند و همراهمها
میفرمودند در روز و اشارات بسیار زبان می آوردند و مذکور است
و حقایق و معارف به بیان آن کجوش و تقوی کثیر مرشدی مرادی

فی نظر در زمان

مخاطب و ممتاز از دیگران میباشند و مسوول بقتیاری و تخصیص نام
میجویش بودند صحبتهای خاصه و عامه با ایشان بسیار بودند گاه ذکر
صیحه میسای که بصحافت عالی در تمام آشنه و سکر بودند و گاه استغیاب علی المرتضی
و الطریقت و رافع البدعت از غایت انصاف و غیر خندی مرادی می
فرمودند روزی در غایت خجرات رساله مطهرات شهباز در باب
و کراسم ذات نموده شد قبول فرمودند در همان مجلس کعبه نور باران از آن
مکلفه آن مکتب را حکم کند مطابقت اظهار نادری آن کتاب بکم
نمودند بود انقضای مجلس تنها فرمودند که این حرف از من غلط نشود
بود بلکه در او ایمل که توجیه و تقریر در دلهای طالبان نموده چندین بار
کنند بر ارض نوشته بودیم بعد از سی سال از روی آن نوشته درین
نیایان روح کرده بودند الحال چنین است که کتبا گفته آمد در آن حال است کارها
عیرت بردند ظاهر کسی که بسبب تزییف ایشان رساله که خدمت خود نموندا
نار که نسبت فقر بخود و فغان ایشان میباید فرمودند تحقیق فقر و فغان
من فردای قیامت مکتشف خواهد شد و اظهار کشف و کرامات از اول
داشته اند در آخر تا باطل سنی ملامت کرده بودند و چندین امور بود

دین بنامه از صحبت ایشان خوشتر نشد روزی بر رسیدند که کشف رخ ظاهر
میکرد در جواب گفت که اگر کشف ساطع شرح شریف باشد همان آواز آن نام است
الغرض در زمان خود در کشمیر از احوال خود بی نظیر بود چون عمرش پیش از صد
بهفتاد گذشت مرخص شده بحال حضور و آگاهی یازدهم رمضان **مشانه**
بزار و نود و هشت لری بر تو حش بلو در ازا عالم بالا گشت رحمة الله علیه
و اسعده یکی از یاران در تاریخ رحلت ایشان باین مراح ملهم گشت
مصرع یا لدم ماه صوم رفت بیان از بهمان لاله ملک از اخصاصندان
ایشان بود تاریخ انتقال ایشان چنین است: **عشر** بود مسکن روح الامین
دیگری گفته **لای** دل یک صبح سه تاریخ وصال برگشت **پنج** و **نفس**
ذو نماز صاحب خلق کریم **کتاب** فطرت و رساله فروری و غیره تصنیف ایشان است
تواجه محمد امین صوفی قبل از بلوغ در طراوت کرامی حضرت با نصیب
رحمة الله علیه رسید بود در کس و او زوی بود که خدمت با بارگت گزین
نومی الله ملازمت علمای عصر بعضی بگفت آشنایان در راه خدا راه برگزین
سال کنج خلوت گزیده و نوافیل طاعت مد او است سینه و تا قبولی هم رسانده
درست است **دم** میرا و جنبدی در خانه ملو با جنبدی در محله کلنگ میگذرانید چون

تو را ضایق تر بود

قبولی تملایق برشته شد از خانه مذکور بجای جامع آمده و مشاغل شد در طبع
سنت بابا و زده است برای تو به و بیعت میرفت وزن دوم خواسته حساب
بسر و در خنده و از خانه تا بجایگاه حس چکه که نشست نگاه حضرت مضم و هم گزین
بو و برای خمس واقفا میرفت در آن وقت چهره خلوت حاصل حضرت محمود
رحمة الله که زیاده از بیست سال آنجا بودند و بود با جمله مومی الیه شریح
مودب با او بود حضرت مرشدی مرادی میفرمودند که روزی سیر تا آ
دل با اتفاق رفتند بودیم دیده شد که تمام روز بدو را نوشتند و مذکور است عمل
و معقول می نمود و در دعوت اسلام پیشروان داشت و اما الش از میرا دو خوا
استخار هم میگفت آخر از روزی قطعی مرشدی مرادی حضرت شیخ عبدالاحد
بهفت چهار آمدند در خدمت آنحضرت مباحثه نموده بتوسط مرشدی مرادی
در تعلق و غیره گرفته و استمداد طلب نموده رخصت یاران صالح و او در خدمت
که در خدمت می آید مثل بودی با یو و حافظ داوود و خدمت خرم حافظ و غیر
آخر از آن فرجی بخوا آمده بود پاره بسره قلف شده و در یکی کبیر السید پیش
رسید و چون عزت کل نفس ذایقه الموت چسبیده در زمانه نگاه از کلوانا
بود مدتی پیش حضرت مرشدی مرادی کاهی بر قریش میفرستند بعضی مجتهدهای

نقل میفرمودند **نوره بابا** چکلی سناک بازار خوروشان از میدان بابا
 علی بابا بپوری است مدتها در خانقاه بابا بود که در آینده مردی لغتم بخورد و قوی
 صایم الهی و مارک اللهم رقت علیہ احوال برتر شد که چون نظرش مشهور
 جمیل یا بر سر سینه و کل دکلازی افتاد بی اختیار بگریه در می آمد و انگ
 از جنبانش سرشت هرشتا آه سرد ازل بر در میگشاید و او ان مقدم
 لزوم حضرت مرشدی شیخ عبدالعزیز سندی بکثیر اکثر نمازت بر سید
 و ضیافت بسیار تکلف بخاوند حضرت ایشان کرده و شبها که در خدمت
 می بود همان اوضاع غیر ایشان رعایت خاطرش میفرمودند چون اجل
 مرگش رسید در خواب جامع لب آب ناله ماره فون شد ما را نش
 نقل خوارق و کمالش میکنند **ملا حاج ابو القاسم** از نجفای سمرقند
 در او ان ظهور شهاب تجفیل معلوم و توفیق مانده از خدمت مولانا
 الغلام خواجه سید رحیمی بهره اندوز حالات صورتی معنوی گردید با
 شان علم عقلی و نقلی حظ فراوان از ورع و تقوی هم داشت و در عبادت
 و قناعت از افعال خود ممتاز و استخراج مسایل فقهیه در وقت خود
 بی نیاز بود او را غیر حضرت اقسامی کثیر تعلق بوجود داشت نفس گرفت

نور سواد باطنی

که با سید السالمین در درخشید از اولها اوست سواهی نیم تا بقا
 و تعلیقات در زمان رخ و خانش این بدیت مسفاوت **فرخاوی** که فرقی
 با هزار کمال برفتند هزار و یکصد سال در صحن دم مقبره سلطان بن
 العابدین است **حضرت احمد ملا باقر** که مردی بنا بود از علم ظاهر بهره
 و بوضع ملا یانه نوکری میکرد با کمال خدمت حاجی فرخ حمید سالی کوفی رحمت الله
 بکثیر رسیده از خدمت ایشان تقرب یافته و در همه زمانها فراد طلب
 شناخته بطریقه مستقیم شد و از تردد و بگذشت خدمت حاجی ملا نوکر
 بکثیر برای تربیتش آمده و مولانا در خدمت ایشان بسیار کون مکرر فرست
 تربیت دینی حاصل نموده قدم در دایره فنا نهاد و دیاران سید بهر ساد
 تربیت ایشان توجیه شده تاثیر قلوب ایشان نمود تصرفات غریبه و طالب
 عجبی با یانه اردی مدد مکرر کار بود و چون فرست خدمتش در روز روز
 می افزود در عین گرمی احوال بناگاه بر سرشیدی که داشت و فقیر دست
 بی نظیر شیخ محمد باقر نام که صاحب حالا عالی بود رحلت نمود بعد از این
 منصب احوالش تنگ شده و مرض منته بهر ساد از توبه و تقوی
 یاران بازمانده حضرت مرشدی مرادی با ایشان بار بار ملاقات نمودند و

در آستانه میفرمودند که روزی در خانه اتفاق آگاه صومی محمود و من با ایشان
 صحبت داشتم از حدیث الفخری و حدیث کاواله الفخران بگویند که از پرسیده
 شد و تطبیق در تو است تو اشافی بگفت روزی دیگر سخنان ایشان با ما والد
 تویش رفته چنان تو اضع دایم برید بهر دو کتاب نجات آورده شیخ
 عبدالصمد خود را بفرمود تا بخواند و درین اثنا دیده شد که نسبت به میدان
 تو اضع بهر تیری باید که یادی تمام است العصفه بزرگی خدا برت بود و
 نیست خالص است چون بر حمت حق بیست و در تو را خواند تو در آستانه در
 حضرت سید محمد منطقی قدس سره مدفون گشت مخلصان تسبیحی بر سر قبرش
 تعمیر کردند خدمت او خواندند آنرا که طبع موزونی هم داشت این چند بیت
 وقت تسبیح درین رساله از فرزند حافظ بنصفه بخیر آراستگار نامی طره
 او تقدیر از ما دید که در در و بچین حال بر ایشان دارد بدین نام نگی
 موی میانش را و جان دادیم بدار از نگی بود آخر بر موی پیوست
 دمی که بجز خود را عیان کند خود را هم بر دم او دم غنیمت است یکون کند
 چه که مرد صغی که هر شود نام تو در در صغی خود که شرفی از هر سید اگر در
 زبان گویند که از شوق حلی خط خفی و این چند شعر هم از دار آستانه مولانا است

از مظهر

است مظهر منظور لنا به است محمود و مقصود لنا به است شیخ الکون
 الا و جهت است شهود و تو خود لنا به مذبح الزنا و منحت لهم به
 منزه العناق محمود لنا به ان و عدم باللقاق الآخرة به و جوی الکونین مشهور
 لا زوال عارض لغفارین ما از کی الظل معد و لنا به قدر اینها البوم العار
 الخسب است که نکن فیما شهیدان من مرید سخن شرب ایما حرا لودود
 لیس للزاد من هذا الغیب سخن مدعو حاضران حضرتک یاد لعل
 رب العجب است مات فی بئسک غریب نازکی یا ایام ارحم الا تو الی غریب
حضرت حافظ ما در مجذوب حافظ خزان بود و مدت سید سزنا را که
 قواری قدس سره است اتفاقا بدلی رفت و در حجت با رکعت نماز بود از او آقا
 قدوة الالدیا حضرت تواجیه عبدالقادر معرفت بحضرت تواجیه خود علف علیست
 بینخنا و وسیلتنا تواجیه عبدالقادر قدس سره با رسید و حرف اراد حاصل کرد
 و جدید با عرض بولن کردید و در بی بروائی تو خوش سگر بر رویش است
 و عالی را بهتصرف هر یک تو در کلامی بهوش هم میبود در آن وقت تعجب
 با حکام می نمود اما در اثنا پیش بی قیدی و خالت بی بروائی می سرایت کرد که
 جای اصلا نامند از اراد طبع است **رباعی** بچند بی زینت زایه کشیم در عهد

یکجندی و دختر و دانش کشیم کردیم حساسه جوین و آیه چنان که می کشیم نفی
 بر آیه دست از دست کشیم و قلند کشیم آیه **خواجگ ما شمع بلبل** که
 با ایضا از سوداگران شمرت مردی بر ما ض و جاننا بودی و سخاوی بود اشعار
 غیر مکرر در احوال خود میگفت از جمله سخاوی است که در وجود او حال ظهور بود چند
 بتهر آیه با تا بل بنده از باران خدمت او ندانم هندی علی کبر و شی آلی
 گشته بلند دست در وجود او بی حرکات و احوالی نمود که دیگری هم نتوانست
 در جو ازل علی شاه بر زمین وقت میبود خانه و وفا فقه از خود دست
 مرندی مرادی میفرمود که در ایام خدمت مرض موت با تقاضای محمد صالح
 قادری عبادتش رفتند همان خانه و وقف میروش با فاده بود و وقت
 جوابت سوال شد چون روح از نفس بدش بدار البقا شست در کوی که
 تزیینت میباید مدفن **خواجگ حسن** تل بهره در علم ظاهر و باطن **خواجگ**
 و تقوی معروف از میان خدمت ما با نصیب است روح الله مدنی بعد از باب
 متا بل و متوکل و صاحب دل بود از خدمتش حالات غیر بر نقل میکند ما مورثین
 عمار را بسیار می شنید چون رحلت نمود مدفن در جو ازل تدفین شد در
 رحمت و اسعته **خواجگ حسن** لالو و لالو از آن گویند که در مسجد لالی که قبیل

در شب قدر ۱۱

سنگی که در لاله

شهره است اما بود او علمت از موضع اُسن برکت است بدار کاش بخاطر
 صاحب مرید حضرت سید جمال ازین بخاری و هم بر حضرت محدود منج حقه
 قدس سره بود بدارش تجارت نبرازی میکرد و تقریبی همند و نشان رفعت
 بعد از رحلت در اغانفاد را جو می انده ذوق خدا طلبی هم رسانده بود
 حضرت با با نصیب رحمت اند شرف شنیدند مدتی در خدمت ایشان بود
 قدم تقوی و بجزید و از خدمت ایشان بهره در کردید اما آخر امتا بل شد با آری
 راه طالت هم رساند شیخ هم در حجاب شده از طالت با زانده در محل لاله
 و زمین گرفت حجره ست با ماتت محل برد اخته عمی سر برد و مایل بود عا
 بینگاهم بر در اوانیف و طالت اشغال بود و جو تکلم میکرد از مردان
 بسیار فریادی که بر سید بران فراغت شد با وجود کبر سن و سن سفید
 بدار سه اتونی ملا الوافغ کلوا حاضر شد استماع سایل میبند و گاه
 گاه بگویند که در خدمت رفته عبادت او میکرد مریدانش نقل خوارق
 میکنند چون ابام و هلقتش در سید و عمر که نماید اش سر آمد فرود
 جو از رفعت حضرت محدود قدس سره در دامن کوه ماران بیفت
 سه هزاره بعد از چندی هر سه برادر رحلت کردند شده

را بد با با مدفن بگردان و اسننه برافتنند و یوسف با باز این ترقوه عدا شریفند
ر مهم است تمام بر حضرت و اسعق **عارف** **دو** در موضع کوه کوری بود که
اول روز با زودش از آن موضع یک کوه کاشان که آنرا موضع تورگام گویند وقتی
که خدا یغالی فزون بودی غایت فرود ترک هر کرده آن کوه را از حضرت
در جنگی دور از آبادی بر داشت شمول شد و در سلاز در میان هم کانی بر سید
و نظری از خدمت بر ما وجوب یافت با مر این روی از هر جزنا فتد و محسن که
جسمه بود اینجا را بدست خود جره ساخته در کت آن سخنان قرار داد و باقی تمام
انجا حکم فرمود صایم الهم و تا که نظم بر قدم تغیر و غنا بود ما با ما بدست
بجا ه سال سپرد و گاهی بر شد یک ماه یا دو سه ماه بازم جنگی گرفت و بازمی آمد
و بر اندک چیزی اینجا را در یک روز رسید و در قبلی افکار سینه بود و ماضی که
در آن وقت بسیار بخورد چنانچه مشهور است بر بی شنود در این شهر شده بود و
دو سه روز وصال هم حضرت اظهار کرد در خدمت بر ما و شیخ دیگر
رسیده و خدمت با با نصیب را همه الله دیده و در مجالس این اعزاز شده بود
لیکن حق تعالی و تربیت سلوک از کسی نیست و اوس بود
که از آن تربیت مذکور یک کوه بالاتر است و از شیخ قدیم است و هم حضرت بردی

اعمال سلو

و حرار الله بود جنیدی تربیت یافتند او را بگری ستایش میکردند و یوسف حضرت
شیخ نورالدین است چون ذکر بود در مالوجده است تقریب کمی از خوارق ما
مترجم میشود و از این است که با ما شیخ فرخانی اشرا الهی که فت بعضی از این اشرا
با ما مذکور غیبت بود در شب با کوه که در بند بر کاه این کلمات مکتوب ایشان است
ابا مکتوبه بیستم شعبان بدینت الربعین در حجره را یک شیخ کل سعید
نشستند و با با ی مذکور را فرمودند که دروازه حجره از بیرون کل میزنند از
شام روز عرفه تا صبح عید مستطرا باشند هر کاه از درون صدا شود دروازه
و او اینست که در روز عید صبح از درون حجره صدا دروازه را بخونی نام و اگر
بعد از ای نماز عید پیش از نماز اکثری نیز بار آید بعضی با خلاص و بعضی غایب
هر یکی در از آن شیخ یک یک سبب گفته که در آن زمان نیز سبب بطریق ترکیه بودند
مناظران اشلی و اخلاصندان را سبب آن دید و تحقیق شد **شهادت شیخ ابی**
کالاوری در جوانی در ایام طلب سرگرم کار طریق از خدمت سید پناه
تحقیق آگاه میر محمد با ترقیت بندی اخذ کرده بود و اجداد میر با قدر عهد
سلطان نیرن العابدین ماین و لا برت آمده بودند میر مذکور را اسکند موضع
بنوه آرازه اخلاص اینجا بردند همداران موضع که خدا شده و الله و سلس

بهر شهید اولاد این دزان و به پیشیند سیماسر این تعلیم طریق گرفته
بود باجلد این بهمدی رشتی مذکور بعد از میر تقی میر تا مدت چهل سال در
مسجد کاکا پور ماند کاهن شهر می اندر وقت قلب بسیار داشت و اکثر حال
بگریه و در دو سوز میگذرانید عمر بسیار یافت چون وقت موجودش
رسید قلع جسمانی گذاشته قدم بدار البقا نهاد و روحانی شد و در
هنر آفرینند و اندر چو رسیده آسوده گشت و بر قریش تعبیری شده بر هم میوم
مگر زیارت نوشته و برادر کلانش شیخ علی رشتی بابایم از خدمت میر
مذکور تزیینت یافته بود در قریه کویل مدتی لوازم ریاضت یافته را ملازم بود
پسند بابایم مردی مرتاض ستر از یاران من مذکور در خانه روح الکلی
میدو و اینجا رحلت نمود در چو را خالق آفاقی که گنا کرده روح استیجاب
مدفن می یافت در محل کونه پوره قریب اسماعیل اکل بعد از موت برادر رشتی
مقام کم کویل را رفته سرز سبب میکرد چند روز در اینجا بخلوت نشینت
و از یاران رشتی بابای شیخ یعقوب نام مردی در محل جالته صلح و فکر
و کوشه نشین است **لامه بابا صاحب** خواهر اراده شیخ نجم الدین رشتی تربیت
معنویه از خدمت فعال بزرگوار خود است و در اندک زمانی بمقام عالی رسید

دولت از او رسیده

و بعد از وصال شیخ نجم الدین قیام مقام او شدند و در مقام او در میان کمر از
مرشد بود صایم الدهر قیام النیل و صاحب تقوی و حلال و مصدر رشتی
و مورد فتوح و الدر ارقم حروف در طبقه کفایت زبان کجی غایب
داشت که تکلم بیغایتش تمد بود بخدمت لاله بابا بر دند فرمود و در خدمت
بها بی مبارک یکبار رفته بقیه از طعام خود خور ایند مرتبه دویم نیز چنین بعمل
آید کفایت زبان بالکل زایل شد خوارق عاده بابای مذکور بسیار است
در سنه هزار و یکصد و پنج رحلت فرمود در موضع زوکره آسود **محمد قاسم**
محمد قاسم از قبیل شاهو است که مردم شهر بو اند و صاحب کتبه یاد رشتی جوانی
در ایام کامرانی مرید خدمت شیخ بنابه عارف بالله است خواهر محمد بزرگ از خلیفه حضرت
شیخ موسی کردی شده تحصیل علوم ظاهری نیز نتواند بود بقرصدی بزبان
حرمین شهر بغین فتنه در اطفال همد و علما و فقرا رسیده و در خدمت علما
طاعون و جیم جزو کشی نمود چون بطن آمده در موضع هبک انگاه
تالاب دل بمبادی مشغول شد بعد ترویج بدینت تعلیم اطفال شهر آمده
در محل خنده بون در چو آستان خدمت بیکرت حضرت لاله بابای مرد
خانه نشین و تاقید حیات در اینجا بر قدم توکل بود و سبب دعا طریقت در مشرب

و در کمان دارن سخن قبله مایل بودی و ما در زمان مع العسر سه المنة
 منع العسر سه المنة بر کرده مردم میگویند که وقت و ساعت خود و خدا و
 بنامش تا آنکه دست اجلش گریبان گیرند و در جواب آن گفته اند بل با ما
 به پادشاه استند الله تعالی رحمت و اسمع حضرت مرشدی مرادی میفرمودند
 در مرض اینسر برای عیادتش رفته شد چون از مرض و طبعه که بسیار گشت
 طبعه که تصدیق نمیدادیم هر چه موال میخواستند و خواستند عزیزان در غای
 حسن خاطر بنام حاجی المجدد حاجی ابراهیم صاحبی که از قبیله تجاران بود و توفیق الهی
 ذوق سلوک راه نامتسا بهینش در گرفت و از ایزاران خدمت بابا نصیب
 صیامه الدبر و بارک اللجج ساکن موضع بهر بود و در تجرد و فقر و تقوی
 دینت و در تحقیق مسائل فقهی از خدمت او نموده ما حسین که مردی
 دانا و تقوی شجاع و مرابای خدمت بابا نصیب رحمة الله بود پیش
 از حاجی بسوی آخرت رفته شد در موضع مذکور در فتنه و تا به راه
 رضاعی شجاعت ناهنج عهد السلسلی است اما المجدد حاجی معزی سیه در
 اخفای احوال و استتار کشف در استسرا بسیار میگویند و شوق مردم در
 بنزد او نیاز که قبول مینمود و از کسب برادر خود که بخاری میکرد و غمخوار

در الکرار

و در اکل و شرب رعایت تمام میبردت حفظ الله صاحبی از او بر بنزد
 برده بود و از آنست که یونیه بر داشت بسبب ریاضات گوشت و استخوانی
 مانده و سال دو و ده ماه با غلین خوبی که تا سینه ش از کاه بیکر کله را بید و اول
 آب سرد غسل میکرد و در جای بهمنواران فی چشمه بهر سینه بود که در ایام
 سردی آب گرم میداد حضرت مرشدی اکثر صحبت حاجی بهر فتنه در حکایت
 او بسیار نقل میکردند اتفاق چنین افتاد که ایشان را دیده نزد پادشاه
 حضوران بنا به شیخ احمد صاحبی رفته شد بعد مراجعت از اتفاق افتاد ملاقات
 در راه با ازان خواستش مایزی که غذای مورد است کردند و در سجده
 حاضر آوردن برای نماز خشک گلیف انامت کرد چون در وقت شب بود
 غلامانده کی راه آورد تا خبری کرده شد گفت ایها دوست در زندان
 نماندند و در صحیح حاجت صحبت و افروخته شد طعمای بی قیمت از دست
 بقدر اشتها خوردند و فرمود که باز با خود گویم حاله انقدر راسته بود
 فرمود که خدمت پایای مردم روزی تر بر بدید و از او کرده بودند
 بر نیارت بابا لشکر الدین رفتند چون بگوهر اماند طلب تر بود که در غم
 این است بیخیزد آن بدید بعد مبالغه نمودند که گفت کس از کجا نظر کرد

در الکرار

خواهد داشت چنین شد و سرفروسی برای خلاف کلام الله قبول فرمود گفت که گریاس را
نه بخور نه بپزند نه با چای برآید نه با کبابی بدست آید بهر آنکه بود و حاضر کرده گفت که این را
غلاف بنماید و رویت تنگ بر کشند و اگر کن این را بگویم که با کباب سازم
و تنگ حواله ایشان نمودم چون با ما بگشتی همراه آمد اما ما حاضر نشدیم و بگشت
از آن شب بیخواب بود بر سر سینه که بهر مردم هر آنکه بگفت اجتناب از آن
و اینها مختصا جان نمیدهند گفتیم برادر شما نیز مختصا چشم و زبر سازان میکرد
گفتند دعای حرکت بوی گنم و این شهره ایشان قبول ندارم در این اثنا جاری
گویی که گشت بر دوش کشید از راه کمی طول و عرض بردوش نمانده گفته شد
اگر بدید قبول میکردند جاری در راه میبود در حال جاری بکشید و زور از
راست بردوش نهاد و گفت اینک در آنست در بر و میری و ارشاد
اصلا و اعمود کسی مانست سبب در الا ماشاء الله چنانچه او را حال ایتم
مردم در پیش ناخود ناگه سینه مذکور در موضع هر سه لکه مدنی ماند و هر که از سینه
توبه و انابت میکرد و نان با خون میداد بعد فوت او از خود نکوست در موضع هر
که مودش بود اختیار نمود و نیز حضرت رشیدی صفر مود روزی با اتفاق
سیادت بنامه محمد فاضل زیارت ایشان آیدیم و ایشان با چندی

بهر سخن

جهت کفن حاجی برده بودند آنهم بحضور خود در کفن آمدند و بدو کفن سپردند
آنرا چه کرد روزی گفت که خدای عز و جل در فی السماء و زمین و ما و اولاد
بهر طالب علمان آنرا خوانده و منی فهمیده و چه او طلبی از او ناغیه
ضلع میکنند بر سینه بشد که سبب زیارت حرمین شریفین چه بود گفت
در کتبی که خط شده بود بواسطه عرش است بندگان از آنجا تا امکان شریفین
شد و الا ما را هیچ چه بنا سبب و حاجی کفن بد سپرد بهرام بابی گفتند
تا شریف میکرد هرگاه کسی امری از او روی افروزی از وی سطلید و
خارجی میبندد و اسناد دعای فاتحه میکرد و تکریم کلامش خدا خوشنود و بکار
همین عمارت از خود رفع میکرد چون امر مورثش در رسیدن همسر
در عمر نود سالگی بدار البقا برد و در حد و دینار و یکصد اند در وی که
اول دفن کرده بودند از آن موقع مردم غرضند در صورت خلاص
کشیده و بتصلیح تمام بده خود بردند که از وطن ایشان اندکی دور است
و سستی بموضع بود و بجهت تمام بد از سینه روزی با جان مدفون شد و الا آن
در اینجا نیز از تیر که رحمة الله تعالی رحمت و اسعده تو از عبد الرحیم
از طبقه بود اگر از محل حال است در جوار طالبان را شد و بهر جا تودی در آن

در یکی از خدمت بگذشت بکله کوشی شهری رسیده بخانه پدر احوال او را پرسیدند
ارادت از خدمت بر می نهی قانوری کرد و مسلک راه حق در صحبتش می نمود
تا آخر عمر استقامت نمود از ضایقه ابوالحسن قری در هر زمانه در خدمت عارف
مستشرق دولی متوجه شیخ جدا آگاه و ضابطت و غیره اوست و بی تکلف
تعمین عالی همت و صاحب باطن بود هر چه بوی مایه میسند بخند جان میداد
ظاهر او در خدمت هم دست داشت امر معروف نهی خیر خواهی خلاق بسیار میکرد
چنانچه در ایام ستره در خواججه محمد امین معنی که بر دم زیادتی شده بود در خدمت
مقوم اقسام و عطا و نصیحت نمود القصد عزیزش نوس گذران بود در خان
و یاران و اوقف بیان و نوازش ایشان بسیار میشد چون اجل رسید
در رسید در حلقه خود مانوشن بر او تبرک العدم عند الله تعالی **حضرت حمید**
حسب الله لیتو از مردم اصیل و نجیب از جمله مانده اتوفی ملا باو اثن
کلو بوده و تربیت باطنی در صحبت شریف سر محمد علی قادری یافته و روزی
از مشغل بیوی گرفته و در انسانی طلب سالی دیگر هم رسیده ما و خود
شیخی از طالب علمی و ساده وضعی نباده فاضل قوی عمار و صاحب
ارشد بود وقت خواجه کورد در حدود الف نامه در حسن و اخصه در توار

خانه نمود برب در میای همت بدین مده بود و بجز در او از مندر خدمت در اینجا
واقع شده بود بعد سی سال بسیار کشید از اینجا کشیده در صحنه ماند
سر راه مجدداً مدفون کردند **قوی سراج علی القوی** مردی نوکری پسر
منصبه از بود بعد از مدتی از سما حاصل شد تا نوکری گشته از خدمت قوی لایق
شیخ محمد معصوم سرسندی قدس سره تعلیم و ذکر طریق سیر لطیفه لامکانی
گرفته ترک نوکری کرده بوطن لوف آمد و بر ایام آرام گرفته چند روز
تعلیمه ملا شاهی و جندی در خانه خویش در چهل گذران داد و صاحب طبع
موزون بود و حسب حال خود نظم در آورده و در ذکر شیخ و وطن خود
جزدی نظم کشید بزبان فصیح نقلهای غریبه لطایف نفیس در بیان
می آورد و چند سال در فقر باطنی فقر ظاهریش نیز همراه بود آخر تا در حق
موت کبوتری یا بپوتوان در بسبب او در خدمت مشغول بود و مکرراً اظهار اقبال
خود از در اقبال دارالبقا نمود در همان ایام بر حجت حق پیوست **شیخ**
حلال کسنگاری مردی ذوقی و متوفی بود با وجود عدم علم تصوف را
دوست بر بند و ملاشی میکرد و حضرت سرسندی نیز فرمود که روزی در خانه
صوفی محمود نقشبندی از خدمت او خود ملاقات کرد و بیان این دو حدیث

الشفق خجری و کا در التبرقان کران نوراً و صلیق بر سیده شیخ جلال هم
حاضر بود حضرت آمده گفت که ازین بر این سید هرگز بر نام علم و تقوی
تو کل گذر سید فخر را ندونست بدست چون یک طالع در رسیده است
در محل خود رسیده بود مدقون **باب اعیان النبی کبری** خلق ما با ما که مدی
در وینس و تقوی معار بود دست ارادت بد این تو مد طریقت طایفه علی
فی شری او متوکل و صاحب بود و وصیه او ندی در عهده آورده استغالی قلبی
و اجازت طریقه هم از ایشان یافت و از قدرت عزیزی دیگر هم خواهد کرد آنچه
حاصل نمود و مجاز شده و خوش طبع و خوش لبها بر و شیرین زبان و صاحب
سنت بود کل و کل از روایح و حراد دست میداد و بسیار و رقص می آمد و
بکتاب هم در آن وقت از سن سلسله کرد و در منزل و در حضرت تکلیف کرد
شیخ محمد امین عبد الله را تم حروف نوحه و مرض حلسه بود که خنده
و الله را تم حروف آید و خواهرزاده **باب اعیان النبی** که در کتب
در عهده آورد و از آن نیز فرزندان شده با اعیان النبی در شرف
حضرات کردید در حواصا لقا مدقون است شیخ یعقوب سیدی از بزرگان
خدمت بابا نصیب حمد الله پیش از دخول طریقت تصدیق و طیبل فریادی

در این

و داشته تون خدمت بابا شرف بند و طرفه گرفت که با ما خدمت سخت است
نهادستی با سنگ در محابه و کرم چند تمام که شیره و جامه الهیه بر خور
و رسیده و صاحب احوال غدار و در شهر سید خادوم گیتی که را ایله
و ابرار نوشته که شیخ یعقوب را در عهده بود که آن گفتند که در روز
یکه نیم ماه که در این خانه و چیزی نمی خورد و روزی بخانه زمینداران پیر
روز چون شب بسیار گذشته بود کسی دروازه را که درون در باز داشت
بسیاری در کردل نفس را بر بست بسبب حرارت قلبی او بر بست شده رفت
روین شکستند اما آشنائی بکتاب کلمات اعمالی که در قالب نوحه
از عماد رسیده سن زمان میدید از کور برای خودی بست و بر سر
می نهاد و بر چوبها ازین امور منع میکرد فایده می نمود چون یکدیگر طبع
مکان بردن تو سیر اسلام آید مدقون شیخ **نوم نومی** بر او شیخ
تشریف بر تهنی است بر تهنه موضعی است قرینه بر جان طریقی بود
مرضا و صیام و تارک حیوانات بودند بر قدم توبه و تجرید و توکل ایام
بسه میبردند و احتیاط شیخ بسیار شدند با من در چه که شیخ نومن روزی
از صفتی وقت استغنا نمود که در زیر کتبه تو زنا پاک سئوستند بران شرف

توان خواند یاد شیخ شریف از آن ده برای نماز جمعه در شهر بسید شیخ نمون
 او او در شهر آمده متنازل شده و اهلیه اش صلح و قرآن نویس بود اولاد صلح
 بهم رسیده در بها بخارست حق بجز است شریف باقی نیز از آن ده آمده است
 غفر الله تعالى ولی بهم شیخ **فصل السدس** طالب و نظار بگردن خود یکدیگر را ^{در ایام}
 خزان را با آن عالمگیری در شهر کار کردی برای سکویان فاضلخان پیرسازان کرد
 از آنجا شخصی آنف صلح او شده نشان بجز است خواهر عید الله قادری که
 بنفید از آن همراه شکر یکدیگر را نموده مومی الیه تا اقامت پایگاه در ^{بستان}
 در او است در او نیست این عمر تر میفرمود فراتر استعدا و نوایه حاصل نمود
 وقت معاد است بادشاه در این شهر همراه مرشد شده و از آن راه رخصت
 وطن یافت و در مقام آنرو آمد و اشغال و اطوار طریقه از آن عزیز یافته
 استقامت نمود حتی علیا علیه السلام توحید و نطق به امور سکریه بسیار آن شیخ
 زود ما وجود آن اجرای طریقه کرد و مردم را بفضیلت رسید و جمعی از قدما
 مستفید شدند چون رحلت نمود در دامن کوه ماران طرف سنگین دروازه
 آسرد **شیخ و صفت** که معروف کنایه نداد و بدوش در موضع نام و کام در ^{محوار}
 صورتیکه وزی خدمت صاحب با حلیفه حضرت بابا نصیب خان به برکش

از کوه

مردی شهروز بود ^{بختی} و ارد شده این یوسف کنایه که متنازل بود از اقطار
 نمود نیز واقعه تویسش که بیشتر دیده بود میان خود و بابا توحید ^{بختی} کرد
 امر با بدوشند فرمود و بعد از مدتی موجب مرد کرده ماران گرفته گرفت مشغول
 بر ریاضت کرد بعد آن مکانی با مال تراز مکان سابق طرف شرق بنا نمود
 خاری کننده با استقامت و صلح کرد را نمید و بها بخارست فون شد ^{لا اله الا الله} دیگر
 به از زمره ابرار روزگار بر بنفید ظهور درین دیار بودند که با احوال همگوش
 نظیر این رساله است مثل خواهر حسن شیخ قادری مراد او نمید ^{در سن}
 قادری بنبره حضرت مرنازک و عطف الحمدش میر محمد مؤمن و شیخ آفتاب
 را بنواری صاحب ریاضت و تقوی و مستقیم الحاکم و شیخ عبدالشکور در بی
 و شیخ مصداق بر سر کس خلفای شیخ نور محمد روانه و موسیقی از شهاب با اسما
 بیانه بیک و عاشق بود یک بنفید اسراکن بل و دیار آن از اوصیاء حال
 و توحید و خواجیه علی الداس از مریدان حضرت بابا نصیب مردی صاحب
 و شیخ و تقوی ^{معلقان} و شیخ عبدالسد معروف به ابر یا جو از حضرت بابا مهدی علی
 کردی از اوصیاء ذوق و شوخ و دین و تقوی و خواجیه تقوی علی مریدانه
 کردای بی مرید که بر دو بزرگ از جمل شیخ بائی که اصحاب است بودند و بابا نصیب ^{لکلف}

ساکن سجدت و صوتی محمودی و نشاندی از لطافتی حرمت سینه سینه نظر
عزوة اولی سیده و جوار حضرت شیخ محمد الترمذی حضرت سیده بیرون قلعه
آسوده صاحب زیادت و کنایه و علی شیخ ساکن کنه نوه از ادنیای
و صاحب سینه باطنی و محافظ عبد الله فتحه کی سهرودی صاحب جذبه از
یاران خاص حضرت او نند ملاطیب صاحب جذب و کرامت و کنایه شی در
بزار و یکصد و پنج رفته و هندی با یورادرش در بقعه برادر بنا کور خود
فتحه که آسوده صاحب تقوی و درج بود از اقرحروف کرا و ا دیده و صاحب
خان جو محمد و یک مصدر حال علیه و منظر کرانه سینه و متعرف اکوان بود
فیض مطلق تاریخ حرمت است و تو اوج حسن عملی بود که از مردمان
با انصیب و شیخ احمد جلی و شیخ موسی تاسنوا فی نقشندی در حضرت
او نند نمازگ و فیضه بیای مرا حله که با با ظاهر کار می در سینه صادق
بجذب او ترک نشا کرده و مدتی خدمت کرده بخلات او رسید و شیخ علیه
خان و با نور الله خلیف با با جنون و حضرت تو اوج اسمعی نا و چون که
صاحب درج و علم بود از پنج پائی آشنا بکنایه و از کا طمان وقت
بر سال در احوال ساوا کرده است در جات الساد نام آن تو اوج آن سینه

دولت

در بقعه مشایخ که بر پشت از دفتر بار که نرسد محمد امین اولی سینه
واحد با در مر تاض و حاجد با با فاشس هم هم با حاجت و با با طاهر با جوار که
از مردمان حضرت قاسم سخانی صاحب جذب قویه و مستغرق و از علمای آن
و مولانا محمد شریف تلو و خلف و ملا محمد مراد از فضلا کی کثیر العلم بود و ملا محمد
ظاهر تنگ عشقی و ملا عبد الباقی مفتی و مولانا محمد الله کاوسی که عالم تجرید و قیام
فی نظیر بود با وصف کمالات علمی در شان است بهم قدرت داشت و مولانا عبد الله کناک
و مولانا محمد امین تاضی و مولانا عبد الرزاق مفتی و دیگر بجا از کبر در آن وقت در
استیاز نام از اقران داشته مثل بر برگی ساکن با یوسو که از شیخ نور محمد در
یافته بود و ریشه بائی مجرب ساکن نوبت و صاحبان و موسی شاه دیر بجا
بر همه اصحاب حالات و خوار و در کار است بودند با یوسف در و چون ذکر علم او
فقرا و شعرا کی شیر بقدر حال بطریق اجمال تا انقضا سینه بر او رکعت و آنند
بجری با فراغ رسید مراد است که تجریر حالات حکام و نظام که از سینه مرز بود کار
فرمای حکومت و نظامت شده پذیر داشته اند منظر خان بر سر است خان
غیر حفظ الله خان منظر است همو که شیر مراد از کردید و داشته بر او رکعت و یک
بر کای خدمت رسید بر تنگ انوال شنیده و منقطع مدعا با بعد از جوانی فرزند اعلی

منظر خان

و عسکار و بالادستی و اقسام نظم و نقدی بسیار یکسان سالی باین چنین اعمال
گذرانیده بعدالت پادشاه و چون پروردگار دست تغییرت و مبدلانی درین دنیا
ازین شهر یکای دیگر نشانفت ابوالفتح خاندان ادرش از تغییره حکومت او
او افرسال برار و یکصد و سیست مضبوط نظامت و ابوالفتح دیوان نارسیدن
نیاست کرد عهد ابوالنظر خان هم در اکثر امور کمتر از برادرش بود بنسبت آنکه
چون نامی در عهد او بجای رسید که شخصی دعوی کلام الله بر شخصی کرد بعد از آن
حق کلام ستره شد عوض چون نامی چند سید پاره را از زمان خزان بریده بکار
داخل کردند جناب قدوة الانشا محمد علی رضا سرهندی فاروقی کسیر را
بعقدوم خود فرس سه ماه بود در عهد او رسم نامتو بدعوی سببهاست
ملائی سو بیک حکم تا فی عبد الکریم نقل رسید اوایل عهد ابوالنظر خان یا
بیش از آن در نیاست ابوالفتح دیوان در ماه مبارک رمضان اکثر کسیر
سه عجبی اتقد کسیر روداده محل آن اینست که درین نام سرداری
وار کسیر شده نزدیک بوجه تخت سلیمان کونست اختیار کرده مکیده
قرار داده و تدریج و مرور ایام آمد و درش فاعل و عام شده استقراریت
در ماه مبارک رمضان جرجان ملک املائی بخاطر آورده اکثر مردم شهر بجهت

نادر خان

تماشای آن تقریب سیرید کرده در کشتیهها متوجه جهان لرزشند و در حال
و غلبه کشتیهها بسیار شده و مردم بی باکی انهمه ندیدند از آن کشتیین ظهور با
باران و غلبه رعد و برق بی بی افتاد که تا بر یکجی تمام چون شب کثیر الظلام
در تمام شهر رود او مدتی همان قسم مانده تا آنکه مردم غروب آفتاب تصور کرده
همه با افطار نمودند و اغذیه و اطعمه را بنذوق تمام تناول فرمودند بعد رویت
گری باد و باران در سه آفتاب است مناسب نمایان کردید به نجاته افعال
کشیدند اندامت این امر ارجع بخت فعل آن مبتدع ستره چون توابع و
جی و او شش محفزی در آفتاب نور دیده عیادت او در ست کرده بحضور پادشاه
فرستاده بودند در همان آفتاب خیران فعل شفیع متصل بعضی اعلی رسید
پادشاه درین بناه حق آگاه عاقبت بینی را کار فرماده حکم باخراج
نمودند تا نظم صوبه مجرب و حکم سلطان محصلان دنبال کرده اخراجش نمودند
ناظم سبحان الله چه نیک اندیشی و چه دادرسی و چه اهتمام جرجان کسیر
بود ابوالنظر خان ترسیش سال نظامت نمود فاضل خان از تغییره ابوالنظر
بکومت کسیر برافرازی نیست این فاضل خان مرزا برهان نام داشت برادر
فاضل خان فاضل خان که اخراج وزیر هم شده بود در شهر اوایل سینه

بکنزار و یکصد و نه خان مذکور کبشیر رسید و رعایت احسان و
فیض بخشش سلوک نموده اعزاز علمادست پنج بسیار فرمود اکثر آنها
صحبت نیت یافت و رفع بدعا و ظلم حکام گذشت که در در زمان او در
عید وقت رفتن بمصلایان هسوار یک روز غرض تویش در حضور خواهر
محمد ظاهره پدی بتقریب بقه غبار سهلی که با هم داشتند گفتند واقع شد
خواهر محمد ظاهره هسوار یکبار و بیادنه مصافحه عبید سر سواری گفت
مومن یک یک شیر برادر هسوار یک همان غش خواهر محمد ظاهره را هم زود
بقتل رسانید با مجله در عهد خود فاضل خان هم مردم را بخیرات و میراث
و وظایف بهره اندو کرد و بنای مسجد و بناگاه و سراپا را اکثر زمان
فرمود و سد بنده ها کرد و ترمیم و تزیین با آغا غایت نمود مردم کبشیر را
تجویز مشایب کرد همه در حضور بنده برائی یافتند عموم منصب اداری مردم
کویا در عهد او شد بجهت رفاه رعایا شاره ای نمایان در مدافع بود
که حکام سابقه آنرا داخل حاصلت میکردند قبول نمود آنرا مشایب داشت
مثل حاصل فلک که شصت هزار تنگ بود و اداری و امور دیگر که مبلغها
از رعایا گرفته میشد همه موقوف فرمود سد هفت جنار و سرای انجمن و

حسن آباد و کبشیر

حسن آباد و کوچکی لشکر و مدبر و حجام متصل نزد کبشیر نمایان شد سوای آن
مواضع دیگر هم از اقیانوس طحانات است اکثر کجیده رسید جامع و معاصر
دیگر بر پشت سه سال و شش ماه باین منظر گذرانیده خود را استعفا نموده
روانه حضور شد در عهد حاضر که او را بر کاش و مواهب غنی الهی قبول فیض
نامنته ای است که بلده کبشیر بآن اختصاص یافته یعنی درود سعادتمند
موی مبارک مقدس نبوی است علیها جبرها الصلوة والسلام والتحیة
که شرافت و سعادت آئین خواجیه نورالدین معروف بالیشیری در سما پور
بمونت بسیار حاصل نموده بود چون واقعه خواجیه مذکور در حضور ایشان
این تبرک عالیقدر را با بخشش کبشیر آوردند را قم خرقه در آن وقت
در سن هفت هشت سالگی بود یادی آرد که وقت و قول این آنکه
نوز بار چه قدر مسلمانان بجان شناری تمام هجوم کرده بزرگ و در و قول
بوده زن و مرد بجمالی خاص و محبت بچوش آند که با سبک آدی بیان
در هر کجوه و بازار که عبور آن آند که تیرا لانا بود دستورش می آند علماء و
فضلا و مشایخ و فخرایند و منوق فراوان سعی و اهتمام میکردند که محفل
مبارک را که حاصل آن صند و تجویز بود بر سر و دوش کبشیر نیز از زرد و لغت

نویتی یافته قلندر چنگ که در آن وقت از شعرای آذاده بود این سخن
را بقید نظم آورده و این مختصا جان را بوقت حاجت طلبی موسی مدد است
یا رسول عربی تاریخ نزول یا یکی باقی گفت که کشمیر بدین شهر از روی
بنی اصحاب کمال و ارباب سال قاطبت شهرت و فیوض این آثار هم با فیوض
الانوار قابل و متفق اندرا فم حروف بلا واسطه از زبان فضایل و شرا
مرتبت سیادت و کمالات منزلت خواجہ نور الدین محمد آقا لقب بندی که
بغایای خواجگان عالیشان اند شنیده که خدمت و ولایت از شاد و بنا
صاحب کمالات صوری و معنوی خواجہ احمد روی بود زیارت این آثار که در
مراقب بودند فرمودند که خنجر مقدس معلی نبوی حاضر شدند و در خوا
استغفار کیفی این آثار زیارت و وحی نشان آوردند که کوی کیسوی
سارک است از طرف راست و ازین قبیل حکایات بسیار است که ابرادان خوب
تقطیل رساله است فضلا و شایع که از ابتدای عهد ابونحنان تا اواخر
دور فاضل خان مرکز م بازار افاوه و استناد بود بدین تفصیل
اگر چندی بتفاوت کم و زیاد ظهور فرموده شد آن نزد مستیعان
فن تواریخ نسیم خواهد بود **شرح جبر و احوال** فاضل متعدد بوده و

انوار

د از خدمت خواجہ حیدر جرجی در خواجہ محمد نو بیکر و غیر هم استفاده نموده
و عمر بسیار یافته تا آخر عمر لغات و فقره و درس علوم مشغول بوده ^{مثلی} فاضل
در تاریخ وصال او گفته فرو آفتاب فصل شد زین زمین ^{نیم} سال فونش
آه شیخ العالمین آه در حساب هزار او یکصد و یازده **مولانا محمد ابراهیم کانی**
بلدی میری از مہرہ علمای متقین بوده در اکثر علوم تالیفات مفیدہ دارد
و ترکیب کند اول تو اشوش نوشته و در علم فرائض نظم و شعر سایل موفجر
تقدیف نموده است و اوقات تفریح در قناعت و تامل مدرس و بحث
علوم مشغول داشت و اکثر علمای محققین قبل ملا غایت اللغات و ملا
محسن شاکر داو بود در او اشرع عمرای چهارم و در شعر کجک بدو طبع رسیده
سفر سبند دستا اختیار کرده در کتب برود و در تفریح لطا دای مسوم تورند
و مردان ایشان را در عملی در عالم تمام است رت دادند که مهم تر آثار کتب
باز یکبشمیر برود و در درس علوم مشغول باش از بند کشمیر آمد در شهر صیام ^{القند}
برحمت حق بیوسند در سنہ هزار و یکصد و نه خالی از طرافت طبع نبود
شهرت بود که چون قاضی عبدالکیم از سفر سبند برگشت خدمت قضای کشمیر
آورد ملا محمد امین بملاقاتش رفته قاضی بنا بر طول محارت نظر داشت

و بعد حصول معرفت اعتقاد کرد و مولانا گفت: اذ اجاد القناعی الیه فی
 عهد البرزاقی کسب روی فرزندان رحمت تو ای محمد نزار است که از خلفای
 جنات شیخ موسی کبری بود و رعایت خدا برستی عمر بسیاری یافته و در
 والدی بزرگوار که در مرحله پیمبر است آباد شد در شهر سمنان هرگز نگذاشته
 رحلت فرمود چون در مصحف کفره خلفای این عالم است در صحیح خلفاء
 معنی است جان بود در سخن خود مافون شد مرشد کشمیر نایب است **ملاحظه**
 که حالت تحصیل علم از خاندان مولانا محمد حمید چرخ می بوده در اندک
 سر آمد اقران شند با وصف شان علم بهره و دروغ و تقوی بهم بود قاضی
محسن اندر واری از اولاد قاضی موسی شهید و از خاندان علم و ادب است
 در فنون علم معقول و منقول بن الاقران ممتاز بود و اکثر اوقات در
 تدریس و اشتغال علمی می نمود و طبع مستعد عالی داشت **لا یوسف کئی**
 از قبیل کنایه است که از زمانه بسیار یک کشمیر است تحصیل علم در وطن نموده
 بنا بر فرط شوق اختیار سفر کرده و وصول لاهور بصحبت بعضی از کیهانی فضلا
 رسیده و بهره اندر او استفاده کرده بر اقران خود تفوق حاصل
 نمودند و با حکامات راقیه کبشیر فرموده مدتی سرگرم افاده افاضه

در کتب از علم کبشیر

در کتب مورثان و دیگر و هفت رحلت کریم شد **لا یوسف کئی**
 بدست تحصیل بهره مردوب از علوم و معنی اگر کشمیر آمده و رفتند بجهت
 ملازمت پادشاه شد با مرسل سببی بتعلیم و تربیت یک نام از آن پسر بود
 حضور تشریف داشتگاه حاصل نمود در همان اثنا خان فرزند پسران نزد
 غیبه الغریز خان والی ماورالنهر شخصت مند و مولوی هم ترا بود و بقصد الام
 بخارا رسید و اعلم العالم سیدنا محمد و رضا دولانا محمد شریف الیک کبشیر
 پادشاه انجامد است و بر اثر علمای انجامد رحمت عالم شد مدتی با بیاب
 خدمت سرسرا خدمت مولانا بود چون کبشیر معاودت فرمود تدریس خان
 تو از آن کانی شوق نید در هزار دیگر عهد و هفت رحلت فرمود **در خلاص**
 بر شمس الدین نوشهری از اصدات عالم است چون ذوق سلوک راه دول
 حق تشریف با کرد و بخدمت مولانا مهدی علی کبری برست و کرمیت را
 بر عبادت و خدا پرستی برست و ریاضات شاقه بفق و فاقه بعمل آورد با و
 خلق معنوی طلاق وجه و قبولیت موری هم داشت **صید ایشان** را شریف
 به برسد محمد قاضی شده بود و بر سطر در شهر سمنان هرگز نگذاشته
 رحلت فرمود در جوار زمانه خود که از رحلت نوشهر است مرقد او بنام زکریا

در کتب از علم کبشیر
 خانان کبشیر

میر حسن قادری پیر خجندیز میرزا که فاجوی فرزند امیر احمد کلبش
 پوزیز که او تود مدون در محل خود منوم شد و میر حسن در مقبره قاضی
 موسی شهید طریشمال مدون شد و خلف احمد بن میر محمد من تارک
 و نیلاد بیرون روضه بزرگوار در مقبره خود آسود **محمد اکبر**
 از طبقه نجار کشید بود در آن جوانی که ایام کامرانی است منقول
 علم شد و از شدت اختلاف خواب جمید جرحی و فضلی دیگر استفاده
 و در آنک زمان بی بد قایق و تحقیق علوم فاضل شد اکثر بزرگ منقولات
 استعمال میفرمود با وجود کمالات علیه مراتب صلاح و تقوی آراست
 و در اکثر اعمال کار فرمای اختیار میشد در تقسیم ندری که از پادشاه
 حاکم برای علمای کشمیر رسیده است بکار برده اصلا قبول نفرمود در هر
 سلسله هزار و یکصد رسیده در فرشته صلحت فرمود ملاحظه اشراف اولاد
 خواب جمید علامه کش کرد و استاد زاده ایشان به تصفیه در کتبه
 ایشان بزرگان عربی نظم کرده تا پیش این است **مصحح** لامات بوفات علوم
 دیگر بعضی از خطا بود مثل ملاحظه زانست از اولاد توابع بوزیرانست
 ملاحظه زاهد کاده یار و جمله ماسلم بال و غیر هم که در هر جمیع بطول است

ابراهم خان

ابراهم خان به راستی غای اصل خان کثره الله بظفا منست
 سرا فرازی یا مشهور است که در انسانی راه فاضل خان میرفت ابراهیم خان
 می آمد سر راه آمد که را دیدند و ساعتی نشستند خواب علی اکبر و قایم خان
 بود این بیت خواند **عبد رمضان آمد و ماه رمضان رفت** صد بکر این
 آمد و صد حریف آفرست با بجمله ابراهیم خان این از بیستی رفت
 رفاه و ملائق بسیار نمود و کافه برابری آنرا که گذشت از خود راضی نیست
 و چند از اتفاق در تحصیل سبب و سعی نکرد در عهد او دوسه امر روداد
 یکی ظهور شخصی در برکنه کامران به صورت شاه شجاع هماد در پادشاه عالم
 چون او را ببیند ابراهیم خان را رسانیدند بجز دیدن رخصت داد و معرو
 بی بود میگویند ابراهیم خان نظر برتر داد و خود بجای اهل کرد و دم آمدن
 خان برادر زاده عبد الله خان والی کاشغر که بعد خراج بکشش بجز
 بجهت شکر کاشغر ابراهیم پادشاه دین پناه مشارالیه در او ایل هزار و یکصد
 و سیصد و یکشیر رسیده خان عالیشان تا پنج ورود او است چون او را
 با ناظم بر هم زده می کشد ناظم کیفیت و فخر این هم خطیر و نقد طریق
 و حفظ آن را نقد بر شیر و قلت ماضل کاشغر بجهت زورنت و این امر را

موقوف گشته در جوابت بخط حاضر شد که مر و آخرین هم که منته است
 و از سالان خان تعیین افواج کابل که شاه معظم هم در فرمان روا بودند
 ششم آنکه بعد رفع منکاحه را جو را زاده انخارا که شکر طلبید به اسلام
 آورد و سومی بطف الله شد و دیگر بعد دستگیر ساختن برهمن سید و
 عبدالغنی که جریه عدل اوراق را که در جهان ایام سرشنویش و سرکشی برداشته
 بود بخواری عقیدت سگایا داد و درسی و رسائی او در امور ملکی این مرتبه بسیار
 شایع است ابرو آن موجب تقوی است با مجمل بر اکتساب پنج سال و کبرگی
 گذرانیده بنظر احمد آبا و از غیر شترانه جدا بخت نمودند **نور شای می**
 تعیین نظامت بکر کردند بنام منزه خان که موم شهر بلا انشرف که **مهر خوان**
 فرستاد تا غیر زادی در رسیدن خود بنظر آورد و آخر الامور غیر عبداللهدی
 نایب کرد چون آخرهای زمین بود راه باه نوله گرفت سه روز داخل شهر نشدند
 که خبر صلت پانزده تن بنیر عالمگیر رسید و عالی دریم و بریم کرد بی چون مسلم
 عبرت رقم در احوال نگاری می اختیار شد مناسب حال این است که شکر از احوال
 بادشاه و پس بنامه از آنجا بیرون می آید مگر در آنکه در سال هزار
 بست و هفت بوده آفتاب عالمقرب تاریخ است از انبادهای مسیخ غیر محال شدند

دل
 بیایم

و حسن تدبیر و تهور و بهادری و علم و صلاح و حق پرستی و شکر را از زمینها
 عالم آرای اینان ظاهر بود در آرد آن شاهزادگی کارهای عمده که مقصود آن
 از جهت عقل بیرون است با انعام رسانیدن مثل شیرین بلخ و فتح قندهار و اصلاح
 ممالک دیگر که شاهزاده ای عالی مقام او امرای بیجا بخت آنرا در بهار دور
 زور باخته بودند و کاری خستند مایوس گشته اند اینان تمامید الغیاب
 و یاوری بخت و رای خداداد با ملک تو جیبی این جور مشکلا را با حسن توجه
 آسان فرمودند بر اساسه خاص و عام مشهور و در کتاب آثار عالمگیری مذکور است
 که در هنگام شجریه صفوف محاربه والی توران تمام بود وقت ظهر از فیض خود
 آینه درو خیزد رفته ناز را باطنانیت و تکلیف تمام ادا کردند و قدوه ابرار **عبد الغفار**
 ده سپیدی که رفیق نماز بودند و نازل این حکایا انداز نشان نخل و گلان حضور **عبد الغفار**
 در ملک بیگانه در عین باشند احرار به قبال با وصف جوانی که کس نشد
 در آن وقت بسی سال بود مدت العمر تعجب و تحیر ظاهر میکردند با شفاع
 این معنی والی توران از جا رفته تن بعضی داد حکایا آن بنظر آیات پیکان
 ازین دست بسیار است با مجمل در سال چهل و یکم از عمر شریف صلوس بر تخت
 سلطنت نمودند آفتاب عالمقرب تاریخ خود نوشتند گفتند بعد رفع تردد در آرد آن

و بعض فرزندان که در خیال سرکشی بودند که تمغیه آنها باوقعی کرده بنای امور
سلطنتی اکثر بر احکام شرعیست غرض آنها زدن و اموال و انصاف دادند
رفیق بدقتا قدر میرسنید و وضع مقدما شرعیه بی کمال فرمودند و کمال سلطنت
خفلی مرا آقا زهد و تقوی می نمودند و هرگز از مطالع و مذاکره کتبی بینی در خط
راه یقینی خارج نبودند از جمله آنها خبر و برکت آن پادشاه درین بنامه ترتیب
تتوی عالمگیر است که با جلعن علما و دفت در صرف بملجهای خطیر این کتاب
بی نظیر را در جمع سایل فقهیه درست کرده بملکنان را از اکثر کتبه فقهیه
مستغنی نمودند و تقریبی که در میر عرف آن کتاب مستغنی شده جنیدی از
کتابت کلام الله الحمید تعلیلی قوت نفس خود میکردند و آثار تعلیلی این را
بجز غیر علما و امر اجداد کشته حاصل آن صرف کتبات و مطبوعات خاصه است
بعد مستخیر حیدرآباد و بیجا پور که تا اقصای ممالک در کسین تلمذ می نمودند
با کفار فرموده و همیشه در آرزوی آنهاست از بودند و تا آخر عمر که بنام
رسیدند و دقیقاً از ذائق ضوابط سلطنتی مرا آقا امور ملت و اعمال بی
تقوی را در امتحان و علما و نوکرا شنیدند بصدقاً با اینسانسی با سادها
عظام و مشایخ کرام و علما کما اعلام مرا آقا مراسم طراز و احترام میکردند

در ظاهر این بود

در کمال مرا آقا دینی کمال رسوخ انصاف داشتند و بدین صیغه امام عظیم
ابو صیغه کوفی رسمی الله بن صلوة مفروضه را اول وقت در مسجد و غیر
مسجد با جماعت و صحیح سنن و نوافل مستحباً بحضور حضور تمام از آن
و بهیچگونه با وضو بگردن کلاه طریقه از کار او ادعیه ما نوره رطل لسان بود
در روزهای بعضی در جنبه و دو شنید و جمعه صایم بوده نماز جمعه را در میان
با کافه مسلمین بگذرانید و در اجیای شب متبرکه بر درخت و از فایست
حق طلبی شبها در مقصوره سیر و ولعی نه صحبت با اهل الله شنیدند و در
اصلاً انکار بر سندن میفرمودند و رکوعه شرعی آنچه قبل از جلوس و الا برای
صرف خاص از وجه عدم شب بهر بهم رسانیدند بودند و هر چه در ایام سلطنت
بسیبیه اسافتن برخی از مواضع دارالافتاء فرود و در محل دیگر نکسا
بر آن افزوده بودند هر سال باباست استحقاق میدادند و از اول ایجاد
نیر حساس نموده مستحقین بر میشدند و ماه مبارک رمضان با دای سنن و
تراویح و ختم کلام مجید و قرآن مجید همچنانا و هر شب با جماعت صلوات
فضلاً مشغول میبودند و در شش ماهه اخیره در سبب مختلف میشدند و ادب
مناسک که در سنتهای متغیای قدسی ظاهر بود اگر چه سبب موانع و
عوائق آن بحسب صورت در برده توقف نماند لیکن مذاکره آن بجا زمان

حرمین محترمین آنقدر رعایت میشد که نمیدانستند که کثیری توان بودند و دولت
سلطنت مبلغهای کثیره گاه هر سال و گاه بعد دو سال و سه سال برای
مبارک و در آن حرمین شریفین میفرستادند و جمع کثیری در آن بقعهای
شریف بر نیات طواف و حج و سلام رشت و تبادلت در مصحف مجید که
بخفا با دوشاه تعاقب آگاه در مدینه منوره اودای دیگر عبادت
موظف بودند و آنحضرت از طواف صحیح نمیزاد جمیع طاهری و منجبت
بوده از حال حقیقت نفس بر با حلالیل محترمه تقارنت نمیکشند اند با آنکه
بزم آریان نشناط و نشاط قریبان بساط انبساط از طرفان خوش
آواز و سازنده های دلنواز در با بر سر ریاضت مجتمع بودند و در اوایل
جلوس کا به گاه مسامحه از طرف بیستند و بنا به ترفیق یا این
بودند لیکن انحال توقع و بر سر کاری از استماع آن احترازی نموده بودند
و هر که از خواننده گان و نغمه سرایان و مطربان نامی میشد بر روزانه
زمین ند و مائش نشود میستادند و اصلها س نام شروع نمیشد
و نظرف طلا و نقره مطلقا استعمال کرده و هرگز در محفل قدس منزل
حرف ناشایسته از غیبت و خبث و کذب مذکور شده و ایستاده

تغییر و اولاد

حضرت موقر السور و تلقین یافته بودند که وقت عرض در لفظی که
نشایسته غیبت است عبارت حسنه تعبیر نمایند و در ایوان عدل و داد بکنند
بشنای و نرم خوشی هر روز و دو سه وقت ایستاده شده و در طلب
بی ممانعت باز گاه معدلت جوق جوق راه میدادند و از غایت تنبیه
آنحضرت بی نشایسته خوف و هراس عرض نگاه خود می نمودند و اگر اخطا
و مبالغه در کلام یا ادای عبارتی از آنها سر بر میزد و اصلا بدنام
و بارها بار با فتنگان حضور بر تو جهته امتناع از صد و بسیار آنها مود
ارفع نمودند می نمودند که از استماع چنین کلمات و وقوع اشغال بی مورد
نفس را ملکه شمل مصل میبشود و هرگز امری از او مکرر عالی از سینه
جهوشها از آنحضرت بظهور نمی آمد و طوایف خویش از در انکسار فرود
بودند و در کل مالک قطار و اطراف و کلات محروسه جریان این حکم یک
بسیقا و پیوسته بود و امور است بر کا که نام از خواص و عوام نگاه
در تنفیذ بود و هرگز با قضاای قوت خصص استیلائی نفس با نهادم
و تحریک بنای جیات فردی از افراد این حکم نمی فرمودند و احدی را
بمبارای آن نبود میما من باطن فریق مواطن آنحضرت دین منصف ملت

سینف در واد اعظم هستند بحدی قوت در وراج گرفته که در زبان صحیح
یک از زبان روایان چنین مانند آن صورت نیافته و جمیع معارف و لغت
بنگله های عظیم آن اثر را که عقل ظاهر بنیان از پیش رفت چندین طایفه ای در
متبر بود و مهندم و مهندس گشته بجای آن مساجد عالی اساس یافته و آن حضرت
جمعی از کفار را که بدالات سعادت جهت امر از شرف اسلام بجهت توبه اظهار
می آمدند و تلقین کلمه طیبه فرمودند بنسایت خلع و در کجکلیا کامیاب گشته
و اوسط ایام سلطنت اخذ فرمودند مطابق غراف را یافته چنانچه در
مالک محمود و بعل آمد و پنجین حسنه غریب در بند و ستان براج از نه
بوقوع نیامده و شریف خیرات و برات و اورا اشد تقدیر محض وقوع و
موقف ظهور بر رسید که از سلطان ملوک ماضیه عشره غیر آن واقع نشده
در ماه مبارک رمضان شصت هزار رومیه و در شهر دیگر کمتر از آن بمسخران
میر سید و بلغور خانه های متعدد در دار الخلافه و در اصرار و دیگر برای توست
عجزه و سکنین مقرر بود و هر جا که بجهت نزول مسخران و متردد در ارباط و
سرا نبود احداث یافته و ترجمه مساجد مالک محمود و از سر کار فیض انار
وامام و مؤذن و طیب معین بوده چنانچه بسلطه خط و در کتب معروف این امر

بند و در

موشد و در جمیع قصبه و بنا در این کشور وسیع فضا را و در سال را بوقوع
لا یقدر موفقتانته برای طلبه علم و چون معیشت فرزند و استعداد و مقرر
فرموده بودند و یکی باج غلث و حبوبات و دیگر اموال سایر خصوصاً حاصل نیشک
که بسلطه خلیفه بود و عمل آن طرفه بیستی بهمانا موسی مردم با تمام مخفی آوردن
می نمود و در کل مالک محمود و از فرقه مسلمین خصوصاً و نحو کردن بعضی
از کافه برای او رعایا عموماً که جمیع آن هر سال از باره بسلطه تنی لک می رسیدند
و مطالبه اجداد و آباء و اجداد استن متروکا امرا ی عظام که مطالبه از
معلی است از اعتقاد آنها که تصدیق با و شایب در ایام سلطه طبع است افراد
استیاضه می نمودند فرض بود که ضوابط و ملکات آن پادشاه ملکی صفات مالک خیر
توان آورد این مقدار که نوشته شد شمی است از دریا و کردی از حمر او
حکایت از اسنان و انصاف آن پادشاه سعادت انصاف برای پادشاه
میکرد و در میان دیگر اربابا عالیها تقوی دفع شورش از اغبه جانب است
اهتر از آن بود مستعد خان محمد شاهی نایب نویسنده هم در لشکر تقوی یافت
مقرب ائمه ائمه انجمن و سلطان سکونت داشت حکایتی که خبر بر آورده بهمان
در یکی خطه مرقوم میگردد و می نویسد که بعد از دست روز که بلخ حسن اهل بود در

آمد بهشتی درخت دولت و افضل بهار است انبال بود که در آنم نظر کن
و نمودند که زبرد یاور و دشمنان با دشمنی آب گسیار و در گذر و در آن است
که از باغ بیرون نماند می بوند و چون آن مکان متعلق به تمام عمل نصارت
بهشت گشتی آب می کرده اند و هر مرد را از دست خوشی آرد در ماند که
روداده و هم در تحصیل روزی برهه زال تعلیل افتاد و بنده می تصدیق این
بجز است خان بجای و زلف آن نقل کرد این آن که حضور بر نور فرستند و در حق
اقدس نمودند بر زبان شفقت ترجمان آید و نمودند رحمت احسان گذشت که
خود بر وید راه آب کشاید و قدغن و حکم نماید کسی که غفلت احوال میزد
نگردد و موجب حکم بعل آوردند چون شبک پس زمر و یک نیم با سر شایسته
آمده و حضرت بر خاصه خلاصه شستند و وقتاً طعام و پنج سندی انرفی
بیشی ابوالخیر و لامعه فضلی کرام شیخ نظام که او هم از باریان بود
دلالت خواهد کرد و پیش کشید و رضان برد مسکن پیر زال میباید باشد آن
ضعیفه سلام بر سر و معذرت خواهد که تو هم سایه مائی دارا آن منظر انقطع
رسیده چل کل شیخ نروخان آمد بعد بر سر و جو ماده میداد که بر شسته
دیگر دی واقع است در اینجا طلبه اوست نصف شب شیخ را امر کند بر آمد

دوازدهم

و از خواب بیدار کردند مران شب معذرت بجای آمد روز دیگر بدربار نشاند
ناظر حکم کنند که سواری با کتی فرستاده بجای فرستند او در تمام عمر با کتی
نشاند و مالش فقره کی دیده آوردند حضرت تفتیش حال او فرمودند
عرض نمود و دختر ناکه خدا و دو سپهر برهنه سر و پا دارد و شوهرش نیز
زنده است و وصدر و پیه عطا کردند و شب در محل بود آن مردم را العجب
بدست آمد و نقد و زیور و لباس از همگنان یافت چون از کس شنیده
باشد که این کس تقریباً در بخارا نموده بود پیش تنبوی من آمده
ایستاده و دشمنان بردوش و پیش از دامن کناری در برداشتی با دل
بر سر شلوار کنجا و در یاد امنی بر از شرفی و رو سپر و زر و طلا با روی صراط
خم یافته و چشم رود دیده گفتم کیستی گفت من آمم که بدولت تو و خان
تو باین دولت رسیدم گفتم مبارکت باد نزد زن مردم ایشان
هم رعایتی کردند بعد در سه روز بناظر حکم شد او را با دختران با پند
خواه سرایان بلکه همایر دند و آوردند این مرتبه که هزار روپیه کسار
آن مرحمت نمود مردم محل در چند اول نقد زیور و انواع پوشاک دادند
وجه و آب گسیار و دیگر در آن فواجی انعام شدند ناظر ماحور کردید انعام

موصول و عدم مراکت از جمیع موصوفات درشت کرده با در نسا حکیم سنجاک
بموجب امر جهته مداوی چشم بجانده او میرفت بعد ازین بجانده بادشا هزاره
محمد سلطان و محمد معظم و محمد اعظم و محمد اکبر خان و بیگلرگوش بهادر بزرگ
از دولت مندان معتبر معزز گردید دختران که خدا کرده به بران عزیزان
زاریقت پوشیدند شوهرش توان و تائبش با هم رسیده در بیخی و بیخا
دیدن شینان نام بر آورد لیت الشبک بعد کلامی است فی رس اما با
الیقین منشا بدنه شد که این مجوز ز لیلی نام بدلت بوسف زمان
جوان گردید بی ممانعت کجنگلک دیده غم یافته ز روی او بر طرف شده
در خشنده کی بید کرد و دیده رسد کشیده او روشنایی پذیرفتن
شرون میزان شش نین فرمودند که در از بی دولتان بگرز چون تیر
سرا در کوی حساب دولتان گز انبهی و بنرخان صبح فرورد تا تاریخ تا زمانه
در هنگام تسخیر بعض قلاع و کسب سبب غلبه باران و وطنیان آب لشکر با
آنتر طرف گردیده در همان اوقات فوج غازی الیتهان بهادر فرورد جنگ با
بکوک رسیده این عبارت را نقل آورده است در انشای قطعی خازل چهار کرده
مسافت حرمی از ابتدا تا انبها دور است مسان لشکر غازی الیتهان بهادر

نوروز

فیروز جنگی نظر آقا میر نظر با شاه پادشاهان قبله سلطان زمان
خان معزی الیتهان گاه اسلام بوری با راستگی نمایان و نورانی پادشاه
و بزرگت زیاده بر عالت بویست عظیم الشان و تو بجانده موقوف طاق رسیده
سبب سالاران که از جرس سنگش فراوان فرستاده بود و خجالتان یک منجه
بدرجه قبول رسیده و غازی بجه نامش مفرز گردند که تو بجانده در سر کار و الا
ضبطه شد و بموجب حکم قضا امضا ضابطه بارقه نفاذ گرفت که امرارا
زیاده برین تو بجانده ندانسته باشد تحریر نقل فقره دستخط حاضر که از روی آن
حسب الکمال است و مواد است بهر ابراهیم بهر ارجحت بهادر نوشته اند ضابط
محمد که خان فیروز جنگ که به هفت هزار است از خاند تو نمود قوت کمال و
ششترنال و کهور زال و همه حیرت افروز که باید بدل نماید سواری آنچه که از کلا
پادشاهی با او تعیین است داشت چرا شمشیر رضا عفا اوی با بند زار ضابط
تکسیر زوی معرف صرف سما بید لهر آنچه در کار بود حشاشش خود ماری است
اندکی ماندن خواجسته هسوز با بچکس نیست که در کردل خود باشد بکرم در هم
در کمر شکم یکدزد انبهی کلامه و انقه دصال پادشاه و ملکی متضال اول فرجه
پیشترت و هم باه ذی فنده رود در دراز فاضل انوار رسیدن الیتهان فیروز جنگ در

سکه کردی دولت آباد آسوده اند عمر بزرگت خود و یکسال بسیر در روز
 مدت سلطنت پنجاه سال و دو ماه و بیست و هفت روز **ص** آه شده است
 زیر زمین تاریخ است بوضوح مجتهد گفته اند حضرت الله تعالی رحمت و ابعده
 ظاهرا و در ایام آن از همه بزرگان حق بزبان آن پادشاه عدالت نشان داد
 بود که بر جهان برتر است گذاشتن مرغوب است در میان فریادگان بسید محم
 مردم خاک کی کرد و تزدان دهند در آن اثناسخی یکشنبه راه برین
 گرفته آمد قیبه تربت را که اندکی فالی بود بر جهان بگرد و در یکجا و جنبه
 نعیم از اتفاقا حسن بن تاریخ وصال نشان بیخ بسردا که اهل انان پادشاه
 داد گستر حمیده سیر بر روی کار آمدند **اول سلطان محمد** که در سال هزار و چهل
 نه هجری متولد شد صاحب داعیه و رشادت بود و مجاهدت و مردانگی بسیار
 داشت ابتدای سلطنت مصدر کارهای نمایان چون بعد جلوس پادشاه
 عالم مطلق و در جنگ سلطان شیخی مخالفت نمود حکم سلطنت بر قات سلطنت مرادش
 مجبوس قلعه کوا لیا رشید بعد چند روز در حضور لقبضای خود راه عالم آخرت
 و رسن سی و هشت سالگی گرفت **دوم سلطان محمد عظیم** که در ایشان بدلا
 و استقلال می آید سی و هجده **عظیم** در هزار و هشتاد و سه بود و آمده

در زمان اولیاد کور

در زمان اولیاد کور **ص** رشتاد و اقتدار بود پادشاه محمد شاهی با او
 بعد فوت پادشاه در ممالک و کهن جلوس بر تخت کرده با لشکر با شایع دیگر
 افواج نامستانهای از خود و کهن بر قات بدو ایسی سلطنت که با آبا داد محبت
 در محاربه سلطانی از دست کسان سلطان معظم بعد از یکدوازده روز از آنجا
 و معرکه بهمانی داده بود در حرف لوازم لشکر شکنی و خشم افکنی تقصیر کرده
 بسبب شده او با قهر الهی که بر روی افواج او آمد نبر عزم عظیم توره با اکثر
 پسران بقتل رسید **چهارم محمد** که در هزار و هشتاد و هفت هجری متولد
 یافت در صغر سن آثار رشید ظاهر شد و در هم را جمعی او و همسر و کودکان
 شده در عین آن که در محاربه با لشکر پادشاهی که یک یک تم کرده حاصل کرده
 بود طاقت تعالی بنام آورده فرار اختیار نمود متعاقبا افواج با شاهی راه
 ایران گرفت با مرزا سلیمان و امالی ایران در فرار او قامت کرد و عا شتاب
 از او قویا و به یکسال در گذشت در آستانه مقدسه رضوی آمده
 پیش از وفات خود یک دو سال مرشدت بجنور کرده عرض احوال و استقامت
 مخوف نظرات نموده بود در جواب و عده عفو و عطای صوبداری به نکالا
 بر تقدیر حرکت از ایران و رسیدن بر مرشدتستان بقلعه آمده در همان نزدیکی

در ملت نمود این نیز عرض باد شاه رسید و بعد آیه ترخیص فرمودند که گفته اند
پند و ستان فرود شست و شکر زدند که در ملک مخالفان دین بر ملت اهل
سنت و جماعت گذشت **حسین محمد کامرانش** که در سنده برادر و همفاد
و هفت نظهر آمده از خیابان همه بادش برزاده با غیرت بود و اقطاع
در سنده آباد است تقا نموده از راه سوه تدبیر و جلا فرج بقضای بعضی کارکن
دولت خود باندک شبهه جادرت فرمودند با ملت احوال که به چهارم
غیر سید مقابل لشکر محمد معظم بهادری که از فرزندان زرک صحرا زاده
از قطرات دریا بود شد و داد مردانگی و بهادری داد و بعد ادای لوازم
شور و محاربه زخم بسیار خوردند و پنجم **جای اریسنده** به پیش پادشاه رسید و
در گذشت سوازی این هم چند بر بود چون بس نیز رسیدند و گرا آنها
مردانی **دو در بی حال** که از عهد سینه بر او بگهده نژده جلوس
بهادری شاه در کشته شدند آرای افاده بودند و از این عالم رحلت نمودند
خواجگان بیوی **عفت سیدان** از اولاد حضرت سلطان خواجگان احمد بیگ
ترکستان قدس سره مغربزی خویش را و تقاضا کا بر سرش بود چون به
تقدیر از وطن جدا شده اطراف اکتفا عرب بدین المقدور و شاه داد

در عالم اقیانوس

و غیره سیر نموده از آن طرف به هند و مشاخرج نمودند و رفتند گفته اند که
آمده اکنون همه سفر با بر قدم فرمود و تجدید داشته ادایل بر که ما را
بر فراز را نیز یک طاشای مکنز آید بعد از چند سال خواهد نظام این
احمد بن سندی مردم مطلع بر احوال کرات میباشند و خود رفتند از کوه
ماران فرود آوردند و یک خویش های بودن مغز نمود چون خواجگان
نظام الدین رحمت حق بودند خلف الصدق ایشان فضا بز در
مرتبت کمال منزلت خواجگان نورالدین محمد آقا که امر و زلفی حضرت
خواجگان عالی شان و جانشین سنده ایشان است آمده تفقد پیش از
نموده و اشغال باطنیه طرفه نقشبندیه گرفته و مردم شهر هم باره اشغال
داستند و از ایشان در هر باب می نمودند خدمت خواجگان احمد از اول تا آخر یک
وضع و مکن بودند چنانکه تهنای فضل بر او واقع شد و ایام رجوع وقت
تفرید را می گفت بودند یعنی محبت و خلوت و رفیوض و ترکستان از همه ایشان
علامت بزرگی بودید و از کلام شریفش آنما فیض و جود پیدا می نمود و تعلیم
مردم افزایند و در روزنامه اهل جمع با لایمیکر در حال صدق آن
که بزرگان از او در اندک کلف کرشیا خویش توان درایت و تعلق کرشیا

خوش توان مرد را تم حرف ناب بر نفس خف صحبت خواجده احمد را در
 اما سر راه یک و یار دیدار روز باران را دیده که طرفی سواره ^{خستند}
 و تو ایجان دیگر هم همراه او بودند در لقمه احتیاط یازدن ^{دستند چون}
 اجل کربان جیانش گرفت سیوم ذی حجه سیه یک هزار و یکصد و چهارده
 روز جمعه وقت عصر صحت فرمود جای در بر و نر قدر شرف زنده او بیا
 خواجده حسین اندین نقشبندی بیات رحمة الله تعالی رسته واسعه میدان قبر
 سنگین و کتبه چون ^{خستند} و عجایب و غزایب از حالش نقل میکنند
 الحی که مطهر حق بودند مت بابرکت معارف آگاه حاجی عبید الله البلی
 از رفقای جناب محرم را از خواجده نیزان نقشبندی که رفیق سفر خواجده احمد
 بودند او وصا ایشان از خواجده نیزان شنیده بنوق دیدن ^{اجرم بود}
 شایق و کتبه رسید لیکن خواجده احمد را در زیارتش و جندی سکونت
 بهمانجا فرمودند و جناب خواجده نیزان هم بسبب اران مدت درین شهر
 عبور کرده بودند مدتی ممکن فرمودند ^{نقشبندی} ^{شماره} ^{مافدا} ^{عبد} ^{الرحیم} ^{خا} ^{در} ^{کتاب}
 از مردان حضرت میان میرا بوری است قدس سره از قدیم آشنای ^{نظامی}
 و باطن داشت لیکن اکثر بستر گذرانیده در تعلیم اطفال و مکتب اری

سیه کتبه رسیده بودند

تعلیم اطفال

کلام الله خود را محفوظ داشته تمام روز در اشغال باطنی بوده مستقیم
 ال احوال یکگزرا ند و بیعت و تعلیم طریق هم میدادند بطرز عجم و وفاد
 خدمت میان محمد امین داری فرمودند که شیخ عبد الرحیم خود را در
 لباس قرآن مستور گذاشت و ما از برده برآمده مشهور شدیم در خدمت
 خواجده حسن نج هم تربیت یافته است و این خواجده مرقم از خدمت
 ملا شاه هم بهره ور شده بود بلکه حق تربیتش بوانعی از ایشان است
 بالجمله شیخ مذکور صاحب کنایش بود و بجز تبه ارشاد رسیده در طریق
 شریفه تا در به و در سلسله علیقه بن بنیدیه و سه روز نیز بیکر تبه نهران
 طالب علم است آخر با مرض فالج بمبتلا بود چون بیک مجلس در رسید
 دوم صفر المظفر سن ۱۰۱۰ هـ جان شیرین تسلیم حق نمود در برابر آستانه
 حضرت خواجده صدرالدین سهار مسجد جامع متصل زین کدک مدفن ایشان
 را تم حروف در صغرسن بعضی تقریبات آند و رفت خدمتش در آن
 و زیادتش بسیار کرده امیدوار بر نکات نظرش مانده **حضرت**
شاه محمد داری نسب ایشان بکفرت خوش الاعظم قطب العالم شیخ
 السموا دارالرضین میرسد بدین صورت شاه مدوح ابن سید نژاد الدین ^{میر}

ابن سید مهابدین احمد ابن قاضی الغضائفة سید عا و الدین ابن سید
 ابی صالح الشرف ابن سید تاج الدین عبدالرزاق ابن خونس الامیر رضوان
 الله تعالی علیه او ایل ایشان تغزید و تجرید بود و بحدی که شطره کتابی
 توالد بر خاطر مبارکش گران سینود پس صدای آیه کریمه فاکبوا ما
 طاب لکم من النساء منین و ثلث و رباع متاهل گردیده دریناورد
 و چند کبشیر رسیدند قریب حدکس از اهل و خیال و خادمان و مسافران
 در سایه عا طهقت سیکه را بنیدند کویا نقدای ارباب توکل بود که از دستا نهارا
 هر چه بر سید در همان زمان بحاکمان میر سید و کاهی با وجود مدیونی و استیجاب
 و عشرت اولاد و ازواج جزیری ذخیره نکرد و از قوت و کسوت مردم
 و صادر و وارد با خبر بود وقتی حضرت فرجی بقدر نزلت و مرتبه ساق میراد
 و در درگاه و محل و طبقه خوران جاهل و عالم نوعی مغرور که موجب عبرت اهل زمانه
 می شد تا تجلی ایدای بارودست و اهل حقوق و سایر مردم چه رسید حضرت
 مرادی ربط غامبی با ایشان داشتند و حکایتا غریبه از بزرگی ایشان مکرر
 میکردند که تجربه شده بود مع استفسار حال باطنی ایشان ابن خونس
 بقلم آوردند چند نوبت از احوال شریف سید آینه تعالی گاه استخ محمد

نقل از شیخ زین

قاضی استفسار نمودند و ما تقوی و استسقا و توکل ایشان دلالت
 بر بزرگی ایشان دارد ازین دلیل البصفا احتیاج استکفاف دانند
 مع المتقین لیکن چون استفسار نشا نگار نیست مگر راضی باطن ایشان را
 تصفح و تفحص نمود و چند بنظر مفهوم گشت اول باطن ایشان را منور و علی
 بکالات علیه طبعت نیست و فضای وجود و نفی صفا وجودیه مفهوم شد
 نایضا فضای نفس که نزد مشایخ کرام اخصا زمام دارد و متکشف گردید تا
 غایت غوث الاعظم بلکه انساب ظاهری بود اکت را انجا این
 بیت حسبال ایشان یافت **بیت** چون بدالتی که ظلم کیستی
 فارغی کردی و ذکر رستی بعضی امور در کرم بود اما تا وقت کنایت و فنا
 نکرد و الله اعلم و دیگر فقیر و غای حس خاتم است تم کلام الشریف
 چون حضرت ارشدی مرتبه سوم در مرتبه چهارم است پیر بزرگوار تو و سید
 دست خد خود دند که در عیان او جانش اعظم رضی الله عنده لفظی
 نسبت ایشان شنیده است که ذکر و الله اعلم و حضرت ارشدی فرمودند
 که حضرت شاه معراج در ذری فرودند که مراد قتی و حالی بود که با وجود کبر سن در
 صورت طفل شیر خواره گردیده است که این نظر همیشه دم دیار خود بوجود

اول می نمودم گاه در آب درایام زستان به عادت مشغول می نمودم در آن
 جاههای تری بر بدن تشنگی نمودم در ایام بخارید و راههای خود تنه
 میگذردم و تعلق خادمی در روزند که شب میگذردم عاصدا القیامی
 ماضی بان میفرمودند فرستی وجود و محاش و فضای ایشان را استیلا
 نیست که عیان بود چون عمر مبارکش از سخت تجاوز شد مرض موت عارض
 جسم کردید برشت بدار البقا کشیدگان تسبیح مشرقین جمادی الاوّل
 چهارشنبه آخر روز بفر رسید **تقوی که شاه بابا** زاد و بودش از بزرگ
 ادرا از موضع لاری یار است چون ذوق خدا طلبی در آن زن آتش در
 او شد در خدمت حاجه بابا خلیفه بابا نصیب رسید و مرا از سلوک
 را بتقدیر رسانید چگونه که در صغر سن حضرت بابا نصیب یابم دیده
 مردی درویش و آگاه و طالب علم و مراض و ذاکر بود بر سنت
 مشایخ خود در کرد و نو احوی و طالب علم شهره و فری امر معروف
 مینمود و بهنای مسجد بل و عثمانی میفرمود و اظهار ستم و افشا
 سنت میکرد و مردم قری را از کفر با سلامی آورد و از اسلام صلح
 میبرد و مردم بخوابش آرزو دیده خانه بخانه میبردند و قبول نفع و

نقلی از کتاب
 درگذشتگان

نصلاح میکردند آخر ما جدی هم رسانده گاهی متعجب شدم بمنبر که تری آمد
 بر رسیدند که بمنبر حراخی آخی گفت از دست عالمان صوری بمنبر ستم که
 جواد از زمان سن کلمه تخیل بر آید مردم از آن نقل تقریبات و
 اظهار کار آنا مینمایند در وطن خویش در دامن کوه کمل بر سر خیمه کلمه
 و بنای سخی نموده با جمعی اینجا بود کزری سرت بخش و فرزند او است
 بهین دستور در موضع نغده تقریفاً نموده گوید دین نین بود و تمام
 اسلام می نمود بعد از جدی در همان مابین کلام ایام حراتش تا بفر
 رسیده در **عاشور** شب کمال نفس فایقه الموت چشمیده بامل بقا
 رحمة العدمتال رحمة واسعة **ایمانی را بر ناری** از زبان خدمت
 بابا نصیب است و چون بابا در صغر سن وی بر حمت حق بیوت بخند
 او تر بابا تریبت یافنه او خلیفه خدمت بابا داد و خاک علیه از بزرگ
 در بر کرد در آن سوده و این ایبه بائی بعد از مرشد خود مدتی زنده
 مردی بر قدم بخارید تقریب بود و با کز نه که نیاست دو میداد چه در لب
 وجه در مسکن مدتی برین وضع بحال خدا برستی بسر برده و رحمان محله
 را بنواری مدفن باعث بر او از دولت بائی نیز بر نسط او بود و مراد

و امنه

خدمت میر علی قادری شده نیزها بخاندن پیست و این ایسب بائی میرید
شیخ علی نام در موضع ادن از بر کنه و بی کوش از هفتاد و پنج و بر قدم
تغزید و تجرید و صیام و ترک حیوانی و ضبط اوقا مستقیم بود و حضرت
مرشدی مرادی از دلفها میگردد بعد از چندی در کسین رحلت نموده
در حق شان مد فون شد رحمة الله تعالی رحمة واسعة **رحمت و تقوی مبارک دار**
رحمتی بابا و ابهر کسی عرف تبرک ساکن موضع کین کوه از مریدان میگردد که بابا
اندک بمنسوب بخجرت خواج مسعود پانهوری است و تکیه اش در پرستش است
کناره در زیارتی که مرع مردم از عرفان است مردم صالح و عابد و متواضع
بودند و بر قدم تجرید و تغزید و تارک اللحم و صنایع الدم و کم پوشش و کم خورد
روزی علی سود بملار ایشان رفته اوضاع پسندید و ایشان قبول
خاطرش افتاد و طریقها اینها قبول نموده بیک صحبت ایشان ترک
زن و فرزند داده قید متابعت ایشان در بابی بوس انداخته است
لما لدریست با با در همان ده میبود چون رحلت نمود ما بر او غسل ایسب
با با در حلقه چیل آمده عمارت شکر د لورا فریاد در اینجا سکونت اختیار
فرمود و جزوی نقد که حاصل روزگارش بود قبلا رفیری بود ماده

نقل از قزو

آکل ساخته در یک خانه با فادی میگذرانده صمیمه نامی که داشت
در دست همگان خود آنها را ترویج نمود و مراسم اخلاص و لوازم
مربدی و خدمت مالی و جانی نسبت با ایشان بجای می آورد چون رحلت
نمود مقبره بنکلف برای مرشد تعمیر نمود و در تورا آن مسجد محسن الاذفا
نیز بنا نموده است قریب چهل سال اینجا سکونت داشت و بر قدم تغزید و
تجرید میگردد از دستبعل باطنی هم مسپرد است بعد از چندی رحلت یافته
در همان مقبره آسوده گشت رحمت الله تعالی رحمة واسعة **رحمت**
بابا عثمان قزاق آنحضرت از خلف و خلیفه والد بزرگوار خود بودند یعنی
ولاست مرتبت حضرت بابا محمد قادری مجمل احوال این حاجره بابا
سابق مرقوم شد حتی از آن برای حفظ سر رشته سخن مجدد امروم نشود
ایشان از قبیل کاکو بجا که از سواد کران معروف کشمیر اند از صغیرین
میل بصلاح دست گاهی متاهل شده در آن ایام که جناب سید استاد
مغیض البرکات شاه نعمت الله کشمیر را بود خود مرین فرمودندند
بابا حاجی محمد توفیق یافته در سلک ارادت حضرت ایشان در آمد
این شاه نعمت الله از اجداد حضرت قادریه بود و در علم ظاهر و باطن

احتیاج تمام از اقران داشته بمانگفت عمده موافق قطب الاولین حضرت شیخ
محمد مصوم سرسندی غاروقی قدس سره در جلد اول بنام ایشان مرقوم است
سلوک راه اجلی از خدمت ایشان کرده منکام مراجعت ایشان پسند و ^{سكان}
بجای خدمت سرافرازند با وجود مرتبه ^{عظمت} جندان شیخی تن غداه بکس و درج
در خدمت و الهه مایه خود میگذراشید و آرزوی طواف حرمین ^{مشرقی}
زادها الله شرفا بسیار است اما خدمت والده را گذارسته راضی بکرت خود
روزی که والده اش تمنا کرد این را ماند و ^{سخت} بر سرش بگذاخت خود نیامد
و از راه کمال شوق و استقامت نماز خواند و از آن شد و در آن وقت من غفیش
تربیت بد بود بوزارت بخت الدار الحرام بدین مسکن بسبب الانامیم
الصلوة والسلام رفته هماغنا قوطن فرمود و اکثر خاک پاک آن
قبله با کمال رابریش خود جا رو بست پس بود و شبی از آن درگاه ^{شاه} امنت
ما مورشند که ترابوطن باید رفت ظاهر عرض کرد که آرزو دارم که بقیصر
در توجرا فایض الانوار بگذرانم بواسطت امیر المومنین عثمان رضی الله
خطاب الاشد که بوطن رفته باید که تها بل نوی فرزند کی از تو ^{بیاو} بنیست
کارش او را عثمان نام خواهی کرد بدین جهنم بوطن آمده تها بل اختیار کرد

و اینم از نامه حضرت

و این فرزند سعادت مند که با با عثمان است بوجود آمد چون مبلغ رسید
والله شرفش رحمت نمود با با عثمان مشغول بجهیل علوم و کسب صلاح
و تقوی بود و در خدمت خواججه محمد طیب جرجی و خواججه ابو الفتح کلوه
عظیم هم و فرزندان و شاگردان خدمت خواججه سید جرجی استفاده علوم
فرمود و در تبرایش در علم و دین و اتباع شیخ از سایر اقران افزود ^{تعالی} و حق
در عمر و کالات صوری و معنوی بسیار برکت داد و اوصلا اول تر نعمت
و تلامذات غنی تنهیداد چون حضرت شاه ابوالحسن برادر کلای شاه
محمد فاضل قادری درین شهر نزول فرمودند خدمت بابا توجه بصحبت نمودند
بلکه رابطه معنوی هم حاصل کردی یعنی و بی نفسی کمال داشت و حکایات
زهد و احتیاطش را تا کجا توان برنگاشت و حق خواججه اسحق عبدالرحیم
از اسمعیلی روزگار بود و از پروردگار ^{بزرگوار} پروردگار پروردگار شده خدمت بابا عثمان را
بجسته یقین استغفار آورده بودند صورت مبارکش را یاد دارم نور چشم
بودند مذکور است احادیث نبوی که بر زبان جاری شده طرز اثر بخشند
شدند بدین حضرات که حاضر گردند قبول نفرمود و گفت که محض بقصد ملاقات
این عزیزتر که از صلیحی و وقت استم آدم نیست من خلل بنبرد و اوقوام است

در ماه جمادی الاخره ساله المرضی بابا این بود که در محل قدیم در بیل نکر
زیر قدم والد بر کوا رد فون شد و مردم چپیل را می شنیدند و یک سب و زوبه
ایشان نیز بهمان طرف می آمدند و همانجا در چپیل مدفون گردید باین
جنایت در همان نزدیکی آتش واقع شده هم مردم خانه های محل و هم
روضه بابا شوت و هم سبند کور بجان و خانان خراب کردید
آجاری مردی بود امی اولاد در خدمت خواجه
حسین بقدرت او ادوات کرد و اشتغال باطنی گرفت و مدتی بکرمت و
صحت او سرگرم شغل قلبی و نیز روز راه معنی بود و تقدیر با بسیار نمود
آخر با سبب بعضی تردد آت از آنجا آمده بجهت مولانا العالی خواهد بود
کلوه بوست و در خدمت او با استقا ظاهر و باطن نشست مسایل غریبه
و احکام فقهیه را بحال ذوق و محبت تحقیق مینمود و موافق آن عمل
میسر نمود کشف تندی و آت در جایکه وارد میشد اگر قوت و فرس
خلی نهری میشد با تقوا الهام آگاهی می یافت و از آن اجترای می گردید
اول و آخرش بفقرو استغنا گذشت و او خرم علیگیری رحلت نمود در
آجا را سود محمد الله رحمت و اسعه حضرت خواججه زینبی از اولاد خواججه

انی نکر

رفیق سهروردی است با کلین و فتوی آئین اما اشتغال علم ظاهر است از جوان
یا طلش شده و علوم فقه و حدیث رشته عالی داشت و کتب مرغوبه از فتن
بسیار بیوس و تکلف برنگاه عالی از در و روزی هم نمودن سبب
فرمود **لا یابو سید** از مردم موضع چند و ما است که قریب است با آت
از ما مور طلب خدا بهر سینه و در خدمت زاهد با ما ناکا نور سید و بسوگراه
معنوی اشتغال میزدند و در باطنی نهایتا بکار بر زد و صاحب کنایه
آثار فنا نیستی از بهر انوار با کس ظاهر میشد و در محبت و کدران بجا
بی تکلف بود جمعی که بر از فیض محمد بنش بهره یافتند و بجای رسیدند
سنه رحلت نمود و در مسکن خود آسود **شیخ محمد از سید سبکی**
از زمانه آن وقت بود برای طلب خدا سفر سهند و سنا اختیار نمود و
شاه بدرالدین قادری که از کار او بسیار بود بهره اندوز شد بود محبت
بکشید در زار ناکه زار را از رعیت و ضلوات بفقرو فاته تقدیر شد و
داوود با داد آقا را بهر آمده در دن قلع غاری کشد و جایگاه خود قرار
اند بگردن مکر و بدین خلاق میگردانید در میان این حال آنقدر تقیه حسین
ملک بدو که در اتوال سیفی گذشته بجزویم است بدست شتم ذی حجه

۱۹ سفر آخرت فرمود بصلح و تقوی و تقویت در سال
 شریف یافت **تقویت در سال شریف** تقویت خانیاری رحمة اللہ تعالیٰ از قبل
 بود اگر آن بود در عنوان تو سافر شده به پسته رفته از آنجا بخرت
 سراسر سعاد میان کسی چشمی گستر می که از قبل که تو توان اول در میان حسین
 می بیند گویند که در خدمت بابا هم این میان حسین مستعد بود در خدمت
 از زبان اینان روزی اشارت شنید که از نصیب تقویت بدین
 اینجی عمومی میدرفته باز بکنند آمد در خدمت بابا اظهار نمود که من در اینجا
 کسی را نیافتم فرمودند آنطرف دریا میرفتی می یافتی این طرف دریا
 پسته است و آنطرف صاحبی بود باز رفته در حاجی بود رفته شاه مملکت نام
 بردی را در پست بعد از نظر در قبول امر با شگفت نمود بر پسته تو رسید
 و معنی بخشید و ام کلین که شرفی فرود از آن است نتیجه این میان کسی بود
 القصه میان محمد ما شمس بعد از مدت مدید از خدمت بر نفس شده بوطن
 خویش رسیده در فانیار بوطن گرفت بر از کار و اشغال که ما مور بود
 و زید بود چند تا نایل بهم رفت صاحب بون و بتا شد خانه و خانقاه
 ساخت و اول در اصلاح و علم دلالت فرمود بیارالش اظهار خواندن

چه در کتب
 در خدمت

چه در کتب چه در بند چون بیکت قابض ارواح بر سرانش رسید در
 خانه که احاطه نموده بود در من یافت در حدود شش هزار و یکصد
باب اول در خدمت در روزم در محراب خود عمری در شهر سکونت کرده بود
 محض شده نظر از اخصان حضرت بابا سجود یا سجود یا نور و بیاران ایشان
 نظری یافتند رفته رفته بجز بکشید و مغلوب الا حال شد اکثر ترک نماز میکرد
 و گاهی افراط هم در وقت زیاده برضابط نماز بجای آورد در
 حمل بر قضای سابق میکردند مضر خواندن بود بکباری در محراب
 آتش واقع شده بر بالای بام خانه رفته دامن بر داشته نشامیدن
 گرفت بر طرفک شامه آن رسید از اینجا آتش فرو گشت وقت
 رحلت نقشه چند شتمد مبارکباد که تا عده عروس است آن خود خوان
 کرده حاضران را فرمود که بدستور مجلس عرومان بر این در بقعه
 بابا در شاه اسود **کلمه شنبه** **محمد صبیح** در جوانی جذب بهر سائیده و
 سکونت در محراب از محلات حول بالانرا از حویلی محمد سلیم کاشغری اختیار
 صاحب جذب قوی بود و گاهی بتعرض غرضندان بر احوال استقبالی
 میداد با ارباب علم و اصحاب معنی صحبت بهوش میداد و اکثر مردم

توام حرفت بنااره و گنایمیزد از اضغای مدعا مینمونه و در شهر شوش
 هزاره یکصد و هفتاد و هشت نمود در همانجا آسود **پوست شاه محمود**
 هم در مذکور است که از حکیم شاه نبود در همان نزدیکی ازین عالم رفت بخانه
 دیگریم در آن وقت بر تفسیر و روزگار بودند همین مقدار گفتار گفت در
 بتخریر حالات بعضی از باب سخن بر دست **محمد زمان نام** برادر ظاهر
 غنی است بصحبت شیخ محسن قافی در هفت سن رسیده و بهره و از خدمت
 برادر سلطان خود گردیده آخر بندریس در او این مشغول شد و اعلام سخن
 کستری رامی از آن است این بی حدت از او است طبعش وقت بخت بر نیامد
 بود **عزل** میکند که دنیا می شود و شکر در راه مزاج زهر بود تعوت نظر زده
 شنیدم از لب نواره این صدای بلند که گریه است خشنده های بر زده را
 قدم شمرده که از ای نیال پهنه کرد بخانه دل نمانست راه سر زده را
عزل میخامی بهر تنگم مر جانی میرسد جان فدایم زینده سر زده با نیند
 بیکرت از تار و بود و جامه سطر میند از شکیم گل قبای تنه نماند
 میکشی و باز میرسی نهنید کبستی این غلط اندازی و بازی گانیزند
 بهجوی از بزرده زینوری جام بلور چه سازهای رنگین از نماند

از کتاب
 تاریخ

پیرگشتی نافع اکنون لسان شب سحر خرمی مای در آغوش و توانیزند
 ظاهر او اقه نافع در هزاره یکصد و نوزده شده است **میرزا دراب جو**
 بسر ملا سامری است صاحب سخنی معنی یاب بود در سخن پردازی شیخ
 صاحب مینمود با محمد سعید انخرف و ملا علی رضای سبکی محبت داشت این
 پردوش غرند کور مشهور همراه ابراهیم خان نمونست که شکر آمده و
 از استادان او بودند میرزا دراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت
 صاحب لیون خصایان است و این بنده است او از حافظ بر صغیر خیر
 آمد شعر عین در بای وصال است بهر چشم زدن چون جدا آنکه گوی تو
 بود در سرا و میتوان یافت از ناله قمری کدام آتش هست نهانی
 خاکسترو دل جو با خود زین غزل آرای است منقبتش بود خانه
 مدحتکرا و شاه مردان جهان آنگز زبان قلم زین دو مطلع شده بود
 تنگسترو بدو عالم ندیم ذره خاک در او عالم و هر چه در و جمله که در او
 هر که شتاب کسش خاک در تن او بر خاک ناز کند بکجا لاتر او بود تیر ز غلام
 علی نواب است مرتبیرا کیر که ابراهیم خان ناظم بود و در آید امیرزا دراب
 در شهر شوش هزاره یکصد و نوزده متولدین عالم آخرت است چون در مرتبه بعضی از ابراهیم

و جماعت مجمل کوی شوی کرد و چنین گفت **ب** بر سرش تل باو ز راستین
بر نقش ناز چشم نور باو هنگام صلعت میر ایض شعرای سینه هم در خارج وقت
جواب ده شدند و چون شوی کردند **ب** ارض تاریخ تو باست و پیش بود کم
چون که کردند او را گشت نازشین **د** **کامران بیکت** گویا برادر مرزادان
تو یاست شهرت کنشاعری از ایران آمده بود کامران بیکت ادبانه
بر فرود آن شاعر طاعتی نیا در ده گفت لغت بران ساسی مثل تو گو سال را
گویا کرده است دیگری و چسب این بر دو برادر او در شده از **تخلص** دو
یک گفت تو ییا و دیگر گفت گویا خود که **تخلص** طالع کلیم با هر دو برادر تو بستم
کلاه برید زاده کامران بیکت **تخلص** بود فیض در کر عالم از خود رسید
بر از تو خوش جان در بر نیت آرمید **ب** من و از غیر تو خوش تو با غیر من گفت
من و کوسنق با تو تو وارن رسید **ب** از مردم کشمیر بود در آن وقت
او راه سخن کوی می نمود و تاریخ بای تدرت جدایی داشت اما این امر را
بنفایت مبتدل کرد و بتقریب تمهید و تغزیه بر کس و ناکس تاریخ گفت
گو یا تاریخش نازاری شده بود شعر هم بد می گفت این دو شعر او در ترزین
حافظ بود بکارش رسید **شعر** لام قدم بالف قد تو لاشد یعنی که تو

بصورتی

بوصه ال تو دنیا **ب** در آستم نشست از فراق دوست **ب** چون غنچمای لاله مرا
در کلو است **ب** مجلس فتنه عهد ابراهیم تا را همزدن کرده است از خوش
طبعان وقت خود بود **شعر** **تخلص** **د** خلف الصدق خواب با شمشیر
در اخلاق و اطوار بر پدر تو قنوق و بغایت حسن طبع و خوبی اوضاع
داشت و اکثر اوقات همت بر محبت فقرای اهل سنت و جماعت می گذاشت
گاهی میل شعر بردازی می می نمود و این باغی ازوست **رابع** مردم بجز من
زیگه کرد پیش اند **ب** خود را بهتر از غیر خود اندیش اند **ب** این بر خود نازد
آن بر زر خوش **ب** این مرده دلان زنده محط تویش اند **ب** و فتنه خفته شد
کرد که با ستور اهل سنت و جماعت او را تکفیر **ب** **تخلص** **حاجی اسلم**
سالم تخلص میر ابدال است که از اعیان بنود کشمیر بود با اتفاق سه برادر دیگر
در قدرت شیخ محسن فانی شرف اسلام یافت و عنایت بهت را تحصیل حال
انسانی یافت در نظم اشعار آید اگر کوی سبقت از قرآن پس بر دو
پسند و ستایش در سلک لوکران شاهزاده عالمجاه محمد اعظم شاه انحراف
یافت بعد جنگ سلطانی کشمیر اجعت نمود و با رسید که و همواری وضع
سلطت طبع دها را سخن فرمود حمل حکمت شاهزاده را بسیار تلاش بر آوردن

چون صفا با کفر و کبر و آبر محسوس آورده درین تخیل بجز طویل درستی از خود
 باز داشته انگشت باین غزل که در نیت کفایت از در آرد که وقتا کمال خود داشت
 بر اوج برده شرح تو درین تویم را: چون که در غزل خط مستقیم را چون تا بس که
 نظیر اولی می باشد: نطق تو تازه کرده کلام قدیم را: در سخن نیست تبسم صحیح
 هایت است: روشن نموده معنی خلق عظیم را: از شرافت که همه تر می گشت
 تغییر کرده آیه عفو کریم را: لطف تو بر همه افراد کایتا: قصر بحدی ساخته ساینده
 عیبها را: شاید بدل شود هوای طریقت: از غلظت بر سحر ماک آرد نسیم را:
 از بس که در اندل نرف سبوت تویت: بوسیده دست نورا ای کلیم را: از امر و نبی
 شرح متینت دو گفته: میزان عدل خشنه امید و بیم را: لطف کائنات سالم طاعتی
 روز خشنه باشد شرافت تو شفا این تقیم را: سوای این جماعه جمعی دیگر بر سر
 کمال و تکمیل منگی بودند مثل حاجی حیدر عبدلی و ملا فانیق و ملا بخش و
 آذری و قلندر یک و ملا نابت و حاجی بابا بر حاجی حیدر که معنی مخلص
 میکرد و از میان اقزاق در لطف طبع و حسن تلاش بغایت ممتاز بود و نغمه
 و آنچه که بارها بغایت خوب نمودن کرده است این چند بیت از آن جمله می آید
 سنوی دل آتش ز خویش کرید در ریاست: ز کوه آب داد دل که به است:

اولاد و اولاد

هزار دود آه که آتش ز رنگ: چون از غلظت بریزد لنگ: چه بر سبزی خاک
 پاک طبعیت: بگو و او یک جهان که در کدو است: اگر است سست آتش در دل و است
 اگر که است دارد ناله را دوست: تو خفا فلان جان کایان عاری: ز فوج مشغله
 ای بی نداری: بر آرزو برده همچون برق ناله: لباس مشغله در بکن چو لاله:
 بهما ارستان فلان و سیل خون خون: ز خویش که ریغ طغیان چون خون: در آتشکی که
 ریزی در غزایش: جهان معرفت به غزایش: بکوش در سخن بگردان شتم
 فوج مشغله آوار گشتم: که از یاد بردت خشم تو بخوار: بود خاموش شمع
 لاله زار: ز دود آتش خاموش ناله: زبان فلان همچون کرک لاله:
 ز دست فتنه بدار از تو آه: نمیکرد در بگردیده ما آب: عیان کردید
 در عهد سحر: بجای دیده تر دامن تن: چو طفل اشک در عالم دیدیم: بجز
 نرکان سیر بوشی ندیدیم: ز بس سبیده بر ما خشم بد تو داشت: جو فلان لاله زار
 خون شده که آه: فغان ما مانند دل در خون طغیده: بجای ناله جان بر لب سینه
 شهسوار که وقت آمدن ابراهیم خام تر از فیض کبر حاجی بابا که فرقیش بود
 بحضور رفت و همراه ناظم کتیمیر سید حاجی حیدر بد رشت وقت ملاقات
 با ابراهیم گفت که نواب این مرتبه بی معنی کتیمیر آمدند بنا بر اشتغال گفتن با

همین مقدار نمود و خاور سرعت ساسم تو به جزیر حالت سراطین فرمود
 ابو نصر قطب الدین محمد معظم شاه عالم پسر شاه پسر و دوم پادشاه
 عالمگیر است اجمال احوال بان این است که در نزار و نجا و سمرقند بیست
 از حفظ قرآن و علوم قرأت و فقه و حدیث و لغات و بی نهایتی انشا حفظ
 کامل حاصل نموده و اوایل سلطنت عالمگیری نزد آما یان فرموده مگر
 بختی بر بلاد گن و هم ایران وقت حرکت شاه عباس ثانی بجان خراسان
 ما مور شده در کمال جاه و اقبال بحسب تقدیر انزال از تخت رفقای غایت
 نماند پیش فریب خورده در هم حصر آباد و خیال گشتی با پادشاه در مواظفت
 انجا با خاطر آورد بچشم تدبیر با بقید اقتاده زیاده گشتن سال بخت دولت
 مجوس زندان تا دیب با اکثر اولاد و بعد طلای از حبس کجندی در حضور
 اکبر آباد بسر برده بفرمان روانی کابل بخت و در وطنان و لا مور ما مور شده
 قریب ۲۰ سال در آن موقوفه رانیده چون خبر واقعه پادشاه در بخت گشتند
 جلور زیندوستان آمده با تمام شاهزاده عظیم الشان بهادر بر سر دوم که
 عزانه نکال گرفته بجهت و دست بند بر خیزه خواهی منع مجاهدان که از آن
 بر جناح شجیل با کرباد حرکت کرد دستگیری بسیار از نظر محمد اعظم

بالتی پسر

با لشکر پادشاهی افواج خود و پسرانک هر چند بهادری نظیر ستم و استیلا
 بقره و محال و غرور و عجبی وارد نواحی اکبر آباد قریب باغ و دهره محال سلطان
 اتفاق افتاد هر چند بظاهر غلبه از طرف اعظم شاه بود آخر روز با دین عظیم
 از جانب لشکر بهادران و نزدیک کارزار مردم اعظم شاه مگوشد بیرون گشت
 که بجانب خصم میزدند با بر آنها میکشت در اندک ساعتی بمبار شدند و فتح
 و نصرت با ولایتی دولت شاه عالم بهما در ازانی شد خبر در هم بروج اولاد
 اعظم شاه در عین محاربه بر زمین بسیار راه عدم گشت و محتاج قناج درخت
 زینت بوجود مسعود محمد معظم پادشاه عالم پادشاه بود که در درختش قام فرمودند
 و عالمیان با ایشان و اکرام بر سر نمودند شعر ادبی توانی عربی فارسی بسیار
 موزون کرده از آنجمله غزلی از مردم شیر خوار لطف البدن تا نامی پنج جلوس را
 چنین یافته و از نظر گذرانیده مور گشتن و انعام **تاریخ جلوس**
 قدسیان هفتاد سال جلوس اینهمه شد کامل گفتند بوجه تبریک
 محتفل شدت لگ گفتند سال تاریخ همایون سعید جشن شاهنشاهی عادل
 گفتند را تم حرف شاه با شیر یافته پادشاه بر احوال اولاد اعظم شاه
 و لوگرا نشنم فرمودند بهما را مور و انعام مطلق الشان گنداشتند

و بار بار با طراوت در حرکت و سکون نشیند بود مضطرب و بظواهر امور ملکی آن زمان
دوم از جلوس متوجه دکن شده سلطان کاجم بخش را که با مقصد و جنه مقابل شده
بود و مجروح و نیم کشته اسیر کرد و با زمامتک سینه تو بر فرود و بود متنبه کرده
به مشکوه نگار کرد که از اطراف لوزنا سرسبز تو کم کرده باش خرابی تصفیه است
بتخصیص سرسبز شده بود و در طرق و مشوان را مدتی مسدود و موقوف نمودند
و باراد که سیکه سیر ملاهور رسید با بجلد نواز از نرغان که در آن وقت صوبدار کشور بود
وقت عبور بادش از بخت و رانامور شده ملازمت با تفاق مصلحت آن شده
عذر که مخرجی مصلحت اران و منها کویست نمود حقیقت حال بعضی کویست تا همد
جواب تاد بر دخول شهر شد و در عید کا که گذرانند تغییرات در شرط نیک
و شعر دستگاه عجیبی شد این شعر از دست خود دلم بوده آن نیز نظایر است
محکم بدل ناختم زندا بر است **جعفر خان** پسر جعفر خان کلان بصیر و دانشمند
سرافراز شد تا رسیدن خود خواهر عبداللّه و بدی رانامی که در جویخ در
بکشیر رسید بی از دایره عدالت و انصاف بد کشید و بعضی اواب
ظلم و تعدی را بر مردم بکشاد و از جملد و تابعی که در آن وقت زردا و این
که عورتی از اطراف بجلی کشیر آمده در محله قضا اقرار بعد و کلمه که مستلزم

فردا درین

قل اویت نمود چندین عمل محکمانند ای حدود نمود داخل شد و قتل سید
در همین سال نقش اقصی القفا ما حمید معروف بقاضی خان که در آن وقت عهد
عالمگیری و اوایل سلطنت بهادر شاه با استقلال اعتبار تمام قضای خود بود
با نفع امر رسانیده و ممرض اسهال قضا کرده بکشیر رسید و در مانع مدخول شد
مردم بسبب ظلم کسان جعفر خان بسته آمدند تا نهای بعضی شکارانش را
رختند و ناخستنه خان مزبور اکثر تزیینت غیر منبلا بود بسبب افراط آن لاله
شده در یکی دو سه روزی نهال حکومتش در عرض یکسال و سه ماه بکشیر
صحره نرغان مرکز زید از پیش بر کند جان جعفر خان بحجم تاریخ نفعش و او
امانت گذاشته آخر عهدش در **عارف خان** معروف بقاضی محمد تاروق
نیپه عارف خان کلان را که مقصد بیان مسئله شهر سلطنته دیوانی نایب بود که در
عارف خان که ناظم کابل و بیخ و زبور و خطاط علیبر او ادعای ناطق که در بد
از آن حال جعفر خان تریب چهارم **عاصم** صوبگی کشیر سرافرازی شد درین اثنا ناطق
عمرش در بد شد و رخت انتقال بعالم دیگر برست و عارف خان مزبور نیز
تظلمات تقدیر است **نواز شریف** ن باردوم خلعت صوبداری پوشیده عارف خان
دیوان صوبدار در مار علی نایب طاعت نکور شده بود و نظم و نسق بر او بسیار محال بنا

نواز شریف

و حسن خدمت غایت سلطانی او را بجهت امانت غانی بوخت ادا ایل
 سال بیست و سیم جبری نظامت صورت از نو از خان تغیر شد از آن وقت تا
 که درین یکده سال بظهور رسید یکی حادثه سیلان است که بسبب کز
 بارش طغیان شدت کرده اکثر خانه ها و مزارع را بر هم تیز زد و اکثر سال
 در زناستان حادثه آتش در محلات بازار صرافان رود و اما محله طبر
 و اطراف آن قریب بیست محله زیاده برسی جهل زرافانه سوخت
 الغرض بجای آن آتش عالی با خاک یکسان شده بر باد و خسارت
غایت اللہ خان که در حضور خان سامان بود و بعد از آن کشته بر تفر
 یافت یابن جهت نیابت امانت خان که از اقا قریب بیست خان
 غایت اللہ خان بود است حکام گرفت از جمله و قایلی که در آن حکام
 رد نمود یکی واقعه قتل خلیل میک کرده است که بتقریب اعلان رخص
 و سب بشواریش عوام بجهت قاضی محمد اکرم نایب قاضی کشته شد
 دیگر عوام شواریش و هجوم زیاد بر خانه سودرشن داس که بجلت
 برینکاری جمع فرخان مهد بعض جر آنها شده بود کرده مشا را لیه
 سطر شده در محل ناظم بر دست خواهر نودالین محمد آقا نقیبندی

مضطر

بازندان از زمان

با فرزند ان بشرف اسلام شرف اندوز گردید و در ماه متوال سال فرورد
 عارف خان مذکور در محال عروج و اقبال مرض چند روز بر راه ملک
 بی زوال رفت و نیامد صورت به بشرف خان که بر نعت اللہ نام داشت
 و اما مدغنا سبت اللہ خان بود تعلق یافت مشرف خان فرورد
 چهار ماه به بیتا. صورت اشتغال نموده در بیولا نوزدهم محرم سنه هزار
 و یکصد و بیست و چهار واقعه و فایضا لوداوشاه عالم بهما در
 رحم زل و حصا. اصمان بود و اما در امور ملکی بنایت می بردای
 بیغنا دو یکسال عمر داشت آخر تا تنبذنی در زندانب هم رسیده در مکر
 پیش بردن ملکورات بحسب تفصیل افتاد و مستعد آمدن کشته بود
 و احکام موت و طیارمی و ولجانه و باغات بادشاهی صدر پاشا
 در همان ایام بر راه آخرت شتابانج سال میکمل سلطنت کرده
 چهار برشت بیسته گذشت یکی سلطان محمد اولین المفاطب جهاندار
دوم سلطان علی المعروف بعظیم الشان بهما در سوم سلطنت
 مشهور بر نفع الشان بهما در چهارم سلطنت محمد کاتب ملقب به جهاندار
 بهما در بعد فوت بادشاه چهارم برادر قاجو جوی یکدیگر بود و در آخر آن

جهاندار شاه با دو برادر خود مشفق شده ششم شهر صفر ماه عظیم
ایشان را که در دولت و جاه و تدبیر و کار دارا و سامانی و جمیع خزانگی
فایز بود از ایشان برداشت بعد فرغ شد و بخت سخی امیرالامرا از ذوالفقار
میربخشی با دشمنی کار در برادر دیگر ششم به یک بیت مدزید فوت شاه
برگذاشت امیرالامرا ازین سلاطین زاده که از اولاد و احفاد زاده برسی گویند
فرقت حیات یافته و عرض و دست در در قضا و قدر همه را و در رطبه
انداخت بگذشته شدن اکثری و بس بعینه السیف جهاندار شاه بر سر سلطنت
نکند امیرالامرا که میربخش بود وزارت تقوی نمود بدست امیرالامرا
معروف با سفاکی و کالفت مطلق و اد لقب خود ابو الفتح جلال الدین
جهاندار شاه با دوشاه غازی و نام با و شاه مرحوم غلام منزل قرار داد
غیاث الدین ناظم کبیر نام بود بجان خدمت شد بپوش بدایت الدین
که در عهد غلام منزل نیابت وزارت خان بود بخدمت شاهشانی حضور نمود
و مخاطب بخطاب سعد الدین شاه شد غیاث الدین اتفاقان اد اخرج الاو
سته هزار و یکصد و بیست و چهار کبیر رسید و بیست و نه ماه غضب و رطبه
گذرانید و در وقت اتفاق او اکثر خدمت مویده با قاربا و تعلق دارا و محمد
محمد ظفر

که از اولاد سلاطین

که از نوکران سلاطین بچگی بود بر مردم خود دل آنها تساهلی حاصل نمود
منصرف در او گرفتار که از تعلقات برکنه کامراج است کردید چون این
بر زوده در یکایک صوبه را بسود غیاث الدین المدغان مردم نمود و افواج باد
را برای تنبیه و دلا سابی مردم غنیمت بقین کردند در همین آنرا انقلاب
سلطنت روداده کار تمام ماند و محمد مظفر غلبه کل حاصل نمود در ایام
تردد انقلاب سلطنت خبر آمد که صوبه باری از تغیر غیاث الدین المدغان
و کرکوهستان رسید غیاث الدین با وجود شش خاطر که وران وقت
بسیب گشته شدن سعد الدین بپوشش بر مردم زوکی مقدما خود نیابت
داشت ثبات غلبه استقا مزاج را کار فرما شده ادرا باطل دانسته
مردم خود و افواج پادشاهی را در باره مویده برای مدافعه او فرستاده و این
اصلا وجودی نداد چون سلطان فرخ سیر رسید و دم عظیم ایشان که در غلبه
منزل ناظم بنگال بود بمویده و آ فرخ نمود بخت سخی و خدمت و جا
سادت بار به تریب با که آنرا در سیده جهاندار شاه بعد انهرام بپوشش
سلطان اعزاز الدین خود متوجه شده و را که آباد جنگ سلطانه بپوشش
جهان قباها و رو که کلت شش که بر بخشی بود بجهت سادت امیرالامرا گشته شد

امرای دیگر بخصیص رک و بی کجایب امرای فرخ سیر در کوفه و دیوه و
در امر حار به مبادا هیند و نازین جهته دین عظیمی در سکر جهان آرزو داد
پادشاه جزو بجز در شاهده قتل خان جهان پناور و بجز در اول و در
بشایه جهان آباد و در خانه اسد خان اصفند و در وزیر آند برای رفقا
پادشاه به بدر حرکت بد صلاح کار در رفقا جهان آرزو اند شاه
نظر مند کند آشته و سلطان فرخ میری مانع در اگر آباد جلوس بر کس طغنت
منور و الملک لته المعبود بجز حضرت سادات و علمای حجاز که از او اثر
عهد عالمگیری تا ابتدای جلوس پادشاه محمد فرخ سیر در کس بر صلت فرمود
شیخ عبدالرحیم هند و بود از قیدله چو در میان بخت با برکت شیخ نجم الدین
معروف شیخی رسته با با مشرف با سلام شد باز ترک و وضع دنیا داری
منور و تعلیم و تلقین یافته سالها بران سقا و است تا آنکه از بابا نصرت تا
قریب بیست و چهار سال بر طرفه خود مدت او کرد که قدیم خود زربای نموده
بنای اسلام و مسلمانی را استحکام داده بغزاف و انزوا میری بود
چون شهاب شد جاد در رای تواری است و اولاد بهم رسته و مقبره قبل از او
بر لب آب در تواری آستانه میان بانگ مجذوب بنا کرده انجای بود سکو

که آخر از اوقات

که آخر تا از خدمت افروزد مائیس الین کبری بر نظری یافته بود و بهره
این طریق علیه گرفته قید سکونت مابین عصر و مغرب لازم وقت داشت
مردم مخلص نکل و اوقات گرفتار آن از ان فی سالی در راه سوال آشته
در مقبره مذکور بیشتر کل نفس ذایقته الموت پسندید و میاسود رحمت است
رحمت و اسعه شیخ جهان سیرین کل کس که سکه و اسطر از خلفا بر بسته حضرت
بیر محمد خلیفه است صاحب را با مشاهده و حال عالمی در زمان بقیم بکشته کرده است
بعد آن بجزین حضرت مابین رسیده فنا سگ حج ادانوده شیخ دارشاد عجمی در
اطراف وطن خود آشته در مشغل خود کامل و سکر کم باطن در مقبره طاولات
و قاری لدوات بود شاه عالم بهاداره در مشغل اخلاصی بهر سینه
بعد مدتی مدید در راه شغبان آشته در کس با رکت سیر آمده دو ماهی ماند
در مسکر با پادشاه مذکور در وقت که با پادشاه بود رفته از آنجا سوار بوطن
آورده در کجلی رحلت نمود در آشته اکثر اعراض که بهر در محبت و قدس
شدند از کمال باطنیاریت ان کلمات عجب بیله کور دارند و میگویند صاحب فرزند
و سکون بودند و تصرفا غریبه آشته حسن خلق و سستی و سستی و در دیده و بوی چشم
بایران بود شیخ مراد رفیقی از اصفا و حضرت خواج محمد ظاهر رفیقی بودند

باطن ذوق تحصیل علم بهر سهی از فضلا استفاده نموده بهره نای علم
شوق حاصل نمود و کتب بسیار جمع نمود غیر از صحبت کتابگاری نداشت
خالی از رویه و تقوی نبود چون در عین جوانی در گذشت اطفال صغیره در
بنایر تبه و اغما و دوپا حضرت مرشدی مرادی را دمی نمود در حجره در محبت
حیات سبک از مریدان معارف آگاه شیخ محمد آبرین تقدیر بکمال
مسبوب بارادت خدمت سخنان مرتبت و کلام و عرفان منزلت شیخ آدم
بنوری بود قدس سره و ایشان راهم دیده شیخ آدم از خلفای رسید
حضرت مجدد الف ثانی قریب ربانی شیخ احمد بهمنی اندر نظر ایشان
علیه این حیات بیک بعد از آنکه نظری از آن بزرگوار داشت و وقف
طریق شد و استقامت نمود در کشمیر رسیده بمنصب قلی گداز رسیده
مستقیم طریقت و مروج دروسی شد صحبتش خالی از تاثیر نبوده خوش
اوستا و صاحب کنایش و از اهل فن اوستی و قانع بود مود و وقف
کار و طریقت شعار حرف تو حیدم بقدر استعداد میان سینه در طی
درجات تقوی میگذرانید و جمعی را به هدایت رسانید از صحبت اغنیای
مجتهد و مستفی بود علوم هست و در حالت فادج ارشاد بود که

بزرگوار

یک اجلس در رسیدن سن هفتاد سالگی بدار البقا نوشت دوم
ذی الحجه سنه در یلیخ حسن آباد که خریدار خوش بود مدون شد خوش
او بر محمد اشرف مرندی بود بدل آشنا و خوش صحبت و با عزت و مکنات
آشنا بود **میتا و فضیلت** **بیر محمد افضل** از اولاد سیادت و حقیقت سبک
رسید بزرگ اندلس و اربابان محروم و مشهورند و هم صحبت گداوان
بزرگوار در زمان شاه سکندر درین دیار آمده مسکن در محله زینت
بها سجا مدفن هم شدند نام جد ایشان میر احمد بنوی از قبیل انجلی
بموضع رشتنی پوره سکونت اختیار نمودند و همه آما و اجداد ایشان انجا
آسوده اند و بسیار معروف از خدمت بزرگ میر بعد فوت والد خود
میر حسن الدین فقر صوری بسیار دانا و تریب او رسیده بر می اوشده
بتوکل و استقامت گذرانید در ان اثنای رسل و رسائل از شاه غوث الله
قادری بایشان رسیده صفا حال و وقتا شد خدمت شیخ داود قفا
معتقد سیادت و ولایت ایشان بود در کتب خود ایشان را با او
ولایت و سیادت بسیار ستود و این بر محمد افضل با وجود کمال است
موروثی در خدمت سیادت شاه ابوالحسن قادری آمده همانا که

بیعت هم داده در مصحف هدیه نموده معصوم از سخا سنت مبرمج
 خویش علیه افضل الصلوات والسلام سعی زیادی داشت بصلاح و تقوی
 آراسته فرمود خانه نشین بود و کتابت کلام الله میکرد و از آن وقت
 حاصل فرموده بسیار متوجه بود و بسیار ایشا و سیادت سیر فرود
 درین شهر متعارف است مومی الید در شهرت کفایت نمود در جوار آنا
 و اجداد خویش یا سود انجم الله تعالی رحمت و اسعه ملا عبدالرحمن
 که جواری معروف است و چو در سفر سن نظری از خدمت تواجید
 جرحی یافت بعد آن تلمذ در پیش فرزندان شاگردان کرده هر دو
 از علوم عقلیه و نقلیه یافته تعلیم و تعلم میکند و حتی المقدور در
 تقوی سکونت بعضی را عقیده است که میل کلی بخدمت حق داشته بلکه عامل
 آن بود و اکثری میگویند که بنا بر شدت احتیاط طاهری بعضی اعمال
 شایسته میباشند مینمود از بسکه عمر بسیار است قریب به نود سالگی رسیده
 را تم حروف هم مکرر دیدار سعاد آنا را شایسته فایز شده نیکبازی در طاعت
 حضرت مرشدی که بسیار عرض اخیرش رفته بودند نیز دیده در مشهور
 سنه هزار و یکصد و بیست و پنج در ایامه طاعت نمود مراد امام مابود بگوید

این

فاضل منقول دان

فاضل منقول دان و از معقولان هم بهره وافر داشت عالم عالم متوجه
 کامل بود و عمر با نود و یک سالگی در کزتن صحبت افغنیاندا احتیاط
 در معاملات بسیار داشت بعد تقسیم ثانیه با شکر کا و درخت امرودی بجهت او
 آمده تحقیق از بابا غیاث که در نهال این درخت از کدام باغ بود که
 تملک سوه زنی بود بیجام کرد که بهای درخت بکشد و یکجینس برد او
 درخت را بجنس خود است بی تماشی بریده داد و اسنه ضامنو دازین است
 حکایتی درع ادب بسیار منقول است زیاد در برهمنفا و عمر ثانی در شهرت
 رحلت فرمود و مکرر دیدار نور بارش زلف اندوزی حاصل شد در قضا
 الدین بر کاتبه ملا غیاث است الله جودت خود از فضلی امتیازی
 داشت و تحصیل علوم در غزوات فضلی دقت نمود بسیار بکنایه فراغت
 دآزادگی بر سپرد چون اجل بر میورد متقاضی او نمود در شهرت گذشت
 قاضی علیه السلام از قبیل جوادان و والده اش همسیره کرمه لولانا بود
 کاوستی تحصیل اکثر علوم در خدمت مولوی ملا ابوالفتح داتوان شایان
 کرد بهای مولویت رسید و معسکه عالمگیری رفته مدتی گذرانیده از غیر
 قاضی کنایه بمنصف قضای کشیم مراد از شدت قریب بعلت برت چهار سال

نفاذ امر قضا بحال اقتدار و استقلال کرد خالی از صلاح و تقوی نباشد
نمود و از غفلت و ارداد قضا مغفول شد بالکل استقلال بعیا و استقلال
نمود و در همان یکده سال درگذشت **مولانا محمد حسن بیک** از محدث
مال محمد امین کانی در فضایی زیر که کسب علوم نموده در زمانی بر اقران
فوقیت بهر شبیه مخصوصا در علم عقول بلکه مولویت حاصل کرد و در عهد
علم عقول را بدقت تجرد در سکونت و صحبت درس و تفسیر عجمی
داشت کم کسی از خدمتش بی بهره ماند بر اکثر کتب مخصوصا مطلق
و هدایه خویش و تعلیقا دارد در امر و انساب اکثر طلبه علم که مرتبه
افاده رسیدند بواسطه جناب ایشان است از خدمت ملا نازک
مستفیل باطنی هم یافته بود در سنه هزار و یکصد و نوزده که هنوز بجز
بنجاه نرسیده بود درگذشت در محل ناسوان در بقره حضرت سید محمد
کرمانی که بالای خطبه حضرت ملا نازک است مدفون شد **محمد**
اشرف مشهور از اخلاص و تواضع حدیث خلف الصدق خواب و طیب بود
که از اولاد بلا واسطه حضرت خواب است جو درت طبع و استقامت
مزاج بسیار داشت و تحصیل علوم دقیقه و غریبه فرمود و بسیار تبحر حاصل

و تصنیف

و تصنیفا را بقدر علم قرأت و غیر آن در دشتی و بعضی فنون نمود
بجای زده و بتمام کلام در تصانیف از اکثر اقران ممتاز و مستثنی است
در آغاز سن که بول در شهر شوش رحلت نمود **ملا کاظم** پادشاهی
اعمال قاضی عبدالکریم است تحصیل علوم ضروریه نمود بدین اشیان
داشت متون عربی با رویداد و اصلاح التفاتی بر مردم روزگار نمیفرمود
میل انقطاع و انزوا کنز سبک و خالی از زینتی در قتی نمود در او
همه با درش ای در سنه گذشته **قاضی حیدر قاضیخان**
از قبیله بجان است در عصر سن موفقی تحصیل علوم شده اکثر که در خدمت
مولوی عبدالرشید که در کربلا نموده با وجود حضرت شدید که در آن
ایام داشت همت بر تحصیل علوم حاصلت و بجد و کد مبلغ از متحان
اکثر علوم شده و بانقلاب روزگار فقرت وطن اختیار نمود و بکنگر
عالمگیری رسید و آشنائی بسیار بخان صدر الصدور بهر سنایر فرست
رفته آوازه و آشنائی او بواسطه پادشاه عالمگیری رسید و بار بار
ملازمت پادشاهی شد و اکثر در مجالس تحقیق تفرغ حضور یافت و جز
بتعلیم و استاد ی پادشاه برادره عظیم ایشان بهادر و جندی نقضای

علا
کامیاب و کامیاب بود

شاه جهان آبا و مشغول بود آخر که بر نافت پانزده هزاره در کربکال آمد
تقدم میرسان قریب کمال باین امر بکمال اقتدار و اوشغال نمود ما مقضای
حضور کردید افضی الغنا شد و حضور رسیده در بهان ایشا و اوقه پناه مگیر
میان آمد و در روز بهار در بیستم فریب سه سال باین مصلحت کرسد در اول
سه هزار و یکصد و بیست و یک بیض اسهال مرتحل شد غرض او را از کربن
بکثرت آوردند در باغی که برون شهر است در بیچ پوره مدقون کرد و در باغی
در اوراق بالا بنام آمد و دیگر عزیزانی که درین وقت بودند تفصیل کردیم
موجب تطویل است از آنجمله **حضرت خواجہ باقی قادری** ساکن درون قلعه و
ملاقات را قم فریب بنو دو سال عمر داشت مراض بود و مدخل الحال
در هزار و یکصد و بیست و دو درگذشت دیگر **شیخ موسی** درین
بونه کام پوری عزیزی صاحب کاشی و حال بود همانجا آسود و دیگر
خواجہ موسی اسلام آبادی صاحب جندبه و استغراق دیگر **طریق بابا**
هندانی نسیره همرفت شاه قاسم حقایق عزیزی بزرگ مسمس
و مضبوط الاوقات صاحب تمکین و موفی بجادات و تمارک حبت
ارباب دولت دیگر بودی **شیخ** عزیزی مراض و مستقیم از مریدا

رنگار
توفیق
مورد

شیخ یعقوب سهروردی چچ بل و امثال اینها جمعی ایراد همه از وقتی
و دفتر می باید و از علما **حافظ حسین** که در حال جهالت بود مردی عالم
با عمل **ملا ابو الحسن** لوسان بلبل لشکر مردی فاضل صاحب طبع صاحب
جزئیات بود **ابو مصطفی** **میرزا علی** **محمد** **حسین** **باقر** **دانش** **عزیزی**
بسرودم عظیم الشان از دست خاد که کشمیری اگر شاه او را بقدر آورده
بود در ایام رحلت شاه عالم بهما دره بتقریب نسبت نظامت صورتی
بیکال حاضر نمود بعد بر هم خوردن شانیزده تا و جلوس جهاندار در آن
حرکت کرد و لشکرگیری نمود و جناح در اوق سابق تخریر رسید
او در هزار و یکصد و بیست و چهار بر سر سلطنت در کربکال و جلوس
نمود و عالم را با احسان فراوانش د کام فرمود و شعرا و بلغا تاریخها
یا فتنه از آنجا یکی گفته **شیخ** **مژده** **یکوش** **شمس** **رسیدار** **ظفر** **بابا**
از بی تاریخ آن حکم خدا گفتیم **بیدار** **نیرام** **لشکر** **جهاندار** **شاه** **وقتل**
خا جهان بهادر معروفه که کلانش خان جلور زرشا جهان آباد
آمد و جهاندار شاه امیرال مراررا بقتل رسانید و اکثر شاهزاده را
کچول ملکه مقتول کرد بعد چند روز که بند دست نمود بعضی امرای دیگر را

نیز حکم قتل فرمود از آنجمله است سعید البغدادی میرسان بفرمانت
 خان از منصب خدمت صوبه کشمیر معزول شده **سوادخان** معروف
 به محمد تقی که از نجای ایران بود بنقل کشمیر دستور فرمایند البغدادی
 تقریباً در شش دهه با دربار شاه بود و دیگر حکماً عمده کشمیر بنقل
 بخوشایان و مسوولان او گرفت با جمله علی محمد خان از طرف سادات
 نایب آمده عنایت شد عاقلاً بلا بود از آنجا بخرمین محرمین زادگاه
 نعلی شرف رفت از جمله ذفالی که در ایام او رود اسیاق
 منظر آباد است که بعضی و سواد منصبداران و جداران در او کرنا
 اعداد کرده بقصد تصرف آن سمت مردم که استان را آوردند
 محمد بهیت بهر محمد منظر فی اعدال بکار برده آنها را گرفتار ساخته
 ازین جهت عبدالعظیم خان دیوان صوبه از اکارا بایران متولی از
 کر بلا و صاحب کمال بود و بر نایب صوبه غالب سلوکی می نمود متوجه
 تنبیه و اصلاح شد جنده صرف این هم کرده گرفتاران را برود را
 خلاص نشد و محمد مفت الدین بهر محمد بهیت را بهر غمالی آورده بفتح و
 نفرت بر گشت و عبدالرزاق بهر ابوالفتح از میند را بویج را گرفته

در این کتاب
 در این کتاب

خراج و بلاج را باو افشای گرفته و مدتی در شهر سرگودا نموده بر بعضی کسان
 نایب صوبه دست تجاوز و در کرده و در برهائی و بدعا دیگر فرار داده
 در سال ^{دو سال} بود و درین راه از انالش در کشمیر شایسته اعظم
 خان را از تقریب علی محمد خان نایب سادات خان کشمیر فرستاد و آنکه منسوب
 سادات خان را معزول است **اعظم خان** کمتر از یکسال در کشمیر گذرانیده
 باز نیابت صوبه بنقل یعنی محمد خان گرفت قریب یکسال دیگر بر سرده
احسن ام خان بخشی منصبداران کشمیر که توبیس سوم سادات خان
 بود نایب صوبه مقرر شده علی محمد خان او را در حضور کردید اقرارام خان
 یکی هفتده روز نیابت کرد بود که صوبه داری کشمیر از سادات خان
 تغییر یافت **غیاث الدین** که از آخرین بر گشته مورث فضل پادشاهی که در
 نایب مضافت کشمیر تقریباً نیابت بنام آقا خان دیوان صوبه بزرگ
 و نایب متعلق بر احمد خان بهر احمد خان کلان که در شایسته و غنی و غنی
 شهر قی تمام و آن نمود خان زبور در شهر ^{۳۰} کشمیر رسید الهی که در سال
 به کمال نظم و احسان داد درسی فراوان خلاق را کرده خود ستاد
 و متقلبان داشت را بخوار و ذلت از مرتبه اعتبار آمد اوایل سال

و بیست و شش

بر او بیکه مدتی و یک پادشاه دین پناه بسبب حرام نقلی مردم باره
که درین شش هفت سال سلطنت همواره غالب سوگی را کار فرما بود
و پادشاه همیشه از دست آنها ترس و درستی بود از راه تصور بد پسر بود
اراده تقدیر محمد مراد خان میر لورک را پیش آورد و اعتقاد خان پنهان
تمام الدوله خطا داد و محل عقد سلطنت را بر رای او نهاد و
بنورکش آندند و امیر الامرا سید حسن علی خان از اقصای دکن معین الدین
نامت براده جعلی قرار داده با فوجی عظیم آند اعتقاد خان را بجز قسم آنها
اعتقاد کرده بندوبست بآده را بر داشته درون و برون قلعه دولتی را بطور
کسان آنها که است سادات بعد تعرف و ولتخانه غلار و دغاها و زریه
خلاف قسم پادشاه را گرفتار ساخته بعبه آوردند و میل در چشم نمودند
زیاده برکت همچو بس بود بدید بکجا که عذابهای شدیدی کشیدند پس
سنه مذکوره بشهادت رسید مجید پادشاه داد و در دین داری بود
قدر دانی اهل کمال از هر طایفه جمعی و پیشتر اخصی مصورانی نقاشان بسیار
میفرمود و صلح را دوست میداشت خود و اسرار حیات خانان
بیش خود گرفته بود اهل عالم از واقعه او نام گرفته اند و این تاریخ القدر است

دکتر

تاریخ

ظهور یافتن در اکثر بلاد بلکه ممالک دیگر شد و از آن شد باز تفرقات علیان
افزون شد و اصل اصحاب امور راجع و رعیت متورس می بندد شاعری دین
و آنچه گفته تاریخ دیدی که پادشاه گرامی کردند صد جور و عجز را همان
تاریخ شهادت نهند نقل است : سادات بوی ملک حرامی که پسر از دیگر است تاریخ
دل از حرف گفته تاریخ پدید یافتند که پادشاه دین فاعلیه و ابا اول الا بقار
بجذب الفی ایدیه نیز تاریخ میل در چشم کشیدند شد را تم حرف تاریخ
میل کشیدند چشم و شمس را سخن پادشاه را چشم زخم عالم یافته تاریخ
از دغای شکران شریک شد گرفتار بجهت تقدیر شاه فرخ میر معین الدین
وارز تخنگاه عالمگیر : امیرش میل چشم حق بین : هستش روان میای
چشم مردم تمام تو نما است : از هم آن سه گرم خمیر : نشود آندنا بخانه چشم
نکد از عبرت آندند بخیرت سال این حال پادشاه تو آخوست اعظم زهر چشم
دیده در چشم زخم عالم گفت : منتقل از چشم عالمگیر از واقعه این واقعه موجب
تسویس و تفرقه اکثر عالم شد احوال اصحاب کمال که درین مدت در کشور بروی
بودند باین تفصیل است : **مغایرت** **لله** **مقال** در خدمت فضلای وقت حضور
مولوی ابوالفتح کلکو و مل عبدالرشید را که کلمه نموده و از اندر سر بعضی فرزند

حضرت تاج محمد برکتی بر کسب علوم فرورده و در اندک زمانی با هزاران
 فایق شد و در علم حدیث حفظ طرق و اسانید آن لا سیما درس
 صحیح بخاری من اول ال آخره کرده و متونی بسیار بوده و میل کلی لعالم
 تقوی می نمود و اکثر نزد و تقوی یکدیگر را مید و در جناب حضرت میان
 سرسندی ناردقی داخل طریق شد و توجیه آن گرفت در صحبت اول
 پناه تر قلین رسید بوعظ نو سجد کجای است در مردی خانقاه عملی در جمعه
 اشغال میکرد و طبع نوزاد هم داشت شعر صوفیانه در وندانه یک گفت در سن
 شصت و هشت در سن هزار و یکصد و هشت و پنج در راه شعبان رحلت نمود
حافظ حسن امی از ده شهر در بلخ قریب آستانه حضرت سیدنا
 بابا میر محمد این اویس سکونت فرمود و اولاد در خدمت جناب میر محمد علی قادری
 قدس سره مرید شد و اخذ تعلیم کرد تا نیا نیا خدمت آخوندان را گرفتند
 نسبت حاصل نمود با استقامت و در عمر خود را بر سر پر بار نمود
 چشم و ضعف بری اکثر خمس اوقات در سجد ادا میکرد و خانه اهل ذکار
 هرگز خیرت و شیوه در و تقوی بیس گرفته نشد و در جواب میگذاشت
 در سال هزار و یکصد و هشت و پنج قریب سن خود عمر گذشت بر اهل الفتح

آمده در

قادران

از حضرت علی بن ابی طالب
 که از آنجا آمده است

والده با جده اش صدیق صغیر حضرت میر محمد علی قادری است
 چون او را بر می نمود او را مستحق کرده تربیت ظاهر و باطن نموده و تمام علم
 و ادب و تقوی فرمود و در مقام حرکت شاهجهان آباد در سن یازده سالگی
 او را قائم مقام کرده بعد مراجعت از وی علی بکلی هست بر تربیتش است و وقت صلوات
 با وجود مخالفت تمام اقران بخلافت خودش نشانید همان بر سر طریقه کمال تقوی
 و تکلیف و خانه نشینی ظهور را تم فرمود تا بود بفضل آرا استگشت و اکثر
 اولاد را ترغیب تحصیل علوم و تقوی فرمود ترسید فضیلت اخلاص رسانید
 در سال هزار و یکصد و هشت و پنج در راه شعبان رحلت کردید در جواب اسکندر
آسود محمد سلطان میر محمد برادر زاده حضرت شیخ نور محمد برادر است
 هم از فرزند شیخ در جوانی با وجود رفاه و عبادت تحصیل علم نموده بفقده
 آشناسانید بعد واقعا حضرت نور محمد برادر رسید فلما فرستش نشسته تمام عمر
 و تقوی و آزادگی و برکتی گذرانید و خود را وقف خدمت ضلایق بقدم علم
 نمود و تا بود بر طریق تواضع و شرف و بیستی مستقیم بود حضرت میان محمد و این
 در مملکت خود نوشت که از سلطان میر صیولی خماسی آید در سال هزار و یکصد
 و هشت و پنج رحلت نمود و محمد الله تعالی رحمت واسعه علیهم غنا بر همه است

خلف حافظ صاحب شریف طبیب است که در کتب کثرت تحصیل علم
ضروری نموده یعنی طبابت مشغول شد در اندک زمانی ملکه زراوات
حاصل نمود و حدیث مجیدیه است و از علوم غریبه خصوصاً امل و شانه
نیز بهره برد و حکایات ناموده از آثار و غیرت است این علم از موقوف
راقم حروف در خدمت مرشدی مرادی شسته بود که محمد طاهر است
آمده نقل کرد که حکیم فضا حجت است و بر در در سمت کوی پانزده بابا ران
دار داشته بحضور من نشاند که سفینه را صاحب کرده ملاحظه نموده حکم کرد
که از این خانه معلوم میشود که ما را امر اجبت شهر زد درست و یکی از
اهل مجلس از اسب می آید و ترسنگ باران میشود و در شهر یکی از
گلخانه می میرد بعد نماز بنیمن همان روز جلوه دار بطلب حکیم آمد که
جعفر خان موبدار بپاراست بمجد رسیدن خبر سوار شدند و ترسنگ آقا
کرد و وجود حکیم از اسب افتاد بر رسیدن در شهر جعفر خان موبدار
تفا که در محال است حکیم در طبابت بسیار بود حسن صورت و سرشته
داشت در شهر سوسه هزار و یکصد و بیست و پنج مرض خنق در آن
حضرت شیخ محمد حبشی قدس سره عرض داد در صغر سن فوئین

عناظر باقی

خدا طلبی داشته در چهار سال تقریب کتب شنی نظر حضرت مولانا حیدر
چرخ رسیده و مرفی بمجید علوم و آداب شریعه و عبادت آموخته
او ایل تقریر تسلیم کتاب نو کرمی میکرد چون عاذ بطلبش هم رسید در
شیخ محمد علی حبشی رفته تقریر تمام و استسقا تمام و کامل نمود پای فوئین
حکم گذاشته بخبر و سبک کار کرد و در توکل استسقا و کثرت عبادت
بکمال ریاضت و خیر برضا مفیده ضرب المثل شد در همان آننا زین بار
عیال آمده اما باز بوضع قدیم میگذرانید شهرت و خود نمایی و دنیا دوستی
آشنا بود بطریق علییه چستب عامل ذکر هر بود بعض مردم هم بتعلیم باطنی
از خدمت شریف سفید شدند و انوار بقا و فیض و آثار اولیاست انوار دیدار
نور بارش میکرد به المانی مظهر خنق اسرار و مطلع دقائق انوار بود با و
شدت در و تقوی هرگز اندر درونی نمی آسود چون عمر مبارکس از
هشتماد نماز نمودن نزدیم شوال در هزار یکصد و بیست و شش
رحلت نمود راقم حروف بهان روز شرف زیارت و عبادت آنجا
یافته بغایت نظر خاص مفتح شد از کار جمیع و عرفای وقت شود بود
بر ریاضت و تقوی و معارف علیا بود ضبط ادعا و کثرت عبادت امتیاز

کلی از میان اقران دست فرزندان صالح و طالب علم بجای خود گذاشت
 در تواریخ آنکه بجهت خود مدتی فرار داده بود آسود رحمت تعالی رحمتی
 حضرت قاضی دولت شاه حسین بنجاری معروف بحفتریشین مولود
 مستقفا را سوسام از بلاد ارومستان چون نشود و مادر بجا را یافته
 منسوب بانجا شد و زانوی تحصیل علم بجای آید زانوی سندی حضرت مولود
 میر محمد شریف بنجاری الکلمه فی قدس سره رسید که نسبت ظاهر در باطن یافت
 بکمال صورت و معنویه فایز شد و بر تبتدیس علم ظاهر به وصل ارشاد
 باطن ممتاز و سرافراز گردید غیر ما در ولایت ناوران و حدود ترکستان
 با فاضله طالبان مشغول بود و هر ساله فیوض معانی فرموده
 آخر نامی عمر باراده حرمین محترمین از حدود ترکستان حرکت نموده اراده
 در ادب سنی کهنه کز او کعبه پرستی سه سده کثیر را بقدم شریف مزین
 ساخت و زیاده بر سه سال لوای تربیت و ارشاد درین شهر انزلیت
 و جمع گیری از اهل علم و صلاح بجز شش شش فتنه و بهره اتم از انظار
 تمام انوارش یافتند آخرالمرغض طواف بیت الله بر او چندین بار
 منوط شد و چون بدلی رسیده بنا بر التماس بعضی امر ازین آقا است

چند کلام

چند کلام هماغجا کشید درین اثنا یک مجلس در رسید و بمنزل
 اصلی رسانید این واقع در بانزوم کوال سنه ۱۱۶۶ بظهور آمد و مصداق
 آیه کریمه و من یخرج من بیته مهاجر الی الله و رسوله ثم یدرک الموت
 فغفر له علی الذنوب الذی کانت له المحرک سعادت دیدار فایض الانوارش
 مکرر دست داد و صحبت خاص بهم اتفاق افتاد اللهم ارزقنا من
 برکاته و انرفع درجاتی ثوان گفت که طریق علیه بود را جناب
 اینان بکثرت آورده اند قدوة اهل ارشاد شیخی و مرشدی جناب
 حضرت محمد مراد رضی الله تعالی عنهما جناب طیف ملا محمد طاهر حضرت
 معروف است بعد تحصیل علوم ضروریه از معقول و منقول در کمال عنوان
 جوانی ذوق معرفت سبحانی بهر ساینده ترقیب و سال بسبب از وصول
 بر شد بر ایضار پیشگاه و عبادت زیاده اشتغال فرموده چون کشیش
 طلب اینان حضرت مرشد عالمیان شیخ عبد الاحد مرشدی فاروقی
 کثیر را ازین نمودند و بعد ملازمت و انابت و تحصیل لوازم نفی
 و ست از اشتغال و نیروی با وجود غنی صوری و کثرت طلابی برداشت
 و بهر مرشد رفته چندی در وقت مرشد بزرگوار گذرانیده زواید فایض

فرموده بامر آنحضرت با مجازت ارشاد باز بوطن آمدند بعد سپه چهار سال
باز بخدمت مرشد ارشد رفتند و آنجا بسیار در شان ایشان آباد شدند
و از خدمت حضرت حجت السلام و آلهم غفر الله عنهم فرستند که از هر می آمدند بوسه
مرشد آگاه بجز آنکه فرستند زاده در یک سال در خدمت گذارند باز
بکشیم آمدند این مرتبه ترک خانمان کرده بر لب توی مار در می فرو
بچهار سال از او فرمودند قریب چهار ده سال همان حال گذشت باز از قریب
مرشد طلب آمد با وصف کمالت و علائق و شدت خویشتن و حدوت
و فتن و دور و متاعب و محن روانه مرشد کردید بخدمت آنحضرت در
شانجهان آباد رسیدند مدتی در خدمت گذرانید این مرتبه بحال آن
خاصه خاندان احمدیه فایز شده با هزاران سلطیه و خانیاب و رور کار
بکشیم توجه فرمودند و ارشاد بطریق تعجبند و قادر به مجازت حضرت
مرشد جاری می نمودند و از خدمت قدوة الاولیاء حضرت شیخ محمد
علی رضا که در آن آقا کسیر البعد و مبنای آن رنگ فردوس علی
گردید هم بهره ور شده از خدمت طریق کبریه و سپه وارد و حبشند
از آن تاریخ باز تا آخر عمر مبارک بصبر و تقوی با عباده مملو مملوئی

دلش نبرد

و سنت نبوی استوار شد شب و روز غیر از عبادت و دستگیری
مستغنیان بجز ناشنای کاری نداشتند و طالب طلب بودند و کبره
از هر جا که بوی درویشی می شنیدند دیدنش میرسنید با وجود کمال
فراخ و ریاضت کار بسوزد و گذارم می فرمودند و بسیار از آیه های
سینه افزون و ناله های مکرر بسوز میکشیدند آنرا آن اکثر با صبی هم
سرایت میکرد و جمع کثیری و جم غفیری از جویض نوال آن صاحب کمال
خوشحال شدند حتی بعضی عورات هم کعبه رسیدند و در وقت کمال
احتیاط داشتند بدست خود تا آخر عمر بختند و تقوی و محرابی یاران
جمع امور زیاده بر برد و مادر می نمودند و اکثر خراج تقوی و وام
میشدند بر کردی و وسعت و سیری در داخل ندیدند و درین باب
بمصرفوان الهی بودند این عاصی سعی کرده بقدر سصد رسید از کبر
با دشمنی عیوض طلب ایشان که چهار تنگ روزین طالب علمی شدند
بکی بودند و آنحضرت هم برای ادوی قرص استمام وصول آن فرمودند
تا حیات آنحضرت سعی بجا انداختیم از دنیا پرورشند زرنده که رسید
قدوس و محبت و وفای پیران خود قسمی که از آنحضرت مشاهده کردم

از پیش و دیگر ندیدم سوخته محبت حضرات بودند و درین باره کلام غیرت
می فرمودند آخر ما با خود مصنف بری و تهمید تریب هم از آنجا می آید و طلق
سکوت بعد از آنکه تا نغمه میگردند گاهی حاضران از جهل هم نموده می بودند
و گاهی یکی یکدو کس می رسیدند بعد از آنرا که بطول بنا نماز تسبیح می خواندند
منتهی به یازدهی که بوقت حاضر می بودند فردا یا معاصی بر خستند بسبب آن
مگر در بکار کلمه طعنه مشغول میشدند و درین بیان تقدیر وارد و مصادیق
و اوقات تمام شب و روز بهین دستور معروف و معین بعد از آن مخصوص بود
که خبر بر آن کجا پیش این مختصر نرود و در خانه و محراب و حضور حاضران را
توقف بود تفصیل احوال آنحضرت در رساله فیض ادرکام احوال آنحضرت
نوشته ام بنقد هم درج سال هزار و یکصد و سی و یک و در شب در سن
هفتاد و پنج رحلت فرمودند رضی الله عنه و رضاه و جعل محالی القرب
منه و تاریخ وصال آن مقبول و در الجمال بعضی باران غلم و نثر آفتند
فقیر حقیر تبعیت اصحاب حضرت مجرد هفتاد و پنج تاریخ تو زون و سنه
عربی و فارسی با نقطه درونی نقطه فکر کرده و همه آنرا در رساله فیض آورده
اینجا بچند تاریخ خود گفتا فرشت تاریخ حریف از هر یونانی که شد

فیل ما را

قبایه عاروان حق آگاه مختارش بود حد مطلق آنکه بود بلکه
شاه چون کل مرسد باغ جهان دست بر سر رفت و درگاه
بیدار و ملک داخل گرفت حال ارباب سقوت که شاه بیدار
را از سقوت فرقت او کرده اند که گویان ناره آه گفت تاریخ وصال
اعظم و ارت کابل رسول الله از جنای سپهر عم بنیاد بر سر کتم با
دل حزین فریاد چشم از وسیله که چه جوش در آن کمان همه تون
شاه در پنج اسما درگاه نقد ای زمانه فرستاده انصرح لی مع التلی
کوهر بیدان حق آگاهی بنده از تقوی و آزاده نقد سبک زار این آه ساده
علم تو بسیر سپهر اوقات رفت و اوج را از غم بگذر سال شریف او بخند
گفت دل غمنازی دین کوهر فکر را جوی سقیم باز شیخ المکملین کفتم
باز در دست فکر کردیم آه از شیخ راه بنیدیم شد قیامت شکار
دور نیست نامم در رویش سلطان بیست سال تاریخ وصال آن امام
گفت با لقا و مراد و وحدت در حال سال وصل مرشد عالیجناب
کرد دل در جاز صبح بهشت تاریخ انتخاب شیخ اهل علم وصال خازن
اسرار بود قطب شیخان جهان صاحب خلعت بیابان قدوه اهل بیت

کفتم و خواص دل نماز بر الفیض بود و شیخ دهر بود اندر خطا **بهر**
سخاری آرزو او بخداست نکلد در بنا حضرت مولانا مرشد ناسیر
 بگینگی کرده هستند آمده در خدمت با سعادت میان عبدالذکی نقشبندی
 جو راسی که یکا در شیخ هندوستان است سلوک راه باطل حاصل کرد
 در شیخ آنا رسنت نبوی و تقیید الطوار تر لغت مصطفوی علی صاحبها
 الصلوٰه و التحیة عجبت صلابتی داشت او ایل عهد فرج میری کتبه وارده
 جمعی از طلبه علم بخندش باره افتاد که بتدریس علوم و دقیقه میگذرانید
 در سال هزار و یکصد و سی رحلت نمود و در کتبه در محل کتبه پوره که سکونت
 داشت آموذ شیخ **احمد الدین السمرقندی** زاکا نخل **بهر**
 از اولاد حضرت سلطان خواهر احمد موسوی است جدا نشان آریا کشیده
 در بدین آن توطئه شده خبری از آن چه گفتند در عهد اکبر پادشاه پند
 نوکری اختیار کرد و جندی نام نظم کشید بود ملک محمد شاه خطاب داشت
 با جمله اولاد ما جید مرزا در نور محمد دل خان در صغر سن فضا کرد و مرزا
 در طفولیت منظور نظر حضرت خواججه علی بنده در دروازه ساکنی
 شرف انان به نجانبانیت و مکر مجاهده و ریاضت سخت برت و ترک

مدح

فکر عالم

نوکری پادشاهی فرموده در کج فقر و فاقه نشست و خدمت خود داشت
 مرشد بزرگوار مال و جان خود و بیایه بران رسید و در بیست و پنج سالگی
 بخلافت پنجاب فراتر شد و بر سر گذار شد این طریقه علیه کرد و نکل فرمود
 چشمه معانی و معارف از دل حق تر نش پخش آمد بر تبعیت شیخ بزرگوار
 فرید الدین عطار مولوی معنوی جوهر امیر امرار بمنصفه اظهار آورو و چون
 طبع شریفش بوز بود نظم معارف فرمود و جامع معارف کتاب بحر
 العرفان است که چهار جلد مرتب و مکمل شده و هوای آنهم معارف بوز کرده
 درین رساله مبنی چند از قصیده سی بجز الاسرار که در انشای سیر و لوک
 بنظم آورده تیشای آرد **قصیده** چون بدیدم دو جهان که کسوا اول
 چشم پوشیدم و بر برد و نظر نشادم تویش و بیکانه ملاسکر کن بزم دل
 هیچ در گوش از آن نمی آید فریادم نوکری از دل تو که بر اصل رسید
 رستم از باطل و حق راه حق بکنشادم سرسز نوی خود مانده ام از کثرت
 دل معلوم شده و تعلیم موقوف دادم تلخ شیرین غم و شادی و سوز و ایس
 سرگم را فیض من چنانکه کرده آدام **المسحوق** چشم از غیجان دل داد
 کرد از طلب کثرت از جهان آزاددم **فتح کار** مند و امران صحبت بپوست

ذالغیر بحال آمد و لذت دادم شد عزیز که بی لذت و در شیرین غذا
 چیست نافع بدلم و آنچه مضر افتادم طاعت و ذکر و غذا گشت بجام بود ملک
 نیست آرام شب و روز بخورم و اوردم اکل خوردنم نیست غذا بم خانی
 رفته المحر که من در بر مقام افتادم خلعت فقر کفر نیست مرا بخشید
 چون بنامک در او سر خود بهنامم سالها خاکد ریش را جو نیزگان در چشم
 تا که بالغ شدم و چشمم خرد گشت دم دیدم مشک که بشد بختن و آماده بکار
 و بر همه بید جهان آزادم جبروت است ازین پیش منازل در راه
 گوش دل جانست من که کنز بخشیدم انگبان گفت که بی مرگ نخواهی رویافت
 در زمان مردم و مردانم به افتادم مردم از تویش ولی زنده گیم حضرت او
 جان باقی عوظم داد جوابم دادم قالمه قلبت روح صفت بسیار
 بر قدم آنچه نظر دست درین دادم اصل نایب شد و از فرغ منزه شده ام
 لازدالیت خود دیدم از آن لطف من چه هر کس که بدگشت تو بدگشت
 خیر مقدم همه عالم که بخیر افتادم طاعتی یافته ام من اکنون سی سال
 جان من است همان و بر وقت دادم کاشکی از سر روی چشم جان بودی
 کا گذری ماه بشکر آن میبدم تا دوسه سال درین حال سهری مردم

تعلق ز

ماده نام در سینه

نه زما فی و دست قبل از آن در یادم و این فقیده طویل است بنا بر اختصار
 در سال هجدهمین مقدار که گفتار گشت چون جده و والده را تم در عقد بهر
 بزرگواری آن بود و خاندان جدماوری را تم از او خاص بجناب
 ایشان و دشمنان در ورودی نظر فانیست و الفبا بر تم حروف میباشند
 بعد از آن که مرشد مرا در پنجاه برابطه خاصه مداد است ملازمش میباشند
 مورد الفبا مخصوصه که دید و صحبت منی با امتیاز حاصل نمود در خلوت
 و جلوت مخصوص بعضی آیات آن مظهر کمال شد آنجناب و ایل سال
 بهنقاد و بهنم عمر شریف امراض بدنی بهم رسانیده در آستانه و مرض کمال
 بی بروائی و صبر و شکیبائی دست بست و نهم شهر ذی الحجه سنه ۳۱
 بمرض حبس بول که مجرب امراض دیگر شد و جمال لایزال فایز گردید تا پنج
 رحلت آنجناب احقر الامم جین باش تا پنج دروغا هیچ کامل بحر عرفان
 طراوت بخشش زهر ابل باغان بسوی عرصه سنت روان شد از هر سخن
 جان کوهر فشان کذشت از ما حج چون بست و نه روز بیگانه
 شد او فردوس افروز گرفتار آن خورشید جالش جو زده خود نور لاله
 بی نابوت او ابقان و خیران جو ابرو بهاران اشک بریزان

همه از جان و طاقان با یکسو همه از سوز دل و امرند که پس از قربت
 خود بس و لذتکارم بجز میده حکمرانی کاری ندانم بجز کمان که بر تیرانج
 سبتم ز عالم بپر کامل رفت کفتم و بگر از اصحاب جنیدی علم و حال بودند
 که تفصیل اینان موجب تطویل است مثل شیخ **داود کوه آباوی** عالم
 عامل و متورع کامل **علامه محمد ایوب** سهروردی خلیفه حضرت بابا جنون بودند
 مستقیم ال احوال متقی و متورع عمری بر ریاضت و قناعت و قانده نشینی و غیره
 و عطا و اوار دادند را بنده متقل سکن که در محدوده هر مدفن بیانش محمد
 قطب بود تاریخ **شیخ حبیب الله** کاتبی ناکر متورع شاه افضل **حبیبی**
 قلا شجوری ناکر عارف اکثر اکتساب کلام الله فوید میکرد **علامه مولود علی الله**
شیرازی بفقون کمال است جامع علوم تقلید و نقلیه در حد طبع و فیت
 حفظ آیتی بود مخفی فائده کرامت سلطنت بنده فرج میر جمیع فضل و ارباب
 کمال بود بعد و م جناب مولوی دبدبه دیکر در اردو زود ادا کرد دانش و
 را رجوع بخودش انداز ضربت شاه فاموید ترجمه عالمگیری شده بود
 که حادثه شهادت پادشاه و بطور آمد راقم حروف از کمال بی استعداد
 بیاقت آن نسبت خود را در سلک تلامذه ارباب متعقبات از همین قدر است

بنویسند که در اردان

فقیر است که در اردان جوانی با وجود کثرت غلظت زیاد بر سه چهار
 اکثر حال بهره اند و ز صحبت اکثر مفاصبتش در مدبره بود و بعد احوال است
 در او اراق آئینه مرقومی نمود **علامه حیدر علی خاوری** از فضایل عمده بود در طبع
 و خدمت امتیاز داشت بکمالات عربیه و فارسیه و خط و دانت مایه بود
 جسته جسته شعری هم می گفت تمام تخلص میکرد بنا بر شش روز کار کرد
 لیل و نهار در عهد با ز شاه فرج میر بن اجهان آباد رفت بهره از دنیا نیا
 و در خدمت خواج محمد سعید نقشبندی نشست در آن اثنا بحالت غریب
 در آن اجهان آباد رحلت نمود **شیخ الاسلام مولود مغز الله** از نوکران
 این شهر بود و الله ماجدش مولوی خیر الدین که حظ وافر از علوم داشت و کثرت
 کثرت تولدش در زنده واقع شده با تفرغی حسن استعلام در فخر سن
 ب تحصیل کمال است راست همه با فراغت در اندک زمانی با حق و قرآن شد
 و در علوم معقول و منقول قدرت کامل حاصل کرد با وصف این قنات میل کلی
 بولع و تقوی میفرمود و در حسن اخلاق و عموم اشفاق آشنا و بیکانند
 اسیر کرده میفرمود در سنه ۱۰۲۰ در عین کرمی و میسکه مده تدریس بنا برد
 و نوی ما ردوی کتب با بزرگت و رفته رفته با وازه کمال با امیران و اعیان
 الدوله

ربطا کلی بهر شایسته و باین تعریب هم واسطه فرض مودی و معنوی و جنانا جان
 و کرسن عاقبت آن کلمات مرثبت در ادراک آینه مرقوم ملک حرمت ملک
 می شود **ملا علی الشکر** و ملا علی قاضی **شکر** هر دو برادر از علوم متفوق و مقوله
 بهره ور در ریجا و دانشندی و دقیق قیاسی شنا و رپوند در او ان تدلیس
 غرایب دقیق و عجایب تحقیق ظاهر مینمودند در علوم عربیه هم مثل سیدیت و
 اشغال آن بهارت داشته اند و مدت العمر قضا عتق خود کردار آینه اشغال
 تذکار علوم داشتند و همت برافاده و افاضه مبلکاشند و از نظر ملا
 عبدالشکور را هم شهم تیزدی در افیضه لیت منترین سخن بر جتا حضرت
 شاه او بیا خاتم الخلفا علیهم الرضوان شنید و مردم بهانه توارین بگوزا
 غلفه در زمان ارباب علم انداختند فقیر حقیر از زبان **الکرم** همان معلومی
 که تهمت محض و افزای بخت خدمت تولوی بود زاده برین شد که در بوش
 احادیت صحیح بخاری که شیر با فضیلت است بعضی شمس کرده بود ملا ابوالفضل
 اول قضا کرده بود چندی ملا عبدالشکور هم آفرمای همداغی برین پلی
 کزین شد **مرا نورالدین** در شان اتر سادات ایران و بجای آن دیار
 بتقریب تمام دیوان آن زمین داده بود و در آنجا احد و کله را رسیده

قلمبره نورالدین

چون بیرونی برادرش بدو که کثیر است ریاضت میرزا نورالدین هر طایفه
 کثیر شد باز بهت مراجعت نمود در زمان بافته فیض سید در ادکی دفتر
 دیوان یافت باز کثیر آمد معروضه اطلاق جلیل بود و بصحبت مرزا سید
 با محمد سعید اشرف اشغال و صحبت بسیار و زیده شعر ایم کاهی بطرز ایضا
 و کاهی بطریق خیال سندی را کثیر معنی سخن می گفت و دیوان در دست کرده راقم
 حروف بهره با اصلاح شعر از خدمتش بود و در شهر سینه هزار و یکصد بیت
 و هفت صحت فرمود این چند بیت از او است طبع نفاذ و فکر و قفا و اوقلم
 می آید **شعر** رفیق سبکی چون صبح بر حسب ممتازم به بلال آسایک بال آسمان
 سپهرت بردارم و این غزل را برای قرین باغیان امیدتخلص مرد و نملاده
 آمدش کثیر سیمیر تعریب کجی گری نوشت بود **نورالدین** که در شرح دل دیده **نورالدین**
 کاغذ کی شود بجز سایه سپان کاغذ از سخن بس بنی ملک ملاوت اودی
 شده از وسطی لطفت شکر ستا کاغذ با همچو طومار اس از رنگ بود می جسم
 چون فرستم برت ای غنچه صد کاغذ نام از سوز دل کاغذانش زده است
 باشد از خون دل دیده نشان کاغذ تمامه آه با میدرد و آن کن شادان
 که مکر آورد از زرد مزیا کاغذ سخن جهان زرد بر بست تمام کرده است

مجموع منته کش زنت استخوانم کرده استم در ملک معنی طبع نظم ما بد است
دشمنان اعا جز این تیر سبام کرده است از جفای جمح سنگین دل تیر بندگیست
آنچه یار از هر بابها بجا نم کرده است بحر شل زبانش نادانجا در کرده بود تو
نوازنده دیوانه از اعیان کجتر شمرست در علوم تحصیل مدار بودی کورست بود
شغل تدریس داشت بهره مند از فنون شعر و دانش بود این بند شعر از دست شعر
گلشن داغ و شبیش آه سر و شش نهادنش بیار خبر و گلزار است با ما سخن

میر کمال الدین از بخیر یاد نامی بود پیدایش بر تو نمانده و جدا در شکر
حسین کولای در عنوان جورا کسب عنوان شهنشاد است دوستی در نظم و نظر
هم بهر سبزه و خطاسته تعلیق و سنگست راد است کرده در سلک ملازمان
شاهزاده سلطان کبر انظام یافته بکینه مجلس کمال گمان است هم در کار

انوار

مژ بود بود بعد واقعه خرمج با شاهزاده و فرار از آن بجای ایران
بکستیر رسید و عالمی را تعلیم عطا و نایب بهره در کرد آسید تجر تو قائل
غایبان نو کری با دشمنای و حکام حاصل کرد در زلفات قناعت کند را رسید
رقعات رنگین با بکانت و نشین ازین میر کمال آیین بر است خاطر
عام ندکور است بایرادیکه تعدادین رساله گفتا نمود در باب رسید
که میان حضور السدیجی آن مار زنده فرستاده بود در قوه یاری که
مخالفت قول و عملش بگریز لای بهر اسر و عملش چون طفل
بشیرینش از راه مرد زهر مار است در حقیقت عملش طبع عقل
که از شربت خانه خلق آن عطوفت انما حصه طعم حکامان حنظلستان
اختلاط انبای زمان شده بود ذائقه نو میدی با شیرین است و سنگ
وز زبور خانه متوحی این روستا برورده بی باکی انداخت حکم آل نایب
بیر شیخ جانیه حقیقت محبت سطور بر مفسد ظهیر طوره نمود با تو دقت
که جز فروش گندم باقی شنیدیم زهر فروشش شنبه نایم دیدیم باز نظر
بر آنکه افعال بزرگان عالی از کلماتی می باید جا سوسس فکر را بهر سود و آ
سراخی از مدعا نیایم گاه تصور میکنم که آنچه سالکان طریق بیشتر از آن است

که از کثرت ذکر یا قهار بودند ماری بر آید که باه خیالی بندم که
ز نار سترگان خفی است که از شدت سیاه کفر باطن رنگ سیاهی
در رونشان گرفته گاه حد است سن ایشان را بنظر درآید
که بقضای الصبی صبی دولتقی العنی از طفل مزاجی من در غلط افتاده
یا آنچه بجز ترسنا بخاطر آورده ازین مافک که این فقیر حقیر بصورت درآورد
این نوع پروام حال همان حال مصای برسی دوم و گاهی ریاضت و جهاد
ایشان را بخاطر داشته که بخاطر سیکردنم که تو کمترین مانعش که در طریقت
چنین صله زده کردند ازین بجهت که ما را آنم که جدا که رسید لاغری
قابل فزاک علوم است خود نمیشمارند حاصل که هر چند ما را اندیشه از غصه
عدم دریافت کج حقیقت این الخور بودی چید سوراج مطلب راه
نی برد که خود ازین در بنده داین عقده بنا خن بیان بکنند و آنچه
بر حال الدین در آخر خبر از او مکه و سی و دو اتفاق افتاد
خواجگ علی کبیر از اکا برزا دکان مردم محاسب و باوردت که نزد یک
بهرات واقع شده در او اثر روزگار شاه عباس شانی از ولایت بقتضی
آید بنا بر بعضی از آنکه در نتیجه تقابل آورده است بعد مراد که نانیان بر بند

دولت سلطان

در سلک ملازمان پادشاهی منگ شد و بتقریب بعضی خدماتش
آمد هر چند در میان اتفاق سفرهاش افتاد اما نا آخر عمر سکونت و
توطن در کشمیر قرار داد و چون نقید ریصلاح و عبادت مردی حساب
طبیع و سخنور و تار سنجات و خوش نویس بود نظم و مثنوی در آن رعایت
رنگین و منشات دلنشین یادگار او مانده است این چند شعر که با
واسطه راقم حروف رسیده مرقوم می شود غزل یاد آن روزی که
دل در خم کبیسوی تو بود و تو بیای بمر خاک سرگوی تو بودی محو کردی
و بخود رسیده افتادن من اثری از کج بنیم سخن گوی تو بودی بی سبب
رنگ شدن در نظر انداختنم این چه لایق ز تو و طبع جفا جوی تو بودی
دل در بود از من در انداخت و کز نظر منتهی ای چشم که از کس ما دوری بودی
دیگر از فریب چشمش که شانه نعلبند و غراب مجلس که تمام ذوقش بود و خود
معاینه کرده شد کس تا کی بنویسد و عمری با برکت و حلاوت یافت زیاده بر
نود سال رسیده و بحال تکلیف آسایش گذرانیده ادا فرمال هزاره
یکصد و سی و یک روز گذشت و در وقعه که بیرون خانه متصل می بنا کرده خود
سخت آسودش هزاره سلطان رفیع الدین پادشاه پادشاه برادرش در نعلبند

سازاد با همه بجد فدیخ سیرا و را از حبس بر آورده باد شاه سنان در
تاج تاج تولدش بود چهار بیجا سلطنت عارتی کرده برضوق
بر آورد و شکر سلطان رفیع الدوله نام داشت بر آورده والی گردید
بنام جهان نانی شد او نیز بدستور برادر گلان بیخ سنان ماه منگی بر سواد
سلطنت بی بی استغلا نمود وقتی که لشکر بادشاهی بر سلطان بیکیو سیر
سلطان اکبر ابن عالمگیر بادشاه که در اکبر آباد خروج کرده بود متوجه شد
در اثنای راه واقعه رحلت شاه جهان نانی نیز در داد او اضرال
یکهزار و یکصد و سی و یک بود ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه
غازی ابن جهان شاه نام اصلی این سلطان روشن اختر است
سادات باره به و امرای حضور بنو کمان ایشان را سبب از قتل آنها
آباد بر آورده با کبر آباد رسانیدند تخت و تاج را بوجود مسعود خضر
فرین ساختند را تم حروف ظل رب تاریخ یافت جلوس پادشاه اول
سال یکهزار و یکصد و سی و دو بود از جمله وقایع که اوایل جلوس داده
که نظام الملک سادات فریج کجک اکثر حکام و کس را که از طرف سادات باره
بودند مغلوب و مقبول خسته متصرف آسودند سادات مهم که بر این پیش

بنام قاطر در

بنام قاطر داشته سید حسن علیخان برادر قطب الملک که بر بخشی
بود و امیر الامرا و در کاب پادشاه بجهت دفع این غایب از اکبر آباد
متوجه و گن شد و قطب الملک که برادر گلان و دیوان اعلی بوده حکام
مهم نیکو سیر در بنام جهان آباد برای نظم و نسق ملک سبب توقف نموده
بود میر حمید رخا از متعلقات فوج محمد امیر خان بهادر بخشی دوم که از دست
ماتفاق امرای دیگر از غلبه سادات متروک شده بود و قاپوچوبو
با محمد امین خان سر راه به سنان التماس طلبی در عین سواری
امیر الامرا را خنجر بستکم رسانیده بجان گشت کسان امیر الامرا در
ریزه ریزه کردند بقیه سادات که در لشکر بودند با فوج مستعد بکار
شده بمقتله آمدند محمد امین خان پادشاه را بهرون آورده خود
در کاب پادشاه متوجه آنها شده داد و ستیاعت و مردانگی داده
مغلوب ساخته بوزار اعلی و قضاة اعتماد الدوله سرافراز شد قطب الملک
سید عبدالمدخان برادر گلان در جهان آباد با استماع این سلطان
ابراهیم بر گلان سادات هزاره رفیع التان از قلعه بر آورده خروج
نموده و فوج عظیمی فرابم آورده ازین سبب لشکر پادشاه عازم دیلی شد

بهار

و آنها نیز استقبال نموده در انسانی راه مجاز بود و او در فتح و تصرف غنیمت
 اولیای دولت گردیده سلطان ابراهیم و قطب الملک رسیدند سلطان باز
 بمکان خود رسید و قطب الملک بعد جسدش بدقت قتل شد و با جوده در شاه جمال از
 تنگن کردید و سینه امیرالامرای بوجود مسعود و صفهان الدوله خان دور تصور
 جنگ که نام اعلی ش بود اجاعام ولد و خواجه تمام از خواجگان توران در آمدن
 علیخان بود و علم و محال شجاعت ممتاز از ان بود آراسته چون در ان
 تخریر این رساله بیان واقعات کثیرت فاعصر است ساهم بنده کار مجلی اردار
 فتنه افزوز ملک بود که مخصوص این شهر بود و در تفرای ارباب اختیار کرد
 و در ضمن این تذکار قدری اشعار از مشنوی آبدار خواجه حسن ابدراحمی
 المعروف بعضی اشعار این خواجه عبدالقادر به او گردید این شهر
 است و بیستم قصه رقم آورده است علی ابرازی آید مشنوی ندارد و خلاصه کثرت
 جان این ابراهیم بیست درین کلمات نماند ان قبح نوش که چون بجزندایم ^{چون}
 چنان می هر طرف رسید است که در بابی که در چون نار چست چنان رخسار ^{چون}
 که هر یک خواجه او جو باری است درین کلمات هر طرف ^{چون}
 را و در بهره برای ابدراحمی مفرح در کیفیت زرتشت ^{چون}

بود هر کجا زمینش عالم آب بود و صفای این بیان بخت چون بود که زمین بود این ^{چون}
 بهر نیاید که آزادی باشد کسی را با کسی کاری نماند ز شور و کینه خدی ^{چون}
 ز رخ سینه نقشش بر کشت عجب سبک که کرد با ما بر ز خاکش بود و سنی ^{چون}
 مجمل این تفصیل و خلاصه آن قال و قیل این است که مراد همانا ^{چون}
 قریب سه سال حکومت کشید بر این نظم و سنق و دریا حتی المقدور کار ^{چون}
 و به نیکبندی و ضبط و ربط و اقی بهر بر وجه تغییر بر و تصور طالع مردم ^{چون}
 آخر حکومت او که اوایل جلوس پادشاه بود در کمر سینه نیکامه ^{چون}
 میان محمود خان و دهنود واقع شد صورت واقعه آنکه محتوی خان المعروض
 بکام عبدالنبی که عالم و باصلاح بود در سنگام انظارت شاه عالم ^{چون}
 کابل و پشاور و در فتح شاه رفت رفته رفت خود را بصورت ^{چون}
 مذکور است علمی هم بر تهر است و توارب سه سال بهر سینه چون شاه ^{چون}
 رسید خان مذکور مغرب و جاگیر کشید یافته آفرای سلطنت بوطن ^{چون}
 سلطنت با جوده فرخ سیر اکثر ما کبرش فنه باز او از عسکر ^{چون}
 صورت نیکرفت روح القهقری نموده توقف در وطن ^{چون}
 سال جلوس پادشاه بعضی حکام در زمینداران اطراف ^{چون}

سکرشی بدست آورده مصدر شرح شدند خان سطور کسر میرا فضل
رورکارا نظما رسایل و احکام نزعیه که در باره بنود اول و دوم از دست
بیرمضان الناس اجزای آن کرد مشغولی حرفت بی کسار صدق است
چنین رد نمیشد این مقدم بر سنگ که اگر گفتار باجی محتوی خان
بتقصیری نماند دل دشمن جان منادی کرد کسر انگه دستار
خود آرد از سرهای کسار در کربان نشینند آنجا
شان بشکوه شوند از جبین با زبان کفش جریان دور سازند
گنشته بادل بر بخور سازند مقرر شد کلاه از بهر کف
نماد از بام طشت شان روزگار کلاه که گاهی میباید دست
بسان بدرمای میباید دست بسبب غلبه بنود که در حضور و کسار
بیر احمد خان صورتش بر رفت آن نهانست مقصد آن کسیر مملکت از اعیان
لاسیما ارباب حکمه مقصدیان شرعی مخالف رای محتوی خان مانده بود اجزای
این رسایل و احکام نماند اجتماع طلب علم و عوام الناس در خانه محتوی خان
رسید بگذرد و میر احمد خان ارفای عثمان کرده بود چون مرگش آرد
رفت و حرفت تمام افراد میر احمد خان بشوره مقصدیان محتوی خان

طلبی از اهل

طلبیده بود اعطای و نصلح سنجیده اشاره سکوت ازین نکورات نمود
یکی از عمده های مقصدیان محرر این صفحتی است که در آن مجلس حاضر بود
آهسته کفنه گوش کنش نایب مخفی برساند که اگر اینوقت محتوی خان را
سرد بد بازنمید تواند آورد هر چه می شود در همین جا و در همین مجلس
احقر این ان را بنا بر اعراض امر ملت صرف در اظهار اندید و غدار
عدم امکان اظهار بجهت از دعای بسیار آرد بر کسیر محتوی خان
آنروز بعد از ضعف نقاب است آزار از خانه میر احمد خان مخفی می رود
خروج از صحن علم هجوم عوام از حد گذشت و مردم مثل مورد طعنه محیط
سواری او شدند دیگر روز بر روز غلبه عوام در ترقی بود مردم بازاری
راه رو هر جا هستند وی را می بینند از اسب فرود می آرد و نه میاید
تنبیه میگردند رفته رفته سبزه خراب نهاد و تطاول اموال آنها خارج
مغلومی بنود در اشکستگان فران میر احمد خان بشوره مقصدیان فرج
بطلبه محتوی خان فرستاده مجروح کرد که نهاد مردم عوام بغیرت آمده
در محل قتلش بشوره فرج مزبور در اشکستگان دادند اکثری را عورت شهر از
با مهاستک و جوبت سار کوبه کشته شد و آتش عظیم واقع شده محلا

بسیاری است و عمل فریادهاست **مستوی** چو این است که
 بر آفتاب نشاند ازین راه میر احمد خان زانست در آن قومی می افتاد
 خان کرد که هر یک بود در در اکی فرد همه از بازی با سر غرق آهین
 تو کوی کرد و طینان آب جوشن چو آن ادازه در هر سو عمر شد
 بجان مملکت آید خورشید که فوجی شد روان مانند سیلان ز شمشیر
 می کرد آه ز زمان خود از بیم خرابی کسی بود آتش گشت آبی
 بی لشکر مردمی از تو گشتی قدم بیرون نهاد او بسکن خویش
 نداشت کسی ره از بیکانه و تو گشت خدایش خواند آن در خانه خویش
 مستویان با شمع خیر فقیان قح خود را بکس می بیناه پیش او گشت
 مصلحت گرفت و مجروحان بسیار نمود چون هجوم مردم بخانه علی
 آید **مستوی** ازین سو برد لا ترا حربه و جنگ بگفت بود فلان وار
 خیز سنگ بر در صف سنگ در هر صد کین ندیده کسی به دنیا فوج
 چنان از زنده بوشن اجتماع آ که کوی مرده ذات الرقع است
 چون نزد یک فوج خان مالم در آن ست قیامت تمام بیان شمع
 از باد محکامه تزلزل یافت بر و جوان راه شد کین مقابل از بی جنگ

بنده کی بودی

دنیا کس بر دی نشان خیز سنگ را به باها چون بر نشان
 جنگش کرد از دو جانب سنگسار از نکلنده از دو جانب بود چون
 قصه خوانان نزدیک جو آهین پوش مرد اسپاهی در آن هنگام از زلف
 فرار از بیم سنگسار کرد ز زمان پشت ای پیدار کرد در آب جوی بار
 آن گشتگان را بگفتند ندر دم سحای با ز قتل نوح خان جبه کلون
 جوید دل بگفتند شرح از خون از حضور زبانت غمناک شد خانی تمام خواهد
 عبدالمدخان ده پیدی نفرینت و میر احمد خان بگفت چون در عمل
 خواج عبدالمدخان علیه عوام و ناخست و تاریخ در شهر گشتند و علاوه
 آن کنگاش مقصدیان محتوی خان مجال صرف خاص را بطور خود گرفت
 از حضور موس فغان انا صیحه فرستادند ز راه را به در بره بور رسیده
 که محتوی خان بدو ملاقات خواهد عبدالمدخان در زمانه پیش میوه برادر کلان
 مر حیدر خان که در کشت بجهت ملاقات در آمده چون سید اطرخان
 بیوتا و جمعی از نصیب داران کنگاش دهند محتوی خان با جمعی از عوام
 بقتل رسانیدند این حالت آفرود در چهارم بهت و یکم شهر ذی قعدة
 هزار و یکصد و دو بود شهید گشته شرح اسلام بعمیر تاریخ ایشان

بس اریکچند روز دیگر مردم عوام بغیرت آمده بر سر محل جدید ایستادند
و مردم شیعه تارا که در ایام مفسده همنود اتفاق اجتماع کرده حال
عظیمیسته مضبوط بودند و الحال بکنکاش قتل جنوی کاشته شدند
و تالی نمودند و اکثری از زن و مرد و صغیر و کبر بغیرت رسیدند و تنگ
ناموس گانها بغارت کردند بعد از آن خانقاه شمس عراقی علیا علیه بر سر
مسامر نمودند از ابتدای عمارت تا الیوم این قسم حادثه بر حدیث و فرقه
واقع شده بود و پسند بلکه بعضی اعیان مسلمین هم مکررا و مجدداً این
تقریب آفات سیده مشهور بس اریکچند خان صدق خجسته دل خود جمع
کردار اهل تزویر برای دیدن گشتی روانه ایجل بر رده با او هم
شدند جو بود از زمره انراک گشتی سنگون در قتل خان داشت بخشی
باشین قسمت از دهر پوشید قبا استیش صد باره کردید بس اریکچند
خلق شورش انگیز شدند انش صفت برسو جلوزیر زدن انش گمان
و مان بخشی مسلم جست لیکن خان بخشی نمودنش سکان بی اعتدالی
زر و د بازی قوم شغال در کبر حضرت قاضی دیدند جو انش کفیل کار
بجرم بکنکاش خان انش کشیدند انش و کردند بعد دور ازین عوام

دوره اول

داخل سواد شهر شده چون مردم عوام خدمت ملا شرف الدین بر سر محفل
را که وقت واقعه بر مخفی شده بود بر آورده بجای بد نصب کرده بودند و قریب
و هجوم مردم زیاد بر سر بق بر داده انور ملک چندان طاری شده و را که انور
مدخلت بوده و عیانت اند خان کنایه فرات اعلی هم بود در حضور اظهار بطل
نایب سیر کرده استعفا نمود **سیف الدوله عبدالصمد قاجار** بهادر در جنگ
را که انش غایب **عبدالله خان** مظالم کشیمه تعلق گرفت سندیانست خود را بخواب
عبدالله خان ده پیدی فرستاده و چهار پنج ماه نومی الزین نیاست کرده
بنابر مدخلت و تقوا و توابع ملا شرف الدین از شمشیت احکام عاجز شدند
همسود و شیعه حکم حضور از راهور برقا باقی عظیم بکنکاش آمد اول محرم
بکنه از مردمی و چهار داخل شهر شده ملا شرف الدین با جمعی از زلفا و نماز
بخشند بر گرفتار نمودند و دستار بستن بر اسب سوار شدن و لباس فاخره
پوشیدند همسود را که یکین سال ممنوع بودند باز عمل آورد و تمهید یالی با کثر
اعیان و اهل شهر و طبقات مردم بواقعی نموده شمشیت که در مکر کشیده اند اسب
روانده لاکور و ابوالبرکات خان بهر قاضی محمداکرم عارفان که برادر کلان
امانت خان ماز بود و زنده نیاست بتقریر مسلخ خط حاصل کرد شش ماه

حکم رانی بر سر برده بسبب سعادت مردم تعبیر شد **خجیب خان** امرایه بیست
 سیف الدوله بکنیم بر آمد از دست لواله کاشان را از دست کشید و یکسال
 کارگذاری کرده بود که نظامت صو که شمر از سیف الدوله تغییر یافت
اعظم خان بهر دو کردگار و بنفامت صو بترقی سیاه اتحان سابقا کله
 تا رسیدن خود **خواججه عبدالمدان** ده پیکر آتایه مقبره کرد و او بیک دوران امام
 و تقایف عالم عامل و منوع کامل بود اعظم خان اوایل سال هزار و
 یکصد و سی و شش بکنیم رسید از واقعاتی که در عهد او در کشمیر و داد
 یک تصدیق اران و بعضی اعیان شهر که بجهت می اعتدالی کس و کوی شور و
 و اجتماع نمودند آنرا بحسن تدبیر زودتر تدارک کرد و رفع نمود دوم که
 سخت تر است و فتح قحط عظیم در کشمیر است هر چند آغاز آن در دست لواله
 شده بود بکنیم در عهد اعظم خان قسی بحال رسید که از قرون بعد که بر شل
 آن بوقوع آمده است کس را بهشت زویر ضرورتی است نماید و در هیچ حکم ظاهر
 مردم بسبب کشکی فی فتح پاک شدند اقام این سخن منوی طولانی محتوی برست
 آن ایام نوشته بود چند بیت الهان کتاب حال فرود مینمود **سمنور** زین را صراط
 اهل کشمیر غم خودم خوردیم یکس سر ز منو ج از لاشل **سمنور** بیاد بختی است

از بره

۱۰۰
بازار

بچشم مردم ما از قحط گشت کردنت انقلاب از شهرت **ننا** غلبه نیست یکسر
 بغیر از حسن گندم کون لبر **ترقی** مختصر دهند مردم در افزونی فتح کال گندم
 تنور آساکه بگشت بر **بسوز** از روی یک لیل **نا** بجز مایه غم مانع دانست
 میسر نان آبی از دست **زما** کلا حاصل غصه زوز **بهای** است شمال صان
 را انباری کسی گزوانه **بی** یک کال صمد و شلایم **بند** اگر صابنی طهوری که در جهان
 نکلد آتش بود از شور و آفت **جهان** با مال هر چنگ **بخت** ز قحط آینه دانه کرامت
 ز با آفت کا دست خالی **همه** برکت خور از نشتالی **بیاد** کال از زن مومنان
 برای جو جو گندم بسنه **جو** کدم اگر کوشستی **جو** شان بر خیزد از انداز دست
 شده هر زرق غرق **خورده** هر غیر از سر خجیب **خلایق** بر مرد و با بازار
 جو خوردانه خود را دلگشا **جو** ما کج وقت بر کرد **بیز** از خاک س از شهر
 سبای بیکر واده **غنی** بیار و زخم خورد **بیز** از ان پیش روی بر ایوب
 زمینت مالک کشیم **تسی** سید ما در بی تو **بطف** خوشی از نسیم
 نوید کا **مگر** ز شای نان موی **بخت** گفت فرادی **بخت**
 نامه در کفر هر چه خون **طبیعی** از بدین اهل **ز** زمین **بخت** موی
 منم نفس را دود **بر** بختی با ن غصه **تو** را **بخت** موی **بخت**

برخ و جوانان به در نظرمان عدای این سودا و غفلت بحال است از توارسگی در
پهرافتاد و زکار حال اندیشه زشت تار و جوان بیانیست که نیست فکر مومید و اند
بیز از سبیل برمی نماندند شد بر حال انگیزش هم شکرد از اجتماع فاقوس
طریق قیض داخل نقش ازین فرج و در قرائت سرگشته بود که باید که کرب الملوکی
کنند شایانند با هر کس سلوکی ز فقر و فاقه بیل سر از کرد و کوبانیزه مانا گشته کرد
نبرده مورچه راهی بشکری بحر شیرین لب لب خط و بزم از آخر الایامی بود چندان
اشق قهر و خط با بیاری و فضل و احسان این فروختند و از آن صورتی تزی
باز ماند اما نه تنها از آن باقی بود با همکار اعظم خان قریب کمال بظلال گذر
بنا بر نالش مردم از خدمت صوبه مغزول شد اربابا کمال که از ابتدای عهد سار
محمد شاه تاسنین حال طاعت بخش سندان افعال در کشمیر بود و با جمال رنومی
حضرت میر محمد با ششم ^ع قلم و حسا و سنا آنجا سیست و تا بقده ^ع از
شیخ الواصلین که در اسخ عبادت بخواج هدایت صاحب المناقب المکارم بود
در شهر پور سینه نزار و یکصد و سی و پنج کثیر نزول زود بود و خوار و کوه تقیم
طاعت و ریاست بود سنان روز و ختم قرآن و کلامی کنیم و همیشگی تقیم و نظار
از سینه از صحبت آمد و شد مردم با کل فرخ و دست و اصل خاطر قدسی مناظر را

بی بی کلا و در مضاف

بجانب نیک و بخلافی نمیکشاید بعد از فخر الشراق و بعد عصر تا مغرب کلامی
آخر شب و بوجه ذکر هر چه میکرد و در فجر عاصی و در اوایل رسیدن آنحضرت صلوات
سرفشند عیاشیا بسیار فرود بود و فریاد خاصه طریفه علی قار و در بعضی عیاشیان
افطما خورد مرخص نموده چون حال آنجا بایسیم و در ثمرات الاشیاء نوشت ایجا
باید بر او بران سلسله انسان واقع شده آنجا میاید و فرزند حضرت میاید و عونا
نزولت میرسد محمد عیلمان اندان میرسد عبدالعزیز ان این میرسد احمد
این جناب میرسد عمر این جناب میرسد ابراهیم این جناب میرسد حسین این
جناب میرسد محمد جرمونی این جناب میرسد یوسف این جناب میرسد یحیی
این جناب میرسد ماسون این جناب میرسد سعید این جناب میرسد محمد این
جناب میرسد حسین این جناب میرسد محمد صالح این جناب میرسد حضرت خیر
الا عظم قطب العالم شیخ السموات والارضین امام محی الدین علی الله تعالی
عنه اجمعین نسبت صوری و معنوی ازین حضرات عالی در مقام
حاصل کردند از خرمقوال از ارتب بهم رسانیده اند و از ابتدا فرموده اند
که حقیرای سبای شود عرض کرده است که برای جبار فرمودند که اگر کسی میرود
در ایجا توانست که است تار و زنگ خادم السنه عای جوابت کتب فرزند آ

میمون

ایشان که در الکبر آبا بودند که در فرمودند نویسی سید مرد در ایام مرض که
بشد و صبح روز آسمان کرده افتاده می بود و غیر از اوقات بتعجیل و تر کار می
تو و مخصوص روزا خیر که بسیار عمت کشند که با قصد با اثر رسانیدن و
زود بکاری رفتن معلوم میشد وقت صلوات بطریق آره و عبد کی تمام از
سینه مبارک سمیع مینشد وقت غسل دست این عامی بر کتف آن جناب
رسید و تر شد بعد بخص ناسور کلاه بقدر با و بخان که حرکت کرده بود دیده
تعب حاضران رود او که درین مدت مرض اصلا ازین دانند که باین شد
و صحت یافت ظاهر کند که با زبان حال می فرمودند **خود** که تفریح بازند
و کوئی آناه که درون نهادیم الحکم بقدر نیست و بهفتم متوال با هزاران
برکت و اجلال و قوت حال سال هزار و یکصد و سی و پنج رحلت
فرمودند عزیز می از در دین آن که در حال غسل حاضر بود و کوفت تمام
آن شب می بهیم که کو یا غسل بجهت مبارک حضرت غوث الغافلین
میدیم تاریخ و قضا ایشان با فخر بقیه چنین گفته است **تاریخ**
سر در زمره ساد است اینست که آنست نیزان که آنست فلک بیاید
مخود در تو خورشید چو چشمم کردید که هر گاه ولایت همی در ایشان

عامه عاریتی

جامه عاریتی چون ز بدن هر کس بود بخلاف و وصل الی بقضایش نمانند
در ره بندی حق جو روز نامعی بود در بحر قدیم امر دزد ز کیست باشد
مدتی بود طراوت در نیم از ارشاد این زبان در غرض فطرت بر آید
و در حرم حرم و وصل الی بیایات عین بر چشمه توحید یک صبا شد
دیدم اعظم بمر تریب او روز عزرا شوره صدر بر آریا و لا بر باشد
یاد و تاریخ شدیم روز و ما نش طولی دل بد و صلح از آن کو باشد
نور حق مادی دین بر محمد ما ششم که بر علم و یقین بر محمد ما ششم
جناب زنده ایل شاه شمس محمد معروف می توار از نجای کشمیر بود و در
سکن ترک اشغال دینی کرده بطلب الی سافزنده و نخواست برکت
مصدق کمال علیا صاحب مقامات قصوی میر محمد رضا دهلوی که از شاه پسر
مشایخ دلی و جامع کمالا صورتی و معنوی با وجود که خواست از آمد
خواجده خود فرزند بر و من حضرت خواجده پیر تک و مریای حضرت محمد و
ادبسی المنزله بیه بودند ز رسیدند مدتی در ملازمت ایشان مانده
نایز بکمالات طریقه که در بند بند و اقع بر بر کار و در کشمیر از و انقطاع
از غلطی فرموده شب و روز کرم سنبلت تقویتم بودند و تسکین از شاد

طالبان مینودند و حرکت بسیار کثیر میکردند از علوم رسمی بهره داشتند
 و اشعار شکر تصوف و بوداها کلامی میگفتند فقه نبود و آنچه از مشایخ مراد
 و حضرت حضرت ابنان رسیده بر سر سه ساله اند و در نظر تورا آن
 عالیشان گردیده و در هر کلام مضمول و عدم التفات بغیر مراد و استغراق
 بوحاتم و بی تعیین و دوام مراقبه آنجا را از شیخ دیگر ممتاز و مستثنی
 در سخن بنفاد و بیخ بهنتم ماه شوال سنه هزار یکصد و سی و چهار طریقت
 فرمودند بعبادت مشرف شد رفع الله در عاقبت و زرقان بر کاتر
 شیخ اکابر تاریخ ایشان یافته اند و تاریخ دیگر کسی یافته است فقیه
 با اشاره عالم عامل کامل مولانا ابو الفتح سلسله الله قائم مقام آنجا
 موزون کرده بدین صورت تاریخ شیخ آفاق و مراد خفاق: انکر غیر
 ولایت بود: بود او بعین بعیرت الحق: چشم بر غیر خدا نگشوده: نه
 آخر از حشمت کثرت یکبار یک گنجان بر زمین آسوده: همچو نور شید عالم
 قدس: سر بر بی سرو پا پیچوده: شده قایم و هالش سماع: محرم
 خدا او بوده شیخ عبد اللطیف عالم عامل کامل الواصل الی الله
 المعرف و کوسه از نجای این شهر بود و عنوان تجارت داشته و کس عالم بود

علامه دهره در تاریخ

میکرد و بهره در از علوم ظاهر بیخوبی شده و بجا ذمه الهی سوگند داشت
 پیش گرفته بحضرت معارف دستگاه شیخ اسمعیل انور سیال آمد این
 شیخ اسمعیل می بود بوسا و ولایت است با حضرت خواجده عبد
 لتوفی منسوب به محمد علی قادری شد از بر و دریا و استغنا خود
 کار بجای می رسانیده که در زمره رجال با کمال محدود بود کشف
 کونیه هم بسیار داشت و هر جا بر فرس و لغت شکر که مشتبه وارد میشد
 زود از غیب اطلاع می یافت و اجتناب میکرد تا بحرام بر اخصیاط
 حدود و نثر عید بسیار میکرد باین جهت بحضرت مولانا اعظم خواجده الفتح
 قلی که از اکابر منسوب حضرت مولانا مجید علامه اند میگردانید بلکه فرمود
 طایفه قادر که از حضرت زبده التاخرین شیخ عبد الحق و بلوی علامه
 و از ایشان مولانا رسید میگردند شیخ عبد اللطیف زکات نامان کرده
 یکی بظاهر و باطن بر باطن شناخته و ترک عادات رسمیه استقاد است حکام
 بحد کمال نمود و در موضع انبوه میل کسوت اختیار نمود حضرت می شدی
 بتقریر و بود و نذر فقر در رکاب بود و از احوال ایشان شنید و زیارت کرد
 در آنوقت ابتدا به نیت سه چهل جل نشسته بود و در عجب احوالی داشتند

دنیاو

یک جل جلیسکوت تام گذران کردند و بقدر ضرورت پاکیه و حدیث
جو اسبایل میگفتند بن این قرینت یازده سال حضرت مرشد را در
جیتا بودند اتفاقا صحبت آن بزرگوار اتفاقا در یکسال تقریبی مکرر
هم اتفاق حضرت مرشدی در میان ایشان رود از بعد آن که سال اکثر در وقت
آن را تو تغییر یافت در آنوقت از سبب جل باغ منزه بود یک لحاظ
کرید و آه و ناله فریاد شدت و غیر آن است و حدیث و کلام صرفی و کلامی میکرد
فنا نیستی و فروتنی با این سخن چو حال بود با وصف آن همه انقطاع و ستر
حال و تواضع کلامهای کسوت کونیه که بکنایه بود خصوص در ایام
رحلت حضرت لایت آن مکر معلوم نموده شد فقیر عاصی مورد شفقت ایشان
بسیار بوده و بقدر تصدیق فریاد صحبت شریف ایشان هم نموده در هزار
و یکصد و سی و چهار تاریخ بازو هم نشان رحلت نمود که در تاریخ شنبه الحاکم
تاریخ است **میر شرف الدین** فرزند برون مدبر ابوالفتح قادری است
از هماد لادود کور خود تر بود در عثمان چو آ با حال کامرا سلوک طریقی باطل
را پیش گرفت استغفال او را داد و از کار نموده و دست از معاملات صورت کرد
با وجود صحبت و الیز کور در باغ غزنان در کیم نمود بید و صالی بر ابوالفتح برسد

غلام الیز کور

خانفت اسلما مشکلی شده استقامت تمام که هست در با در وجود حسن خلق و
و بصیرت وجه و خیرت و در این مضبوط از آن از اقران خود ممتاز بود و در
سایر کس از صفای باطن خبر میداد و تحسین وقت که اگر چه جو فیض و حلاوت
بر مصفیه طلبی هم پیدا و در راه شوال آنرا بهم رسانا را هم صورت کس نظیر
غنا نیست بود بپیدا در مزار مرعا و شش فایز شد خواننده از مزار غزل میکند
و خدمت لایت آن بسوزد که از نجی که به شوق می نمود آه جانانگاه می آید
می فرود روز دیگر باز در هم شمال سینه نبراز و یکصد و سی و پنج در حال خبر اول
رحلت فرمود از اتفاقا حسن آنکه تاریخ واقعه وصال میر ابوالفتح سال
هفتاد و شصت میر شرف الدین در انصلیقه شاه حیلمان یافتند و تاریخ
رحلت میر شرف الدین را خلیفه شاه حیلمانی یافتند و شنبه نور الدین
برادر گلانش تحسین معقول و منقول در خدمت فحول علمای وقت نموده
و توقیت بر اقران هم رسانیده در حجاز و الیز کور در کمال جوانی فضا
و احوال برادر گلان بحال خود مرغم تو است **مولانا حسین** حلق مولانا
محمد مراد است که مرگش در تحسین علوم نموده و بالانقطاع عوایق گفته غیر
از مشغول کتاب گذاری شد است از صحبت عارفان محمد حسن که از صفای ملا محمد

تا که تا شرفانی بود بهره اندوختند مشهور است که حکمت در انقضای بوده
 و بر هفتم بر یک سینه که از او یکصد و سی و چهار ازین جهان بی مدار است
 اقامت بدارا التوا کرشد که فضلا تا ریح است تا ریح زین بخش در غما
 چون ماند بر دل بسته تا ریح و خلیش در دل ماند **قصه**
عبدالعزیز بن علی جمال احوال آن صاحب کمال در او راقی با کلاک است
 بعد که بوازم طریقت تجرید و تفرد اختیار کرد اکثر بلاد مشهوره را
 دیده و بحرین بحرین بارها رسیده قریب هفتاد حج گذارده و کشته شده
 تشریف آوردند اول آخر سلطنت با پادشاه عالمگیر نایب در اول
 با پادشاه محمد معظم شاه عالم به پادشاه کرسین بحرین به پادشاه و کشته و توده
 ما بسبت رسیده بود در اوقات فقیر حقیق در خدمت حضرت پادشاه
 بصحبت این که رسیده اجتناب تمام از دیدن مردم داشته اکثر
 در راه بود که می نشستند در آن اثنا خبر آمدن جناب شیخ بلوچ
 بر در خواست از به پادشاه در بنا بر طلب به پادشاه رسیده برای پادشاه
 این که از کتبه بر آمده چون جناب حضرت خواجگی از
 زود پیشتر به پادشاه رفته خواجگی عبید الله را در بحرین رفته

در این کتاب

و مدتی به نظر بود بعد چند سال بولایت بلخ آمده و در اینجا بسطی
 یافتن و خرابی بلاد آرام گرفته در آن رفته به راه او یکصد و سی و دو کشته شد
 و زیاده از پنج سال درین شهر گذرانیدند در این شهر از پیران فقیر کسی در
 قیدیت صورتی نبوده صحبت و معرفت ایشان غنیمت دانستند
 در وسط او تا در احوالی حالات و مرآت آداب طریقت و تادیب
 طالبان حقیقت و کمال استغناء و تمهید را غنیمت و تشریح تمام و ترک
 فضول کلام در وقت خود در کتبی بنظر بود که آخر با بسبب طول شده
 اکثر می گفتند که خود را در اماکن متبرکه از حریمین و مسجد اقصی که هر دو در
 دیده بودند و خواهم ایام او ایل می و هفت بحرین از راه پند بحرین
 رفته و در سبک نام که کوب چهارم این منزل خود برای افتخار خلاصه و شایسته
 غزل زهر کل که در دوی او پادشاه من ز شماره دور سازم که کشته شده
 بسوزان شده از دانه های لشکر خم خطاط از ل زخم زد بجای من
 زیر کلی که وز دیوی او این نرسد ز شماره دور نیام که کشته شده من
 بر اوج قدس حورح الامین کند در آن کبوتری که بر دوی یازمان من
 بپنج و تا پنجم جعدا بر میسید قضا دست قدس بر علم این

دور

از جا بر کتبه طوفان فتح باکم نیست
 جویا در شرط شود و قاید سلامه من
 بکشتی که خدا ناخته دفته عبید
 رسد بکعبه مقصود و جوع عام من بعد
 ادای حج بهرینه مطهر رسیده آرزو شد در اوایل سال سی و نهم حج
 نهم محرم اول در جمعه بحال پوشش و بندداری غسل کرده نماز خوانده
 فرمود بر فقیر غایت قاضی دستند در آن ایام که آن بکر من رسیده بودند
 فقیر در صد و پنجاه سال حج بود رسد از اینجا نظر را بجز می آوردند و در
 نماز فجر در خانه سلسله بر وقت حاضر شده و بعد صحبت طولانی با ائمه و بزرگان
 احوال خود کرده فقیر تشریح نمود چهار ماه خبر واقعه این از حرم رسیده
 نور الهدی مرقد رحمة الله تعالی رحمة واسعة غایت الله قاضی مرتبه است
 از ترقی اعظم همان بعد از آنکه سیرت به اعتبار این کتابت بکمال نیابت تمام
 فخر الدین محمد خان دیوان بودند که سیرت خود نمودن را دیدار کرده بکمال
 حسن عمل تقدیر شده پس نور بکمال نگاشته بود که داغ و ناکز غایت استخوان
 در حضور او داد و کان ذلک فی حضور شاه الف و مائة و سبع و ثمانین
 در سال قاضی محمد که این قاضی خان قاضی حیدر روفا یافت پس سیرت قاضی کبر
 قاضی خط شده چون در غایت الله قاضی بعضی آثار که در این سیرت حکم را کرده

سیرت امیر

بتقریبین رساله شد ضرورت کشید از و سبب آنها انعم الله علیهم
 غایت الله خان ولد میر سکر الدین میر نون این قاضی صالح از اولاد
 قاضی بوکس شهید است که در کش در ضمن احوال بیکان که اولی کشید بودند
 گذشت والده غایت الله خان که بی بی بریم نام است بملاقره والد خود
 جان بی بی دختر میر عرف الدین میر عدل که بتقریب معنی و آتالیقی بیکان
 و مخدرات سلطنت در سر کار اسپهان باوه نو که بود در سر کار بود
 راجا عالمگیری دختر خود میر بی بی منزوره را بار بار دو و لسته ای از ای
 که زانیده گرفته رفته کارش ترقی یافته محال محرمیت و اعتماد در سر کار
 نو از سیرت این بیکم حبیبیه دوم باوه حاصل نمود و برادرش ملا محمد طاهر
 در حضور امیر اهش بود و میر غایت الله میر خود را بجنوب طلبید و تدریس
 و مروری و وی طالع خدا داد و قاضی استعداد او را بجناب غایت
 رسانید غایت قرب محرمیت در جناب عالمگیر باوه با احتیاط و اقامت
 خاص حاصل کرد و محسود عمده های حضور سپهره و در حفظ کامل از ادراک
 یکوی معاشرت و مضابطه و تهذیب اخلاق و ضبط اوقاف و شغل
 علم و عمل بدست آورده بود در صورت حضرت و مجال فقر و ملکنت

استیاز تمام دولت حکایت حسن تدبیر دولت رای صوابی او برسد
مذکور و در خاص عام مشهور میتوان گفت که مثل او در اقبال دولت
و شعور و فطرت در عهد او کم کسی ندیده که در کمترین ستمت چنانچه بر همان
ظاهر است امتیاز و قزنی که خان عزالدوله در جانب عالمگیر است بر کسی نبوده
تبیست و ششاد این بقول عینیه از کتاب تاریخ عالمگیری همان عیار مرقوم میشود
هست کلام نزول که است معلول خیرات ملک است تمام در این مقام کینف و الفی دیده
امیر الامرا در زمین بستی واقع شد و فیم غایت الدخان و دوان الصدف
بر مکانی رفیع بقول چند روز که خان مذکور ملاحظه می جاسی که سر ایزده بای صلوا
ساخته بود دست خواجہ سرای امیر الامرا گفته فرستاد ازین مکان بر خیزد و
نواب اینجا ایستاده خواهد شد خان جواب فرستاد خوب است باجای در این شکل
که نامگزین فرود آمدن است بهم رسد مملکت باید خوبست خود بر سر ایزد ترک جواب
ادا کرد کام و ناکام در همان نزدیکیها خیمه خور ایمان دیگر نقل نمود و
خبر امیر الامرا بر آن مکان ایستاده این مقدمه از افراد اصل کس و واقعه
نویس کجهری در خط بمطالوتدسی در آمد همان وقت بحجیر الدین خان بهادر
حکم شد که رفته با امیر الامرا بگوید خوبست واقع نشد شما بجای خیریم باجای دیگر

بست

کتابت در...

کسی که بر ستمت چیمند بجای خود به خان مذکور رفت و ابلان حکم نمود و امیر
در قبول این معنی مکتبی که در خان بهادر از پیش این است بر خاسته از راه نکلش
بخانه غایت الدخان آمد و سرگذشت بیان نمود و گفت بهترین آنکه نزد امیر
الامرا رفته بگوید که برای من هم جابهم رسید را نمیستیم که تبدیل مکان
نمایند غایت الدخان گفت موجب حکم نرد و این رفته بود در خان بهادر
بمخبر آمده این مراتب بعضی ارفع رسیده فرود وقت دیوان امیر الامرا بجهت
با اتمام چنان قول شد که امیر الامرا اجازه غایت الدخان بهر ذما غایت
رفته بخانه امیر الامرا اصدا جان دارد که سر از سر امر برآورد سمعت و
گفت و جاده فرمان برداری بر مکان رفت و خان از آن راهم را برای ابلان
این بسیار نزد غایت الدخان فرستاد که چنین حکمی صادر نشده اما اصل
آن است که جلدر عرض کنیند که آمدن این است موقوف شود روز رفتن بنده
و آمدن امیر الامرا بخانه غایت الدخان مذکور معنی اتفاق افتاد و گفتن من موجود
ماند از اتفاق غایت الدخان در صام بود امیر الامرا آمده در دیوان
که بسوز فرشت در دست نشست غایت الدخان بهادی برآمد امیر الامرا دست
موی الیه گرفته بر ستمت و سوزش و بخانه آورد و یک تقوید باره اقامت

بخاند کور تکلیف نمود و بیحکامه و بیسجده و نه تا انتهای صحبت مدت
اطهار که در پیدمانی نمود و در مهربانی و دلداری افزود و بچگونگی بیان
هم در زیر آسمان بودند مراصل عبرتین طریق طی این فن زنده که الحمد لله
والاخره و محال عروج این فاندان در عهد سلطنت شاه عالم به درگاه
که خود غنائت التقد خان بر سامان بود و هویدا کثیر و کثیرش بهای التقد خان
که وزارت خان قضاوت داشت نایب وزارت علی شده و اکثر خدمت کثیر تعلق
بخاندان آنها داشته و بعد فوت شاه عالم بصوبداری کثیر و خدمت کلیه
با قبایل رسیده شرح آن گذشت **عقیدت همان دار** از انتقال
غنائت التقد خان بصوبداری کثیر مرازای یافته از اول و خلیل التقد خان
عالمگیرش ای بود غنائت او را ابو البرکات خان حاصل نمود و در سی سال
بیکارم است مشغول انعام امور ملک بود او در خراسان هزار یکصد و چهارم سب
نالش مردم خطه عقیدتستان از خدمت معزول شد **اغرخان** دیده علی
بنفقات کثیر بر تبارهای خرد و ساتا سنوکت سید شمس آغرخان که در موبدا
غنائت خان همراه او کثیر آمده بود و تار سید خود میر صدیق خان کتبی را
که نوازش بوردختان او و کوش گذشت نایب که آغرخان او ایل دی سینه

مسعودی در کتب

مسعودی در کتب کثیر شرح شش ماهی با استقلال مزاج کارهای بدست
بود و اظهار غریت و صفای طینت مینمود و اکثر نزد راقم خرد کفر
گذرا میدن مزاج خردم و نذکورا شعرو سخن مربوط بسیار بود و کتوب این شعر
میخواند **شعر** ای جو بر نیتیم آگهی جو نیت بخیرت خیرم دی بجهت تعبیر
جندی از مبران یزدند پیر مرا عجب را زنی او شده و طبعش را با خراف
تاوی طریق ضلالت و غول سپاهان جهالت گشته دایره سامعش را
بدخوبیهای بی سر و دم از بوسش برزند و ناره ظاهرش را بوعده توئی دم
بجوش آوردند نیتش برکت و ضلالت عهد و قول که بحضور راقم کرده بود
پیش گرفت اول کار که ابوالبرکات خان را که تحمل خود میدن **کتاب**
تو دو غافل ساخته کیت شبی گرفتار نموده به بند و زنجار داشتند دست
و نظادل در موزم مخصوص بعضی اعیان که حق خدمت آنها در انداخت
و بی رحیمها و نا انصافیها بکار برد و از نقد و حسن بر جا که سر پای با بی محابا
آورد و خورد و عالی را بی وجه و بیجهت تفرز کرد از اینجهت در حضور نالشی دم
بسیار سید نزد پا و به مجامعت در شش اهل و نظرقان کتبی سید که در مسقط
نظامت و مری او بود و موزنش لاچارم دم سید که از اطوار او بسته بود

اجتماع و اتفاق نموده که بر دفع او بستند زیاد و بز و ماه بمقابل زوایای
طرفین گذشت درین بین روشن دل دلایم در حضور ترمینه عبیدی خورده
چون روز بهم از وظیفه خوانی مردم کشیم گشته بود اگر آن مقید بودند
طهران در مسجد جامع دلی با پوش کاری سخت از دست مردم وزیر خورده
آزاد آراه و ناله مملو داشته بود نیز آغرخان شد اما پیش از دور
مردم شهر قافیش را تنگ کرده او را مغلوب ساخته بودند سینه روم و صفای
سینه جبل و یک معلومیت براه باره مولد را نهست و ستانند طبع موزون
و آشت و خلاف عهد او تعلیم آمد غرض از شرح امروزی نگار قسم: بدام بیع آباد قسم
خط و آیت بدانشین: بر صغیر غبار قسم: کار کشیر میکند ابرو: بولی
بد و العاقرا قسم: دیده غیر ترا می بیند: بگوشم هر قسم امیر خاف
تعلق اتفاق از تغیر آغرخان گرفت و دنیا بت باز با بولبر کا تخان که حضور
رسیده بود و رحمت من را ازین ما رسیدن خود کشیم خلیل الدین که برادر
با و کارخان را نابیک کرد او اوسط سال جهل و دوم ابوالبرکات خانی کشمیر
رسید قریب در سال بیست و پنج طراه خود منتقم رسید احترام خانی که در کن
گذشت از تغیر ابوالبرکات خان بنیام امیر خانی تغیر یافت موی ای کشمیر رسیده

انفاقا غلات

انفاقا غلات بود و در مجرد دخول و در شهر نجوم عوام بسبب کمال و مالش آنها کمال
آرامی گوید و بازار و احترام خازراه نادر استکی خود و انواری دم ایجا که بعض
نقوش برای پیش آمد خود و خود خواهی برای خراب شهری آبروی سالم ذکر کرده
ایجا را هر وقت که کش گرفتند معقولش نمودند بجهت غلامت عرض هر کسی
و شهر آسوب طرز لعل آسوجام الناس باره باضطرار خود و قدری تحریک
اهل فساد و انحراف از رفتن واقعه شده که علاوه بر کمال ما و فساد دیگر
گذرد این است که او باش بقماش بنابر حجت ذاتی با تحریک آری غرض حسد
و طغیان اهل بود جمیع مولانا عابدی معروف بفضیلت خان که خدمت
دار و علی عداوت است و مولانا محمد انور یعنی اعظم را بتقریر طبع توای و
استغذای اصلاح گیران علی از خانه بر آورده مسجد جامع بردند در اینجا کمال
و غوغا کرده بی تحمل سخاشتی بر دو فاضل را بشهادت رسانیدند و آنها
مردم بسیاری را که ستم بخله داری بودند سوزانیدند هر دو فاضل از نظر آری
از کار بودند مولانا غلامی که در هشتاد سال عمر را بدین عاقده گذراند
تجزیای وی داشت و در هندوستان و کشمیر خدمت یافت با شیخ بقدر رسانیده
اگر بر آید بود و مولوی محمد شرف نیز بدستور صادی علوم و صاحب و دست

و ذکا فطرت بود و استند او جمعی داشت و در روز شش فضا یا دس یا نفعی
از میان قرآن علم انبیا از ایشان فرار بود و زکوار با جان داشت در این شهرها و نیتند
از این چند دلهای بد رو آمد و در شهر تورکش عظیم شدند تاریخ شهرها هر روز کوار
انفراد او اطفال عا را قهر و خوف جنین قیامت تاریخ دی هزار شهرها نیتند
اعظم که آنکس بحسرت سخت تاریخ شهرها و نیتند دل رسیدیم با آه زاری
سعاد و اشرف گفت ای خاندان صد صفت افعال شیاطین سفیه پاک شدند
ز بس ترکب فعل کریمه دل با سر سید ا دیال تاریخ یکم فی ذی شهرها و نیتند
هر دو فقیه روز جمعه احترام خان مسجد جامع رسید و ابوالکاسخان بخانفاه
آمد چون مردم طین از کله که را نیتند نیتند و در خرداری بودند نزدیک
به دیگر رسیده دست و کشتا شدند مردم در شهر تورکش کفاه همین قدر نگردد
و ابوالکاسخان را که تا بود و از احترام خان غیر مطمین نیتند و نیتند
در دلس انداختند و با احترام خان همچنین مذکور است از خان نیتند
و کم کوز خاطر نمودند و نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند
مانند مردم شهر و خدمه خانفاه عملی مراعات جانب ابوالکاسخان کردند
احترام نیتند خورد و نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند

ایم خان ابوالکاسخان

ایم خان ابوالکاسخان تقریر نیتند از خود دفاع کلیه کاین از نظر و آه
یکی این است که مردم مظفر آباد مشورش آگیزی کرده بر سر کام راه آمدند و
محصوالات اموال مردم را نیتند ابوالکاسخان با افواج بادشاهی نیتند
آنها بر سر که باره مولد روز نیتند نیم صفر کسب اینها ابر طرف از کتل
گذاشته در مجلس غنیم بودند آنها در کیم که خرید و نیتند فرصت بودند
میک ناکاه بر سپاهیان این طرف نیتند و تبرع میدادند نیتند
مختار ملک سپهسالار ملک نیتند از نیتند شاه راه و جمعی دیگر از نیتند
گشته شدند و نیتند طرفه رو داد همان وقت که چنین حادثه
در باره مولد اتفاق افتاد در شهر نیتند آنکه نظر با عملی معلوم نمود
یک شهر روز نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند
سقف اعلی موقوف گرفت تا دو روز و نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند
سوخت خادمان خانفاه فرصت بر آوردن ترکات یافته بود نیتند
هر دو واقعه در سال هزار و یکصد و چهل و چهار نیتند بر کسب ابوالکاسخان
و متعینان موهبه یعنی افواج بادشاهی صلح نامتالی با مردم مظفر آباد
بنته آمدند و نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند نیتند

سند را تم حرف قبله البته تاریخ یافته این بنای چهارم خانقاه است
درین سال ملا حمید الله صد انجان قضا کرد و مبرز امیر خلیل بن محمد
یافت و در بعضی اصحاب مجال که درین چند سال در کسریه احوال
فرمودند **سید اهل الله حضرت شیخ عبید الله البخاری** فرمودند
فرزند حضرت شیخ ایلیاس بخاری بودند که سب این بولت حضرت
طائفة الکبری ابوالجناح شیخ نجف الدین کبری بخارت ابراهیم بن امام
المسلمین عمر الفاروق رضی الله عنه بر سر رسید تحصیل طلالت مصوری و
معنوی در ولایت بخارا که مسقط رأس آنحضرت است فرموده بخاری
مرشد شریف در سر قدس شریف برده زواید فریاد از علوم ظاهر و باطن
بدست آورده ترک خان داری فرموده از استرخان و بلاد اروس
و اطراف مردم و از اینجا همه فرموده بحرمین شریفین آمدند و
در خدمت حضرت شیخ احمد کی که شیخ بکر و از خلفای حضرت عروه
الوثقی شیخ محمد معصوم سرسندی بودند رسیدند و کجالات طریقه
علیهما حمید به مجال خدمت و جان فنی مالی و جانی فرستادند و زواید
بعد واقعه مرشد با مرادت بر سر خدمت آن عالیشان ممکن فرموده است

در بعضی اصحاب مجال که درین چند سال در کسریه احوال

قریب بیست سال در حرم مخزن فیض بخش محتسب امام از اول لغم مصوری و
معنوی بود بقصد زیارت والده ماجده از راه هند ثلاثا بخارا شریف
بروندند و والده را با خود برداشتند باز بحرمین رفتند و نه سال دیگر
دران سرزمین خانه رب العالمین بعبادت افتاد و بسر برده در
بیست و یک حج ادا کرده بودند و سالی مر اجعت فرموده یکسان سال
هر جا بتقریب خلوات و اربعین گذرا بنیده از لغت محبت بعضی
امرا که اقربای آنحضرت بودند اختیار حرکت فرموده اوایل فی صده
سنه هزار و یکصد و سی و هشت کسیر را بقدم کرامت فرمود نمود
منور فرمودند جامع علوم ظاهر و باطن و مابل توفیر و تجدید و ترک
کل بودند اعزاز علما و تفقد کافر برایا و لغی وجود بذل موجود و
انفای حال و ستر کرامت و اکل بصورت مرضی بلکه در حال محبت
و نوم بوضع عرقی و رجوع بکف شریعه در حال عدم قهر و جلال
و دوام طهارت و حصول کمال و قیام بعبادت و جمیع اذقان خصوصاً
در وقت حج و ایثار غیر و اختیار غار در آخر کار و کرمه و زاری
و ماتم سوگواری و دوام توجه بحضرت باری خاصه و بود شریف

آن حاجت مسعود مقبول رب العبود بود رستی از احوال آنحضرت در رساله
فراق نامه که بعد وصال آن قدوه ابراهیم که زیده رب المصالح ترتیب یافت
بقلم آنحضرت این است آنرا طالع نامه او کار او را در هر سه طریق علیه احوال
میفرمودند اول فادیه بعد آن سوره و بعد آن مرقم فیه سوره که در اول این
تا زنجیر که تقدیم با و را در فحیمه بنا بر عاقبت این شهرت با و را در آنحضرت در
بزار و هفتاد و هشت و شصت و سه سال موافق سن محبوب المصالح
صلوات اللہ و سلامہ علیہ مکرر کنند پس بهالمرای فتنند غایبی که تفصیلاً
و ترجمه استعدا او استحقاقاً بر حال این کثیر الاضلال فرمودند که
عشر عشره آن شد لیکن در آن ایام اول عشق و محبت ذات شریف خود
عطا کردند و این زده ناچیز را گرفتار آفتاب جمال الهال خود نمودند بعد
آن شد آنچه از عشق و محبت خود نسبت بان ذات مقدس و جبار
و زوفا است در قالب تحریر چه توان آورد اینقدری نویسم که بانه
شدت رابطه که یک لحظه از نظر بصیرت من غایب نبود ذموت خود را
بشرط حیات آنحضرت بخت باز نکردم و این آرزو را بکریه و زاری از حضرت
باری بخواسم و کفی بالله شهیدان منو حیث آرزوی من تا فرزند رسید

بسم الله الرحمن الرحيم

اینکه کمزیری آید تنهای دل است و رحلت آنحضرت موجب نماند از آن هزار
گفتاری و آوارگی و دنیا می کردید لکن تقدیر العزیز العظیم قدوة
المتقین و زنده عشق خدا تمام رحمت بود تا رخ وصال که در آن حال
آنحضرت قدری از مرگش که آنقدر در آن حالت قیامت اثر با آنست که
چشم ترمطریق ترکیب شد بقلم آورده بود و آن این است ترکیب من مرتبه
روزی که آن امام بدار القدر کرد با جانهای بیدلان زرافش فکار شد
آن شب بگویند که چهار بر سرم گذاهد محشرم زهر بن خواستگار شد
بسرطریقت از سر مارقت و دورت کطفه از شک مدم دوش و کناز شد
ای کاش یک تریب تریب فیض مانده این جسم مضطرب که زخم بقرار شد
قدیل دل بر قدر با کش گرفته جا نور خیال من بکشته فرار شد
کریه رسد بکوشن اجابت محبت الهی این شک من از ملک در شاهوار شد
موسع صفت مکر سرفه طور کرد یا چون سج جاب کرد و چون مجور کرد
تا چون صبارت از رخ آید آن که یار و ج قدس باز سوی آسمان گذشت
عمری بود سکونت بین الحرام کرد بود عجب که باز بان آسمان گذشت
او بود اصل که بر تابان فرست مردانه پاک خدا این بر دوگان گذشت

این آه سینه سوز که با برنج پیچ بود : از اضطراب دل ز بیم آسمان گزشت
 روز فراق او که با دانه صبا کس : یارب تو دیده که چه بر آنس جهان گزشت
 زین خاکدان بخت پست با کرم تو : چون بوی چشم زود بطی مکان گزشت
 یارب که جز تو در دلم را درو : رحمی ز راه لطف بر احوال ما گزشت
 ای دل حال ما بشه اصفیا کوی : دین در سینه سوز بان مقدا کوی
 این گریه آبروی دل خاکسار ما : زین آتش فراق سبب صبا کوی
 باد صبا ز غصه دروغ نم فرود : احوال زار این بشه انبیا کوی
 استنشید جدائی بر طریقت : از حال تن جدا ز غم دل جدا کوی
 احوال جانکه از شهیدان عشق را : در حضرت رفیع نشه که بلا کوی
 تا بر رخ و وصل رسد عالیجناب ما : ای روح قدس زنده عشق خدا کوی
 چند آن که ز گریه بکارم فرود : زین کار بسته باشه منککشا کوی
 جوئی اشک سوی بخارا روانم : در پیکار خواب عالم فغان گشتم
 یا نشا و نقشبند بین حال اراما : رحمی کن بحال پر اضطراب ما
 ما را که فراق جمال تو بس بود : کین عقده و کز زده کردن بخارا ما
 شد مرق چون لاله مراد و کیم : باشه شفق نکار استنط اراما
 جوئی خون ز اشک روان سدر بخارا : هست استخوان سینه ما آلت اراما

از علی علیه السلام

که زمین حمایت آن مقصد ارشد : در کج نفس دوی جز بود اقتدار ما
 باد این جا زب ز ابران : ملک و ان براه توشت غبار ما
 اعظم خوش باش جز خوش گفت : با اختیار تو بود اختیار ما
 شاه ابوالفضل آنجناب از اسدا کولاب اندیشش حضرت امیر کبیر شاهی
 میکرد و آبا و اجدادش در کجا اختیار سکونت کرده بودند شاه خروج
 بنا بر بعضی از آوا و او کسیر شد با خطر آن وقت چون شیخ محمد ابن داؤد
 صحبتها داشته مدتی در اینجا بود بعد چندی بگفته در باب منویا از روی
 سفر همین فرمود و خدمت بسیاری از اهل محل اولیا نمود در علم خصیصا
 تصرفیستی قوی داشت و اکثر مردم از خدمت ما برکتش بهره اندوز
 فیوض شهنش در سایه مفیده درین علم بروج بقایا دعا که از دست
 بوصول حضرت ذوالجلال بایز شد در محل روزی که آن متصل سکون بر حق
 از خدمت شیخ عبدالوهاب موسی نقل داشت میرضیا و الدین در
 خلف اکبر میر ابوالفتح قادری جامع علوم تغلبه و تقویه و تصدیق کمالا
 از خط و انشا بعد و انچه و الدیر که روزی رسال خانقاه شیخی انشا ز بود
 انعقاد حلقهای ذکر می فرمود تا آخر عمر بر سنده عبادت و تقوی استغاث نمود

ادواخر سال هزار و یکصد و چهل و دو روز صفت کرد در خطبه حضرت میرزا کر
آسود **میر ابو القاسم** از بنای حضرت میر احمد تادری عزیز بغضی با او افتاد
گرفته و آراسته و یکجای اطاوار او واقع حبیله پیرشته پیر سعید را
بلکه سعادت و خداداد قریب پستتاد در سمانیده در پنهور هزار و یکصد
سی و هفت و در گذشت **بابا محمد بیوسف** مکنه از سماندان حضرت
خواجیه بین خیار مردی توحد و عارف خدا بخت بیرون طعمه از
چشمه با آسود **شیخ یعقوب** که **بابا** که از مسنوبان حضرت مهدی
بابای کاکا بوری مردی سقیم الحال شب بیدار عمر باریت
وجه **شیخ عبد اللطیف** تدا که فرزندش از مسنوبان حضرت بابا
عبد البنی کبوی مردی ستوار الحال درزی اهل بازار ابرسر بود
سید عبد اللطیف کوهن **بابا** از خلفای فیضه بابای زرگر عزیز ماکره
سال صاحب و سمعت شرب توجیه برش عمری در آرزو که گذرانید
در دامن کوه در فرار مرشد آسود **چاچ محمد حسین** خنده و بی
از اربابان خاص حضرت اتوند طماناز که است عزیز صفا نکلین کار
کرده و راه رفیق بعزلت غربت جو کرده قریب پستتاد بر سیده در صحنه

فردوسی

خود مدفن **یا خرم** ساقاغ عزیز فاضل عمر و علم و عقل گذرانید و در سن
از خدمت خواجیه محمد امین صوفی یافته آخر با منقلب الحال شده از صد گلی
تجاوز نموده چون در گذشت در صحن خود آسود **شیخ ابو القاسم** **بیوسف**
مردی مراض قناعت پیشه بفقرو فاقه جو کرده تربیت **شیخ یعقوب**
و اقران او یافته درزی ملای گذرانیده حسابش بلند و شمار آراسته
بود و هرگز میل آسایش و راحت نفس ننمود خیا علی بخت و مصداق
بود **شیخ سعید** **ابن رفیعی** خلف **شیخ حمزه** رفیقی مردی فاضل و متقی آراسته
ظاهر و باطن بوضع هموار و طلاق گفت رفتار صاحب اخلاق بر حبه
بصورت و معنی آراسته **سید عبد الصوفی** **بیوسف** برستل مردی ترش
جانماز و آراده وضع ای کثیر المعارف **و کوشا** **محمد رضی** **سنان**
تخلص از قبیل باجی است که در محله نوشهر ساکن بودند اکثری شغل خطاطی
مینمودند و می البید از ابتدای عنفوان شباب بغلی سنگنا بیکدیگر رسید
و در ضمن آن کسبت فکر را در میدان طبع آرزائی میدوید چون طبع قفا و
استعداد فداداد و آراسته در آنک زمانی با پی سخندان و کبکده شیخ را بمجال
ترقی رسانیده وضع آراسته و دل آزادی حاصل کرده بود و قوت خود

از کتابت جفبوس سنوی معنوی میفرود و اصل بقبر میخ رکاب
اغذیا از گوشه آرزو استخراج شد تا آخر عمر تنبیر و قلند منشی آرزو
منشی بر برد چون این شعر از صاحب کمال بکوش شکسته بال رسید
آرزوی ادراک خدمتش هم رسد مکی کیبار بدیدن آن منون سراز افراز
شعر اینست **ز** د با مال جفا شدیم و این بود **د** در عشق تو سر نوشت ما را
تمام منزل با بن تقریب مرقوم میشود **غزل** عشق تو جوئی هرشت ما را باز کرده
سوی گشت ما را **نی** میوه و زرنه سایه داریم **د** دهقان کج کار گشت ما را
کلمه **سینه** سطلی نه بستیم **ب** بهفایده چرخ زشت ما را **ز** اید با شیمی تو
باشند بگر آرزوی بهشت ما را **ب** کرد کفنی تکوفتی **خ** و بان گفتند
زشت ما را **ب** با مال جفا شدیم و این بود **د** در عشق تو سر نوشت ما را
یاری که بهشت منزلش باد **ب** هر کس که بغیبت بهشت ما را **ب** بر آتش سنگ
طفل شکلی **ب** آسوب جنون برشت ما را **ب** و یوان مجتیم و مجنون
از خون جگر نوشت ما را **ب** هست از خم باد بهشت بر که **ب** منق
بسان خشت ما را **ب** الله کردیم سیر کلشن تا ما و یار بر دو **ب** گشتند
بلبل و کل بی اعتبار بر دو **ب** چشم سیاه مستش لعل قریح بدستش

از عاشقان بوده

از عاشقان بوده صبر و قرار بر دو **ب** از تو **ب** ناز برقا از خوش جامی تو
چندان دلفریش سست شمار بر دو **ب** زلفین با دارش بر کفش غداش
خوش خلقه طلق کرده مانند بار بر دو **ب** آیا بود که در زنی آن از دور آنگه
خسب دست با هم مشتاق و یار بر دو **د** در فن محاوره از شعرای وقت
ممتاز و بی نظیر بود در رسال یکزار و یکصد و چهل و سه رحلت فرمود
در تاریخ او نتیجه گفتند **تاج** شاه مشتاق از سر دنیا که زشت
این چند بیت او برای استنهاد اینک از اهل سنت و جماعت بود
تجربوی آرد **غزل** هر که زین جا بر کجا بدیش مهر کی **ب** رانده بر دو پناه
با تو املیس زدم **ب** احمد مرسل اولادوی باجهش **د** دوستدار
همه هستم بخدا و قدیم **ب** هر که باور کند این قسم از خود و حسد **د** در تقواید
با غلال سلاسل حکم **ب** خاطر هر که نخواهد دل عشق تو نشاد **ب** با دانه
ترا از زلف برسانی غم **ب** **ملا** طبع بسر ملا غالب است **ع** عبدالحکیم نام داشت
و غالب علمی سیکرد چون طبع نوزون **د** آت میل شعرش بر طبع غالب
شد و بالاد ملک شهید که در گوش گذشت صحبت **د** شسته و اصلاح شعر خود
از و مکتوفت بود حصول قوت طبع و ظهور ترقی نمایان **ب** از لاله ملک شنبه

استعداد و بود طبعش را معلوم کرده خود را مراد تزیین او نیز اشاره
بخدمت دارا بسجود نمود و با او در صحبت مرز آمد و شد می نمود
و در آنکه زنی ترقی نماید با او در اقران فایز شد و بیست و دو
دوازده وی شاه عالم بهاد در درگاه وقت تا نظم آن ممالک بود وقت
و در آشنای راه با ملا محمد سعید انشرف که عمده شعرای روزگار بود در
دانشت و اصلاح اشعار خود از حد نشناخت بعد جلوس پادشاه در
اردوی معلی بکلیه شعر خصوصاً قصاید بسیار بهم رسانید و در روز
شنبه در محفل فرخ میر پیش از پیش از شب حاصل کرده توسط هم مقام
نخلان دوران بهادر بار بار طراوت پادشاه شنبه در حضور پادشاه
اشعار خود را عرض میرسانید در حضور پادشاه اشعار خود را عرض رسانید
و آنرا وسیله تقرب و امتیاز و انعامات میکرد و بعد شهادت پادشاه
مراجعت بکشور نمود و با این همه کمالات و سعادت شریک حسن خلقی و
انسیاط عجمی وقت از اشعار ابدارش که همه با صفت این چند شعر
مرفوم میشود **نظم** شراب عشق ناز و اولین جوش مرا شدن تاین
دل فراموش **نظم** نزهت جام عشق مستی داد کین سینه بد نقیبتی

سرایه مرانچ بود

سرایه مرانچ بود و او دم از دست ارزان ز شمع سکنگستی دادند
بجزین رنگ شمع آنگه چون خامه مانی **نظم** موسی جز این صورت می بندد ستانی
ققص زندانی خود را کمن و ذکر کتابی که رفت این توان چون کتابی بر آشنای
رعوت شربت زاری تا غرض دل شکم **نظم** برنگ غنچه بر تبر این خارج حسابی
زمن آموز آداب محبت شهری عشقم **نظم** اگر فزاید کساری که بخون حسابی
ز در بر شاهان معنی من **نظم** از قلم جامه قلعه کار است در شهر می نظیر بود
در وقت کمال خوش و فروش سخنوری بست یکم رمضان سال قبل در سه چرخ
رحلت نمود و عالی از نویسندگی که در آثار سلف و تلف فرمودند
را قلم حروف که قریب بیست سال بفرط محبت و اتحاد مجلس آرای صحبت
یاد بهیاشی الفت بکبر اشعار ابدار و طرح خافیه نای بداهت شعار خنجر
و عیدت نرم لطف طبع را را حمت افزا می حاصل بود در فراق را
گذشت و این تاریخ را را قلم حروف عجمانه بر صغیر غیرت نگاشته
نور ایمان عرفدش ساطع تاریخ **نظم** مهر اوج سخنوری ساطع **نظم** از صفای
ذهن انوش لامع **نظم** رایت عالی فصاحت **نظم** بود در ای مین و در افع
صحبتش وقت بکلمه بر **نظم** بقیع و غنی سی نافع **نظم** از علو فطانتش استاذ

بود جویای اوزی طالع بزوم آرای شعرند بکنند آن با صفا معرفت طابع
شده متواضع بود آخر کار صفتی تفاعش از طالع پرورده چشمش از به فانی
روح قدیسند کنی راجح گفت از علم سالان بخشش نوایمان نزدش طابع
پیرزاد محمد اعلی ملک قبول تخلص از قوم به سلج است طبع مؤنون در است
بطرز ابهام و نکته سنجی حرفی بهلودار میزد در عهد بادشاه بهادشاه
بجسور رفته یار یاب مجلس هدایت الله خان نایب ارتا علی شده
بعد واقوعان مزبور در شاهجهان آباد تکلم کردید و مجلس طرازی
شعر و سخن پرورداری این فن را بحال رسانید مرجع ارباب معنی در وقت
خود بود و یکی در دو او وقت سخن را از حافظ مبنی به نصیبه ظهور آمد
نظم که از کرسی و امانیتواند کرد کسی در کوههای خلک لاری است
تا برقص اندازانازی مرد در خاک کرده است ز کوه در صفتش بر بار کوه
سیر ز کرامی هم صاحب سخن بود این دو بیت از دست **نظم** همینه حکم کسی
در دیار ناجاری است که خوارش چو کمر آورد که باری است بهر از دلخ
فلک خود را از آن اولی ترا توقع هر چه از زکار است و طبع زانینش
از چند در تاز که بان منتظر بود در رساوش با این معنی است ملا دانا

عبد غلام

صاحب فکر سا بود در اوایل عهد فتح میری در زمره شریف امیر الامرا
انحطاط بخت این شعرا ز دست **نظم** در اضطراب اندر سخن عیب است
در اناجون بلال **نظم** هر چه رسیده باید کوسن از ماهی رسیده هر چه معروف
فرزند پرورند قاضی بجز محسن اندر اواری که کرد کوشش گذشت بقبول
به روزی آراسته دار حسن خط و انا خط و افر حاصل خود با مصف
آن درای بصلاح هم دست و منظور نظر قبول میان محمد امین دار هم
شعر در اوایل بعضی مشایخ بجز بر آورده و در اینجا ذکر آن هم
کرده خوش گذران بودند سرش بطرز قدیم است این دو سر بیت
از زاده های طبعش **نظم** هر چه است جرح از عظیم بود دانشی از
بزم خود چراغی از دولت عشق دل کافی است خاکستر من بطرح بگفته
معروف درین بهار توبه دیوانه بهرزه کرده داعی شاه رضا ختم تخلص
مردی وارسته آرازه وضع بود اوایل شعر صوفیانه میگفت رفته
رفته تملکش مضمون مانی و معنی سخن هم کار رسانیده در بهر هم کوی
دست محیی دست دیگر هم ارباب سخن درین وقت بودند که در کمره بجز
تطویل رساله است **دل دلیله خان** که از مردها پانی است بود تو سلف بیان

همان بی داشت ^{مست} کشته از تغییر ایشان را بست اعتبار افروخت
شاه را بر زمین چندان که سیر روانه شده بود اما در راه بود که طویل نمود
و ابوالبرکات سخنان نایب کرد بعد از آنکه در راه خزان در راه بود و رضا بود
از جمله حوادث طبعی که در آن هنگام بود و اول ما در آن بسیار است که اول
سال بگذراند و یکصد و هشتاد و پنج با فراط غنیان نمود و مدتی بسیار
در هم راه افتادها هر دو شهر ماند و مردم تعجب کردند در آخر همان سال شب
بست و در دم ذی قعدة از زلزله عظیمی گذشت آن هشتاد و یک روز بود ظهور آمد
خانههای بسیاری در شهر و دهان افتاد و در بیست ماه این زلزله ظاهر بود
ایا مثل اوایل شدت شد و شب تا روزی چند با زلزله شد یکدیگر
ما یومین شد و تاریخ این زلزله را بعضی اصحاب طبع از آنکه کبریا استی
المؤمنون و زلزله او زلزله است و اقتصاس کرد در آن سخن که از سخنان
کلام خالق البریاست بعد از این حادثه بعد از آنکه سیر با نایب
بمیان آمد تفصیل آن ساخته این است که ابوالبرکات سخنان بود و قی حاد
باره بول که سابق گذشت **محمد حقیق کنت** با جمعی از بزرگان و شیوخ
نمودند و رفع کت محمد همیشه زمین را در نظر آید در آن که کرده بود آنها

بسیار و مستی عالی از براد

در زلزله

دست بدست کار بسته کردند و مردم مضطرب آید در آن شهر بود و بنویسند
هستند و فرمودند چون محمد جعفر و غیره فرخواستند که بکند بیدند
بیدلی هم رسانیدند و از محافظت درباره بول که بماندند بلکه تعالی
گذرانیدند و بعد از آنکه مردم بنویسند از سر سرگشته بودند ابوالبرکات سخنان
منصفیداران پادشاهی را قاطعانه برفع غنیمت روانه باره بول کرد و بفرمود
نود را همراه آنها داد و منصفیداران بعد از چندی بنابر بعضی آنها و تحریر
بی اجازه از شهر حرکت آمدند چون اهل شهر هم از بعضی اطوار نایب
و کلمه بودند و متفق شده انشرف اجلاس بکمال و بیکرمان مخصوص
نایب که برکنند و راه عبور بپاراشکنند غرضه در حجب بخار بر جانین
اتفاق افتاد و شکست بر مردم نایب رود او نایب بجا قدرت با
اقتش کشیده زیاده باز نود است بر از خانه در عرض یکدیگر بر سر حرکت
و آتش عداوت طرفین و مخالفت جانین بیشتر افروخت اوایل
سخن ساز و یکصد و هفتاد و نوزده سال که بر باشند تا سه ماه صرف از ای
قائم بود و اما جنگی نشد و بگردن رسان آن شهرهای فرماشتی بسیار بفرغ
آمد و مردم شهر را بسبب طول مدت مستی راه نیست و محمد جعفر مذکور

باید

با برادران خود و جمعی از منصب اران هر سنده قدری از مردم بیرون
را باغی خود آورده بگرد محمد فاروق خان سپهسالار نشان که با ابوالبرکات
با وصف علم زادگی لغت داشت چهارم محرم سنه هزار و یکصد و پنجاه
تقال در قیاس داشت چون عوام شهرهم در کار بودند نایب صاحب شهر خیز کرده
فرار خود را غیبت داشت خانه اش را سوختند و اموالش را تاراج نمودند
ابوالبرکات خان بلا پور رفت و نیاخت حضور بنام شکیل الدین خان برادر
پادگار خان تفریخت مومی الیه چند ماه نیاخت کرده در محل او بم
مذکور است غلغله شورش عوام اوایل سال فتنه فرساده و در او برزم
خود سر و حیدر که بعد از یکدیگر حکم کرده با هر که عدوانی داشتند
خانه او را بهمانه غلغله داری و امور دیگر سوختند و قاتل شدند و
منصبداران بخصیص منسوبان محمد جمع گفت سر با طاعتش فرود
نیاوردند و غمگینت امور ملکی از دست او بم صورت نکرفت و
با با عبدالسلام از اولاد شاه قاسم مختار حرمه الله علیه که سیوه سیاه
را گذاشته بهمانه توری محمد مراد می پوره نمودند او تفرج حاکم و
سرحد او کرده با منسوبان و تعلقاً محمد یعقوب غالب سلوکی سب کرد

بوفان ایلانی

بعد بر فاضل طرفین از دست کسان اذیت شد و بی ملذ و سستیهای دیگر
هم در شهر و اطراف رود دسر رشتیه نظم و نسق باطل از دست
نایب نیز بر سنگاریت محصور نوشت و استعفا فرستاد نمود و احوال
شهر و کیفیت اطوار او بم کتوف مقصد بان حضور شد الحی را با طهارت
و دیانت و کم دماغی امور ملک اری را بخش نمود است بر د و تفرصوبه
بعمل آمد فخر الدوله پسر برادر روشن الدوله از انتقال دل دلیران
از حضور سقلا مقرر شده قاضی خان نایب خود نمود آخر ثانی سال
بذات خود بشکیر رسید و چند ماه عمل بخشوست در دست وضعی کرد
و اکثری را بهمانه غلغله داری و هنگامه آراستی و اجتماع و تهمت غلغله داری
حکومت او محمد فاروق خان منور بعلت اجتماع و تهمت غلغله داری
از دست کسان ناظم و عوام الناس وقت فراز گرفتار آمده بخواری
زاری در عین کشاکش مردم او با شش دما زاری بهملکت رسید
و جمعی دیگر مثل حبیل الدین خان و قاضی خان و غیرهم بکسب و زجر جالی
مبتلا گردیدند فخر الدوله بعد فراغ ازین زردا در سوهور فرستاده
گفت با برادران خود که از دست در اینجا جمعیت ستیم بود منهرم است

و بصحرای ناکامی سمت کویها که سرحد زمینداری آنها بود انداخت
چون الشا و بهر جهت بسیار رسید از خدمت مغول شد ^{عنا} ^{بصحا}
مشهور و بعلتینة العنان بر فرسایت المدخان که روم که بودت بدو شطاب
عنایت المدخان یافت خلع و صوبداری کشمیر حاصل نمود و نیابت
بعصام الدینخان بر سرشرفخان ملطخاندشرف صدر و دیوا که در کوش
گذشت فرستاد و فخر الدوله که سهوز در کشمیر بود او را بعلت بیاض
سردم قید کرده و زور بسیاری گرفت و قاضیخان گمانا بیخه راننده
روانده بستند آن شد عصام الدینخان بر قاضیخان غلبه کرد و خیل نیابت
و چند ماهه که کنگه را رسیده آخر سال بیاید و یکم فخر الدوله که در لاهور
رقمی از نادره که بلاهور رسیده بود حاصل کرده قدری از مردم کشمیر
را همراه آورده و واسط محرم سال هزار و پنجاه و دو داخل کشمیر شد
دخلی کرد و فریاد زیاد همی نمود خواهست که سکه و خطبه در شاه
جاری سازد و اوام الناس بسیار بقرت و شورش آمده مانع بود
چون جهل و زبده تسلط و تغلبه گذارند و مردم را در جهت بسیار از کشمیر
بدر صا که با شاه بماند و شاه صوبه کشمیر در دیل تعلقات با شاه ماند

دعایست از خوار

و عنایت المدخان را بدستور سابق نظایست بحال داشتند خاص و عام
از اکابر و امارا غرناقی نموده فخر الدوله را از شهر نزار و نودت از شهر
در هفتت بسیار با خوانی بعضی نثار داشتند اطرف شهر را آتش کشیدند
و جمعی را که یافت بقتل رسانید و تیر و ماه از طرفین استناد که بود و اطرف
بیتکه کنده راه فرار گرفت و ابوالبرکاتخان که در لاهور بود تفریق نیابت
عنایت المدخان بکشمیر رسید چون تقریبت در شاه ممان آمد و فرود
که برای حفظ سر رشته و قایع نکاری رهنمی از احوال و که از غراب
حالت و نوا در واقعات بقلم آمد و بدین سبب که رستم از حالات
گذشته ایران بجهت مرآت رطب و ضبط و قصد پر داری تمان خطاری
فوشنه نمودی نماید بر مستبدان ^{حالات} ^{اهل} ^{دار} ^{مغ} ^{نیست} ^{از} ^{او} ^{بطل}
سنه نهصد و شش تا هزار و یکصد و سی و دو تقریب صد و پنجاه سال
نوده لغز از خاندان سلاطین صفویه در ایران دبار بسته قتال و
اقتدار مکرر کردند اول آنباشاه اسمعیل صفوی بود و آخر سیم شاه
سلطان حسین بر شاه سلیمان ابن شاه عباس ثانی چون شاه حسین در
امور ملکی مجتهد امده شد و از عهد و ضبط و رطب ملکی توانست برآمد و خلا

طوره اسلا میس گرفت در اکثر اطراف ایران اختلال نایاب و داد
از آنجمله میرویس نام یکی از سرداران افغانه علی بنی در میان کباب شاه
کنیز ایل حسن محمد معظم شاه عالم بهادره بامر پادشاه و مالک در کابل
فرمان روا بود و چون ظهور زردشاه خدیجه زور و عتباتی شاهی بکتاب
علیه در کابل برافرازد و در وقت صوبه ناکر که متنازع فی طرفین میبود
شاه عالم با وادندش را میسر در ضبط و ربط تعلقات او بهادری داد
و اکثر حدود خراسان را تا به دست تصرف کرده چون بهادره به سلطنت
رسیدند علی بنی در آن زیاده بر پیشه مدخلت ممالک ایران نمود و اوایل
عهد بهمانند از دنیا رحلت نمود میر محمد در پیش کجای او میگذرد و زیاده
بر پدر اجمال اقبال نشین و چندی سکه و خطبه بنام پادشاه هند و سکه
بخاری و در بعضی کتب منبرستان او را عهد فرخ میری که به حافظه منور
و فتوح چون از بطور او وضع کن شاه حسین بی پروا و بی شری
او منتظر بودند از آنجمله اینست که عثم که در صفهان سکونت داشتند از
دست کسان شاه بسیار شادی شده بمیر محمد و سطور که در دست او بود تعقیقت
احوال خود می بر او شاه را گذار کش کردند و او را بغیرت آوردند با فرج

گذرانده چنانکه در کتب

کثیر از راه جنگل پشته بخت بر صفهان آمد در حالتی که مردم مست و خسته
که از آن بی پروایی در سر افتاده بود و بسط صحنه میان کابل و تبریز
کرده هم تهیه افواج نموده چند بار مقابل افغانه و بقدر رسیده لشکر شاه
سند و خود شش بیای خود در فرج میر محمود با املاتانیا فستق بیسند
و کجول شد و میر محمود بر تخت صفهان کمال اقبال و اجلال ممکن گردید
سجده شهرش شد و بهماننداری کجک خالق معبود و مسیحا غلام عمار سردار
عاقبت محمود مسیحا لیکن همگی در سه سال فرمان روا بود و زود نیز
گذر نمود و اثر فرست سلطان برادرانش تمام او شد و در سه سال حکایت
در صفهان و خراسان عسکرانی کرد درین چند سال که در افغانه بود طرف
همج در مجری خست و تاراجی در ایران ردد او مال مردم بتارفت و زن و کج
اسیرش میتوان گفت بعد واقعا جنگ و بلا کوفت چندین حالت در ایران بلید
نگذشت باشد درین بین اکثر مردم اطراف فروج کردند از آنجمله ملک محمود
از اولاد ستم دستان در مشهد مقدس تصرف شد و نذر قلی بیگ که از توابعش
از الواس ترکمان ساکن باور بود بمشهر آمده داخل کار کسان ملک محمود
مژگند در همان حالت هزاره میرزا اطماس پسر شاه حسین بود مقول شدند

بدو برادری می دیگر که زیاده بر بست کسی در دروازا فایده نعل سید
 بودند فرجه یافته با مدودی چند خود را بمشرف مقدس رسانید اهل شهر
 قدم شهرزاده را منغمم داشت همه با طاعت و انقیاد تمام سلوک نمودند
 و ندر قلی ملک کور هم از ملک محمد قاضی شده ملازمش شایزاده نمود
 تکفیل دفع محمد خان کرد بر چند روز در کین بوده فالو با او را قبل
 رسانید و خطاط طهماس قلیخان سرافراز شد و سکه و خطبه شاه طهماس بجاری
 نمود و انترق سلطان افغان را دفع نموده بندوبست جدید در ایران کرد
 چون سکه و خطبه شاه طهماس سبب صغر سن و عدم تجربه و ظهور
 از عهد ملک اری توانست برآمد و صل و عقد سلطنت بر طهماس قلیخان
 ماند و در اکثر امور میان او و شاه اختلاف و مخالفت واقع می شد
 و طهماس قلیخان بر عهد راحالی دیده و داعیه سلطنت را بنجا طراده
 بنا بر سلطنت ملکی بعضی تمسید شاه طهماس را بقید آورده طفلان
 او را که عباس مرزا نام داشت بسلطنت برداشت و خود توفیق شیرین
 مدتی تحت محاصره بغداد نمود و کیطربند در اکثر طرف ایران بود
 تا راج کرده و تبریز آورد چون لشکر بادشاه در دم غلبه آمده

ملک

طاه صراط امر خیز

طرح مصالحت انداخته بر صفایان که گشت ضابطه و ربط مقتدا نموده
 بجهت صلاح امور خراسان و دفع انترق سلطان که بعد تسلط شاه طهماس
 راه فرار اختیار کرده بخراسان آمده بود توفیق بهشت شد بشی از وصول
 ستار ای حسین خان افغان برادر میر محمود زبور انترق سلطان را دفع
 نموده خود در قندهار علم افتد را بر انترق طهماس قلیخان که بتدریج
 بندوبست و نظم و نسق ممالک ایران از خود پیش برده شایزاده
 بر سر سلطنت نشست و دفع بعضی که کو تو دیودند نموده ملقب شاهزاده
 از همه ایران و داخلت دیگران فراغت حاصل کرده و دست
 و سرکت آن اطراف را گوناگون بسته بر سر قندهار آمد چون حسین خان فوجی
 فردان در قلع حکم که بر سر کو واقع است متحصن بود مدت محاصره بنا نهاد
 کردید و هنگامه متقابل طول انجامید و قریب سه سال در محاربه و محاصره
 گذشت آخر الامر سیم فتح و ظفر بر بر سر راه نادرش است مکرار
 او آن محاصره قندهار را استمداد دوستانه از خسار شاه بندگان
 کرده بود ایلچی را فرستاده بنابر نفاق امر استثنی و غمگینی ملک را
 بر ممالک مدعیان هفت نادرش بعد فراخ از هم قندهار بار بار بشار بعضی

امرایان عالیقدر از ازاره غزنین کابل متوجه هندوستان شدند و با وی
همه و یکدگر بمانند و وقت انداخته شاه طهماسب ماضی نیرش اسمعیل
بر ذمه خود گرفته بود باز مردم را در آن حضور نمود و چون بفرستیدیم تدارک
افزاشد و محبت امرای حضور و نفاق آنها معلوم کرده فرصت را غنیمت
دانست کابل در بیت در را با توابع دولت حق بلندگ جنبشی کشید کرده
و هر جا تا خسته و سوسخته و غارت نموده و بعضی جا با قتل عام فرموده
بر سر راه پوراند ذکر یا خان بهادر و صیدالار و خلف سبغ الدوله
عبدالصمد قاسم و صلاح درصالح مالی دانسته مبلغی خطیر از خود و مردم
شهر و تجار جمع نموده بر کارشاه رسانیده ملانز شاه کرد و بقبول داشت
مالی مورد عنایت شاه شد با ملحدان در شاه از راه پوراند حضور نموده
امرای پشاوره این وقت در کمر تدارک افتاده امیر الامرا مصدام الدوله
خان در آن بهادر میر بخشی با فوج عظیم بقصد تعاقب اعدای شاه
روان شده در بانی است بد ملاقی بن الفریقین محاربه عظیمی
داده و جمع کثیری از طرفین کشته شدند که اکثر امرای حضور را بخص
بر مان الملک با امیر الامرا متخرف بودند و نفاق میان می آمد و از

معاذ الله

مدد افواج بادشاهی کمتر رسید کار مردم نادره بسیار گشته بود
و نزدیک بود که مغلوب شوند بحسب تقدیر نفاق کثیر موجب ارباب
اهل هند شد و کسی از بقایای لشکران موافقت نمود و بکلی لغت
میان می آمد امیر الامرا با نفاقای عمده خود بشهناخ رسید از مردم
کشیدند با کارهای مجرم در فوج امیر الامرا بودند شهناخ یافت از خود
دلسوزانک جامع الکماله صوری و معنوی مولوی امان الله ذکر کرد
و اذ فحول علماء و صلحا بوده در وقت امیر الامرا وارد در بجا بود
نیز سعادت شهناخ حاصل کردند که آن ذلک بحسب عین فنی القدره
شسته است شهید باک یک ملا امان الله کشمیری و مولف چنین یافته
تاریخ بکفتم بی سرانداشته تاریخ شهید باکست علامه حضرت و ایضاً تاریخ
الاسلام عهد تاریخ است و لا والله ما را که نزدیک هر بجا بود
کرده بودند بعد چندی با شماره غیبی از آنجا کشیده در مقبره اسلام
گرام خود دفن نمودند رحمة الله رحمة واسعة با شاه بود مغلوبت
لشکر و انحراف امرای خود بدیده مآذره رفتند نود و پنجاه نفر
بزار و یکصد و پنجاه و یک تن میان آمده بود او اخر راه فر بود نادر شاه با

همراه رفتند داخل قلعه شاهجهان آباد شدند و اواسط شهر ذی حجه پانزدهم
 بعضی مردم حکم قتل عام و سوزن سواد شهر فرمود یک شبانه روز آتش قتل و
 بنیاب در استعمال بود از مردم کشته فیض عام جمعی نقل رسیدند
 مولانا اعظم مولوی عبدالمدک اوالش در صفتی کشته شد و مردم در
 علوم و حد فیم و ذکا متناز بود از علمای عالم خصوص در حقوق استنبوح بود
 در سجد روشن المذ و نظر خاک بر کسل بجا بودند درین قتل عام نظریه مکرو
 بکرات شهادت فایز گردیدند نظریه با معنی که احتمال ظلم در حرکت کرده
 و مکرو با شجسته که همان بخط بر مجربش ملا عسکری بعضی خود مرده بود
 چنین حالت و داد خدمت لیک و مولوی امان اللہ بستره افاده از قلعه
 ملا محمد شین منسوبان ایشان است مخالفت و موافق
 این قسم دو فاضل اجتماعا خارج است
 یکجا رفتند عالم از عالم و تاریخ مولوی عسکری انفرادا چنین یافته شد
 بوی تاریخ و حالش باز بستم نامانده فاضل کامل بکفتم و در حال الدین این
 قادی که با وجود علوتیست درین قتل عام کشته شد
 غم تاریخ این واقعه تا ابد است با لجل با در شاه قریب و راه در شاهجهان

ملا از قلعه قتل

مانده اکثر تحفه و ذخایر و خزاین که از عهد سلطانی کشته موجود
 گرفته و لکنها از مردم شهر و امرا بر مانده تحصیل نموده با شاه هند
 و کشمیر را بطور ارشاد کذاشته است در و کابل و در اولگه خود آورده
 او ابل صفر سنه پنجاه و دو از شاهجهان آباد برآمده افاضه شده
 نمود با طرب ملتان فته با خدا یا رخا از زمیندار رخا بر کرده انفعال
 انجامت و برهما لکت ترکستان شد خبر این قتل را بتعبیر مرآت
 سخن از احوال نادر شاه ضرر بود بر اصل سخن ویم با شاه صوبه
 کشمیر را بنیابت اللدخان کجا کذاشته است از الیاد البرکات خان
 که در تبار بود دنیا کرد غنا بر الیادخان در بهنگار نادر شاه
 ناموس مال تصدق کشیده بود مردم کشمیر از دست خیر اللد
 که خود را وسیله نادر شاه قرار میدادند مایع سک و فطیله نادر
 شدند و بخت داشت غیر تنها بکار برده فخر اللد را بر آوردند بر آمد
 او در سینه ابوالبرکات خان عاشق ابوالبرکات خان دوسه ماه نیابت
 غنا بر الیادخان باستغال کرد و غنا بر الیادخان بخت دارد که
 گذشت فراغی نخواسته بشمیر آمده او اخروی قندهار شده در شهر رسید

چهار پنج ماه عمل نظامت بحسن سلوک کرد و بکارهای کلاسیک و بفرزندان
و رفاه خلق و احسان کافرانام کشیده و اکثر متقدمان را بجزا رسانید
و بزمام فقر و درویشی نشاند عقیده و اخلاص بجای آورد آخر الامر
بسبب معاملات مالی و مداخلت امور ملکی و نفاق مردم و نفاق در دربار
او دوا بوالبرکاتخان که قصد خدمت بلکه تسلط داشت راه یافت رفته
رفته مخبر می آید یکبار بعد نماز جمعه اطراف مسجد می فرماید متفان بودند
آنروز و همین زیبادی بوج غناست الله تعالی راه یافت و بوالبرکاتخان
تسلط علی حاصل نمود بار دیگر در عید گاه بواجیر مردم طرفین شده مردم
غناست الله تعالی شکست عظیمی یافته خودش چند روز با نفاق فرزند
و سرگردا بود آخر الامر رو بپوش و در شهر شده بر پشت غناست الله تعالی
که راه سوخته گرفته بود از سر محمد حسینیت مطلق آبادی که بجز کج طریقی
از سوخته بجا آمده بودند استمداد نمودنیم ماه باین گذشتند سینه نشین
در موضع ماره بنت تلافی فریبین اتفاق افتاده انیمز بوالبرکاتخان
چیز عیبت نخورده و راه فرار اختیار نمود غناست الله تعالی غره ماه
رفتن از مکان اختیار آورده و باز استقلال یافته چون اقامت این شهر

انزلی

حسرت شایسته تقبیر و ساطن رو بپوشند نشاند تا بحسین شده بود اند
اطوارش کمال بزرگ منشی و عدم متابعت امور ملکی بطرزیکه الحال بهم
روزگار است معلوم نمود استقلال مزاج که اکثر از راه ورود تقرقات
اصلا ندید ابوالبرکاتخان راه قصبه بروج گرفته چهل روز استقامت
غناست الله تعالی صورتی گرفته اما سر رشته اختیار مملکت طاری
اصلا نشین بعضی مالی شهر از مقصد اران و غیر هم که بیشتر مصدق
ادبی نسبت با و شده بودند بجز کمال ابوالبرکاتخان شدند محمد زین
و محمد ولی پسران عبدالرزاق جو دردی را که ذکرش گذشت و زیاد
بر بدر اقامت از قباستند اتفاقا در وقت ابوالبرکاتخان را فرود آمد او
همراه گرفته روانه شهر شدند چون آنکه کسی کوی غناست الله تعالی از راه
تا تجربه کاری باعث بر هم زینها شدند جماعه سطر در بی مانع داخل
سواد شهر که دیدند خلعت الله تعالی با مردم خود و قدری منصفان
منتهی می آید در اطراف هفت جبار تقابل نمودند بی آنکه چیزی
واقع شود در غایت زیادی بر کسان خلعت الله تعالی افتاده بلکه از آنجا
بعضی جماعه دارا نفاقی هم رود او همه را که بر گرفته بود در هم شهر

زمینداران بروج

سنة ۱۱۰۰ این واقعه ظهور آمد ابو البرکات شیخ و مردم به بیخ می تماشایی
واخل شهر شدند و غایت العداقت بدات خود تا نصف شب با کسان
آنها جنگ نموده چون سر و سامان چیزی نماند از راه خانینور بجا
سوی بروجالت عجبی رفت و با بر خود که از سبک کاه بهفت هزار سوار
رفته بود ملحق شده و ملتی به بران محمد زینت که دیده و جاکر با آنها
داده آنها وقت را غنیمت دانسته مشغول کجج مضمول است شدند
ابو البرکات شیخ آن فرصت محل و حکومت در شهر را به مشغول حکمرانی
سند با بجز درین سه ماه غایت العداقت با سبب مخالفت مردم و
ناخبره کلاری کسی نگوی خود و غالب سلوکی مردم بنیو و تقاضای
دیگر لقب و ثواری بسیار کشیده طرفین خوانام صلح بودند بود اللبیا
و لاتی بهفتم صنف غنایست العداقت که از سوی بروج مرتبه اراود مردم
پنج و وسایط ابو البرکات شیخ با راده صلح آمده بود و محمد زان
محمد وی خود بظاہر با استقلال رفته آخر روز دوشنبه بدی مردم
پنج از دست دیار اها و که نو کرده آنها بود نهاد رسید ۵۳
ابو البرکات شیخ تعرف صوابی شیر کردید ابو البرکات شیخ جز با حضور اراقم

که از اول

ندگوات

که او این اسطه مصالح بود بغلط امان برات فرستاد از اطلاق و
قصه قتل غنایست العداقت می نمود و العلم عند الله الملك المعبود
و بحسن سیرت و برقت قلب و نفی ناز در دنیا و جود و ان عقیده
که کسی از احکام مثل غنایست العداقت دیده شود تصور را همو بنیاد
که سراسر لغات است نیز بجهت همین امور در شرح او راه یافته بود بحال
که بود غایتش بیکر گذشت و مظلوم شهید رفت من نواز احکام
روزی غنایست العداقت اراقم حرف در خلوتی مذکور کرد که یکی از خدمت
درون حامل است و بخین میگویند که وجود این بولود و ظهور او خوب
بلاکت بنیو و برهم خوردن مال جان نمانست و در استعاط و لذت بولود
از اراقم حرف استغفار نمود اراقم گفت که نظر بر ظاهر شرح چنین
احکام را قابل یقینی نمی توان دانست و اگر دست حمل از دست اربعین
نگذشت علما اجازت کوند در دفع و لذت رضای زوجه را چند از راه
تفرقات فرصت استعاطی بجهت اتفاق تولد ولد که برینند و برهم
خوردن کار غنایست العداقت معاف واقع شد اللهم اغفر له اسعد
خان بر آتش حضور بود شهادت غنایست العداقت بنفک شمشیر اراقم

ابو البرکات سخاوت بسیار او استقبال تمام یافته بهر تقدیر سخاوت بکلی
 مردم بفتح رخا که در هر آنوقت غالب بود مگر در چند تن به پیش نهاد
 تقدیر ازین شهر بر آورده اند که بی نگذشت آن نیز بخان سخاوت
 باز رو بکنیم کردند یک تنه بنده شد به برکتش مرتبه دیگر باز خود نمودند
 و تقابل نمایان کردند او ایل شوال بعد از آنکه اهل شهر مدتی
 کردند و مردم نابریه ایل شهر هم تقابل داشتند آخر شبی بر سخاوت
 ابو البرکات سخاوت هجوم آمدند قضا را از ایل جهانگیر برای ملاحظه
 نمودند حال بنده و زیاده خانقاه معلی بر آمده بود خانه را خالی یافته بود
 بود تا شسته کسی درون بر سر نهرا رخت عافی بسلا بردند و
 خان بجز در اخبار بر کرده و مردم مشرب هم رسیده و سر راه خانه خود
 راه بر آمده آنها گرفته بعد در سه روز آنرا بکشد بر آورده ز غنا رخت
 نشاندیم شوال هر دو برادر محمد زما و محمد ولی را با داریام کا فخری
 تعامل تو از تنبیه بقتل رسانیدند و سه چهار روز فرزندان آنرا
 و عامر سب باستان آنها در جزیره کوه توال از بر جا حاضر کرده کردن
 زیاده بر چهار صد کس و بان صد کس بقتل رسیده باند این واقعه در آخر

سال اول دیگر

سال هزار و یکصد و پنجاه و پنجم در او قضا عنایت بسیار شد تا بن
 نذاکرک نظر بهر آمد را تم اوراق عبرت و نایق چنین تاریخ یا نشانی
 خرد سال قتل همه کربان بکفتمه نهای بد ها غایت ابو البرکات سخاوت او برابر
 این نزد نمایان خطاب بهادری با تحسین خردان از پنجاه
 صفی را آمد یکمخند بی فراحتت غیری با قندار و کامر که در ایل در میان
 مرض صعبی بهم رسید و ایام تفرقه اش به راه پیش آمد قطعه درین
 حدیقه بهار و خزان هم انوشی زمانه جام بدست و خواره برد و پیش
 قبل از ظهور اموری که مسطور است و او اسطاب ستاره دم دلخواه
 فتنه ریز بلا انکیز از افق طلوع میکرد و مدتی ظاهر می بود و تجربه سخاوت
 نملک یکمخند ملاحظه بعضی احادیث احادیثی که درین وقت عامه
 قیامت نام است اسباب آن منفسه بر و ز آمدن گرفت تفصیل این
 اجمال و تبیین این مقال آنکه خان مسطور با وصف حال انانامی و
 ادعای فطرت و رسائی و بهنگام غرض فتنه اصلا مرامات
 ملکت رانی ملحوظ نمیداشت و عنان سلطوری و حرکات ملازمان خود را
 درین امور بار فایده داشت از آنچه مراد الله نام بره مکر الله بکسب پیچ

را که یکی از ملازمانش بود مصدر بعضی تر و بی عقیده او شده بتقریب
نیاز داری که مراجع استقلال بسیار داد و وزام اختیار و اعتبار
سپاسپسار ابدت بی باکی و بی راه روی و نهاد ابوالبرکات خان در
ابتدای این نورا آسان داشت و سهیل نگاری نمود که با از غنیمت
این بهت غافل بود و در هر شش ماهی که رفتن بمیل بود بر شد نشانی که
بمیل میرالمدد که در بعلا و تصرف سوپور با مردم غنیمت که سست
مظفر آباد و پنج خشت و دست تقدی و تطاول در مال و ناموس مردم
شهر و برکنات انداخت و برده حیا و محبت را از میان برداشته با وصف
این حالت بصحبت مخالفان ملت افتاد و سر رشته دیداری و حق نگذاشت
بر خلاف سست خود که از خاندان مروت و صلح بودند از دست
و با ولینعت خود در صدد مجاریه و قتال شده و سواد شهر آمد این مرتبه
مردم شهر با ابوالبرکات خان منفق شده متوجه تنبیه او شده و بعد کار
طرفین سرالمدد را منبرم شسته از شهر راندند نظای عظیم که از ابوالبرکات خان
در وقت آمدن است که با وصف اظهار نیز توان غایت بین تعالی
غنیمت را که داشته متوجه حیات و سوخت صد بمیل شد و اگر بکنان آن محله و محلا

و از آنکه باقی اینهاست

نواحی آن زمان متوجه نمایند و چندین محله در عرض که در این تقریب
فنا رفت و غنیمت را مفت گنیز نمایند همان روز که با ظاهر و باطن امر
متعکس شد و تبلیغ خیر توانان بعرض فایده داد و میرالمدد را بدو بر سر
دور از کرد ابوالبرکات خان جمعی از افروز کران با جاشی و ملازمان خود
بسرکردگی برای ابوالبرکات خان پیشکار صوبه مدافع او فرستاد اظهار انداخت
و شاد بی بول ملاقی بهم شدند مردم ابوالبرکات خان بسبب تقاضای جمعگی
در آن فرج بودند و دعا خوانده بی وقت متعرض شده خود را بطولان
آفت و بلا دادند یعنی حرکت بی محل را بکار برده بنا بر غلبه غنیمت راه
فرار یافتند همه در دریای هست کردان وقت طغیانی شد مراد با بجان
و امثال او جمعی از اعیان شهر و سفیدالاراد ملازم ابوالبرکات خان
مترق شدند و مدد و دیو حید از آن فرج جا بست برزند بود و فرج چنین
میرالمدد حرکت پیشتر هم رسیده قدم سوختی را برشته که نیست صورت از
اسد مار خان تغیر شد و ابوالمدفونان هماد مصدر و جنگ بوداری
گشته تقریب مردم بسیار فرستاد که شتران را برای کمک ابوالبرکات خان
آده بودند از راه شتر نفس و مرص و طبع نداشتند و ناراج و افوا

و افساد و کوماه پیمان نفاق امتزاج مشفق با بیره شدند و علمانیه
دست بناموس و مال و جان مردم کردند شهر و دود پر از مردم غنیمتند
عام التوشیح تاریخ است بتوقع عظمت و معشای او و آخر رمضان
مبارک بود مقاتله که در شهر میان آمد از طرفین اکثر جاها آتش کشیدند
آخر غنیمت غلبه کرده ابو البرکات سخا را از راسد بود در خانه خود میراد
که از دست معاونان بیره شد فریب عفا خورده او را با خود موافق
میدانست بیره شد و کشتن رفته از آنجا بر آورده بوجلی قدیش
رسانیده با اختیار خود کند آشنند آنروز از مردم کشتنوار کوهستان
و بنوعی حاجتی برضایق گذشت و یاد از راسد سخا قیامت انگریز
مردم از مال و جان و عرض ناموس بالکل نابوس گشتند آتش جلال
در آتش حال بود و هر فردی از بر زمان کوهستان که رفتی
سزا شد بودند علانیه در خانه های مردم در آمده تصرف نمودند
نمودند و مواشی و دوا بر کردند تا را بناخت آورده تقسیم زنانه
نمودند از عجب مجایب انکه اگر حیوانات احدی از صحرا بیایا و صق یافتند
جزای گاوی و میش بکوه و جبل توانست رسانند در آنجا هم کارش

ملک از دیوان

یک آفتی و بلای ای بخامید اوایل سال پنجاه و خان بهادر شیرکلیه نیایش
ناظر و اصلاح این مقدمه بکشید و در عید کاهشت اول ابوالبرکات خان
بگذرگفته ازین شهر بر آورد و روانه حضور نمود تا پانزده اکتبر مصالحه
و اراده نوگری از کار مراجع طلبانیده با توکل گشته عمداً اسلحه نمود چون
خود هم آثار خبره سری و سرکشی او معلوم کرده مجرب ظهور سپهر اندازد
غافلانه آوز او وقت سلام که قناریخته بقتل آورد و سراور انجمن و در
شیرتک بهما در یکی یکدوماهی در کسیر بر برده از انور دیگر تجدید اصلاح
مقدمه که استغنا فاعل کرده روانه حضور شد ابوالبرکات خان بحضور رسیده
یکدوماه گذرانیده دوم ذی قعدة در گذشت در صحت فهم و وقفا و درخت
ادراک و حیای چشم و مشورت و امتیاز خویش و بیگانه و سوادان و اطال
و صریح خط از اقران ملکه اکثر اعیان ستمنی بود و شهر خو بکفایت اما در
مال و جاه و خود خواهی دعوت اندیشی و خدمت فقرا وقت عرض همه
صفاتش اوشید عاقبتش در سزاقت و غربت گذشت خدایش با بزرگوار
از سبب یک خان از طرازمان قیوم ایی خانان در سبب صوبه
در کشمیر ماند و عمل خانگوار و انعامی رو داد یکی در وقت قحط غلامان

بهماکت و باجون از مدت و رسال سبب خوش اثر با خود بر طفلان
اقسام احتلال کمال مزارع را در عابراه مانند بود و اسباب از دست و دوا
و حرث که اکثری بنا رفت با الملک مفقود علا و آن نزول باران بود
بیوقت و نقد آن وقت ضرر و زیاده بود و چون آن کار می شد
و علا رو یکی آلود و سبب بدبختی غلزدونان می بر حرمی انسان اگر چیزی
موجود بود هرگز در نظر محاسبان ظهور غنیمت و نایب غنای شد و عسرت
بغایت صعوبت و کربت انجامید و با قهر الهی سلسله جناب آن فقید
پادشاهی گردید و عالی مازا کار و صاغر بجاک بی آبروی رسیده
روبر داد و آثار هیچ هم بدست کسی نماند و بود که ملوسات و زوالات
خاک هم میسوزند و کله نایب نقدان غلزدونان هر چه می خوشند
مشغولی فتنه و آنجانی قحط بای آفتاب که نایب شد زبان تو کجاست
دو صد منزل از دیکه کشید آتش دور در فراموش شد نامان بر تنور ز قحط
آتش دیکه آنها می برد چه قحطی که آتش در وجهها میزد و مردمانی قحط زده
اوایل گاه بوشی کرده بجاک می سپردند چون کار می رسید مردی شکی
رحمی کمال مبت فرموده بدرباری بردند آب دریا از نور مونی مغیر ملکه

نقش

متعین شد و دیگر فرصت آب انداختن هم مستحب هر حاجت را در وقت سکون
و طبر بخوردن آن مست عظمی برزنگان می نهاد و سبب شد که بعضی جاها
مردم دست بکوشت آدم هم کردند بلکه اطفال خورد خود را بنزدق خورد
مغزیند و از سبزه هر جنس نعمتی بود که بدست کلام اقبال شدند و کثرت
دیکه راه فرار گشت و کثرت سالم و باقی ماندند اطفال که بقوت
آمدند چه مخد و قوی آدم بدو تنگ دست رسیده و ماش و غنم و حاکم
دو گرفت از استرای ریح الا و مقدمه قحط جرح آمده تا آخر زمان
سخت و قهرا دست دقیرمان قضا و قدر است قهر و جلال ابقای می فرست
بعد آن آمدنی فصل شد ابواب فضل نه الجبل بر روی ضلای موعود کردید
چونیکه از واقعاتی که درین سال تمام احتلال را سر ملال بظهور آمد این است که
خدمت خواجگار علل الدین نقش بندی معروف تجو ابریز که در آن وقت
مسند شریف حضرت خواجگان بود و تجرک عوام کالایع نام و بعضی ضعیفان
سفاهت اسخام متفرقیه نایش گران فروشی خود را بدف کرده و
حاجی عتیق الله قادری انرا اولاد حضرت سید کر ساری که از خدای
ببعضی حکا نشو و نما می دست برش از برش با عت اشتغال نامه بخوردن

کسان نایست بصورتی که در این جماعت که در اطراف کربلا اتفاق افتاد
 مردیم تا اطراف کربلا آشتی در مدینه بخندست و چنانچه خراشید و در
 بنقریب صالحی و در عده معاهده خواجه علاء الدین با او اوست طلبند حاجی
 عتیق العبد را که کربلا بود و نیز بدست آوردند خواجه نور را با جمعی از خوا
 و انخوان تقصیر بر بهار الدین قاضی و خواجه با ششمه سیدی عروس
 خواجه جان این خواجه پادشاه ابن خواجه محمد شریف که اصلا در این کجاست
 کاری کشیدند بحضور دست دادند و حاجی عتیق العبد را که در معارفه و
 زبانی داد بر آست در جزار داده بودند بنیست و در میان ایام
 میر علی سیر بر صدق خان داد او را که کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا
 و بهبوده کردی جای انعامت در شهر بند شام در موضع سیر در زمان
 محقق میگردد کاشفای جدا داری خود میکند را سید انوار الله است با هم
 بدستگیری چند او باش را جمع کرده شنیده تهنات را اسلام آباد در آن
 و خیال کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا
 پادشاهی را بهجوم تعین کرده طرفه مرج و مرجی در سمت اسلام آباد
 واقع شده محقق میگردد ایام یک و نهم در آنجا کشته شد

در این مقام کربلا

و چه ترنا فهم بر که بنشیند فرار نمود این تقریب هم عالمی بخوانی رسید و بعد
 ترودت افواج و زینبند را باقی ماند و چنانچه متوجه بود و دیگر حادثات معلوم
 نقلت کاتبه محرم شهر را باقی قهر مردم کشید راه یافت قهر مردم کشید
 تا پنج هفت در سال هزار و یکصد و پنجاه شصت با وصف خود
 غدا خود فریادش بهمان آمد و خبر و ارشاد بشش هفت روز بر رسید
 در میان حالت بگریزی در او ایل حامدی اول با دقهر الهی و زینب
 گرفت از دیو بهر تا قریب غروب بسبب شدت باد و کرد و غلبه سما
 ظلمت بار عالم تاریکی آورد و غراب ایل حواله بر روی جهان پنهان
 کرد و همسوز بست و از انخیالت نگذاشته بود که یاران غیر موسم بودند
 نامحسوس هفت هفت و وسط انصال تراکم شد طوفان آفت و بلا
 قسی بر آنکس که از قرون ماضیه غیر عتیر آن کس نماید
 دلم از عبرت آشوب طوفان سنده کریان چو ابرو نهانان تیرگی
 چشم خون خشان کز دیده نگاهم از خواب ندیدم غرض غم از جا در
 بجای حلقه در بود کرد گرفته آب زنده با کس جهار آسپلک شیبایی
 در وقتی که این طوفان بر روی آمدی که از اناضل کسبستی محرم است خانه

فقیر حق محمد ملک که در بخارا ملک شهید وارد بود بنا بر در توست فوجی
 طغیان ملک تاریخ بیست و یکم از سر برار خانه تود و گمان سب طغیان
 رو بود بر آ آورد بهای نفس شهر اکثری بر هم خورد و محصله آن و غلظت را
 تنباهی رسید و از بلوچان امانا جبهه توان بر رسید نظر بر هر چه در دست بود
 قابو جویدان روزگار و چنان خزان مایه احکام و نورش از غلظت
 رخ غلظت بیبرانه قلمت محموله بسیار بود اما قدرت کامل و فضل شانه
 برورد کار کار فرمای لطف که کم خلاف طمان و بیند از خلاف برکت
 نمایان جلو کردید و کبرانی بآن درجه که گفتنهای آفت بود رسید
 فخر الله ثم حمد الله و شکر الله ثم شکر الله جمعی از اهل حال و جاه طلب
 که درین چند سال از دار مال انتقال فرمودند تقبل می آید *نور محمد صادق*
سنونین خواج محمد صالح بن خواج محمد باقر نقشبندی میسرورد
 از صفای فغاندا
 حضرت ملا حسین بن مبارز غزنی معتمد مشرع متنوع صاحب باطن و نور
 بود و دروغ بدعا و معجزات غایت جود و جود می نمود *خواج محمد شفیع*
 لکوه سردی از منسوبان حضرت خود ملایطیب مردی بود و در وقت معاصر

معاصر عبدالرزاق

صاحب طمانت بر حسنه بود و متصل هزار خواج اسمعیل حسینی آسود
سید علی نقی ولد شیخ موسی بن شیخ غازی زونی هری خلیفه عم خود
 شیخ یعقوب محمد خلیفه شیخ محمد با برسا خلیفه شیخ داود کا که از فقه
 به نقوی تمام آرا استی دشت در حدود سال پنجاه مرتحل شد در محل زکری
 مدتی است *سید ابوالفتح* مانی عالم عامل مازف کامل با وجود بزرگوار
 در بخارا که از او اتباع سنت و اجتناب از بدعت عمر سعور در بزرگوار
 و میل به او هر کس نفروده و ترک کل نموده عمرات ضار رفتای نور
 اقزای او ظاهر دشت اولاد دشت شیخ محمد حسینی و نانا نیا باراد و صحبت
 شیخ محمد مراد متوی نقشبندی نابز شده هما بنجا استقامت یافته از آن
 بر نافته در غما احتیاط و تقوی و متابعت سنت و حسن سلوک با شیخ
 و شریف و بی بندار بود و نابود و متقی آثار وجود در دیده علم توحید
 گذر از این ششم محرم سنه هزار و یکصد و چهل و نه آن مقبول فاق بعد
 فراخ از نماز اشراق بحال ذوق و شعور حلت کرس دار السوره *سید*
 علیه بابا مهدی میسرورده از صفای بابا علیه بود عمری در از آن اکثر
 در حدیث برت خود برینا گذرانده بود فون برت بر ظاهر شیخ و تقوی استقامت

شیخ محمد فاضل

و زبیده آشنائی بکتاب هم حاصل نموده متبع آثار سنت اطوار
 بجمال همت بود هر جا رسید سجده بنا میکرد و باین تقرب به نسبت به هم
 آزاده وضع در خراب امر معروف بود مدتی در باره مولد سکونت داشت
 و خدمت خلق المذبحی آورد و تجزید و نظیر اینها قرآن ممتاز بود
 آخر با بجز کبک اقامت کرد بشهر آمد در محل اندواری زاد او پیشین بود تکلف
 میکرد را پیش عمرش قریب صد بلکه زاده رسیده غره شهرزی قدمش
 رحلت فرمود در همان محله و مقبره حضرت سید عبدالعزیز است **خواج**
عبدالرشید متجاوز از خاندان **خواج عبدالرحیم** با توفاداری است
 بهره اندوز علم ظاهری بود و بعضی صحبت مرشد بزرگوار حفظ او از
 از معانی و اسرار هم داشت در غایت تکلفی بر بی تعیینی گذارند **محدث**
 و مجود الادبها هرگز در سبب نبی نه و بوضع اسما آشنایان بود **محدث**
عربی **تولید سعد الدین** صاحب فرزند علمای شیخ الاسلام مولوی **امام**
شهید اولادش در سنه ۱۰۰۰ بود قریب به هجرت و الله تعالی تحصیل
 علوم نموده بر سندان افاد منگی گشت در اکثر مباحثه بر ازان فانی آمده
 موجب طلب و لذت نایاب حضور رفته در اینجا متاخر بهت مسوومندی

له ابو فریدالد

مستند بود فرقت والد سی دهمست روز رحمت حق پیش در جنب والد
 استود شیخ **عبدالعلی** به این باب بود **محدث** بر مناض بود از خدمت
 حاجی محمد کامرانی نظری یافته بلکه چندی در خدمت با کبر کش گذراند
 سعی طریق رشت سابق داشت باستانه حضرت سید **محدث** که پیشین روحی
 شیخ بود او در سنه ۱۰۰۰ آمد و رفت بسیار میکرد و میگوید که به ترمیمت
 از روز حاکمیت سید بزرگوار فایز بود کارهای صوری و معنوی با احتیاط
 میفرمود تجزید و نظیر و نون و تو حیدر لوگ کرد در ترک در همت
 و عدم احتیاط کویان نه قدما بود آنها را تقریب کون هم احیاناً از
 اطوارش بر منضمه ظهوری آمد در شرح و توفیق شان مجیبی داشت
باب اول **واقع کاشی** از بهره اندوزان ارادت و صحبت حضرت میان محمد
 امین اولاد بود عمری در سفر و حضر گذشت ایشان گذرانیده بود واقع
 رحلت آشنای بسیار زندگی کرده و بتجوی و وع و توکل و قناعت
 گذرانیده در مرتب حضور او کاهی حظی مانی داشت آزاده وضعی و بطل
 خلق و بی تعیینی مگر داشت با کبر کش شده بود قریب نود سال به حال
 بسر برده خوب بود و خوش گشت **خواج ابوالدین محمد** **محدث** اولاد خوب نام داشت

این خوابه شرف الدین ابن حضرت خواجہ معین الدین نقشبندی و است
 با سعادت او ما سال صلت خواجہ معین الدین اتفاق افتاده مصراع
 یکی می رود و دیگر آید بجای این خواب محمود الصفا از بدو شنید و بفرمود
 اکتساب کمال از بهر با یافته و از علوم دینی بهره یافته و تعلیمش را از
 دو طالب معنوی از جناب خواجہ احمد بسوی گرفته است تا کمالی از آن
 حاصل کرد و وقت سفر و الهمبرگوار زینت بخش طاقتا حضرت آید
 و بگرد روز بروز در استشفای استاد او از طریق علی صیفا و فایده
 توفیق طاقتا کوشش فرمود و کارش روز ترقی روز افزون بود و با
 این حالات مشغول کتاب رانان آخر عمر او است میفرمود و بقیه از آنرا در حاکمان
 مالیتان و تتمه از آنوار است بود سوره این طریق بذات کبریا بگانش
 پر فرمود سرشته این سلسله بود و سوسوسه شجاعت آورد در منزل و کفایت
 بیجا کوشش در کس بقا و در دولت فرمود بعد از ششیم ششیم
 زخمها که برین فغانان وی نمود و در سبب خیر از اشعار که در سبب
 تاریخ آنجا بحال یافته شد فرمود می شود تاریخ رفتن آن ملک
 در رکابش صدر از آن فرج دل بگشتی چشم جهان کردایی است :

در غزالی بولس

در غزالی بولس در این یک موع دل با عظم از ذره کم تاریخ یافت
 بود نه از آن تاریخ دل با آفتاب است کسوف نیز تاریخ است یافت
 ملا عبد السلام خواجہ نور الله معروف به دو یوسف است از عارفان
 کشمیر عزیزی حکایت صورتی و معنوی آراسته و از علوم غیر بشر
 فرسخ در توفیق خود با تمیاز تمام برکت تحصیل اکثر علوم در خدمت ملا
 ابوالحسن صاحب الصبور را و در ملا عز الله تبرک و در فصول در خدمت
 عرفان مرتبت شاه ابوالبقا که در آن از برکت صحبتش فایده توفیق بسیار
 افتد کرده در غلبت حال بهره نامی از شرب توحید وجودی حاصل نموده
 و درین شرب قدم بر قدم شاه ممدوح بوده و اکثر عمر را با او در کمال
 و استغنائی نام بسر کرده با وجود نسبت قادرینت از منسوبان حضرت
 ملا ابوالکسر فیض طریق نقشبندی یافته و در رکاب راه باطن بحال ذوق
 و سئو شتافته و با بیخه توحیدی مخطا هر جمیل هم میفرمود و سخط و اثر
 از آن هم گرفته و در باعی در اعتدال آن املا کرده آن این است
 فی وجه نیست ساری همان روی التفات بینم حال ذات در آینه صفای
 هر قطره در نظرم بحر سبک آن ای مدعی رجا بنام در حلال شتافته

و این هم از دار آذوقه طبع و قارش تجرب بر آید و الا تخلف کرد ^{بما}
 مشربان توان کمیند داشتن از تر که دست لغت آید در پیش زهری
 بنوش تا بجای کام هر روز در آرزوی لذت لازمه داشتن ^{بیشتر}
 زهد ترا در لباس فقر بهود و چند نرقه بنشیند داشتن ^{عاشق}
 بجز عکس روی خویش آری هم بود آینه در آینه ^{بیشتر}
 برکت خود بر پیش جان پیش در کدین عشق نیست ^{بیشتر}
 صحبت تو بیا ران تو در این شرمی توان زوال در بر داشتن ^{عاشق}
مهادوق آن خود جوانی با رازد حضرت شیخ محمد جینی فایزنده و
 نظر عایشک کرده و بعد طی قدری از منازل سلوک ما هر چند بزرگوار
 بحر میں شریعتین رفته و ادای فاسک نموده در انشای این سفر
 بحالی قدمت قدوة الالو و ایضا حضرت شیخ محمد علی رفیعی تهرندی رسیده
 و بهره اندوز گنبرالانوارش شده و بعد مراجعت پیر بزرگوار آید
 چنان یافته و شب و روز راه رضا و تقابلت شایسته بعد واقعه
 آنجناب بقدر عمر با استقامت و توکل و نشأت بزرگ لغت و شریعت در آن
 شصت و شش سالگی در گذشت در فرارسش خود آسود و بگذرد ^{در سال}

انقباض و انقباض

از جمله عزیزانی که بر روی کار بودند ^{محمد سلطان} قاضی است خلف
 قاضی مقیم جامع علوم معقول و منقول هره نامی حاصل نموده و بسیار آراستگی
 او شیخ و اطوار و آثارش و نیستی و اشارت خود است و از اکثر بزرگان
 بنده و لایق نظر میایافته و ارادت در رفتن خواب عبد الرحیم لغت بنوی که
 از مسنون با حضرت با با با سفر بود درست کرده در سفر اخیر در شاهجهان
 در گذشت ^{بیشتر} مگر ^{بیشتر} در جوانی ذوق خدا برستی یافته و نظر حضرت
 مولانا میر محمد رفیع رسیده چون از بخارا حرکت شد در شب و در راه مانده
 و چند شبه عباس گوری که از اکابر اولیا بود سلوک نمود ما را ایشان کبر
 توجه فرمود در اینجا هم از صحبت بزرگان آنوقت استفاده می نمود در سن
 هشتاد و چند در راه از کشف و بجا و در گذشت و در صحن ماند خود
 واقع عید گاه آسود ^{بیشتر} باره مولی قدس الله سره با که آناد
 رفته و از حضرت خیان غایت است ^{بیشتر} هر دو ^{بیشتر} ^{بیشتر}
 بر طبق روز زنده و صاحب کنایتین شد و مردم بسیار را فیض معنوی رسانید
 عمر در کار سلوک و تسلک گذرانید ^{بیشتر} ما اینست ^{بیشتر} سال در گذشت
 دیگر ^{بیشتر} عمر زنی عمر زیاده ^{بیشتر} از صحبت ^{بیشتر} داران

حضرت صلح جان چو در قران انسان بود عمری پیرا سبکی و توکل
بسر کرد دیگر شیخ عبدالرحیم از منسوبان پیر محمد مراد پور شکر عمری صاحب
تجربید و تقویید و خاتم مطلق الله و معنی آنست عالمی هست تر نیستند
در گذشت دیگر شیخ عبدالغنی از منسوبان بنام بابا بلور می خواند
در راه توحید و معرفت سگول نموده و جمعی را پیوست و بر سر می نموده اکثر
بوجد و حال غرق شوق و مغلوب برق بوده عمری توکل گذرانیده در سن
هفتاد و چند در سلطنت خود در توار خانه آسود در طریقه نقشبندیه میرید و اب
عبد الرزاق کج است که از ادلبای ستور الحال بود و طایفه حضرت صاحبی
صمدی رومی قدس سره بود دیگر شیخ عبدالعظیم که روی خلیف با ما محمد صغی
عزیزی عالمی هست صاحب امتیاز و فضیلت از اصحاب غیرت و مفسر سن صحابه
نشست و نظری از صحبت پیر بکت حضرت شاه حسین یکی یافته و پیر نام
از علوم دینی برداشت بالکل راه تقوی و روح گرفت در کمال جوانی دست
اختیار نمود و متوکل بود یکبار شوق زیارت قدس نور حضرت امیر که کرد
چون طریق سدد بود از کابل برگشت و بازار راه حرمین شیخ یعقوب گرفته
ادای حج و زیارت مدینه نموده بعد هفت سال رحمت فرمود در سن پنجاه

السله لوم

رسیده بود که مدتی عمرش بسر رسید در خطبه حضرت شیخ بابا والی قندر
سره العالی حایا است دیگر شیخ محمد قائم بیوی از منسوبان شاه دولت
عزیزی عالمی معرفت یافته است مل بعد فرغ از تحصیل علوم در ک
راه تحقیقت که هفت تحت بر بستند از تقوی و سستی بالکل ارگسته تا بود
عزق و ذوق و متوق بود و هرگز یک لحظه از شورش معنوی و سوزش قلبی
نمی آسود و اندک پیش هم در صلاح و تقوی از برگزیدهای روزگار بودند
در سن پنجاه و هفت ساکی رحلت نمود شیخ محمد قائم تاریخ و صاحب نامه
دیگر شیخ محمد عیسی است از ارادتمندان قدیم حضرت مرشد مراد در زمان
نشانی آن مقدس ای او ابوالکاسه رسیده و برگشته داری نموده در
آن حضرت که در سفود پیر مرشد مرشد مسافت اختیار فرمود دیگر شیخ
سماذ اندوز شدت صحبت مرشد بود با آن حضرت نه با آن تجرد و تقوی پیر
رفت بسیار بزرگوار اگر در آن وقت سندان آرای ارشد بودند زیارت کرد
و منظور نظر همه شد در سرفخ فدا و عقیده پیر بزرگوار خود و کمال فدا
و یسینی و فاکساری و فرغ قلا در شیخ با وجود اجازت حضرت نقل این طالی
که کسی دیده فرمود بیاد میان کل گذرانیده در ماه ذی حجه سال پنجاه

هجری بعد هزار و یکصد رحلت فرمود روزی هزار و سیصد و شصت سال
 دیگر شیخ عبدالرشید فرزند روضه حضرت شدی مرادی قدس سره در آغاز
 جوانی بطلب ربانی تعبد بر ما مشاک و کلمات نمود و بعد از تواریخ تعبد
 از حضرت والد صاحب خود بطلبه شوقی فرستاد از آنجا کرده ملازمی شد ^{اعلا} مرشد
 شناختند و آنحضرت در سر همدان با و داد خدمتکاری و باقی نمانده
 و کمال رضای آن عالیحضرت حاصل فرموده بکثیر آجوبت فرمودند مگر ^{استاد}
 گذرانده بهیوای دریا فرستاد آنقا با نیز بهیستوانی شدند و این
 در آن بهیمان آباد سعادت اندوز شد آن قطب ارشد کردید زیاده بر رسول
 از حضور سرانجام بهره در شده و همان نشاد افرو و سال آن قدوه اهل کمال
 روداده با حضرت اهل بیت نقش مبارک را بر بند آورده و بعد از این
 بقدر بر شای باز بدین در جنب حضرت ارفه با جازت برین با و قوف
 معاود نموده و با فاضل ارشد و طالبان توبه فرموده با و تو را ^{بند} این
 و تفویضات قدیمه و جدیده که با ایشان وارد بر جاده استقامت یافته اند
 چون مرسد و این از حد و بجای چهار متجاوز بهمان شدت ارفش
 با راد و حج اسلام و نحو او سعید الانام علیه الصلوه و السلام که سبقت

السنه اوله

بر بسته روانه شدند جنبدی در سر همدان و بهی گذرانیده بر اه ملقا رفتند
 و حج ادا کرده و جمعی ادا را نمودند و هم به آن فرموده را حج بپند و نشان
 در شان بهیمان آباد امراض غلبه نموده شب معراج نبوی سبقت گرفت
 سال هزار و یکصد و سیصد و بیست رحلت فرمودند کانی سعادت اوله ادا
 بود در محبت تعبد بر حضرت کرد آنجا کرد ^{ملا} ملا محمد مراد را
 ملا طاهر سی است عالم عامل و فاضل کامل بود و اراد معنویه در جنب
 حضرت شدی مرادی حاصل نمود و چندین مرتبه ضروری سلوک را
 طی کرده بود حفظ او فای معنویه زیاده برد و به روز مدرس معقولات
 و منقولات اشتغال می و روزید در قوت اکثر امور ما شای اقتیاط
 کلی است سمنوز عمر نه لغزش نسبت تا رسیده لوی ای قاف را در ملک مانی
 افروشت از علمای و کارا در اکثر اطوار ممتاز و مستغنی بود و وفات
 شب شنبه در ماه ذی قعدة ^{سنه} ^{مرسد} ^{الوار} ^{مور} ^{ابا} ^{مصلح} ^{العرف}
 میر محمد ماشم که در کش گذشت عالم فقاهت است که متنوع و متنوع بود و
 در شغل قال الله و قال الرسول بسیر بر صدیقان حضرت مرشدی
 در عقد او بود زیاده بر هشتاد و عمر با در شهر سبقت به صلاح و بهیاد کرد

ملازمین العبدی را بنواری و لرعدی اللطیفان محمد صالح خوانده
زین علی که در کش گذشت که علمش متوده بهره و در انخط و اوقات هر بود
بنقوی ایام یکصد را شنید در سنه در سن چهل و نه و سلط نمود در مقبره حرم
زین علی آسود ملا عبید الصمد که بجلید فضل و صلاح آراسته و پسر است
و بدین و اما موصوف و معروف بود و تحصیل کلمات صوری معنوی
از ارباب فضل تقوی نموده و در حق طرفه مند و شایسته است کرده
در صحبت بسیار در پایه باریا بوده حسب الفروقه پایه مذکور ترجمه احادیث
نبوی مینمود در حضور فرستهای عمده یا آخر انرا ملا عبید القادر مفتی
سببناش دم تغیر شده بود بدستور آبا و اجداد از حضور مفتی اعظم
کشیده بامیر احمد خان حکام که سابقا در کش بکلیه بتقریر صلوات اقتضا
آمده و تقریر و سال در قید تجمیع بودند آخر الامم در تجمیع در حرم
جمادی الاولی سنه داعیه اجل را اجابت نمود بر وفروض ان صحبت
فرمود تاریخ و فاشش ملا عبید القوری سوی حضرت ملا عبید باوند
اللهم اغفر له و ارحمه و رحمتک در است اطوار و صفا اشفا و محمد
اشرف کنگا کوی و برجسته کوی این عمارت است در میان این همه ارباب

نورالکاف

شعرا که گفت یکین که گفت و لطف اللطیفان و انسال اینها که همه تربیت
یا فنکان الاساطع و محمد رضای ششاق اند که همه جدا جدا حیرت نگیل است
و در تحقیقت جمعی از اهل کمال که درین سخن تمام اجمال مرقوم طلم اسراف خصال
شدند نمی از می است که صورت نذا کار گرفت و گرنه در هر قرن از فردن
شهر و بیرون بود در ارباب فنون سخن بود هر چه نوشته شد از خود علم
اطلاح خود است و نمرد در همان مقدار اشخاص نیست و عبات کلیه
سخن بر این اعجز عبرت تخمین بود که جناب سیادت و فضایل و معارف
فخرت میر محمد یوسف معروف بجوابه باشد که روی که در شهر سببه
هزاره یکصد و هجده است کشمیر را بود مسعود زین فرمودند از بعض
کلانان و ولایت به نقل عقیده کمال از مردم کشمیر فرمودند و دیگر
در سیم عزت صلاح بدستور اطاها برین عقیده اغره هند و ولایت
نمودند هر چند جناب خواجه معظم این بدین معاینه احوال محدودی است که
در انوقت از بقایای سلف بر روی کار مانده بودند در پایه گذشتگان
و سماع حالات ایشان بحال عقیده معترف بابل کمال کشمیر صوری معنوی
هستند شدند و در راه آورده رسانده و آن مکان نزد اغره انجا ازین

بیان کردند اما که غیرت را تم نام حیرت بگردد و بر سبب خلقت
در همان دورتی چند مرتبه در سبب شد احوال صحیح حاصل مستوی
رسانید و چنانچه مراتب ترتیب تاریخ نگاری و حفظ سرشته احوال
گذاری ضبط حالت سلاطین و حکام هر زمان ضرورت بخاطر آنکه
و که عزیزان دیگر از اهل کمال که درین چند سال حلیت گزین شدند یعنی
با احوال گذشتگان نموده ختم رساله متعدد و جمعی که از روز جزای خاوند
خان علم و عمل اند مثل عالم عامل شیخ رحمت الله و ملا علی قاری
مقیم تبریک و در روشن بر سلسله مثل شیخ الاسلام مولانا عبدالسلام
معروف بویکل ظل سبحانی و غیره که درین وقت سند آرای ایشان
نماید چون قلم در اینجا رسید را تم حروف برض منعی سبب گزید
منجربان شده ادا سبب ضعف شد و فرزند کار این اخبار شد و آنها
رساله را بهین حالت معتقد است و مضامین این شهر را که پیش از
ترتیب قلم آمده بود و در ذیل خاتمه الحاق نموده وقت تسویه حساب
که پیش از بودند بدین تفصیل تاریخ سید علی و تاریخ رسیدی
از مرزا حمید رو منتخب التواریخ از حسن پیکر و تاریخ حیدر ملک طاهر

در نام نامی

و در سنی نام حضرت بابا نقیذ بی دریات السان و از خواجگان سحاق و بود
از روز اولی از نامی داوود مشکوفی و تحفه الفقرا و دیگر رساله های حضرت
رسول مرادی و آثار علمگیری از مستعدان و یکد و تاریخ دیگر از بعض
متأخرین که تا او اسطع عهد عالمگیری تدری از بعض مشایخ بقید تحریر
بوی فقهی و کمالی درین پنجاه چند سال احوال اکثر حکام و اولیای عظام
و علمای مقام و شعری بلاغت استقام از روی سماع نقیذ بیارند
و معاینه بنده اینست خود است که در حیطه سطر اند اصل سوده در تاریخ هزار
و چهل و هشت موافق نام که در اوقات کتبت میرا بجز آنکه قرینه سال
بنابر احتمال احوال موقوف مانده بود در او از فرستاد که در فایده است
گروه شد محض میرکت و امر و تحریک و تقید و الذکر که او که در کتب وجود
و سبب بود نمود و احقر ذرات فایض الوجود است صورت انعام گزشت
و بنا بر محلیت بعضی از روزی که این اهتمام در تاریخ رساله سبب گزید
ثانی موقوف ماند اصحاب بیصارت و بصیرت سهو و تقصیر را بنظر قبول اندر
بعفو و اصلاح تلقی فرماید فائده نامه کار بعضی محایب و اعیان کتبت
داحوال برکنند ما از خط و لید بر آ که در کتبت میر عیاشی و غیر این بنده

بسیار نوشته لیکن آنچه بصورت مدینه در تحریر شیخ از آن رسیده است
که لفظ مبارک شریع و شیر در ساء بلاست الحق که مراد شریع و شیر
شهر بعد ولایت ماورالنهر نسبت به بلاد دیگر بسیار است و دیگر که
اسم دایمان که خاصه این شهر بود محتاج اظهار نیست از حدود
کشور تا قریب سیصد کیلومتر کس تنهار و بر و انترقی بلاد و سواست
میرفت دیگر از انانی غلات و باد صفت آن قناعت قسمیکه درین
بود از بلاد دیگر کمتر یا میدهند دیگر از طراوت باغات دایمان
و نصارت آب که هوا که مروج مسافر و مسکن است کس با کجا شرح دهد
دیگر از شیر سار با که با ججا افتاده است تا به مقدار توان نوشت
از آن جمله در موضع که مشهور پرگنه چه چشمه است نزدیک تبار سوار
که دو حوض بزرگ است قریب تالاب و عمیق است کسی نمیداند
سبکویند که در آغاز آردی به است که هنگام زراعت است در زمان
مردم با آب سباز و سرد در آنجا رفتن به برای چشمه میبردند
و کوسپندی فرمان نموده طلعی ترعیب میدادند بعد فرغ از طعام
آب از چشمه طلب مینمودند در عین استعدا آب جریان می یابند

کلاه از آن کسندنی

هرگاه از آب سنگینی می شد باز بهمان دستور رفتن میگفتند که آب
کافی است آب چشمه خفتی میگردید و این دو حوض که گور شد از شیخ
روزگار است بالای کوه واقع شده که کسی در آنجا میسزد دیگر در موضع
یونان نیز کند و بسو کو بیست و در آنجا مکانی است که کنه براری نام
که اطراف آن ماز و سهیل اصلا آب نیست بقدر خالق قضا و قدر
و مالک شیرو و شتر بیخ شهر لور از نبل آن کوه چه شمش آب جاری
دیگر در تمام سال آب در آنجا مملکت است دیگر در همان مرکز نواحی شهر
نالی است تا که نام در میان آن نالاکه جزیره چند واقع شده که جزیره
سواشی مردم آنجا است هرگاه بادی بسند می وزد آن جزیره بسوزد
کشتیها متحرک میگردد و از طوفانی که چندین بار است جزیره را بطرف دیگر
سنگند صاحبان آن سواشی با آنجا رفته حیوانات خود را از راه خشک
که دو میل مسافت دارد اماکن بازمی آند اینها در پرگنه با کله و
باره موله بره نواحی است سوری مرکز نام زیاد در وقت از است
و پنج رنگ گل که در آنجا رنگ میزند همان مدلول آن است که در
قریب است محل مرغی همین احوال است و طرف مؤسسه مرک خوبتر

و پشتر این صورت واقع است در بلان سسک که اطراف کامل پنج پهن
دستور بیکدیگر زیاده از آن بهتر از آن کل اقسام و انواع واقع است
تخریر و فضا بر یک اجداد کنانی باید و در بر کنه سایر اکتوا اذنع
نزدیک شهاب الدین پوره چهار زاری است بر لب آب اگر هزار گرس تمام
روز در اینجا ماند نماز شام هر کدام بخانه خود رود و علی الصبح
پاکیزه و مصفا می بیند که با جوارب زده اند ایضا در بر کنه لار
بر سر کوه رسکو سسکی است عظیم افتاده بصورت ماده کا و که چهار رستیا
دارد از دور بنظر می آید و در زیر آن سنگی محو نموده از آن منقرض
که در هر دو ماه فروردین از بر رستیا آن سنگ آب جاری می شود
تا آن سنگ بر آب شود کرده هزار گرس آب از اینجا بردارند هیچ کمی
نکنند یک شبانه روز چنین می باشد بعد آن دو از زده ماه خشک و فضای
ایضا در آن بر کنه بر سر کوه جوی آب جانب شمال جاری است او تر کنک
نام اگر ارجیانا نام موسم تموز گوشت کا و دیا چینی میسرند و از انقدر
می بارد که اگر کسی چهل هزار گرس باشد زیر بر سر آن می شود ایضا
در آن بر کنه در موضع تیل مولد دوازده ماه شکار ماهی میکنند با صیغ

که در زاری

که در زمین خشک جوی در از مقدار پنج کنه خلاصه می بیند و در می آید
از آن پنج شش ماهی بر می آید ایضا در آن بر کنه که بی است بلند بر سر
نام ناپهرا که قلآن کوه در نظر است مار و کژدم نمیشد و زبرد آن
کوه مار و کژدم بسیار است بسبب آنکه قل در نظر است بالارفتن آن
امکان ندارد زیرا که مجروح میوزر بوسه آفتاب هر میشود که رونده را
بلاک می سازد و در بر کنه کاهراج کوه بی است بلند در ضیاع و کیه آن کوه
تمام بر سر نمیشد بعد از هفت سال اگر کسی نیم کز زمین بکند شعلا آتش ظاهر
میکرد که از آن آتش طعام می توان بخت ایضا در کاهراج در بر کنه
در کوه بر سر چشمه است سما لوانام که در وقت بهار مردم از برای تخان طالع
میروند و در کوههای سفال خود بر از پنج میکنند و نام خود در آن ظرف
نوشته است از برای پر کنند و در آن چشمه می اندازند و بعد یکسال به
روز که باز آن ظرفها بر روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع سمدرا طعام
بخندد و پاکیزه با ظرف بر می آید هر کس طالع بخشد از در طعامش مان قسم بر آید
ایضا در بر کنه در زمین باره در موضع بابل نزدیک صفت تربت بر سر کوه کاهراج
صفت ناست نام و در آن غار چشمه است که از پنج بسته می شود در وقت

ماه بانزده روز دیگر روز ماه در افزایش پنجالی می آید و بطری
آنچشمه زیاد از یک کوه است بزبان هندی سنگ مبارک و بلند و دوده
ماه برهمن حال بسیار ایضا در کونینج در موضع بل در خراسان سفید
تتا در کوهی کثیر در زیر آن سایه نوازند که در این همه بزرگ اگر کسی
رای شبها تمام شاخ و تنه آن درخت می چسبند و بر زمین می آید و
گفته در بانیازیکه بدستش نمودم درم تشنه از فاد میرزد چو در بلک
ایضا در وقتی پوره حمای بود که در کلخ آن چراغی روشن میشد و حام
عظ الدوام گرم می بود که میسکیم بود علی سینا این صفت کرده بود
ازین حد سال کسی برای معلوم کردن صفت چراغ را حکم کرد و دیگر
باز در وقت نمود صفت قدیم هم برهم خورد و در رکند بزرگ موضع دولت
حوضی است سنگین سنده برای نام یازده ماه خشک مناسبت و یکماه اول
بهار هر روز سه بار آن حوض بر آید میشود در هر مرتبه در وی بقدر دود
آسمانی آب جاری میشود مشهور است که باقی آن بود علی سینا صفت
یاد او و خاک رحمة الله تعالی خود تصنیف نمود و علم آوردند که دولت با
دروغی صالح بود آنجا رفتند دید که از در حاکم فرقه از هر طبقه بسیار میشود آن

نکته ای هم دارد

سنگی که برهم زده برای سجده نمود آب آن چشمه از بر سر می درود خود جاری
اگرچه از غرایب بود لیکن آن درویش مقدس بدعت در نمود ایضا
در رکند نام در موضع کوه بنه نور چشمه است که وقت از آفتاب سرد
انجا کوه سفیدی کشته بر سر آن چشمه میگشند و طعمای ترتیب میدهند
آنرا خوردند فایده بسیار میخوانند آب از چشمه جاری می شود و هر ماه
آب بکارند آنگونه با باز همان دستور طعمای ساخته فایده بسیار است
آب غایب میگردد ایضا در رکند دیوه سرد آمدن کوه چشمه است که
واست که نام کرد وقت بهار جاری میشود بعد از چند که اصطلاح
بآن نمینامند خشک میگردد باز باها خشک مناسبت آبش در غایت سردی
و خوشکوار است ایضا در رکند بارند در موضع کوه زده در کوه قار
مشهور گردید که آرزای نام سخنی در حرف آن کوه کنده منتهای آنرا
کسی ندید آن از سبک بسیار تاریک است عرض آن فارغ کرد و ارتفاع
آن چهار کز کسری قریب آن غار مقبره حضرت عثمان بنا با بابام
دریشی ذکر شد که وقت واقع شده نام غار الحال در طرف کوه مشهور
افتاده است جدی صفت ساقی موجب تفریط صفت بر در و اطراف

آن دامنه صورت با نخی و حجره تا که کویا معا بد نظر نگاه راست با آنست
 ظاهر و باقی است و حمید ملک جادری در تاریخ خود نوشته که در
 بقصد تحقیق در آن خاک را آدم و دوازده نفر بر نهانها بسته گرفته
 و یک یک سیر روغن بدست هر کدامی سپرده و ما بین هر شعل جی که سیر
 برتبا مفاصل بود چون سافتی بوی قطع نموده در یک کسبه بزرگی که از قفا
 پسته کز بود و در روش نیجاده کز رسیدیم چهار را به بنظم در آمد جانب
 راست را بی پای چ و جانب چپ را بی بالار دید و راه پیش نظر ما بین
 می نمود یعنی ما بل ما سفلی بود درین هر سه راه دیر می توانستیم نمود
 سنگی در راه یا بن روی چینه استیانی غلط شده نشد تا ما یک کسبگی اول
 فرو رفتن آن سنگ در گوش می رسید و از سقف کسبه قطره آب می کشید
 که آمدن بن ترشید بود در آن صحن تبردار کرد که در روش کسبگی نماند
 باز از همان راه برگشته و بر در آن آمدیم بزرگی دیگر چون در آن خاک را
 همراه گرفته در آمد بعد از آنک سافتی طرف چپ رسید و در یک دیو چون نمود
 حجره ظاهر شد که در آن آن قبر است مذکور است در کسبیم ازین قبر ازین
 معلوم می شود است بنا بر تطویل و عدم اتفاق و بر همین مقدار گفته نمود

دکتر...

و یک در میان موضع بالای پشت مسجدی که زمین بنا کرده حضرت میر تقی میر
 در این سره و در نوبت و بکل قدیم آن مسجد بحال است و قریب آن احاطه
 و درین احاطه محوطه که در کسب بقعیده مردم در زیر آن جا با بل است که در
 و ما در دو ملک خاصه ای بنا آورده اند بنا بر تقصیر است نه شهرت دیگر نزد
 و سستونهای منقش داشته گویند که بنام حضرت پانده و آن اگر همیشه در
 و قوت هر سب مثل بودند بنکار تقا بود و ما را سلفا تنها الین کمال بود
 و در عهد این مدتی آن تجار را بر از زمین کرده و بر همه آنها ساکن
 اینجا بودند نیز خوشند و دیگران مال آن آنازان در اطراف و میانه
 بحال است و جای ایران و محل هر نگاه و مکان حسرتش و شمار گفته
 قدیم است ایضا در روش عیش مقام غاری است که در تریا با زیر المین
 که در قدیم حیات در آن غار آمده فروزند از بالای آن غار جای گنیزه من
 ظاهر شود مقبره من خود است دست و چنان کردند و دیگر در نالاب اول را از
 عمای روزگار است هر هده آن هفت سفت کرده است که در تعدادم دوره اش
 بدست است و کرده می رسد اگر با عفتش تمام ندارد که با نموده است از در محلی

اطراف آن دو کوهستان واقع شده در زمین تالابی بر زمین کجافاز و
سرمه با آنکه می کنند از آنجمله در وقت انان ماه ملاقات بر این با هم می کنند
پرزاشخ و سنگ که ده دروازه ای سنگ حاجب جنوب آب نری در آن
موسمی یک سال گذشته اول داد ایان بر کشته شده خود اشتهاده می شوند که در
بعد از آن وقت نام و نشان آن کشته شده می یابد آن را همان که در کشته شده
از آن که می آید بر این و دیگر در تالاب اول در آن سلاطین بجای آنست از عمارت
و بافت و گلش و موزون و اطراف و در آن وقت مقرون عمارت بطرح بسیار
در هر بناجی سنگین و نواریه آن را بسیار بجهت در تالاب باقی باقی
ایران که هر کدام در سنگ و سربین بود مردم ایام بهار و کلاب بر کشته شده
سخت و میان شین مع جمعی از ایاران درین تالاب می روند و اقسام طعام
بر سینه با نری در آن سیر می کنند و بونه های کلاب در اعتدال و آنچون در کلاب
عذین تجری برین کشته شده الاله نهار و فیها ما لتبذیه النفس و لذایع این
حاصل این است باین نوع سیر و شکار و تفریح و تنعم غیر از شکار دیگر
نشان نمیدهد سواری کشتی کثیر جمیع سوارها تفریح دارد با چینه کباب
از دون و مسافران از هر جنس هر که از خود چینی مرغوب است بر آید یا صحبت

کتاب

کتاب

در آن سینه و در آن کشتی در حال آسانی و بهواری بی تکلف است که در آن
به جای آن بود که در آن کشتی و بوکساری نوعی هم رسیده قبل از آنکه سلاطین
جغایه بود و از اسلالم دما باره بود که کشتی چهار پنج نفر را بشاید در عرض
یکه شان روز بر آهشی از میان نفس شهر میزد و در هر یک از آن روزها از هر جا
توانند تفریح خود را بگردانند و برینا کفای است و در آن غایب شده است سال
دوازده ماه می بسند و اگر ایام آن در آن کسی بر آید و باره از آن خورد
نوسکوارا و چون بیرون آید سنگ سخت نما بلور شود و نیز کان سنج خاصه
کشته شده و در هر یک از اینها کبابی است که سال سنج از آنجا بر می آید و هر یک
نی شود خلقی کثیر بر آن عمل زندگانی بر میزند و روزی بخورند و از آن آب و
در با که در زمین سنج می بندد بآن نگاه و صفا و کوارا کشته شده و از طلا دیگر
سپاس یافتن نمیدهند ایضا در کشته شده شکار جره و بازلطاف معیول
که تعلق بدین دارد هر هنگام شکار در میان کشته شده ایاران و دون کبابی
می نشینند و بدست هر کدام که توانند ببلند و جره می دهند در میان تالاب
چند تالاب دیگر مثل و تندرنا و نا کوره و بیزرو و نوشمال هر که مخصوص این
کاست می روند سیر کنند و باز جره مرغاب می آید و باز جره شکار گرفته در

فست می نشینند تا کشتی سیر اورا با مرفا برسد از آنجا تا کشتی نرسد
می پروراهمان روشنی اگر صد بار و بره باشد سیر شود کابین شکار کوزه کوشی
صاحب شکاری آید در کشتی هم طعام بخشد می خورد و هم شکار و سیر می آید آن
دریا ببری آید که می روشن برآید می شود و از آنجا می رود هم می کشند که برآ
بخشند می شود و وقت بهار کتا را می آن نماند برآز کل و کل در دست و بر
آب انواع گل بالوان متعدد است افزاینده در دست بر کلس آن در آید
و طوطی لذت دعا دست بد و هنگام نهران هم یک هم بر می بل سیر خوشا
کشیر و سیر نهران می چین کلیمیا نهران کرد بهار که سیر نهران در دل کل
سیر و دیده بقیه را در بهار سبب عشق و درد میگرد و در نهران با عشق
و غریب می شود و بعضی اوقات بر اکثر نهران سیر و کلزار نهران می شود
که اکثر مد تو قاتی نقیم المرض نظاره آن صحت می یابد و بر بالای آن آب
سیر و در نرها آباد که سیر کاه باشد آن است چینه نادر واقع شده چند نجان
آب به طرش می رود منبع اصلی دریا می است آنها را کلان سیر کویا بهان است
عشق بی حجاب معلوم نیست و دیگر در برکه اورن شسته سیمی بتول که در
شک و خط آب توطنین آن بر که بالای آن شسته کرده زاری می نمایند

بزرگ شکاری در مخصوص است مای سیر کینه بخرد و قی از حال اثری بدید بار دلخواه
بعضی از نری تمنا سیر در دیگر در بین برکنه از نکر و فی کز نرفته متصل و حتی بورد
چشمه آب که این لغت شیره طوطی در این چشمه کنده می خورد و طوطی صاحب بزرگ است
خلاص می آید با نماند که در دست و علامتا آن نیز اکثر طوطی تغلق آب و طوطی
بجای آن آید و دیگر از آن است دلالت می برین میکند صاحب فوج را نیز نافع است
دیگر چشمه است در ق در کوه بون سیمی کلو بوضو کشته ده بعضی از طوطی
و چشمه این است که هر قدر مای در آن چشمه یکیشم دم دیگر در کوه شاه آباد
چشمه است موسوم به بول که یکیش آب بسیار از آن چشمه می شود و نفس دیگر
منقطع میگرد و چنانچه در ذرو رفتن یک قطره آب و رنگ آن چشمه یافته می شود
روز و ماه سال بخوبی بدین حال است و دیگر در بلاق برکنه در چمن ناره از
معموره را در دست روز راه دور صاحب سر قدترین غاری است پوسته از
آن غار آبی شری می شود و جوهری از آن منفذ میگرد و موسوم با مریانه است
موافق کمال و نقصان ماه در زاید و کمتر میباشد در ایام سخت استغاث از آن
اثری می ماند بر ماه و سال بهین سنو چنین واقع می شود همدو سیر کویا بهان
و ستان از دست آخر سلطانها بر امکان عبور آید به تفرغ از برف

کلان و کوه

و سهولت سرما بر سر آن چشمه میزند سوای این اثری از چرند و پرند
 و شیخ و مغز در آن نواحی نیست در زمان غار یک حیثت که در تمام برقرار
 است داده میگذشت ناقل این حکما هستند و بالعهد علیهم و دیگر در قریه که در همین
 برکنه چشمه است اگر بالای چشمه فریاد و فغان بظهور آید هیچ ای از آن
 ظاهر نمیکند هر قدر فریاد بیشتر و بیشتر دیگر در قریه که آنجا که
 بر او چشمه است سسی سراسر اگر از خارج صدور است یکی اتفاق افتد
 آب چشمه چنان متلاطم می شود که امواج از کنار آن گذشت بکنایه و در هم
 دیگر در بکنند دیوه سر باین در موضع در واقع چشمه است که در آن چند
 بزرگ واقع شده هر گاه ساخته عزیز و مید بدان متلاطم می شود
 آن بویها برهم میخورد منوطین آن سر زمین از آن داده این حالت
 استنباط و وقوع حوادث میکنند دیگر در بکنه که آنها چشمه است
 سسی که در این چشمه ملو از آن مظهر و سفالین است هر چند
 میخوردند که ظرف را از چشمه بر آید صورت نمی یزد و هر گاه سطح
 رسد فیاضت را از دست راننده تحت سخت میگرداند رسیدن غیر
 آب با زهم می یونند دیگر در قریه که کام متعلقه برکنه دیوه سر چشمه است

گردان

سسی بود یک هر وقت که نزار عا بجهت زارت فتح آب است چون بی تو است
 و این است عا مقدار آرد بسیار آن چشمه میخورد در صورت عدم ضرورت قطره
 آب از آن چشمه یافته نمیشود و این مقدار از بعضی عیون مبینه نقل آید و گفته
 اند که ما کن از چشمه خالی نیست تجویض است اسلام آباد که در زمانه بود
 و ما را از آن نهار خوشوار از چشمه های فیض آنرا بر میان داد و در
 سستای سفید عجایب و غرایب است که تعلق بدین دارد و نیز بالای دیوه
 سکا فی است بر که که از آن بدستور جاری شده از آنجا که در آنجا میزند
 و بالای آن که چند نماره تعادل یکدیگر از یک جهت است سسی
 بگوشه تقسیم که ابداع و اختراع آن از حیطه عقل بشری بر است گویند
 اصنع صانع چون است و از آن که گذشته حوض است منسوبه نعل که
 تا لا رطای است لجنهای بریف مثل که در باقی مافخر کدام زیاد
 بر صفت دارد در آن آن سبک در وقت بارش باران که امجال که آنطرف خواهد
 دید و عبور بان سمت هم سوای آنکه حوضی برای است صورت تمام و بهترین
 غرایب است حیرت انگیز است که مخصوص همین شهر است در عرض چشمه باین
 سختی و خوش فاشی و زنی و بسکی در باریندی موجود و مخلوق نیست باین

اوصاف انزال عالم از فیض فایده چه با استعمال و به فعل و تحویل بخار
 منتفع و متمتع اند و اعجاب عجایب آنکه محرفان یعنی بافندایان بخین
 جستی در کثیر قوی است ضعیف تر و عاجز تر از مردم بر از روی رفاه می باشد
 و همیشه محتاج و مبتذل میباشد فاما محالان متعلقه این صوره محلی فلان که در وقت
 راهها و سلاطین کثیر تصرفات آنها را کامل و لایق بود پس او را مبتذل و بی
 و بیشتر از آن می بود چنانچه اشاره بآن در اوراق گذشته گذشت تصرف
 آنها در دستور و تمییز و گشت سوار و تا جو خود انز بود و در هر روز که
 انز از نعلقه و النیان اینجا بدست الحال در نسخ باد و شایسته اینجا و بیخ
 محال است که حاصل آن هر بیست و هشت کرد و او است بدین تفصیل از بر
 معور که کثیر جهل و نه محال با فایده مواضع است از جمله دوازده محال حاصل
 هفت محال بواجبی مضبوطی نمود بکلی و وارد و دو و بیال و دستور
 کاشیال کلاک که پس بیخ محال بیکر اگر بر تعیین مواضع غار و دیگرین
 حاصلش مضبوط در می آید با نهال بیخ را جوهر و آدون و نوسنره اما
 سی و هفت محال که تعیین مواضع دارد مجموع آن ستر هزار و صد و ستصد
 قریه است برکنه بلده سری نگر سواي محال میر میری با نوزده قریه برکنه با پنجاه

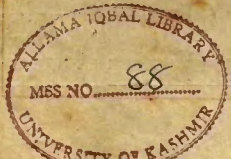
برکنه او را یکصد و بیست و یک قریه برکنه ابره یکصد و هفتاد و نه قریه
 برکنه ناکام و دست و دو قریه برکنه اندک و دست هشت قریه برکنه سیر و یکصد و
 دو قریه برکنه ترک سفتاد قریه برکنه با نکل و دست بیست و هشت قریه برکنه دیو
 سنی قریه برکنه آدون و دست هشت قریه برکنه هماک شصت و چهار قریه
 برکنه با نوسه صد و سه قریه برکنه بن یک قریه برکنه بر سوری و شصت و سه
 برکنه تیل کام جهل و شش قریه برکنه دیو و یکصد و شصت و دو قریه برکنه
 و هفتاد و نه قریه برکنه و شصت و یک قریه برکنه که با و با
 یکصد و دو قریه برکنه نیز بر سوری قریه برکنه نیز که بود و دست قریه برکنه
 سایر المواضع یکصد و نه قریه برکنه سیر سمن بیست و یک قریه برکنه شکر و نود
 و هشت قریه برکنه شاوره و پنج و دو قریه برکنه مارتند با زده قریه برکنه
 اسلام آباد یکصد و سی و شش قریه برکنه شاه آباد بیست و یک قریه
 برکنه کوها بر جهل یک قریه برکنه و هفتاد و یک با و در و پنجاه و شش قریه برکنه
 که و بیست و شش قریه برکنه کوها تون بیخ و پنج قریه برکنه که بی بی چهار
 قریه برکنه کامراج چهار صد و دست و نه قریه برکنه محمد آباد سی قریه اما شش
 ملک برکنه از برکنات کثیر بقیت بزرگ بقیت خور و دستور و ملکیت

و بر مثال و سر سال که در زمان سلاطین کشمیر خراج هر ملک بظبط
 می آمد بعد فترت سلاطین که ملک تعلق بچکان گرفت بعد دراز
 فترت بدر رفت الا از بنشین و کشتوار که در و در باد شایان
 تیموری بنامی از نفر بتقریب پنجاه و پور مثال و لوازم آن نامه
 رشتی از آن در اوراق سابقه گذشت **مختصر** که بنا میزد و مریض
 کماهی بکرامی نامه از فضل الهی به سیکردم علی حسین تقوی
 بنوم زمینت ده گلزار کشمیر مدد از شرکت توفیق هستم
 سراغ از گوهر تحقیق هستم زدیوان حقیقت کرده ام راه
 باحوال شه و در و پیش آگاه مدد عنبران کرد امداد
 شجر کمان اهل ارشاد و بزرگ ترس طبعان خامرس
 چون مع افزود نوزاد مریم بود هر صفحه او چون حدیقه
 ترین از مضامین و قیسه با هم چون دفتر کل غزوات کبیر
 همه چون دهنه سنبل دلاویز بسان سینده دانا صفایش
 چونم مردم بنما ضیاء بخش قلم آسارین سودا و دم
 بی رخ از سینه بخی کشیدم مرزین قصد بر بازی حاصل

در ذرا اولی

بچند که خوانم زبان حاصل : سعادت و رونق این شهر نکینت
 قطعه سیدی حسین : غرض نقشی است که نماید مانده الهی باغ آباد
 بیابان سیتی دارم هواسی : که هستی انمی بنده بقای
 که هر جا حدلی روزی برتر : کشاید از سورت و دست
 در راه صدق می روی سینه : کند بر حال این سکن و کما
 جواز بخندید خیر این سید : مرشد کما این لطیف
 قلم در کتابت رخسار او : در با معنی که فیض از آسمان
 اگر بر دستار رخسار : بگو تزیین اهل کعبان
 بسال اختتامش باز فرمود :

که از بر زمینت کشمیر این بود
 نام برسد این کتاب توان گفت غیر من تصنیف خواهد دید و مرور
 بنام چشم شهرت را حسب بوم و در شنبه سینه کبیر او و در صد
 باجری ۳۳



در کتابت

310

118
2007